

پنج نقد

بر کتاب

تولدی دیگر

در نشریات فارسی پرومیزی در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۸۰

(ره آوره و ایرانشهر در نوس آتلمس، جهرگان در وانینگن،

کاوه در مونیخ و پاسنهای آنها، منتشره در همان محلات)

با پیشگفتاری از: شجاع الدین شفا

نشریه سازمان انتشارات فرزاد، شهریور ۱۳۸۰

فهرست

- ۷ پیشگفتار از شجاع الدین شفا
- نقد، بررسی و معرفی کتاب « تولدی دیگر،
ایران کهن در هزاره نو »
۹ نوشته: غفور میرزایی
- توضیحاتی در ارتباط با نقد آقای غفور میرزایی
بر کتاب « تولدی دیگر »
۵۵ نوشته: شجاع الدین شفا
- بلائی ما، گامی در راه خودشناسی، اصلاح طلبی ملی،
نقدی بر کتاب « تولدی دیگر » (۱)
۱۰۹ نوشته: فرهاد بهبهانی (تهران)
- راه بلائی ما از دانش و روشنگری نمیگذرد،
از واپسگرایی و تعصب میگذرد
۱۲۱ نوشته: شجاع الدین شفا
- بلائی ما، گامی در راه خودشناسی، اصلاح طلبی ملی (۲)
۱۳۵ نوشته: فرهاد بهبهانی (تهران)
- آقای بهبهانی، شما و همکارانتان میتوانید هر قدر بخواهید
از شمشیرزنان سعد وقاص تجلیل کنید، ولی حق ندارید هر
قدر بخواهید به تاریخ ایران ناسزا بگویید
۱۴۹ نوشته: شجاع الدین شفا

پیشگفتار

در مقدمه ای که بر چاپ چهارم توله‌ی دیگر نوشته‌ام، خواستار آن شده بودم که در کنار تقریظ‌های لطف آمیزی که در مطبوعات فارسی برومیزی بر این کتاب منتشر شده‌اند، و پیام‌های پرمهر دیگری که در همین راستا از جانب دوستانی غالباً ناشناخته از سراسر جهان، حتی از کشورهای چون چین کمونیست و فیلیپین و ژاپن و ونزوئلا و ایسلند به من رسیده‌اند (و از این بابت از همه این دوستان صمیمانه تشکر میکنم)، تقدیهایی جدی نیز از جانب صاحبزادانی که بیگانه‌کم نیستند بر کتاب من نوشته شوند تا از این راه محتسرای آن بتوانند مورد ارزیابی گسترده تری قرار گیرد و بصورت حلاجی شده نوری به خوانندگان آن، بویژه به نسل جوان و آینده‌سازي که طرف خطاب اصلی من است ارائه شود.

خوشوقتم که به این خواست من پاسخ مثبت داده شد، یعنی در طول چند ماه پنج نقد مفصل بر این کتاب از جانب صاحبزادانی مختلف با دیدگاههایی مختلف در نشریات معتبر فارسی آمریکا و اروپا به چاپ رسید که یکی از آنها از خود ایران فرستاده شده بود، و این خود تأییدی بر این بود که «تولدی دیگر» با همه «ضالیه» بودنش به داخل ایران نیز راه یافته‌است، بطوریکه نویسنده نقد به گفته خود توله‌ست لیست نسخه‌ای از آنرا به آسانی از یک کتابفروشی تهران خریداری کند. بعداً معلوم شد که استقبال از این کتاب در داخل کشور برآلاف از آنچه میتوانست انتظار رود بیشتر بوده‌است، زیرا بموجب خبری که از خود منابع ایرانی دریافت شده، اخیراً یکی از کتابفروشان تهران را به جرم اینکه تاکنون صد هزار نسخه از این کتاب را از طریق دیوگراس چاپ و برای فروش در میسای دیگر کتابفروشهای کشور توزیع کرده‌است بازداشت کرده‌اند.

این نقدهای پنهانگانه، که خود من نویسنده‌گان هیچکدامشان را از نزدیک نمی‌شناسم، و از دور نیز تنها با نوشته‌های در نفر از آنان آشنا بوده‌ام، در فصلنامه ره آورد چاپ لس آنجلس و مهرگان چاپ واشینگتن

نقدی بر کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: دکتر علی‌محمد ایزدی

۱۶۶

گفتگویی با آقای علی‌محمد ایزدی، پیرامون نقد ایشان
بر کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: شجاع الدین شفا

۲۰۹

در باب قشر ادیان، قشر خریزه، سیر و سیاحتی در
کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: میترا مقبوله

۲۳۳

در ارتباط با نقد تازه بر کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: شجاع الدین شفا

۲۶۱

کتاب تولدی دیگر شامل دیوگ های گستاخانه است.
نقدی بر «تولدی دیگر»
نوشته: منوچهر خویان

۲۸۵

توضیحاتی در باره نقد آقای منوچهر خویان بر
کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: شجاع الدین شفا

۳۰۵

قصه‌های خواندنی، در ارتباط با نقد آقای غفور میرزایی
بر کتاب «تولدی دیگر»
نوشته: ن. واحدی

۳۲۵

و کاوه چاپ موبیخ و هفته نامه تعطیل شده ایرانشهر چاپ لس آنجلس منتشر شده اند، که از طرف خود من به همه آنها در همان نشریات پاسخ داده شده است تا این پرسشها و پاسخها بتوانند آشنایی گامآهتر خوانندگان کتاب را با مطالب آن بدنبال پیازند. در راستای همین هدف، از ناشر کتابم که با حسن نیت فراوان همواره در این راه در کنار من بوده، است خواستم که مجموعه این تقدما و پاسخ ها را در نشریه ای جداگانه نیز منتشر کند تا این نشریه همراهِ با چاپ پنجم تولدی دیگر به خریداران آن اهدا، شود و بطور مستقل نیز در دسترس سایر علاقمندان قرار گیرد. از نظر اصولی، شاید شایسته تر بود که تنها به چاپ سه نقد از این نقدهای پنجگانه، که دوتای آنها توسط دو تن از شخصتهای فرهنگی (که) اتفاقاً هر دو هسکار نزدیک مهندس هستی یارزگان و یکی از آسان وزیر کابینه او بوده اند) و سومی توسط یک باتوی دالتمند ساکن لس آنجلس متخصص در رشته ادبیات عرفانی، نوشته شده اند و هر سه نقدیایی بمفهوم واقعی کلمه هستند اکتفا شود، (زیرا) دو نقد دیگر، که یکی توسط نویسندۀ ای بسام غفور میرزایی و دیگری توسط نویسنده ای بنام منوچهر خوران نوشته شده اند علیرغم آنکه از جانب نویسندگانشان نقدهایی بر کتاب من خرانده شده اند، در واقع فقط ادعائیه های خصمانه ای علیه خود نویسنده، کتابند، که یکی از آنها بصورتی مستندانه تر، هرچند اکثراً از خطاهای تاریخی و جغرافیایی و مذهبی و ادبی، و دیگری با لحنی عامیانه و آشکارا دشمن آمیز نوشته شده اند، و هیچکدام پاسخگوی ایسَن سؤال نیستند که به فرض آنهم که تمام حملات خشم آکین آنان به نویسنده کتاب درست باشد، این موضوع با آنچه خودشان «نقد، بررسی و معرفی کتاب» از دانسته اند چه ارتباطی میتواند داشته باشد؟ در شماره دیگری از ره آورد آقای غفور میرزایی، این بار با اعضای دیگران مطالبی در دفاع از نقد قبلی خود نوشته اند که چون هیچ نکته تازه ای در آن نیامده و صرفاً مطالب گفته شده پیشین تکرار شده، از نقل آن صرفنظر شد است. علیرغم همه اینها من ترجیح داده ام این در نقد نیز یکی در اول و دیگری در آخر این مجموعه، بجای پرسند تا همه آنچه چند ماه گذشته در این راستا در باره تولدی دیگر نوشته شده است بی کم و زیاد در اختیار خوانندگان آن قرار گرفته باشد.

شجاع الدین شفا

فصلنامه ره آورد، چاپ لس آنجلس
شماره ۵۳، بهار ۱۳۷۹

نقد، بررسی و معرفی کتاب

«تولدی دیگر» «ایران کهن در هزاره‌ای نو»

نوشته: غفور میرزایی

ریوندپیور فیلسوف ناسازل هترو من در کتاب معروف «جامعه باز و دشمنانش» که به نقش «خردمندان در خدمت خودکامساکان» اشاره دارد، انگیزه افلاتون را در انتقاد از تغییر و تحول و دموکراسی در آتن، مربوط به پر هم غشودن موقعیت فامیل و خود افلاتون در اثر فروپیزی حکومت پیشین و استبدادی حکومت تازه می‌داند. پیور می‌نویسد: فامیل افلاتون در ریزم «جباران» صاحب مقام بودند. دو تن از عموهای او جزو جبارانی بودند که در حکومت معروف به «سی تن جبار» عضویت داشتند و در حکومت بعدی که معروف به «حکومت دموکراسی» بود، کشته شدند. موقعیت خانوادگی و شخصی افلاتون در این تغییر حکومت، دگرگون گردید و به این سبب افلاتون، تغییر و تحول را موجب پریشانی و با توجه به همین اصل، دموکراسی را مایه بدیعتی و فساد جامعه می‌داند.

آیا نمرتوان تصور کرد که انگیزه آقای شجاعالدین شفا در نگارش کتاب «تولدی دیگر» و مخالفت با «ادیان» و یکسوی فرض کردن «دین» با «حکومت دینی»، از پر هم غشودن ناگهانی موقعیت اجتماعی و استیت فکری ایشان سرچشمه گرفته است؟ زیرا پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ که ایشان در مقامات معاون فرهنگی دربار شامشاهی، سفیر بین‌المللی ایران در اسور

فرهنگی، دبیری شورای فرهنگی سلطنتی... خدمت می‌کردند، نیز، دین اسلام و سایر ادیان سامی و آریایی با همه بد و خوبی‌هایشان وجود داشتند و طرفداران و پیروان خود را داشتند، اما آقای شفا دست به نگارش چنین کتابی نزدند و حتی یک مقاله کوتاه‌تری نیز در این باره انتشار ندادند. اما هنگامی که همه این مقایه‌ها و احترام‌ها و تأمین امکانات اجتماعی و مادی، ناگهان در اثر یک تحول سیاسی و اجتماعی بر باد رفته است، خشم و دشمنی ویزایی در نوشته‌های پس از انقلاب ایشان دیده می‌شود که متأسفانه جنبه بیطرفی پژوهشی را از این نوشته‌ها گرفته است. هدف من از بیان این نکته، نشان دادن انگیزه روحی و روانی ایشان در نوشتن این نوشته‌ها است که خود بحث اصلی این نوشته در صفحات آینده است، نه مقایسه اختلافات یا آقای شفا و نه ارتباطی به دوستی و نادوستی مطالب کتاب «تولدی دیگر» دارد.

آقای شفا در خارج از کشور با انتشار روزنامه و نوشتن کتاب‌های پیر برگی مانند «توضیح المسائل از کلیتی تا ختمی»، «پیکار با اهرمن»، «جنایت و مکافات...» خود را سرگرد کرده و اخیراً کتاب «تولدی دیگر» را نیز در ۶۶۱ برگ، بر آرها افزوده‌اند. طاهره کتاب «تولدی دیگر» که فعلاً مورد بررسی این نوشتار است با ۲۰ برگ فهرست منابع به زبان پیکانه و ۵ برگ به زبان فارسی و به گفته خودشان: «سری در واقعیت‌های مذهبی بر اساس بررسی‌های سیمسن از انتیسمندان و پژوهشگران شرق و غرب، از زکریای رازی... تا اینشتاین»، نویسنده، کتاب را با خشم و خصومت، همراه با توهین به مردم و بی‌توجهی به اصل احترام به عقاید، که اولین فرآورده تلن بشری پیشرفته امروزی است، و با تضادهای بسیار و نتیجه‌گیری‌های دلخواه و بی‌دقتی‌های تاریخی... به جای یک اثر پژوهشی به یک توشه احساسی و شعاری و کمبختار، تقلیل منزلت داده است و در سطحی بسیار پایین تر از کارهای بسیار ارزشمند پیشین ایشان مانند برگردان کشفی الهی دانت، بهشت گمشده میسنون، دیوان شرقی گرفته، نغمه‌های شاعرانه لاهارتین، می‌باشد. اساس این

بررسی و نقد، نشان دادن تضادهای در دیدگاه خود آقای شفا است که بویژه در پنجاه و دو صفحه مقدمه کتاب بیشتر خودنمایی می‌کند، زیرا بحث درباره‌ی روایات و آیات کتاب‌های دینی معمولاً مستلزم دریافت معنی آن در کل ساختار آن دین و آن کتاب است. برای چنین کاری بایستی دین شناس بود، نه قبیله یا کاردینال، و بی‌طرف بود، نه دشمن یا طرفدار. بنابراین نقل قول‌های ایشان از کتاب‌های دینی، چه دقیق و چه غیر دقیق نقل شده باشد، مورد تفسیر و بررسی من در این نوشته نمی‌باشد.

نویسنده‌ی کتاب «تولدی دیگر» بدون توجه به روند تکامل و تحول جوامع بشری، به ویژه ایرانی، و بدون اعتنا به مقررات تاریخی بودن دین و دانش (Hermeneutic) تفسیر مطالب با شرط‌های علمی امروز، با تلخیص کردن مقدار زیادی نقل قول‌ها و اطلاعات افسانه‌ای، اسطوره‌ای، سنتی، فرهنگی، عاداتی و بسندین شناخت نیازهای مادی و عاطفی و احساسی پیچیده‌ی موجودی به نام انسان، به تضادها و عجزانه و سطحی و خشن‌آلود درسه‌ی ژرف‌ترین مسایل روحی و اعتقادی فرهنگ‌های ملی و فومی نشتانده. ای کاش که این تضادها و عجزانه صادر شده، حاشیاء از تضادهای آشکار خالی بود. نویسنده با کلمات شعارگونه، دوران هزار ساله اخیر تاریخ ایران را «ورشته» می‌داند «زسوا هزارای است که با شاهنامه فردوسی آغاز شده و با توضیح المسایل خمینی پایان یافته است»^۱ و البته این ورشته‌نگی مربوط به تسلط هزار و چهارصد ساله اسلام بر ایران است. اگر «توضیح المسایل خمینی» نقطه حقیقی این ورشته‌نگی است، قاعدتاً بایستی «شاهنامه فردوسی» نقطه اوج شکوفایی این دوره باشد. آنگاه اگر چنین باشد چگونه می‌تواند اسلام مسبب این «زبان‌ها» در «حساری» یعنی دراز مدت ملت ما باشد؟ مگر فردوسی در حدود ۳۳۰ تا ۴۱۶ هجری زیست نمی‌کرد؟ مگر نظم شاهنامه در حدود چهار قرن بعد از تسلط اسلام بر ایران

۱ - شفا، شجاع‌الدین، تولدی دیگر، صفحه ۵۳.

۲ - همین کتاب، صفحه ۱۰.

انجام نگرفته است؟ اگر چهار قرن زیر تسلط اسلام بودن به سقوط ادبی، علمی و اقتصادی ملت ما نینجامیده است، دلیلی ندارد که پانزده قرن بعد از مسلمان شدن اکثریت ایرانی‌ها نیز، اسلام سبب زوال آنها شده باشد. به ویژه آن که آقای شفا دوران «درخشان علمی ایران بعد از اسلام را مایه مباهات می‌دانند و شرق شناسانی مانند ریچارد فرای این پنج قرن اول اسلام را عصر طلایی» تاریخ ایران نام نهاده‌اند. آقای شفا می‌نویسند: «ولی قانون واقعی تاریخ این است که هیچ فرهنگی را با معیار مذهبی ارزشیابی نمی‌توان کرد و غنای آن را به حساب آیینی که این فرهنگ در آن شکل گرفته است نمی‌توان گذاشت». اگر «غنای» فرهنگی را به حساب «دین» نمی‌توان گذاشت، چطور است که آقای شفا «فقر» فرهنگی فعلی را به حساب «دین» می‌گذارند؟ اما از نظر فرهنگی بایستی به اطلاع ایشان رسانیده شود که «دین» یکی از ارکان مهم متشکله فرهنگ است.

این که می‌فرمایند فرهنگ شرفای ایران را در قرون دوم تا ششم نمی‌توان عنوان «فرهنگ اسلامی» داد، از یک جهت درست و از جهت دیگر نادرست یا قابل بحث است. هیچ پژوهشگری ادعا نکرده است که اسلام دارای فرهنگ ویژه‌ای در آغاز گسترش بوده است. اسلام با شکستن کاست طبقاتی در ایران، امکان و امید پیشرفت نودهای وسیعی از مردم را که در دوران پیش از اسلام ایران امکان و اجازه سوادآموزی و تغییر حرفه نداشتند، فراهم آورد. اسلام سبب پیوستگی و رابطنی اقتصادی مسلمانان در بخش بزرگی از جهان شد و سرانجام با کوچ اعراب به نقاط مختلف و دستیابی به ثروت‌های انباشته در خزاین شامان و بزرگان محلی و مصرف آنها در توسعه اراضی کشاورزی و بازرگانی، رونق ویژه‌ای به وجود آورد که در مجموع، مایه‌های شکوفایی علمی و فکری و ادبی را تأمین کرد. فزاینده و این سینه‌ها و سرسبها و خوارزمی‌ها و صنعا تن دیگر از دانشوران به نام و متفکران قرن‌های دوم تا ششم میلادی فرهنگان کشاورزان و پیشروانی بودند

که پیش از اسلام به دلیل سنت ملی و تفکر فرهنگی حق سواد آموزی نداشتند و بی‌سار استعداد و نوع قری و ملی، امکان بروز و شکوفایی را پیدا نمی‌کرد. سهم اسلام در این راه گشایی‌ها بوده، نه در خود فرهنگ آفرینی‌ها. این رامکشایی‌ها نیز مربوط به رویداد ظهور اسلام و گسترش آن در جهان است و نه تعلیمات و آموزه‌های دینی و یا هد و غایت نظر دین اسلام. اما فرهنگ ایرانی در پیش از اسلام نیز فرهنگ پیشرفته‌ای نیست به فرهنگ اعراب بوده و به ویژه در موضوع کنش‌ورایی و نظامی و حتی پزشکی و مهندسی و آبیاری و کشاورزی و ریاضی و نجوم می‌توانسته است پایه‌های پیشرفت سریع دانش و تفکر را در دوران مساعد یعنی فراهم آورد. به همین دلیل حمود هشتاد در صده دانشمندان و متفکران قرون اولیه جهان اسلام را ایرانیان تشکیل می‌دادند. بنابراین اگر این دوره از فرهنگ را «فرهنگ اسلامی» نام نهاده‌اند، با توجه به توضیحات بالا، هدف از این نام نیست صرف دوری تاریخی آن هنرها و این فرهنگ را «اسلام» معروف دوران تاریخی این شکوفایی فرهنگی است. همانطور که هنر ساسانی معرف دوری تاریخی آن هنرها و این فرهنگ را «اسلام» معروف متعلق به ایرانیان آن شیوه از شعر است، فرهنگ مسیحی و یهودی و بودایی نیز در ادبیات جهان به کار رفته و مورد سوء استفاده‌های تعصب برانگیزانه هم واقع نگرییده است.

اجازه بفرمایید درباری تحول تاریخ تکامل آدمی و مقوله‌ی تاریخی دین کمی بیشتر سخن بگویم تا راه و شیوه شناسایی مطلب مورد بحث آشکارتر گردد. می‌دانیم که در این صدهزار سال اخیر جانباری به نام آدم، در روند زندگی چند میلیون ساله خود، در روی زمین، صاحب ویژگی مغزی و ذهنی خاصی شد که با آفرینش زبان و توان فرهنگ سازی، پا در راه بی پایان زنده‌گی انسانی نهاده است. در این راه شکفتن‌انگیز، علاقه سیری باینبر او به آگاهی، یا به پای ترجمه‌های عادی، به پروژه‌های ذهنی و مغزی آدمی و نیازهای مادی و معنوی او در فرآیند پیچیده‌ای به تغییر و تکامل انسان و مغز و ذهن و همچنین اقتناع نسبی نیازمندی مادی و معنوی او منجر شده است. متوجراً آسانی که صانند

سایر حیوانات، کاملاً اسیر طبیعت بوده و فرزند و فرزندان هر یک در مرحله «جمع‌آوری غذا» می‌زیسته است با تسلط کام به کام بر طبیعت، به مرحله تاریخی «تولید غذا» رسیده است، یعنی با کشف شیوه کشاورزی و دام‌داری گذشته است. این تکاپر ادامه داشته و خواهد داشت و اگر امروز به عصر آگاهی و دوران فضا پا نهاده است، در آینده به دنیاهای غیر قابل تصور دیگری اگر باقی بماند خواهد رسید. هنوز هم انسان به صیغ صادق قابلیت‌های خود کام ننهاده است و آینده شاهد چالش‌ها و پوشش‌هایی خواهد بود که «زول ورن‌ها» می‌آیند و در واقع برای لازم است. تنها با فرانکرهای خیالی علمی، شگفتی‌ها را بنویسد و چشم‌اندازها را ترسیم کند. در این روند تاریخی، آشکار است که انسان‌های اولیه تجربه و آگاهی و ترفعات بسیار کمتری نسبت به دوره‌های بعدی و بعدی... داشتند و از اینان ساده دایر و خوشایندتر بوده‌اند. در نتیجه آگاهی‌ها و برداشت‌های آنها از محیط زندگی و هستی و کلیات، محدود و غیر علمی و به اصطلاح خرافی بوده است. اما پرورش‌های اساسی آنها به محکمی و متانت و ساجت پرست‌های امروزی، این بود، است که جیشتم و کیشتم؟ از کجایی به کجا می‌رویم؟ برای چه آمدیم و چرا می‌رویم؟ در حالی که انسان‌های اولیه می‌بایستی برای زیستن در تلاش دایم باشند و در حالی که مرگ را می‌دیدند، از روی ابدی بودن را هم در سر می‌پروراندند، و به ناچار روح و سرشت جستجوگر آنان، تنها پرسش آفرین نبود، بلکه با کنجکاری مرموزی به دنبال پاسخ نیز اصرار می‌ورزید. برنگان نخستین پاسخ‌ها، گرچه روح انسان‌ها را برای کوتاه مدتی تسکین می‌داد و قانع می‌کرد، اما غیر علمی و خرافی بود. همین مفاهیم خرافی از هستی و کلیات و زندگی و مرگ و هدف جهان... اولین پایه‌های دانش بشری را برای پرورهای بعدی زمینه‌ساز بود. می‌توان گفت اگر انسان اولیه در جستجوهای خود به خرافات (از نظر فکری و ذهنی) و به بهروری از سنگ و استخوان و چوب (از نظر ابزار سازی) دست نمی‌زد، امروز به این پایه از تفکر و استدلال و دانش و تکنولوژی و اقتصاد و رفاه

صادی و البته گرفتاری‌های روحی و مشکلات عصبی نمی‌رسید. بنابراین بازوهای انسان‌های نخستین و دوران‌های پیشین، نه تنها، مسخره و خنده‌آور نیست بلکه در یک نگاه تاریخی، عبرت‌انگیز و پندآموز هم می‌باشد. انسان‌ها با هر شرایط زندگی روزگاران و مقتضیات اقلیمی و تاریخی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود، نیازمند صواب و روابط و قوانین و مقرراتی هم برای با هم زیستن و بهتر و انسانی‌تر زندگی کردن بوده‌اند. درگذراندن این فرهنگ‌های محلی و نیازمندی‌های ویژه اجتماعی - اقتصادی و تاریخی، اینان مختلف و متفاوتی متناسب با آن ویژگی‌ها و باورها در بستر تاریخ و فرهنگ جامعه‌ها ظهور یافته و امید به زندگی و تداوم آن بعد از مرگ و پاداش‌هایی برای پندارها و گشت‌ها و کردارهای نیک را وعده داده و در شکل دادن وجدان‌های بیدار و اخلاق و آیین‌ها و آداب و نیایش‌ها و در نتیجه پیوند و اتحاد، و البته تشخیص و هویت قومی و کاستی از حراس ناشناخته تأثیرهای... غیرقابل انکاری داشته است. دستورات اخلاقی که امانت‌داران کائنات، متشکر عصر روشنگری، آنها را دلیل بر وجود خدا می‌گرفت یکی از منظم‌های دینی و تجربه‌های تاریخی برای بهتر و آسان‌تر زیستن فرد و جامعه است. توجه انسان‌ها به باورها و اهمیت این باورها در فرهنگ عمومی و نقش آنها در ناخودآگاه آدمی تا آن اندازه ژرف است که پس از سقوط کمونیسم با وجود سه یا چهار نسل مغزشوئی مداوم علمی، اولین نیاز مردم آزاد شده اتحاد شوروی، پس از حدود هفتاد سال، کتاب‌های دینی بود. مسیحیان انجیل، مسلمانان قرآن و کلیسای تورات را طلب می‌کردند. هرپایه‌های شول پیکر از آمریکا و اروپا و عربستان و ایران به همکشان گریه خود کتاب‌های مقدس را چیده می‌دادند. جالب توجه آن که بعضی از کلیسای روسی که اخیراً از روسیه به آمریکا مهاجرت کرده‌اند، یکی از نیازمندی‌ها و مشکلات جامعه مهاجر خود را نداشتن «برای» یا آموزگار و رهبر دینی که بتواند به زبان روسی از دین آنها سخن بگوید، اعلام می‌کنند. می‌دانیم که کمونیسم در لایه‌های این قرن با استدلالی شبه علمی، دین را تریاق توده‌ها اعلام کرد و با تمام قوا بر ضد آن کوشید و

پس از یک تجربه هرلنگ هفتاد ساله، مردم بسیاری، نه با زور، بلکه با عشق به باورهای دینی کهنه خود رو آوردند و کمونیسم را از طواغیر زندگی خود شستند. کتابهای ضد مذهب در هفتاد سال تاریخ روسیه شوروی، شاید بارها از کتاب «تولد دیگر» علمی‌تر، مستدل‌تر و متعددتر و پرطرفتر بوده که چاپ و توزیع شده است و سرانجام آنان، ناکامی آشکاری است که همه می‌دانیم. عقل حکم می‌کند که تکرار تجربه‌های بهبود کار خردمندان نیست و تحقیر نیاکان و باورهای آنان دلیل بر رشد آگاهی نمی‌باشد، با چنین تجربه زندگی چگونه آگاهی شفا توقع دارند کتابی که در دشمنی و استهزای دین نوشته‌اند «راهشای فکری نسل نواخته» ایران گردد؟

اکنون اگر کسی در پایان قرن بیستم و هزاره دوم میلادی، آن آگاهی ویلورها و معیارها و ماسک و ناپیش‌ها را، که بخشی از فرهنگ تاریخی ملی است، بخواهد با معیارها و «استادها» (استادلاردهای) علمی و تجربی امروزی بسنجد و حلای کند، بی‌گمان اشتباهی بزرگتر از کسانی مرتکب می‌شود که همان معیارها و قوانین و دستورات را می‌خواهند در روابط مادی زندگی اجتماعی امروزی با زور و خشونت اعمال کنند. نقد دین با نقی تاریخی دین، که واقعیتی آشکار و مستند است، تفاوت دارد. هیچ دلیل علمی وجود ندارد که «باورهای معنوی» انسان‌ها بی‌پایه و غیر لازم است. روانشناسی علمی، امروز، نقش «ایمان» را در افرادی که معتقدات دینی دارند، در سلامت روحی و آرایش معنوی آنها تأیید می‌کند. «ایمان»، مربوط به یک دین ویژه و خدای ویژه نیست. بنابراین گرایش برای رد کردن و نفی «اعتقاد دینی» با استدلال عقلی، از نظر تجربه اجتماعی و سیاسی و حتی علمی و فلسفی و تاریخی، کاری بیپوده و عبث است. صدها کتاب بر ضد همه ادیان نوشته شده است. دهها مستشرق فرنگی بر ضد اسلام کتابهایی اصولی‌تر و علمی‌تر از «تولد دیگر» نوشته‌اند و هیچ تأثیری نداشته است. به نوشته‌های دانشمندان دین شناس و تاریخ شناسی مانند گلزیهر و نولدکه سرانجام نرساید. کتاب بیست و سه سال و تخت پرلا، سالها پیش از انقلاب

اسلامی نوشته شد و اگر آنها نتیجه‌ای داده باشند، همان پیروزی انقلاب اسلامی بر جامعه زمره‌دیده و دیکتاتور کشیده ایران است! چه خوب بود آقای شفا با این شوق مطالعه و نثر شیوای خود، اثر فکرافرینی را به جامعه دور از تفکر خرد عرصه می‌کردند. چه خوب بود ایشان به جای رعایت نکردن احترام به عقاید دیگران و مردم را پست شمردن و دین را به مسخره گرفتن، تناقضات و کجروی‌های سرمداران حکومتی ایران فعلی را که مدعی دینداری و رهبری دینی هستند، جست‌آوری و منتشر می‌کردند تا همه مردم از دین‌دلو و بره‌دین، از مسلمان تا مسیحی و یهودی آشکارا متوجه می‌شدند که چگونه تبهکاران ظاهر فریب، در لباس‌های دینی، برخلاف دینی که تروه مردم اعتقاد دارند، به دروغ‌گویی و دزدی و آدم‌کشی و سوء استفاده و ظلم و ستم ... مشغولند. مردم ما، در درازای تاریخ، از هیچ دشمن ستمگر غریبه‌ای بیشتر و مستمرتر از حکومت‌های خود، ستم ندیده و زور نشنیده‌اند. آقای شجاع‌الدین شفا که امروز سخن از دموکراسی و قانون می‌گویند و علیه «ولایت فقیه» قلم‌فرسایی می‌کنند، آیا توجه نفرموده‌اند که لازم نیست «ولی فقیه» در لباس اهل منبر باشد و می‌تواند در لباس شخصی یا نظامی یا حرفه‌ای دیگر هم باشد؟ هنگامی که برای محمدرضا شاه پهلوی لقب «آریامهر» می‌ساختند و ایشان می‌فرمودند «هرکس نظام سلطنتی و پادشاهی را قبول ندارد از مملکت برود بیرون» زیرا این حا نظام پادشاهی و رهبری با پادشاه است؟! این هم «ولایت مطلقه» بود! ولی فقیه هم بیش از این حرفی نمی‌زند، او هم اطاعت طلبی و سلب حقوق مردم را می‌خواهد. مشاور فرهنگی دینار گرفته بود، لازم نبود که مشاور فرهنگی با آن مبارزه کند و پسا نیست به آن اعتراض کند و یا لاق از آن حمایت نکند تا جامعه ترمیم به مشکلات ولایت و نقد از آن آشنا شود؟ صداقت، مخالفت با ایل «ولایت» و اصل «دیکتاتوری» و

«بی‌قانونی» است، این «سلطنت» نیست که نکت می‌آورد، بلکه «سلطان» است. این دین نیست که آدم می‌کشد بلکه کسی است که از دین سوء استفاده می‌کند. مردم بایستی پیاموند که حکومت و حکومت کردن از امور دنیوی است و انتخاب هر نوع حکومت و حکومتگران از حقوق و وظایف آنها است. هیچ فرد و گروهی به هیچ بهانه و زیر هیچ نام تازیخی، دینی و یا لیتولوژی، حتی اگر درستکار و دادگر و پاک نهاد هم باشند، اجازه ندارند به این حق حاکمیت عمومی تجاوز کنند. جلوگیری از چنین تجاوزی به آگاهی و مشارکت و اتحاد مردم نیازمند است. سخن در مورد دین، این است که به نام دین، نمی‌توان نباید روابط بین مردم را برخلاف میل مردم تعیین کرد. به نام دین نمی‌توان قوانین متناسب برای اجتماعات دیروز را بر جامعه متفاوت امروز تعمیم کرد. مدیریت هر جامعه‌ای برای تسامح نیازمند پیاده‌سازی خود در بستر فرهنگ همان جامعه و با توجه به تحولات و پیشرفت‌ها بایستی کار کند و مسایل جدیدی که در اثر تغییرات ویژه هر جامعه‌ای پدید آمده است در نظر بگیرد و به کار بیند. هر مدیریت در معرض تغییر و اشتباه و تنقید و اعتراض مسکن است قرار گیرد. بنابراین قوانین دینی را نمی‌توان و نمی‌بایستی به عنوان قوانین غیرقابل تغییر برجامعه استوار کرد، زیرا چنین کاری به دلیل مرشد تغییر پذیر جامعه، هم به زیان جامعه و هم به زیان دین تمام می‌شود. افراد، می‌توانند اعتقادات دینی خود را داشته باشند و وجدان فردی و دینی خود را در رعایت قوانین اجتماعی به کار ببرند و این اجرای دقیق قوانین است که ملاک صحت کار و مورد قبول اجتماعات پیشرفته امروزی است و نه اعتقادات دینی. اگر جامعه امروز متوجه این مشکل نبوده و یا به دلایلی اسیر کسانی شده است که این مشکل را آفریده‌اند راه حل آن دشمنی کردن با کل دین و توهین کردن به باورهای دینی مردم نیست. اگر یک یا چند آموزه دینی در این منظومه فرهنگی دیکتاتورپروری و دیکتاتورپروری مؤثر است بایستی آنها را به درستی تشخیص داد و نقد سالم و سازنده‌ای از آنها به عمل آورد. این نقد از راه مقنن و

۱- نقد عقلی و جامعه‌شناختی: هر جامعه‌ای آئین به هدف‌های منطقی مورد علاقه خود رسیده است، بی‌گمان این محرومیت مربوط به دلایل ویرای است. اگر این دلایل مثلاً از نظر منابع طبیعی یا رویدادهای غیرقابل اجتناب است، انتظار رسیدن به آن هدف‌ها منطقی نیست و چنان توقعانی غیرواقعی و دور از خود است. اما اگر عوامل عقبماندگی در کسم کاری، می‌توانی، اشتباه حاکم و یا آموزه‌های نادرست دینی (فرهنگی) است، می‌توان برای اصلاح جامعه آن نکات را به طور دقیق و مشخص مورد بررسی قرار داد. در این زمینه‌ها کلی‌گویی و کلی‌گویی، شیذگری و دشمن‌افروشی و توهین و ناسزا ... کاری از پیش نمی‌برد. اگر عده‌ای سودپرست و سیاست‌باز بنابه دلایل ویژه تاریخی قدرت را در اختیار گرفته‌اند و زیر نام دین دستور شکنش قلم و بستی دهان و بریدن عقلم مخالفان خود را صادر می‌کنند، برای اصلاح جامعه و رفع این مشکلات، چاره در ریشه‌کنی دین (که نامقنن است) و بی‌احترامی به باورهای مردم (که سبب نخراندن و پشت کردن به اصل ترش می‌شود) و یا ترهیس مستقیم به مردم (که جز دشمنی و نفاق نمی‌آورد) نمی‌باشد. این گونه کلی‌گویی‌ها و استهزاها و ناسزا پراکنی‌ها نه دلیلی بر صحت ادعا و نه تأثیری در بهبود اوضاع جامعه دارد. بایستی تأثیر هر باوری را به طور اختصاصی در غنیمت‌دگی اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جامعه نشان داد و در صورت امکان راه اصلاح، تغییر و یا بهسازی آن را هم پیشنهاد کرد. حدود دستورات دینی، غالباً در کل پیچیده فرهنگ، یا آن چنان مکانیسم ویژه و پیچیده‌ای عمل می‌کند که نمی‌توان به سادگی براساس نوع باور، حکم به تأثیر آن داد. شاید زنده این مطلب دین بهود است که به دلیل قدمت، احتمالاً، اضمات بیشتری را به خود گرفته و خواندن ساده و بی‌تفسیر آن از منطق عادی دنیای امروز هم فاصله زیادتری پیدا کرده است و به طور استوارآمیزی در نوشته احسان‌امانی آقای شفا از آن یاد شده است. اما می‌دانیم که بسیاری از پیروان این دین از پیروان‌ترین مردم جهان مدین و مرقی هستند و دولت اسرائیل نیز یک حکومت امروزی و پیشرفته است. این مردم و

این حکومت باورهای خود را از دین بهود نسریده‌اند و دولت اسرائیل موضوع جد دینی نگرفته است.

فروکاهی همه عوامل اقلیمی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را که در تحولات جامعه تأثیر ویژه و متقابل دارند به یک عامل مجزا و منفرد - یعنی دین - کاری نادرست و دور از منطق علمی است. همه این عوامل بایستی با دگرگونی‌های بنیادی سایر کشورها و تأثیر این دگرگونی‌ها بر تنبلیات و تفکرات و سایر شئون اقتصادی و سیاسی و سازمانی آن جامعه نیز منسجم گردد. مقصد شناختن دین بدون شناخت واقعی و تاریخی آن و با قلب واقعیت‌ها و رویدادهای بسیار، نه دردشناسی و نه درمان شناسی است. انگیزه شکست آسمال و آرزوهای فردی در نوشتن کتابی درباره مطلق به این مهمی و به این پیچیدگی و آن گاه ساده‌سازی آن در حد «لایبی کودکان» که «راهنمای فکری نسل نوظاست» ایران امروز باشد، نمی‌تواند یک کار پژوهشی و مفید به حساب آید. در این کتاب حقیقت‌جویی بسیار لاف، و دلخواه‌پوری، بسیار فریب‌گرفته است. اگر روشنفکران و افراد متفکر و دست به قلم ما خودشان از قید و بند پندارهای کهنه و کلیشه‌پراوری رها شوند و کم‌کاری و ندانم‌کاری و درماندگی سازمانی و فکری و علمی فردی و اجتماعی را به گردن اسلام و اعراب هزار و چهارصد سال پیش و حمله مغول در مقتصد سال قبل و تورمنه و دخالت روس و انگلیس و امپریالیسم و کمونیسم نیندازند و از شکست‌های تاریخی خرد پند بگیرند و از آنها و دین و فرهنگ هزار و چهارصد ساله خود احساس حنارت نکنند و روضه‌خوانی و نمایش مطلوبیت را کنار بگذارند و در عصر رانده‌های جهانی و اقتصادی و سیاست جهانی، نفرت به تاریخ و فرهنگ و اقوام و ملل دیگر نبرازند و به جای علت‌جویی به معلول‌شناسی‌ها سرگرم نشوند، شاید زودتر، از این مرحله نرفته‌بار تاریخی بتوانیم عبور کنیم. اما افسوس و صد افسوس که مورقبت‌های طلایی بسیاری را از دست داده‌ایم و هنوز هم آمادگی تغییر فکری و ذهنی از کهنه به نو را، بسیاری از ما ندارند، چرا که ترک عادات موجب مرض است و می‌دانیم که

اسارت در بند عادت، مسبب مرگ است!

آقای شجاع‌الدین شفا در اسارت تفکر عادت و حسرت گذشته ویران شده و انگیزه روحی و روانی این ناگامی‌ها، دست به قلم برده‌اند و مردم را با رازهای «نادان» و «جاروکشسان» و حتی «غر» معرفی کرده‌اند! اما چون می‌دانند و می‌پسند که خودشان «نماینده فرهنگی» چنین «مردمی» بوده‌اند، پادشاه می‌افتد که «این نسلی که میراث‌پر یکی از والاترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشری است ... نیابستی امروز چنین خسار و سرگردان باشد. البته تناقض‌ها در این کتاب، کم نیست و باز هم بناچار، به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. این اشاره‌ها برای این است که یکی دیگر از دلایل «فرهنگ پنهانی» و «ناخودآگاه» با سوادان قلم به دست جامعه، که به بلستی از بسوز فاجعه‌های تاریخی مانند «انقلاب اسلامی» جلوگیری می‌کردند، به تماشای گذشته شود. ولی آنان به جای ریشیایی علل عقب‌ماندگی و فساد و استبداد، اگر تفکر چپ داشتند به ویرانگری و هيجان‌آفرینی برخاستند، و اگر تفکر راست داشتند با سازش کردن با حاکم فاسد بزرگو به مقام و ثروت رسیدند و در بی‌خبری نشستند!

در هنگامی که آقای شفا در مقام رأی زنی فرهنگی و ریاست کتابخانه سلطنتی بودند، کتابی ظاهراً به قلم شاه منتشر شد که در شرح زیارت رفتن به امامزاده قاسم بود. مردم در آن کتاب می‌خواندند: در راه از قاطر به زیر افتادم و دستی از غیب مرا نجات داد و بر پشت قاطر نهاد! چگونه توقع داریم که خوانندگان چنین کتابی، چند سال بعد «چهره امام خروشن را» (یعنی آقای خمینی را) در ماه ببینند؟ کسانی که بر نوشته کتاب لولی ایراد نگرفتند و حتی آن را می‌نوشتند و به ویراستاری کردند، دچار هواسم‌فریبی و ریا می‌شوند هنگامی که از حرف همان مردم که چهره «امام» خود را در ماه دیداند، انتقاد می‌کنند و مردم

۱ - تولدی دیگر، به کار بردن اصطلاح «ایات‌اند دم دو گوش گم کرد» صفحه ۲۷.
۲ - تولدی دیگر، صفحه ۹.

و به مسخره می‌گیرد و آنها را خوارکنش خطاب می‌کند. پس جانب که حواب مبدگان «عبار کله» شاید به تعبیر درست‌تر همان‌هایی هستند که سکه متروک تزیین گذشته را می‌خواهند در دور عروزی مصرف کنند، در حالی که تاریخ پانک می‌برد که صباغ بوسیده دیروز دیگر امروز جریبندی ندارد و برگشت به عصر رویک تزیین و سکوت می‌پوشد یا تفسیر این رغان زمان و مکان گم‌گرفته اصبا و آه و نایه و دشمنی آنها، به از سر استعداد ساریه و با دسوری بری مردم، بلکه در روی دیگر، حشم و از دست دادن موقعیت پیشین خودشان می‌باشد.

۱ - افتاد درون و برون دنی: ز راه ۱۵م صابره و تلاش بری صلاح و بهسازی، خصل رهایی ست که روشنگران محلی به آن دست زده‌اند. این راه به دو دلیل در شرایط فعلی راه دل کارساز و کارآمد است در شرایط دیکتاتوری محلی که به مبارزات سیاسی افراد غیر دینی اصولاً محال فعالیت ده می‌شود. این راه صابره به دلیل پایگاه دینی خود، مخالفت حکام و به آن سوار دشوار می‌گردد. همین فرصت پس مکان گشتار ت رمان محلی، خطر فطری حکام و جریبونی برای جریبونی از آن کاهی ست که مردم از پیدایش شدن حاکمیتشان و هرب خوردگی آگاه سار و همین آگاهی است که به تکر صابره و لزوم تجدید نظر در فرمت تازه از دین را در جامعه می‌راند. «مرد این شعله به تنها در دل و شجویان دانشگاه (ب جمعیت رو به افزایش بیش و یک میلیون و سصد هرتی) و جریبونی پرورش ملا و معنهای سپیری از بوسیدگان و پیشاران اجتماعی روش شده ست بلکه در مرحله فکری جامعه متشی بر در حال رشد و گسترش است. پرسش شده ی درباره «مردی کردن مفهوم دین و معن و شکل و طایفه آن و هر گونه ی شیده می‌شود که هیچ‌گاه با پس دنگه و وسعت و ژرفایی سابقه داشته ست. مطلقایی که لباس ست را درپایان و بولیشانه دین را تحلیل می‌کند و نشان‌آموختگانی که دین را از نظر معنوی

می‌خواهد و ب ابرازی کردن دین مخالفه، کم نیستند. دلیل ۱۵م این است که چرن این راه صابره با استعداد ژرف مردم مخالفت ندارد و ب احترام به عروزی آنها و به زمان آنها با مردم گشتو می‌کند به سعادت عکس‌العامل و مقاومت در برابر پیش افکار بوی می‌خواهد. بیان فکری و اعتدای مردم فرو می‌برد و آنها را به هربیت می‌کند، اما افکار تازه، حساس با ریشه‌های فرهنگی به آنها ارائه می‌گردد که در تعمر و تحول فکری و ساختار و تفکر و فرهنگ تاریخی، کارآمدی خود را از هم اکنون نشان داده ست. تغییرهای بزرگ سیاسی در جهت آزادی فکری و مطبوعات و انتخابات... همه از برگه آغاز حشم جیش فکری تازه است که رو به گسترش و ژرف‌بینی در جامعه می‌باشد.

مید به پویایی فرهنگ بوسری ششیدی. با فهم و برداشت‌های تازه دینی، حشایی، سیاسی در آینه نزدیک ایران، نشان‌های از هم اکنون دیده می‌شود. در ریشه‌های کوچکی که بری آزادی قلم و بن اندیشه، در ایران مدنی گشوده شده است، با تمام دشواری‌هایی که وجود دارد، در روز به ها و محلات و کتب‌های معتدل، جوشش از افکار و نشان‌های بوسر ارائه می‌گردد که سوره ابدال حاشیدگان سیار ریادی است.

حشم جوشش فکری و گشتش فرهنگی و پذیرش و همال عمرمی است که آینده و روش کرده است. نقش جرح‌شناسی، حشایی در این ست و سر با مردم درون مرز است و به گشتش و مسخره کردن و توجیه پراکنی، مخالفت با این حش فکری و عملی مردم ایران، در نسته پ ندانسته، همکاری و معنسی سا مشخصان و رهبران تعصبت خواه حاکمیت معنسی ایران ست حاکمیتی که هم عمر و هم روزگار آن ترفیک به سرآمدن است.

چر می‌گویم هم که یک تحول سیاسی را در پانسان قسرن ستم به درستی ریشه‌ای کنیم و ره کسر آمین، بهتر کردن و با حتی برابری آن را، روی و فادات حشایی و اقتصادی و سزان ملی خویش در رابطه با طایف دینی ندره، جسمجو کنیم؟ مسائله‌ای چه مقدمه کتب «نولدی دیگر» و چه مقدمه گشتاب

« ر کلیسیا تا جایی » به کلی دیری و این بررسی علمی و منطقی است و در عوض پوشیده ر خشم و حسادت و نتیجه‌گیری‌های دلخواهانه و غیرواقعی نباشد.

آقای شفا از یک سو معتقد است که چون یک قرن و چهارصد سال پیش، با زور شمشیر اعراب، مسلمان شدند، هزاره دوم و قرن بیستم ما، ووشکسته شده « هم بین هر دو و هم به خصوص این قریبی که به پند می‌رسد در تاریخ جهانی جایی خاص دارد، زیرا در هر دو آنجا به مفهوم واقعی کلمه سرپوش ساز بوده‌اند. آنگاه برای آغاز هر دو ادیان، پاپن سقوط میرثوری رم و پایان عصر طلعت یا تاریخ هر دو ساله قرون وسطایی و حکمرانی می‌مارع جهل و تعصب و خرافات کلیسا و مثال می‌آورند و دامه می‌دهند: « .. و این کلیسا سزار پیش ر آن که اخلاق و معنویت بری بربرهای یورسیده (مستور طوفان ژرمن است که در قرن بیستم رم را گرفتند و آتش زدند و سپس مسیحیت ر پیروند و ترویج کردند) آورد، آن را به کشتارهای پیاپی بیشتری، این بار در جهت منافع کلیت، وامی‌داشت »

البته معلوم نیست چر تاریخ ر به « هزاره » و « سده » تقسیم کرده‌اند که محور شوند و افعالی ر که در نیمه هزاره اول مسیحی رخ داده (مسیحی شدن ژرمن‌ها؛ و جنگ‌های صلیبی که در قریه‌های دوازده و سیزده میلادی بوده و ادامه بگیرد، تسا معلات صلاح دین (ارایل قرن شانزدهم) همه را یک جا به حساب هزاره دوم نگردند؟ آن گاه در ادامه این مریضه به یک حقیقت تاریخی اشاره می‌کند که تمام فرصت عمر و فنی ر که در سراسر گماشتن توضیح داده، برود می‌پارد. آقای شفا در ادامه خوریری‌ها و دوران حکومت سیه کلیسای مسیحیت، می‌نویسد: « در صد سالها، جهان اسلام که محور از آسیای سینه تا کرانه‌های مدیوس اطلس را در بر می‌گرفت، ر برخوردی از شرایط مستر نخستین قرون میرثوری اسلامی، سیه برتر و بسیار

پیشرفته‌تر جهان باستان بود. « این توضیح تاریخی آقای شفا به کلی با برداشت و نتیجه‌گیری شخصی ایشان و اسلام و تأثیر اسلام معایرب دارد و معصداً سیه. چگونه اسلام می‌تواند مدعی‌انساندگی و مدحی مسلمانان باشد اگر آقای شفا به مقدمه دور سیه تاریخ اروپا آن را « سیه برتر و بسیار پیشرفته‌تر جهان » برای چنین قرن می‌داند؟

آقای شفا دلیل مدعی آفرینی اسلام را در اس می‌داند که با زور شمشیر به ملل اسلامی تحمیل گردیده است. « پیش از اسلام هیچ بیسی در تاریخ جهان ندان صورتی که این آیین پ به صحنه تاریخ گذاشت یا بدین تاریخ نگه داشته بود؛ آیین یهود سیه قبل شدن به دیگران سیه آیین مسیحیت توسط سیه حیویری گمنا میس به رم برده شد و سه قرن طول کشید تا ترویج ... حا پیشت. آیین‌های یرسی پسترا و مانی هیچ کدام بشود گسرده خویش را در امپراتوری رم و در سرزمین‌های چس و سیه سه شمشیر شکایی یا ساسانی منس سوزند. سیه سه مذهب توحیدی و غیرتوحیدی جهان، نه اسلام بود که هزاره شمشیر عرب برای دیگران برده شد، و فقط تاریخ چهار بودند که سه تحسیر به‌جای‌انجامه ایمانشان ر بر فتنه‌های شمشیرشال حمل کردند. « نتیجه‌گیری آقای شفا این است که چو اسلام، برخلاف همه ادیان دیگر، با زور شمشیر پیور شده است « به رکسود و انحطاطی مرگبار روی آورد » سارمین « در سال‌های پیش از جنگ دوم، همه کشورهای اسلامی کبری، مسخره، برودند. و شدر ممالک مستقل یا صاهر مستقل مسلمان به ترکیه و ایران و افغانستان و عربستان سعودی محدود می‌شد »

آب راستی دلایل فرار و فرود مشاف و کشورها، به این سیه، نسلی و غیرتوحیدی است! آیا شومیری و پنگلادش که سیه دورگان مسلمان، دین اسلام را پیروند و به با قصه شمشیر

۱ - توبی دیگر، صفحه ۱۱

۲ - توبی دیگر، صفحه ۱۵ و ۱۱

۳ - توبی دیگر، صفحه ۱۲

۱ - توبی دیگر، صفحه ۱۱

۲ - توبی دیگر، صفحه ۱۵ و ۱۱

عربان هل جمار، و روم، کشورهای پیشرفته امپروزی جهان هستند؟ یا کشورهای که مستعمر، اروپای صنعتی شدند و بودند، تنها کشورهای مسلمان شده با روز شمشیر بودند و با آفریت با دین‌های فسمه‌ای، آمریکای لاتین مسیحی، چین بودایی، کره می‌دینس پسا شمس... هم بودند؟ آوردن اعتقاد هر دور متغیر مرگ و میر کودکان، یا درآمد سربا یا آمار باسوادان و بیسود... هر قلم فرسایی، چه بر تاشی به باورهای دسی، آن هم دسی قلمی دارد؟ اگر شما دستورات دینی را اساسی می‌دانید و به نتیجه تحریکات سیاسی، اعتقاد دین اسلام بیش از هر دسی توصیه به علم‌آموزی، تلاش برای بهتر زیستن، نفی کردن در کار جهان و مشورت کردن در حل مسائل جماعتی دارد، اما اگر کار مردم جهان با این نصیحت‌ها و حمله‌های قصار و رینا حل می‌شد همین چند کلام اشورت‌نشت، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یا توصیه گنجینه‌س که می‌گوید: با دیگران همان‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کند و یا این جمله علی بن ابیطالب که گفته است: فرودن خود و برای فرد پرورش دهید، برای سلامت زیستن و اساسی رفتار کردن و پیشرفت آئینه مردم در همه مکان‌ها و زمان‌ها کافی بود. ما به این نصیحت‌ها کارساز است و به رویدادهای تاریخی، بدون دلیل و علت و زمینه ساری‌های پیشین است.

آقای شفا از یک سو دین اسلام و به عنوان یک دین سامی و تحمیل شده با شمشیر، مایه جدلان عرب و برهم خوردن عصب امپروزی پیش از اسلام ایران بین می‌داند و از سوی دیگر می‌دیند: «آیین مهر (میترا) چهار قرن تمام آیین شده، یک امپراتوری پهناور دم بود. امروز هم آثار آن را بر نخلای صدها مهرای می‌توان یافت. وقتی که مصعب خلیفگی بن آیین شد، آیین مسیحیت تقریباً همه استعای مذهبی خود را دور تولید عیسوی، تقدس یکشنبه، تعهد مسیحی، عشا، ربعی...» از آن اقتباس کرد. آیین مردابی (روشنی) که پیش از خلق آیین شخصیتی هخامنشی و ساسانی بود، حمیر مایه همه مساحتان مورا، الطیفة آیین بهره قرار گرفت که تارنبا همه معتقدات حره را دربار جهان دیگر و دستگیر و رور حساب و بهشت و خورج و

مردمیکان و شیاعی از آن گرفت و بعداً به مسیحیت و اسلام انتقال داد... اگر سلام همان مسیری و روشی و مبنای است چرا دین اسلام مایه عقیدات‌نگی کشورهای اسلامی مصرعی می‌شود؟ این خود آقای شفا است که از قول دارمستر، مورخ و پژوهشگر معروف تاریخ، نقل قول می‌کند: «پربان آیین یو رسده (سلام) را روشنی و آیین کهن خود پانصد که در آن آسمان از همان فرشته و زمین از همان شش‌هانی پر شده بود که حدود آنها در حدی دیگر دشته شده بودند به شک تسلیم شده بود.» اگر این دلائل با سده تاریخی ثابت شده است، چس ایران با قبول سلام سیاسی دچار دوگنکی و یک‌گنکی شود؟ آن چه دارمستر و بسیاری از مورخان دیگر بر حمله طبری، مسعودی، بوندکه و سده عبدالحسین روین‌کوب به ن توجه کرده و آقای شفا بدون توجه و شجاعت‌گیری، آنها را نقل کرده‌اند این است که: «آن چه ایرانیان می‌توانستند بر این آیین جدید بگیرند، عذاب و مسوائی بود که در همین جهان با حد رسیده توسط موبدان ساسانی را ایشان گرفته شده بود.»

به این دلائل است که می‌گویم، شواحن روین‌د تاریخی و توجه نکردن به دلیلهای اجتماعی و اقتصادی آنها، آقای شفا را پس از نقل قول‌های بالا به یک نتیجه‌گیری بسیار استرعی و دلخواهده سوبی می‌دهد که بشنکر همین لکیره‌ای است که سبب نگارش این کتاب شده و به روش یک کار پژوهشی سرفاراسه. آن بردشت سترعی بعد بر نوشتن آن نقل قول‌ها این است که پس از پیروی اسلام بر ایران «عزیز علی رحیم‌خورد، هرگز ایام سیانته» کشوری که با زار و هاضفه، یومل و روم شکست خورده و رها را باره شکست داده است، معلوم نیست چرا مایه کودکان تازه سالع شده، در شکست و عرب، پس هرور می‌مرد را رسم خورده می‌سند که پس از هزار و چهارصد سال هنوز انیام پیوهه است؟ در

- ۱- تولدی دیگر، صفحه ۲۶
- ۲- تولدی دیگر، صفحه ۲۷
- ۳- تولدی دیگر، صفحه ۲۷

حالی که بعضی از اعراب، اعراب حمره لافال پیش از مسجد سال در بخش جنوب غربی مدائن حکومتی داشتند که در راسر اسوای امپراتوری ایران بود، در سازمان شهنشاهی ساسانی، «دشتر اعراب» یا به قول امروزیها «دشک اعراب» وجود داشت. ایرانی هیچگاه در تاریخ بعد از اسلام، از شکست خوردن در برابر اعراب، «عشور» شکست بخورد و دچار دوگانگی «شد زیرا در سال ۱۳۲ هجری کل خلافت اموی را برمدحت و به میل خود عباسیان را روی کار برد و به تنها همیشه وران و دانه خلافت و امور مالی و قضایی بیشتر در اختیار ایرانیان بود، در زمان حکومت آن بویه، عبید و سبیل حلفی سلامی هم ب ایرانیان بود. عبور شکست خسرو و حال دوگانگی در ایرانیان روشنگر یک پند، حتم آن هم در برابر پیشرفت تمدن و قدرت و قصد و فرهنگ عرب است که خود گفتگوی جاگانه لازم دارد. جازه بفرمایند برای روشن شدن دلایل شکست ایران از اعراب که نویسنده کتاب توانی صگر به کلی از آن عفت کرده، به چند کتاب معتبر تخلصی، به طور گمرا بگذریم و قصوت در باره اصلایرادیهای نسبی و تاریخ نویسی علمی و باجایی را به عهده خوانندگان بگذاریم. دکتر زویین کوب می نویسد: «مطوق ساسانیان البته از ضرب غرب بود سگی در واقع و سوزی غرب بود. پیروی که مخصوصا آن را بر درآورد عهده ضعف و فساد بود. می توان گفت که مغرب هجوم غرب، ایران خود از پسای درآمد بود و نمایان پس طغیان و اختلاط و رقابتهای میان رجا به علاوه نعره و شنب و اسر فطانت آن را به کار و طعه سستی کشانده بود و در چنان حالی، بی آن که معجزه ای آرم باشد، هر حادثهای ممکن بود آن را بر پای درآورد. دلایل عظمی که بعد ساسانی در آن روزگار شرف و شک و چون سلسله مریدی بود که بکبر بر بعضی اعیانهای، ما میرویم به جوده سوسن داشت. دولت ساسانی از حدود یک صد سال پیش از حمله مغرب دچار ضعف و هزل ریزی درونی بود پیش از سلسله فد و مویشیان از قوم

۱ - مع کوب، عبدالحمید، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکس، چاپ سوم، ۱۳۴۲، صفحه ۱۵۴ و ۱۵۸

هبطه یا هتالیان، صحرانوردان شرق ایران، آن چنان شکست خورده بود که حراکنگر آن شده بود. در پایان دوران خسرو پرویز همه نیروی مادی و معنوی ساسانی نابود شده بود. در مذهب کوشی چینی پادشاه برسرکار آمد که بعضی از آن تنها شش شاه سلطنت کردند و کشت و کشتار بین معین سلطنت و آشوب و رقابت در میان طایفه اعیان و سوس لشکری و موبدان به بی سامانی کمک می کرد. جامعه به ضعفی تقسیم شده بود که حکومت و دین به شدت در حلقه بی نظام می گریختند. در این نظام طغیانی هیچ کس نمی توانست طایفه خود را تقویت دهد، بعضی اکثریت جامعه که به نام طایفه کارگران و کشاورزان و پیشوایان بودند از استری یوشان، در زیر فشار مالیه های سنگین حکمهای بی رحمانه پسر و چهار ساله خسرو پرویز به رومیان و مخرج عیش و نوش و «پس» در آمده بودند. برای این طایفه هیچ امنیتی وجود نداشت که بتواند سه آینده بهتری تصور باشند. تنها امید آن به آخرت بود که این به آن در هم طایفه میرداد یا زهرار مینویس، با گریهای خود، در دل مردم سست کرده بودند. به نوشته گریسینس، بوجه به حلقه ایس طغیان و آن ح بود، که حتی آشکندها هم اختصاصی نبود و آشکنده طایفه عمومی مردم به نام «آز پریس» بود. روش کردن آتش در هر آشکنده تارهای نامستی ب آتش آشکنده همام بعد گیرد که بعد اصیل خدایی صفات بر هم بریزد، در «مسه» «تسور» می نویسم که «شراب و نوح به لباس و مرکب و سرای و سسل و رن و حیدمیکر» از طایفه رازغین و پیشوایان و کارگران ناپستی ممتاز باشند. در مورد فساد و سستی که در طایفه حکومتگر در پایان ساسانیان به وجود آمده بود، پروفسور ریچارد فری، می نویسد: «تأیید بین گروهی که حکومت و قدرت و در آثار شاهنشاهی ساسانی در دست داشت و پررنگ محلی قوت داشت. پاپس و روزگار ساسانی عزت فخر است» این «عربالگیری» تا آن حد است که

۱ - به مسر، تصنیف و چاپ مجلس شورای، سال ۱۳۱۱، صفحه ۱۹
۲ - فری، ریچارد، عصر فریبکد، ترجمه محمد رحمتی، سال ۱۳۵۸، صفحه ۲۵

دو سرگردانی بود که بر روی جمع‌آوری سپاه به منظور جنگ با
عراق، هزریان و شهرنایان معروف ایران رهن به تنها کمک قابل
توجهی نگردید، بلکه در دادن مالیات‌های مستمری سالانه سر دیر
رهنه و سرانجام بر دگرگرم سوم را هم کشید

آئین سده مردک که بر اساس خوش‌بینی و کوشش و
همداری بسیاری با اهرامرد بر روی سرور و تارنکی، یعنی سروری
بر حسن و فقر و سعادتی، بسیار گرفته شد، آن چنان در سر
شریعت ظاهر پیوست و دست و پا گیر موهن، دشوار و از معصا
نبهی شده بود که با دستورات و حتی حرف‌های شریعی عسوی،
بودایی و صمیمی و اعمد ذات جبری و قبری رومی در آغوشه بود
و گرایش مردم به آن در میان رهنه بود. دین به شایع روشنی.

در اثر آلوده شدن به عقیده حرمی و یکی شدن به حکومت و
سعت از مصلحت سیاست حکومتداری، دچار تشنگ و اختلاف
مطر و سبب ضعف تعداد مردم شده بود همان گونه که دین
سلام در آن حکومت بیست ساله دینی به آن راه می‌برد،

دین‌های بودایی، برهمنی، صابی، بودی، مسیحی... در سرور و
عرب ایران در حال رهنه بود و با آن که موندن با کمک دستگاه
حکومت، پیرون و رهبران آنها در زیر فشار و نهاده و حتی قتل
و عدوت و مرگ قرار می‌دند، بر هم می‌نویشتند: «که اگر
سلام به یون پیامده بود، شاید چلب (شکاره) به کشتی
حکومتی خود اندک به آنکارا، مدفون می‌کرد» در چس

شرایطی که شکست نهایی حکومت به دلیل ضعف و فساد و
حالات و فساد دستگاه و هدایی شدید مردم در آن و خودسری
بر دگرگرم حتی توصیه سرد سپاه ایران رهنه هر چه در می‌پندید
که با دادن مقداری پول، رهنه کافی برای سام‌دهی و آبادگسی
سپاه فراهم کند، حکومت چهارصد و بیست و شش ساله (۶۵۱)

(۶۶۶) سلسله ساسانی را فرو می‌پزد. با نکی شدن دین و دولت
که از دشمنی ساسانی با هفکری موندی به نام کرتیر در ماهه سر
آن در بیان داشته است، به شکست نظامی و سقوط ساسانی

حکومت و رسیدن به اعتقادی و مذهبی که در دل مردم
از حکومت و دین، هر دو، جا گرفته بود، دین و دولت، هر دو از
دست رفت اکنون باید کسی را که عوامل سقوط ایران را فراهم
کردند، سرزنش کرد یا اعرب و سلام را؟

هیگامی که دستگاه حکومتی فساد و با به سامان است و
مردم بر آن به‌راستی هستند و دین حکومتی بر در همان فساد و
ناراضی‌های افروزی و بی‌اخلاقی شریک است و مردم مقام و ثروت را
از حق می‌پسند که به دلیل ورود کاست طبعی، امکان تمییز
طبقه و تعسر زندگی بر همان معنوی نیست، آشکار است که هر
دشمن خارجی می‌تواند بر آنها مسلط شود، به ویژه اگر ایمن
دشمن با سازمان سده و سالم و توده و آرمی و جمعی پیرا که

از برادری مدعی می‌گوید و در پیروزی، رهنه مادی و سرملندی، و
در مرگ، پادش یک و بهشت و بوند می‌دهد، محبر باشد،
راستی که ایران ساسانی و اعرب مسلمان، در چس شرایطی که

هم رویارو شدند، بزرگ و اشرف و مردارین سوره نظام بیشتر
به شهادت در بند، حبس و اکتشیت آنها کشته شدند ولی کرم
آنها هم آموختند که با مهاجمان سازند و ثروت و موقعیت خود
را حفظ کنند و همان مایبانی را که مردم می‌گرفتند و سه

حکومت ساسانی می‌دادند، بگیرند و به ساینده حلیفه عربی
بدهند، مردم بیز با حساسی این که دیگر لازم نیست پیگیری کنند
و یا پیاده نظام حاکمانی‌های پادشاهان بومی باشند، همان مایبانیات
را چه به عنوان جراح، گر مسلمان می‌شدند و یا به عنوان جریه،

گر می‌خواستند دین خود را نگاه دارند، به اعرب می‌دند. اما
چند مقاومت آشکار دیگر را هم در پیروزی اعرب می‌دیدند و آن
برهم حورین صفت عرب‌نیل غود و بوند بر دزی سلامی بود که
لااقل در اوایل کار، سستای مدعی می‌بود، سراسری مای شکستی

سست که اگر برمسور فرای می‌رسد: «پس در جنگ سعادته
حکومت ساسانیان ناه شد. با آن که بر دگرگرم کوشید تا مردم
بومی را علیه عربین بسیج کند کاری را پیش نبرد. با پشرف
عربان در یزید پادشاهان با هزاردی فارسی افزون گشت. چس
می‌دیدند که آیین روشنت به رستی ورنگشته بود. شمار مسردم

محلی که به صفوف اسلام پیوسته بودند و آن را پذیرفته بودند پیش از قذوف زشتیهای بود که میخواستند بر آن به کیش خود بازآورند^۱ گرچه کشود بخش ولایت ایران بر یی غراب شده بود و مسلمان شدن مردم و تسلط آنان به شمال گوجهای السمر در حدود دو قرن طول کشید. چرا که فساد و شاهی حکومت ساسانی و دین ورستی ساسانی شده، تسلط کامل نداشت، پیروزی اعراب مسلمان، ب آن که بر معاد لشکریشان به دلیل پیوستن بعضی از برپیمان به سپاه عرب، افزوده شده بود، دشوارتر بود. ما همین بود، غراب در منطقه آسیای میانه و ماوراء النهر از حیات سیاسی، بعدها به سود یون و روم و فرهنگ فارسی تمام شد. بوجه به این که بین یون و روم و تداپی به آموخته و سرشت اسلام نداشت بلکه پی آمدهای یک رویداد تاریخی بوده است، حائز اهمیت است.

آن چه آقای شفا درباره تغییر دین اسلام در رنگ و روغن شیعه که بیشتر با آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی ملائت دارد نوشتهاند، کاملاً درست است، اما، دوباره شعله گری اشتباه است و صغرا و کمرانی که چندند، نمایان کلی دارد. آقای شفا با تألیف گفته رهن (Kashan) غل می کند. «ایران به آن که اسلام را پذیرفت، هرگز تسلیم عرب و فرهنگ یابانی و شد.» اگر چنین است «اصطفاک نبیدی» که ایشان پس دو فرهنگ اسیر و عرب متسلط می نویسد، نمی تواند وجود داشته باشد به ویژه آن که فرهنگ ایران، از ر و یمن، در ناحیه مکه در پیش از اسلام هم بود ششوی در پس عربان داشت. این اصطفاک که به صورت طغیانهای متعددی در ایران، آقای شفا، نوشته اند به اصطفاک فرهنگی و به منحصر به یون بوده است. پس جنگ در همه مصروفات اسلامی، و خود سرزمین عربیت هم روی داده است. قتل عمر و عثمان و جنگهای غلی بی ثواب و سرحد قتل

۱ - عصر روم فرهنگ بر صفحه ۸۹

۲ - تاملی دیگر، صفحه ۲۶

۳ - تاملی دیگر، صفحه ۲۶، ۲۷

و با آرامی دربار عربی و سرحد سقوط امویان هیچ کدام مربوط به تضاد و اصطفاک فرهنگی نبوده و بیشتر به دلایل ختلاف قسبگی و به ویژه ظلم و ستم حکومتگران و اعمال حلافت و اعدای قدرت بوده است. همس بارامیها در یون پیش از اسلام و ایران بعد از اسلام در زیر لوای سستهای یون و ساسان و تاندر هم دامنه داشته است. مگر عقلا ب سال ۱۳۵۷ برصد عرب یا به علت اصطفاک فرهنگی بود؟ مگر معلا ب سال ۱۳۵۷ برای وحدت اسلام یا شعیر و مرمس مدعی بود؟ اصلاً مگر اسلام و شیعه در حفر قرار گرفته بودند؟ می دانم که چینی بود و همه ح سحر از آزادی و استقلال و قانون بود. خود آقای حسی هم ب پیش از پیروزی انقلاب سجن و وعده ایشان: آزادی، استقلال و همون بود. بحث عرب و عجم و بعد از هزار و چهارصد سال نه میان آفرین و پس نتیجه گیریهای نادرست را گرفته چر فرار از مسئولیتهای شعلی و سیاسی و آتش زدن سه ختلاف قوس و دسی و منحرف شن و منحرف کردن از درک علل واقعی شکستها و شورشها و انقلاب و عصبه گریهای ملی ها، نتیجه دیگری ندارد. تسلط جمهوری اسلامی ایران یک تسلط سیاسی و حکومتی است و مانند هر تسلط ساسانی و حکومتی، عوقت است، حتی اگر درازای این دوری عوقت و حوصله بحمل فردی ما جرح باشد

حکومت «ولایت فقهانی» که آقای حسی دستنامه تسلط حکومتی خود کرده اند بر سر اسلام وجود ندارد و یک اصل دینی نیست و در عه شعیه هم نه از زمان کلیس که آقای شفا ادعا کرده اند و مربوط به هزار سال پیش است، مکه ایل سار آن ر قعی به دم گرگی نو زمان شاه عباس بر زمان آورد و به شورش آشکارتر در زمان فتحعلیشاه وسیله محتفیه به دم هلاک شد برافق بین کردند. پاسخ نظریه «ولایت فقه» ملاحد را شاگرد پروازشان، شیخ مرتضی انصاری، که بزرگترین فقیه زمان خود و مورد قبول همه فرقان بود، داد و گفت، «ولایت فقه» «ولایت» خاص است و به عام. یعنی فقیه می تواند در مورد ریزهای «ولایت» بر فرد معهود (ادیان) و یا صغیر (اکسودک،

دشته باشد و به «ولایت عام» که نه محلی حکومت کردن بسر جامعه است.

دگر آقای حمیدی که در «مسئله سیاسی» با حکومت وقت پیرو شد، کمونیست یا فاشیست بود، بی‌گمان او می‌توانست کمونیسم یا فاشیسم را سر جامعه مسلط گرداند، و سرانجام پیروزی انقلاب، به نفع توده مردم، بلکه بیشتر روشنفکران مبارز را که به مساعدت کرد که این پیروزی به دلیل آموریهای دسی و دهمی شخصی حمیدی است و چسب جوی به حمیدی و طرفداران ولایت فقیه امکان داد که این نظریه را به سادگی به مردم تحویل کند. البته می‌دانیم که آقای حمیدی مسلمان بود و در یک مبارزه سیاسی و سرری که در حصار دانش صحنه است نظریه‌پردازی کند ابرار او آگاههای اسلامی‌اش بود و نه فرانت را و سلام به صورت «ولایت فقیه» عمو ن گردید. آقای حمیدی در نظر مردم انقلابی یک معنهد و مرجع دینی بود. مرجع دینی در نظر این مردم و دور این مردم، شخصی را سنگر و مؤول شایسته می‌شمارد. ولی آقای حمیدی سن از آن که یک مرجع دینی باشد یک سیاستمدار موقعیت شایس بود و از جو احساساتی انقلاب برای به کرسی نشاندن نظریه خود حداکثر بهره‌وری را کرد البته این قصاوت، از تجربه کارهای بعدی و حکومت آقای حمیدی نه دست آمده است وگرنه پیش از پیروزی انقلاب مردم او را یک رهبر معنوی و یک معنهد می‌دانستند و نه یک سیاستمدار و لچار، تلقینگیر و دروغگو که نه کلی با صحت و شرایط جهاد تصاد و عصاد دارد. کشاندن حکومت به سوی «ولایت فقیه» فعلی، بحث درازی است که از گنجایش این نوشتار خارج است اما، عرازی شدید ضرر آورده و آقای حمیدی را تشجیع به اعلام «ولایت فقیه» و گنجاندن آن در قانون اساسی گرداند «ولایت فقیه» اصل پیورمه شده‌ی بیست که تنو آن و رسفه سرکوب اسلام و مسخره کردن باورهای دینی استن را یک مسخره مسلمان در جهن قرار داد. آقای شایس یونجهی خود را جدا به سست داد «ولایت فقیه» به اسلام بسده نمی‌کند، بلکه در مسود نظریه «ولایت فقیه» آقای حمیدی و در گفتگو درباره نوشتنهای

دکتر علی شریعتی و همهم همی بازگان، از کتاب «انقلاب در دو حرکت» نوشته بازگان، پس از بریدن سر و نه یک مطلب، نقل قول می‌کند که: «حضرت امام حمیدی، جمهوری اسلامی را به نظمی ترسب می‌کند که در آن ولی فقیه نیم لامل مردم صغیر است و مایه این ولایت را و طریق شمه انتهر از مراجع الهی گرفته است بنابراین همانطور که صغیر حق عزل ولی خود را ندارد، مردم سر حق چو و چرا در مقابل ولی فقیه را ندارند» حواسده‌ی که با نظر آقای همینس بازگان آشت باشد وکتاب وی را در رد نظریه «ولایت فقیه» بخوبه باشد، از خواندن سن نقل قول تصور می‌کند که آقای بازگان صص بیان نظریه آقای حمیدی، خودش هم با این نظریه «ولایت فقیه» موافق بوده است

طرحه آن که آقای شایس، به نظر می‌رسد، که تعصداً نقل قول بالا را پس از این جمله برشته‌اند: «اولین نخست وزیر منصوب حسین ولی فقیه نیز به نوبه خود در تفسیر منطق ارساب خود نوشت...» و آنگاه جمله آقای بازگان را و کتب «انقلاب در دو حرکت» آورده که کاملاً حسن تصور بازگشت را در دهس حواسده ایجاد کند. در حالی که می‌دانیم همینس بازگان یکی و معاند سرسخت ولایت فقیه بود. اگر آقای شایس جرئت صحت در بر سر ششاهاب و نادرستی‌های رژیم پیشین را به دست و اکنون پس و آن که کوس روشنی جمهوری اسلامی را بر سر بازراهای همان کوبیده‌اند، آن هم در مسعفا، عریث، دست نه قلم انتقده برده‌اند دور از انصاف و صداقت و امانت پژوهشی است که سه یکی از شج‌چرین سرور آریدی و حرمت اسلامی که چه در رژیم پیشین و چه در رژیم جمهوری اسلامی را همه مرئی مسالی و شعلی دست کشیده و مسعافه از آن چه بر ساس اصول علمی و مرد اسلامی و بازهای دانشی درست و سالی بسود، دفاع می‌کرد، چسب انهای را در شوهی و از ترهده بسلی وارد آورده.

۱ - توبی دیگر، صفحه ۲۲
۲ - توبی دیگر، صفحه ۲۴

آهی یارگان بعد از آن که منابع خصوصی خود را در خطر دید، «آزادبده» شد. و چه در رژیم قانون گیر گذشته و چه در دیکتاتوری سید حبیبی، چه در مقام سادی و ریاست دانشسکده عالی و پادشاهی و چه در مقام نخست دربار و وحشی که در بعد از انقلاب هیچگاه، نه جز حقیقت حوثی و حقیقت گوتی و دناغ ز آردی و قانون و حرمت اساسی، سخی بگفت و در بین ده نه از ریدن و نه از دست دادن مقام و نه از رغب و وحشی که حبیبی به وجود آورده بود بهرآسید این گونه خلاف بررسی آبی شد به سها از عذاب و هروث نه دور ست و کسی ز که یک عمر بر صد تفکر «ارباب» و «برذگی» مبارزه کرده ست به نایب «ردب» و پندیرش «برذگی» متهم می کند بلکه در نتیجه همن گریه می دانی و عهده حالی کردها پوشته خود را می اعتبار، غیر غمی و شعاری می سازد.

گر آبی شفا از قول آوازدار بران می نویسد. «معسیرب دشی و قبول اسلام در برد پیران از پوست فراتر برت و سه درون برنید» نه معنی آن ست که عهده هره اسیری و نظرکردگی و مزد موب پندشاهان و اولیا که در رهبری عرفان و تصوف ایرانی میر عورده تاپید قرر گرفته ست، یک فکر پی رسی ست و نه اسلامی، همان طور که خلافت یک فکر قبیلگی عربی ست و نه اسلامی و نه بر می مبارزت متعدد و ترحی ایران میر نه بر صد اسلام بلکه بر صد حکومتها بوده است، زیرا مردم می دانست که این دین برشتی سوه که صد و نهاهی سامانی و سوزدان دبیرست و فیرتلف را به وجود آورد، بلکه اصالت اساسی و کارکرد ساحتها و سازمانهای حشایی و ریژگی فرهنگ عمومی است که دین و نه آن صورت سزای عورده بهریری حاکمان و سوزلیان قرر داده است. در مورد اسلام با هر دین دیگری میر سن بخوره صدق می کند. بنابراین تاریخ همیشه سسر، مف برن را بر صد حکومتها دند و روزگوشان می دهد. این حکومتها گاهی حلدی عرب، گاهی سلاطین ایرانی

سب یا ترک نژاد بودند. هم اکنون میر هدره همه جاییه مردم ایران را با حکومت «ولایت فقیه» به خوس می توان پی گیری کرد و متوجه شد که مردم بر صد حاکمسی که مدعی مصلحت بودند است مبارزه می کند و نه با سلام.

مجدر مردم، پیش از این حکومت، متوجه ماندشاهی پ بهتر بگرم متوجه استمداد سلطنتی و نه نماین سزای برقرار حکومت شیعه با دین اسلام بود. شاید یک دلیل این که مردم ایران در تاریخ بیشتر سمیل نه شیعه شده، در ابتدا درک و فهم و سوز آنها ز کرمت آل علی سوز، بلکه چون خلاف و نرفدهای اسلامی که در پرن حکومت می کردند از اهل سب (نفس پیرون فقه شافعی و حنفی و حنبلی و صنفی) بودند، مردم برای این که مستمسک دسی بری مبارزه داشته باشند نه دسل مدبب شیعه رفتند

یافته ستاد که دو تن از سبکیرون فقه سبی یا اصحن آنان ایرانی بودند. بولی که از دو جهت هست عاقل دگری در رابطه با موضع صور بحث دزد توسعه است که مؤسسان و اصم اولین فرقه سبی مدبب (یعنی مدبب حنفی) یک ایرانی ست و با آن که آل عباس به و توجه ویژه داشتند، خود و سبیل علوی داشت حبیب توسعه است که نه آحادیش که از پیوسته میر سلام بعل می کردند و روزگاری در مدبب شیعه به چنین صغیر رسید (گرم جمع احادیث پیامبر و روایات اصحاب شیعه به چهارمستون می رسد) و سها عهده حدیث را موثق و درست می دانست. مطلب مهم دیگر این ست که او محقق علم کلام و واضح فقه حنفی و متولد سال ۸۰ هجری ست و پسرش روحی نام، ایرانی و رزقشنی بوده است. این مدبب شان می دهد که «افس» دو قرن سکوت» در سیر بر صد حبه اعراب برآید است. آن چه مهم ست این است که بدنام با هریری سب سبیل تفکر و فرهنگ ایرانی از میان برصد نکه با از بین رفتن فقه و سب صفایی ر من میلونها کارگر و کنسور و پیشور، استعدادهای ممکن دانش آموری و باوروی پید کردند و به سوز این که در جامعه آرامش لازم برقرار گردید، این استعدادها شکوفا و بارور گردیدند

گفتگو در مورد این بحث از تاریخ ما، گرچه به دلیل شکست ایران و گشتار آنها تأیید است، اما حداثی سنجشی در تاریخ نیست و ایران باستان نیز در جنگ‌هایی که پیروز می‌شدند، میلها از طریق حاکمیتی به عمل می‌آوردند. این سخن من به دفاع از اسلام است و نه بی‌عشایی به تاریخ یا کائنات. من این اسم که با حساساتی کردن قضیه و آشوبی کردن نوشتار، هدف صبی را که درک واقعیات و جستجوی حقیقت است زیر پا بگذاریم. ایران، «مدرسه فرهنگی هور و چهارصد ساله»^۱ اصولاً با اسلام نتافته است. جنگ سیاسی و تحولات ارضی و مرزی و شعشی ب عشقایی و یا عراق، چه ارتباطی با اسلام دارد؟

موضوع دیگری که در محس زمینه خبر سیاسی سداوری کسم مساله کسانسوری است. آقای شفا نوشته‌اند: «شک نیست که در هجوم نازیان بسیاری از کتابها و کتابخانه‌های ایران دستخوش آتش و گشته شد»^۲ خواننده مضطر است که آقای شفا مرکز تاریخی ساورند ولی ایشان به جدی این که «شک نیست» را با اسناد تاریخی ثابت کند، به یک فرض دیگری می‌خورد آن را ثابت کند. می‌پرسیم: «در آیین مسلمانان آن روزگار، تا آن جا که تاریخ می‌گوید، آشنایی به خط و کسب و بسیار مادر بود و پس، اسم که چسب قومی تا حد حدی می‌توانست به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد.» رسی که بری اثبات ادعای «آتش ردن کتابها و کتابخانه» دلیل تاریخ پسیمی است! با تصادف تاریخ می‌گوید که مرکز پزشکی جندی شاپور ایران، که مابعد هر مرکز علمی دارای کتاب و کتابخانه بوده است و پزشکان یونانی و هندی و ایرانی در آن مرکز درس می‌دادند و در نتیجه دانشجویان نیز درس می‌خواندند، بعد از تسلط مغولان مسلمان بر ایران باز هم به فعالیت خود ادامه می‌دهد. دست خطای

۱ - تالیفی دیگر، صفحه ۲۷
۲ - تالیفی دیگر، صفحه ۱۹
۳ - تالیفی دیگر، صفحه ۱۹

اصولی و نه ویژه طبایع سیاسی از آن جا پرشک می‌رود. مغرب، حلقه عباسی برای معالجه بیماری خود و این مرکز پزشکی می‌شد که جراحی پس بحثش، رئیس این، بشکله به حضور حلقه می‌رود و و معالجه می‌کند. ما این با آن که جندی شاپور در جریستن یکی و مباحث می‌رود است که در همان ادیان حمله اعراب به برن اشغال شده است و دارای کتابهای پزشکی و احتیاج مهندسی و آبپاری و معمور بوده است، و ب توجه به اسم که این مرکز در حلقه عرب باقی مانده است، می‌توان نتیجه گرفت که مورد آشناسوری قرار نگرفته است. جندی شاپور تا اواخر قرن دوم دیر بود و پس بر آن که به نشوون خطای اولیه عباسی، بعد به «دارلعم» تبدیل شد، مرکز پزشکی جندی شاپور یا گندی شاپور، به بعد منتقل شد. جندی شاپور یکی از اولین مراکز برای ترجمه کتابهای یونانی و سریانی است و بحثش و پسرش به دلیل دست رن‌های ساسانی، پهلوی، عربی، سریانی و یونانی کتابهای بسیاری را به عربی برگردانده و یکی از نخستین اعد بر جمع و ترجمه کلیله و دمنه و پهلوی به عربی. محفل ۱۴۲ هجری افرادی بودند که بهیض ترجمه را بر ایران بعد از اسلام به وجود آوردند. سیدم آقایی شفا چه لغتی می‌برد که می‌خورد ب حس و گمان به منظوم و سجع باشد نشان دادن مردم ایران ادامه دهنده و در مورد تردیدی که در این زمینه وجود دارد، می‌پرسیم: «این تردید ایمنی در پدیرش آتش ردن کتابخانه‌های ایران وسیله اعتسار، چه لازم است؟» مباحثه نیستی به عرض ایشان برسانم که اگر حقیقت در توضیحی اهمیت دارد، بری کار پژوهشی بسیار لازم و حسی واضح است. باستان ادامه دهنده که وجود چسب روحیه به کلی همه کتاب و رحمت ایشان را زیر پرشش رهاست نکردن صحبت و مابعد در بدع مطالب و نقل قولها می‌رود. در کتابهای معشر تاریخی مابعد تاریخ عربی و تاریخ مسعودی و تعالیم ادمین این مسکونه که بسیار نزدیک به زمان حمله مغول بوده است (۳۲۰-۳۲۶) و مسعودی در ۳۲۶ هجری و ابان مسکونه ۳۴۰-۴۴۰ هجری) جری درباره کسانسوری مد ۱۵۰۰ هجری. این خبر ایلین باز

بودن ذکر ماحد و سیده عبدلطیف بعدی در این هفتم - هجری نوشته شده و حاج حلیفه در قرن یازدهم در کشف انطباق آن را نوشت و سپس بیشتر مورخان اخیر آن را طوطی و بید کردند. تعصب دینی، همگانی که در زمان پادشاهان ترک نسبت ایمن، بعضی عربیان و مسلمانان و حارونیه‌ها، اوج گرفت، کتابمیری و تکبیر و عذاب و محال و فلسفه و علم و تفکر هم رواج نبرد روز شد و جمله معارف بنظمه مصری را با وحشت و نفرت و مرگ در هم آمیخت و کار تباہی عاقلی حکمران بر نه منی بالا گرفت که هرگونه توش و توان آفرینندگی و رهایی‌جویی را به مروجهای بیسی کشید. صفی باری مصروف و غرق، شریعت‌سناری در بین و بیرون دهمی، سی‌افشادی نسبت به هر جبل و بنیان، از مسویدی محکم می بین پیران و کپور است. در برابر کینه «می‌نزد» «تای شفا، پرستار فری می‌بوسد» «دانشانی را که از بهدم عمدی کتب جفی ادر زمان جمله غرب، سر سر رها است، باید به ترویج تمی کرد». اگر از این ساد تاریخی بگزینم بنسبی یادآوری کنم که نه قول ملازمه تدریج، سواد بازسازی تاریخ اگر به قدر کافی استاد و مدرک داریم از قرانی و صرف می‌یون دورمای باکمال گمنام و تکمیل کرد. بعضی این حرف این است که اگر صری و مسموعی و بن مسکونه کینه برنیکس برنجه‌ویسان به واقعه جمله غرب به این بودیم دربار «کنیموری» مطلبی نوشته‌اند و ما امروز به اس شک چهار می‌شویم که بر سر کتابها در آن زمان چه آمده است، نایسی از قریمبازی اسفاده، کسم که من به دو فریمبازی مصطفی ششدر می‌کسم که در هر دو قریبه همانکس با ساد تاریخی موجود. نظریه کتابمیری مبرود می‌شود.

۱. امیری که به اینر جمله کرده، با رعیت و بخش تأثیر کتاب آگاه بوده و یا نبوده. اگر به نقش کتب آگاهی داشته‌اند ترس از دانی گذشت کتاب داشتند که بخوانند به جی عرب و کسب ثروت و یک کمزور مغلوب، وقت خود را صرف آشردن و انهدم کتابها کنند. اگر به اهمیت کتاب و تأثیر فرهنگی آن واقف بودند، بعضی خودشان هم در حمودی پیشرفته

بودند، لایق کتابهای علمی و حرفی را جدا می‌کردند و خودشان می‌نزدند. مردمی که قالی بهارستان را با بار رسوم خود نکه نکه کردند و بین خود تقسیم کردند، یک بعضی آن این است که بیه ارزش فرازدهای نه نام قالی آن هم قالی زیفت، آگاه بوده، چون رعی می‌شدند که همه عیبت و برخلاف سنت خود به یک نفر بدهند. لد از ارزش «یک نکه» بودن قالی صوفیتر کردند و نکه نکه آن ر که برش زر و سیم آن بود، تقسیم کردند. اگر عزیمال ارکت‌نخی ایران ب خود به هیبت سرود، نشان می‌دهد که نه اهمیت کتب و وقت نبوده و سبایل کتب برای آنها اهمیتی نداشته است که آن ر نش برسد.

۲. فریمبازی دوم این است که به رویه‌های تاریخی که استاد و مدارکی از آن برای ماسده است نظر حکیم و دریده آن چه و که صفری به رسم تصاویر حکیم، می‌دانم که در سده دوم هجری بهیبت ترجمه در بهرالتوری اسلامی آغاز کردند که توانست در قریه‌ای سوم و چهارم و پنجم هجری، صمعه و بنور و متعبر و ریاضی و بن پرشک و لغزشناس و فقه و خاصی... پیروش دهم اگر اسلام و عرب پیروزند و حکم با کتب معاصرت بودند و کتب می‌نوردند، اجازه ظهور و رشد چس بعضی را می‌دادند. بن‌درس بار هم کاسوسری فالتن ساجکی است که نا قریمبی موجود تاریخی می‌خواند. یادآوری بن مقلت لازم است که اس سندلکها به مربوط به حوبی و یا بنی اسلام و نه موجه جلوه‌دادن جمله غرب به یزید است. بلکه هدف کشف حقیقت و بین و رعیتا بری درویشی و درمیشناسی عقایدی‌های امروزی اپری است که آتی شما با یارنده گرفتن واقعت و قلب حقایق خوانندگان آن را با تحریک حساسات مردم معطوط کسم و کتب خود و به عروش برسند.

آقای شفا برای تحریک اینر خود، نه نه، آنها را ضعف و شکست خود، از غرب و سنت باور و رهت‌کننده دس و فرهنگ آبا، و حمدی و پزیریم و پست می‌شمارند که برای بدان چند دیر «چریه» دین ملی خود ر به ساد سیمی فروختند، بلکه آنها را برده و سده غرب هم می‌دند. پشاک

مولی و سده و عراقی را سدگی محیی کرده‌اند. ما از حدود می‌پرسید که چگونه است که دو نفر از اصحاب اهل بیت پس از مدتی که از عراق پیرو آنها هستند، وسیله عراقی تأسیس شده است؟ چطور است که دیرین ایرانی را از دل تأسیس خلافت اسلامی به کمر گرفته و در واقع مری و خلافت عسری رکن وزارت - یعنی اداره خلافت - به عهد اس مولی بوده است؟ در همان زمان امیران، بیشتر قضات با قضایای شرع که مهم‌ترین مقام جناسی بوده است به دست ایرانیان بود یعنی به سها در شهرهای ایران زمین بلکه در حوزه خلافت و کشورها همکار ایران در میراث‌داری اسلامی، قضایان ایرانی هم الحام وظیفه می‌کردند، بنابراین مولی، محیی بوده، می‌دهد و واژه‌ای است که در فرهنگ قبیله‌ای عرب به معنی «مار» و «پشتیان» و دوسه خواندگی است. در زندگی قبیله‌ای سهیلی و سرور از قبیله بودن برابر با مرگ است. افرادی که به سرور می‌رفتند، برای مکن زندگی، خود را دسته به قبیله می‌کردند و مولی آن قبیله با دوست و برادر خوانده آن قبیله می‌شدند و به مرده و سده آنها. ریچارد فرای در کتاب «عصر زریں فرهنگ ایران» در صفحه ۷۷ می‌نویسد: «... عربان فارس را و رادگاه خویش در عرستان می‌شناختند و در مکه به حر سلمان فارسی، چه سب فارسیایی که پیش از رمن به سوی حلال محصب به اسلام گرویده بودند، وضع این گونه مردم به حر عرب، چگونه بود؟ اصطلاح صولی مسیور در میان برخی کسی که به اسلام گرویده بود نه کار وضع است و باید آن را بررسی کرد. مفهوم این واژه با مفهوم «یار» یا «پشتیان» در قرآن آمده و سر طهرانی از مفهوم پیش از اسلام این واژه در میان قبیله عرب است که به معنی کسی برده که ب «خویش» یا «هسته» قبیله مغایرت بود در فوجات، سده، غیرمسلمانان، اسیر یا سده می‌شدند، اما با افزایش شمار مردم تابع، ضروری بود که شیوه‌ای برای پذیرش اسانی به جامعه اسلامی فراهم شود، پس شیوه کهن قبیله‌ای عرب که مولی و جمع آن «فرانی» باشد و معمولاً به «پیرو» ترجمه می‌شد، نه کار آمد.

آقای شفا تفاوت گسترش اسلام را با سایر ادیان، مساله کلیدی و عسری و حسی هم‌زمانی و رفتنی و مانوی... دلیل بر ولت رانی آن می‌دهد. «اگر این تازه (اسلام) همانند دیگر آیین‌های جهان باستان، به صورتی مسلط‌آمیز به پیران عرصه شده بود، شاید تاریخ مسلمانان ایرانی به کنی غیر از این بود که هست...» این چه فرص عرفانی شانی است که بوقع درید کسی آن را پذیرد؟ مگر تاریخ مسیحیت اروپا پر بر خویری نیست؟ همان دین زرتشتی که مصلحت بدین خویری روح پیدا کرده است به تاریخ طبری توجه فرموده که نوشته است: «... زردشت به آذربایجان رفت و دین محوسی و سعاد گرد و از آن حیا پیش پشتم رفت که نه نوح مفر داشت و چون پیش وی شد و دین طویش و نمود، شهادت دل در آن نعت و مردم را به قول آن و در کرد و بر سر سر کاپ از رعیت خود بسیار کشتن و دین زردشت را پذیرفتند» تردیدی نیست که دین سده زرتشتی در طی قرون و به ویژه در قرون ساسانی، به علت یکی شدن با حکومت و قدرت و فساد موبان، بسیار دست و پاگیر شده و شرعیت سخت و معصنه پیدا کرده بود، به طوری که مردم ایران در حمله اعراب مسلمان از آن دل کنده بودند. آپ اکثر کسی درباره دین زرتشتی مطالعه می‌کند، در سب است که زرتشتی پایان ساسانی و ساسی

مگر در وائل اسلام در حضور طایفه‌ای اسلامی بحث‌های فلسفی و دینی روح بدشد؟ مگر نوشته‌اند که در ابتدای کرده است اگر آیه قرآن و گفته پاسور به عقل سازگاری بهره، بایستی حجب عقل را گرفت؟ آپ حلیه و رهبر دینی، دستور قتل را می‌دادند؟ مگر همین بحث‌های مذهبی در محسن حنفی عباسی سب شد که مردن زرتشتی، خردی و که در دوران ساسانی وارد کتاب و ستا شده بود از آن بیرون ریزد و دین خود را قبل

۱- سوزی دیگر، صفحه ۱۶
۲- جزیه طبری، معینه تاریخ طبری، جلد دوم، ترجمه ابو‌الدستم سیری، صفحه ۴۸۶

و عاقل در برابر محقق و عاقل کشف؟ از آن هنگامی که در رمضان حلیه متوکل عباسی بین بحثها مسجوع غلام گردید. کم کم دوازده فلسفه و علم هم رو به کمادی گشتند. کتابموسوی، کشش، سکندر... محصول استبداد است و نه دین. ریز که مسیحی کشف رهن را بر پشت گردن در می آورد و گنبد را به محاکمه می کشید و هرگز نفی نمی کرد، و تکفیر و نفی می کرد، چرا با آگاه شدن مردم با استمرار حکومت های آزاد، دیگر چنین نمی کند؟ سلامی هم که با آزادی، درباره وجو، یا عدم وجود بحث می کرد، با سبک شدن فضای سیاسی به رونق تعصب رسید و نه آرزو و کشش و کشش دست زد جلوتری و این تعصب با آگاهی و فکر تازه و ذیاد و دیدگاه تازه دادن ست و نه ب ژرف ترین باورهای دینی مردم مبارزه کردن. این راه مسدود بلا قصد ب محافظت و پیروی و حتی گوش ندادن و نرواین اصل مطلب رو به رو می گردد، واکنش در برابر حملات بدست فرهنگی با عکس العمل های نه و معصنه رو به رو می گردد. نه رویدادهای مسدود ب حجاب در رهان و رشاد و واکنش آن بهار واقع شهیر که درباره باور ما شدت بیشتر به حجاب روی آورده و فشار حکومت اسلامی سه برقراری حجاب و مسدود سیاسی رهان امروزی بری معن آن توجه فرمایید.

این که مسیحیت و با دین کلی می ر آن سخت گیری های قرون وسطایی دست کشیده به معنی آن نیست که مسیحیت ب کلیه از دین خود دست برداشته اند. مسیحیان و کلیه (ب اکثریت آنها) فهم و دیدن از دین مسیح و دین بدین تعبیر کرده است. دین تعبیر نمی کند اما فهم آدمی از دین تعبیر می کند. فهم آدمی در تعبیر (الله، اله تکلمی، ست). اگر فهم آدمی از دین در تعبیر است، فهم بری ردمی ب اعتراف با اسلام و یا محکوم کردن یک رویداد تاریخی در یک هزار و چهارصد سال پیش بلا ضرورت، بلکه از درک عمل شکست، از درک فهم تاریخی دین و آگاه شدن از دل و شیوه ردمی گیری سروری مردم جهان و به هم دلائل واقعی همسانی و پشرفت بحث های مختلف جامعه بشری حاصل می شود. پس که

میرومانید در تلمو، دسورت، وجود دارد که امور شرع و است و پ در قرآن باسج و مسج و آیت شیطانی وجود دارد و در مسیحیت، گر کسی به تکفیر به مکتوب ضرورت شف سیلی رود، طرف دیگر صورت را جو نرید. اینها اصل وجود هر دین نیست که بسیاری از آدمیان به هر دلیلی باورمند آن هستند. می رسد که دیگر موسوی در کشور اسرائیل قوانین تورات را در وسط حکومتی و اقتصادی و سیاسی خود در رابطه ب سکندر و پسا حکومت و پ جهان به کار می برد. گرجایی امروز بری دین وجود داشته باشد، که دارد، بحث عبادی دین است که رابطه خصوصی و ویژه است. به همین دلیل ست که پیروان یهود، یعنی مادر دین های سامی، با تمام حرافات، و یا حتی مسلمان عربی که آقای شما در «نمودی دیگر» به تفصیل نوشته اند، از پشرفت عبادی، فی، پژوهشی، ضرر و اقتصادی و سیاسی سر رسیده است، این قوم می تواند به خود ستان که بدون رها کردن دین و قومیت و هریش، سیاری و مرگان جهان ر به شریعت تقسیم کرده است. آیا اس به دلیل اعتقاد به آیین یهود بری آنها پیش آمده ست؟ مسلمانان حیر: این یهودین مقیم ایران و عراق و مصر پیوسته که برندگان حایرهای بوبل در عدم محبت شده اند، اینها شهرمدن کشورهای پیشرفته علمی و صنعتی جهان هستند. اگر ایران هم روزی پشرفت علمی و صنعتی و اقتصادی در سطح جهان پیدا کند، ممکن ست چنین نوعی و به جهان عرضه کند، همان گونه که فرجه فری ازلیه اسلام، عرضه کرد در آن هنگام هم به به دلیل رها کردن دین روشنی و دور دانس اسلام و به در دین دیگری بود. شوهدی وجود دارد که کشورهای مسلمانین سکا پور، مالزی و امروزی همای سیر کشورهای قهرس گیر است که جوسون، هنگ کنگ و تایوان، که مسلمان هستند، در حال پشرفت صنعتی هستند. سون ایس که عجمانی تاریخی با حرکت همیافه در دو دهه اخیر آسان، رنداد رسدی به دان مسیحیت آنها داشته باشد

آقای شما می نویسند: «در هزار و چهارصد ساله نخستین (معنی حکومت های پیش ر اسلام) سها چار سلسله پادشاهی ب

پادشاهانی جنگلی «برسی» بر سرزمین ایران سلطنت کردند. و تنها یک هجوم موفق سگانه به ایران صورت گرفت...»^۱ منظور آدی شفا این است که از سال ۷۰۵ پیش از میلاد که حکومت مادها در بخش غربی ایران تشکیل شد تا سقوط ساسانیان در سال ۶۵۲ میلادی (یعنی ۱۲۵۷ سال) «تنها چهار سلسله» بر سرزمین ما حکومت کردند. البته آفای شفا و هیچ کس دیگر هم نمی‌داند که اگر به جای چهار سلسله صلا یک سلسله یا شش سلسله بودند، بهتر بود و یا بدتر؟ ولی بدون توجه به تغییرات سیاسی و افزایش فشار جمعیت در برامی بین چس و خراسان و قنابل چوپان پیشه و مهاجر آن مناطق، روی کار آمدن سی و پنج سلسله پادشاهی را در ۱۴۰۰ سال بعد از اسلام «که تنها ۷ نسل آن‌ها ایرانی و ۲۸ نسل دیگر مغول و ترک و تاتار و ترکمن و قند بودند» یک جا به گردن دین اسلام می‌گذارد! این گونه توجه و قصدات یک هیچ شیوه تاریخ‌نگاری و جمعیت‌جویی نمی‌تواند سرکاری داشته باشد. ولی در همین چند جمله کتاب «تاریخ دیگر»، چندین نادرستی آشکار وجود دارد: ۱- تکلیف سلسله سبکیه که مدت حدود ۶۵ سال در سراسر ایران و ۱۲۰ سال در بخش‌هایی از ایران به عنوان جنبش‌های اسکندر حکومت می‌کردند چیست؟ ۲- در مورد این که تنها یک هجوم خارجی، یعنی اسکندر مقدونی، به حساب آمده است، به نظر می‌رسد که آدی شفا می‌خواهد گناه حمله عرب را هم به عهده تاریخ‌نگار اسلام نگذارد که صد و شاهی و نه هم رنجگی سرزمینی از سر ساسانی، پادیده گرفته شود! ۳- هم مادها مورد حمله و تجاوز بیگانه، یعنی آشوریان، تورات گرفته و خرج‌گرار آن‌ها شدند و هم ساسانیان مفتی حراج‌گرار گرفته و بیانی بودند. ولی این حقایق تاریخی پادیده گرفته می‌شود تا بتواند به هدف اصلی که پیش از آن نتیجه مفاد معین کرده‌اند برسند. این گونه تاریخ‌نویسی، گداز نمی‌کند برای هر نظر فرهنگی که مورد توجه آدی شفا بوده است، نه کسار سیمه انسان

۱- توری دیگر، صفحه ۱۷

۲- توری دیگر، صفحه ۱۷

نمی‌خواهد توجه بفرماید که عمیقانه‌نگی ملت ما شامل مربوط به تمام اسناد و از دست رفتن پویایی فرهنگی و صداها عامل کوچک و بزرگ دیگر که در هر زمانی و هر موقعیتی به شکلی بروز کرده و تأثیر گذشته ست، باشد که بی‌گس آن‌گاه، باورهای دینی و اسلام هم در این معادله پیچیده، جا و مقام ویژه خود را دارند. در مورد اسلام هم بایستی به موقعیت تاریخی و تحول تاریخی آن دقت و وسوس داشت. چرا دین سده اولیه اسلام، نه یک دستگاه معقل هیپی تبدیل شد؟ به قول مهدی یس‌رگس بایستی دلایل «رشد سرطانی فقه» را بررسی کرد. «بسی حساسیتی وقتی می‌تواند معشر و پذیرفتنی باشد»، که با آگاهی از تحلیل علمی تاریخ و با تسلط به رویدادهای شجاعت و کارایی و تأثیرگذاری حراء و عوامل متعدد و امن‌داری پژوهشی و شکست‌های در برامی‌های سطرفانه، نتایج به دست آمده، ارائه داده شود. گر با آگاهی عمومی یکی از دلایل عمیقانه‌نگی سب، آن‌ها را با ماسد و بی‌حیث می‌کند. «مستقی و بی‌حیثی» رهی به سوی تلاش و ترقی نبوده. اقتدار آبروی تنها به عظمت و بزرگی چهار امپراتوری پیش از اسلام محدود نمی‌شد و به وجود صحنه‌ها و ششم و پزشک و فیلسوف و ریاضی‌دان و شاعر و وزشاس و متفکری هم، که به فراوانی در سده‌های اولیه اسلام، در ایران و در جهان درخشیدند، پیوسته است. محکوم کردن ایران بعد از اسلام، متذوق کردن تاریخ و بزرگی آن ست بزرگی که جنگلی به صمیمان بودن خود مصادات به شد. بزرگی که ر استند و تعصب و باامی و پریشانی وضع اقتصادی خود و جامعه رنج می‌بردند و با سالیوس و رب و تعصب در برای برداشتی که از دین داشتند، در حد توان خود به سزده حساسیتی- سیاسی سر می‌زدانند. چرا بعد از اسلام، ایران به آن شکوفایی علمی رسید و چرا به این درامدی اهل کرد، نیازمند بررسی دهنی-سر و پاسخی زودمان است. اسلام و هیچ دین دیگری به ما خود علوم و فنون تاریخی و فلسفه و تاریخ تحلیلی آورد و به اصولا پیش روی را در نظر داشتند و با بری چس هدفی شکل گرفته بودند مهم آن است که دین حقایق پیشرفت را بگیرد. تصادفا اسلام در

آغاز چنین بوده است و این مردم و فرهنگشان هستند که آگاهانه و نه مجرد آمین مصای بعضی و خودگزینی می‌توانند جلوگیری کنند و سانه دلایل متعدد تاریخی، چنین کردی را نکرده. اگر آقای شفا در هنگام آرایش دوران پادشاهی پهلوی دوم کاری در این زمینه انجام داده‌اند، من را آن مرحوم آقای شفا و یک سو ایرانی را بی‌وفایت می‌گویم و را نسبت به گذشته‌های سرفراکیده و شرمگین می‌سوزد و از سوی دیگر این انسان معززشده را می‌جوید با نسل‌های نو، هويت تازه نساخته. آیا آرزوی آقای شفا بری «خوانان آینده‌ساز»، تربیت جوانان حرب ناری و پیرهن سیاه عصر فینلری است؟ ایمن می‌پرسیم: «در هزار و چهارصد ساله محبین (یعنی پیش از اسلام) تقریب هرگز خون غریبی نه دست ایرانی ریخته شد». «آیا آشتان با این، به قول خودش «جمل تاریخ» یک «نسل دیگری با تاریخ» می‌خواهد در دل خوانان مسا نوعی «وطن‌پرستی ابراطی» (یا شورشی، به وجود آورد و مساله متروک و معدوم «قوم بر» و «بزد برتر» آریایی را تلیس کند؟ و یا از تاریخ خبر ندارد و بر دلخواهانه قلم می‌ریزید؟ دو همان چهار سلسله پادشاهی پیش از اسلام که اهمیت و نقش و جمع‌نشان از آقای شفا تنها به «چگونگی» تقلید داده‌اند، سیم «ایرانی خون پر بر را نرحمت؟» پاسخ این سب که مناسبه ریختن ایرانی هم مانند همه اقوام دیگر جهان در روستا تاریخ زندگی خود و مناسب با فرهنگ زمانه گرمای‌های میمنی و قومی، طعم‌ها و آشوب‌های سرزمین آریایی و غیر آریایی را که در قلمرو امپراتوری خود داشته است با سیم و جنگ یا با حده و زیرکی، با کشتن و تبعید کردن، با تهدید و تحبیت فرو می‌نشانده است و اداره می‌کرده است. گاهی سرفرو بوده و گاهی ماموق. مگر کورش سلسله مادها را با جنگ و میان برداشتن؟ مگر در جنگ، حوریری نمی‌شود؟ مگر مادها و جدانشناها،

هر دو ایرانی و آریایی بوده‌اند؟ مگر آشتان، پدیده، پسر بزرگ کوروش آشتان پسر هادز کوروش، سوء آ مگر اردشیر بابکان «عدای را با خلا و جمع را با شمشیر» مطیع خود نکرد با سلسله اشکانی را مغرب و حکومت سیاسی و مستر سدر؟ مگر مهاجرت آنها به شرق ایران و پرست کردن صابی (امید رزشتی و پیامبر مسک سامویه) و آویز کردن او سر دورره شهر و قتل عام مردکان مگر در تاریخ ثبت و ضبط شده است؟ مگر سی قتلان و مغولان، ایرانی بودند و در درون سیاسی خود؟ مگر صابی و مردک و رومیان رزشتی بودند و برای اصلاح دین رزشتی نمی‌کوشیدند؟ مگر کشتن آنها میبه همداد بیشتر دس شد؟ پس پیش‌کشیدن حسین «دعای سرباهی» برای چیست؟ رقت مردم و مصلحت دینی و امر و پشرو اجتماعی هم بگنزم، قتل و حوریری خود شاهان نه دست فرودان و بردنشان خود حکمتی ست. از سوره پادشاه هخامنشی، هفت نفر آنها به دست فرمان و بردنشان کشته شدند. کشتن پیودان و صابین و به ویژه مسیح در دوران ساسانیان قتل کتال نیست. تنها یک صد کتاب تاریخی به نام «تاریخ شها» از وفایع قتل مسیحیان بر جای مانده است، این افراد، رومی و چینی و سامی و موعول بودند، بلکه پربانی بودند که بزردهی دیگری داشتند. بار هم این پرسش مطرح است که آقای شفا بری چه همدی، مسائلی را مطرح کرده‌اند که محروم نه نادیده گرفته‌اند؟

تاریخی شوند؟
آقای شفا بدون توجه به پیراهن اسطوری، ساسانی و تاریخ سیمه نه سیمه ستمی، دینی را به بد تمسیر گرفته‌اند که پی‌میران در تروت با خدا کشتی می‌گرفتند با حد سا مردم لیپیری می‌کرده است. این مطالب شدن می‌دهد که پیشان سه مفهوم دس و تمسیر این مفهوم در زمان‌های مختلف دردهن آسایش نخواستند توجه غریبانه بحث‌های مصلحتی که در دیان از آداب و رسوم با عبادات و تاریخ جهان‌پیمایی وجود دارد

۱ - تولدی دیگر، صفحه ۱۶ و ۱۸
۲ - تولدی دیگر، صفحه ۲۸

می‌تواند خارج از فهم فرهنگی ومان پذیرش هر دینی باشد. اگر دین از فهم فرهنگی مردم زمان خود به دور بود، می‌گفت همنان مردم سادهدن دنیایور نیز، از پیرمیش آن دین عاجز بودند و از قول آن سر بار می‌زدند. درست است که اصل دین جسمی حتمات دارد، ولی دین به عنوان تک بعد اجتماعی به نیازهای جامعه و خصوصیات روحی و جسمی و فرهنگ مردم نیز توجه داشته است و نیاز ضروریها و اساسها و قصهها را به عنوان «احسن اقتضای» برای توجیه و ترمیم ریشه تاریخی قوم خود معین داشته است. نظار مستند بودن این اسطوره‌ها و اساسها و یا مناسبت بودن این قویس و یا علمی بودن این دیدگاهها در مورد هستی، از نظر یک مغوله تاریخی یا یک تصور خرافی در روند حرکت و تعمر اجتماعی، با هم تفاوت دارد معمولاً اثری که خود دچار سکون و ایستایی مودهاند اس مغولها و همناسبت جسمی معنوی و نورهای الهی و فوق طبیعی و اعتقادی دین، برای همه زمانها، بی‌تغیر می‌دند. اس فراه، چه در موجدت و چه در محالفت با دین، از اصل بی‌دینس مرد و دین و قصصون مغولهای تاریخی عاجزند و با همان تعصب پادینه عصر جیبی به مسائلی به این پیچیدگی که ریشه در ذهن تاریخی و روحی و فرهنگی اقوام و ملت‌های بسیاری دارد می‌شوند در این با لازم می‌دند بری کسانی که شفته شدن عریس هستند، بخشی از ناوردی اسطوره‌ای یونان و روم قدیم را که مساک فرهنگ رهای مدرن است بی‌ادرم تا بدانیم که گر عرب، نام موسیقی سقیمه پیمای خود را آپولون و یا هاپسیمای فرق می‌میر و دانوم و غیره می‌گردد در احترام به نورهای اسطوره‌ای و سده دست ندینس و محکوم کردن فرهنگ پیاکان خودشان است. «رئوسون» برترترین حدادین جلیس و حدای روشناسی، سدن صند و صدغه می‌شد... او در فله کوه الحظ زندگی می‌کند و گاهی هم به سفر می‌رود. رئوس، خود نیز صطیح و تسلیم «سربوشت» بود (Pestil) بود و از آن در مقابل موسی‌های حدایان دعای می‌کرد چنانکه همنگام ترویس سربوشت آفیل و هکنزور، چو مشاهده کرد، که کفه هکنزور، نه طرف هادس سرازیر ست، دی را به دست دشمن میرد و ر

مداخله آپولون در بین سوره مسامت به صل آرد. رئوس که به مسئولیت سکنی خود توجه داشت، تنها حدی است که تسلیم موسی‌ها در خویش نمی‌شد، شاید در موقعی که صحبت از موسی‌های غیرعقلی بوده، به هرحال در این موسی‌ها اغلب حکمت و سیاست بهینه بود. رئوس پسر گروم و رتا می‌شد. رئوس آخرین فرزند پتر و مادر خود بوده ست. گروموس و هادنی شیده بود که به وسینه یکی از فرزند خود از سلطنت محروم خواهد شد سروس به محض این که فرزندش را زک متولد می‌شد، گروموس آن و می‌بلعد... پک همنگام به دسا آملش شنسن نرزد خود، که همن زئوس بود به جله‌ای منوسل شد، به این ترتیب که شب همنگام، زئوس را راسد و صبح قطعه سکنی را که در پیدچای پیچیده بود، به عوون می‌بود جدید، به گروموس، تسلیم کرد گروموس، سگ و بلعید و نری پرورش رئوس که به این ترتیب بهت یافته بود، دیگر مانعی وجود نداشت «السه دانستار قسودنگسری و وضمحهای رئوس، خود داستان‌هایی ست که بر داستان بوله رئوس هم برگرم گمشدر ست. داستان یوسرانیها و جنگ و جدایای حدایان ساطیری و همنای نوبادن و چمدین هزار صفحه سیر شستر ست که صلا در بین چا محال سان نکته‌های کوچکی و آن را هم بدینم. ما فرهنگ و وب آزادیای پیشرفته و مترقی نه بین اسطوره‌ها و نورهای گذشته تاریخی خود می‌یالده و از سر شرم و فرومایگی می‌خواهد آن‌ها را پنهان و یا پنهان کند و در ضمن فرانس و رسوم آن دورن و هم مرور می‌خواهد محری و مرغی دانه.

آدی شف در ذکر صالت خود می‌نویسد. «زندگی اداری من در ایران عصر پهلوی به بونه خود در رسته پیگیر است مسکین فرهنگ... گفتند. به بیش از پسماء کشور همن. سفر (کردم)، با شش از یک صد آگادمی، دانشگاه و استسری پژوهشی. همنگاری مطلق دشمن. در شتر یک صد کنگره و سسبیار ملی و

۱- پتر گرومپ فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه دکتر سپهمن، حله ۱۳۵۶ صفحه ۹۴۴ - ۹۴۷

بیراهه‌ای که در ارتباط با فرهنگ ایرانی در کشورهای دور و نزدیک جهان برگذار شد شرکت کردم...» راسنی که مردم اسیر چه مجارچی را بری «زندگی ادبی» نشان محمل شده است و چه مجارح سنگین‌تری را برای «زندگی قراردادی» و پرداخت کرده سبباً آبا حق دارد و آقای شاف بهر سبب که در این فعالیت‌های «پسگیر»، چه مسایلی و از چه دوری مطرح می‌کردند؟ فرهنگ پیش بر اسلامی که به هر صورت در روستا رویه‌دهی تاریخی در «یک هزار و چهارصد سال» پیش معین گردید و آن چه در بنال و سریت فرهنگی می‌گایید بود سر فرهنگ بعد از اسلام این ملت تأثیر گذاشت و استمرار فعلی فرهنگ مردم روم و ایران و تشکیل داد ایشان به بررسی کدنام فرهنگ، بیشتر وقت صرف کردند؟ اگر اسلام را مایه رکود و فساد فرهنگی به‌شماره کنم نوشته و پژوهش را در اختیار مردم گذاشتند؟ درباره محفرت فکری و علمی ایرانیان بعد از اسلام چه نوجهی به پیش آوردند؟ چه روشهایی بر پیشا پیش از انقلاب چپ شده که امروزه‌های اسلامی را سزده پیشرفت و هماهوازی و ریسسی معرفی کرد و راه اصلاح و گزیر از آن را به مردم نشان داد؟ آقای شافا مسلم می‌داند که فرهنگ، در «شاهشاهی» خلاصه نمی‌شود. فرهنگ، مشابیه به تعریف جامعه و زمانه تعبیر می‌کند. فرهنگ هم مانند بزاد آدمی حاصل و یک دلبست فرهنگ، سریده است و انسان، سریده فرهنگ است. آئیده هر قوم و ملتی به فرهنگ حاکم بر دعیات آن مردم - سسوار است فرهنگسازان هر جامعه‌ای بر روی فرهنگ جامعه اثرگذار می‌تواند باشند. بدون شاحت دینی و طریف فرهنگ موجود، می‌تون در بهسازی فرهنگ مؤثر بود. فرهنگ، کل پیچیده‌ای است که دوم و ظلم و رعد، بر تأثیر خود را در یک سلسله رده پیچیده هروسی در هر مرحله‌ای از سطح علمی و فکری و اقتصادی و روانی و تریلیتی، تنظیم و اتصال می‌کند. فرهنگ یک سسواره، رسیده و قسومده است و با دلخواه آن و آن قبل قطع و وصل و حذف و

افزاده کردن نیست اگر بری آقای شاف حجت به فرهنگ ب مردم همراه بوده است چگونه به آنها «خاروش» خطاب می‌کنند؟ اگر مردم به حسان بوده ست، چگونه از فرهنگ سخن می‌گویند؟ زیرا فرهنگ، بی‌مردم، و مردم، بی‌فرهنگ، هیچ معنی و مفهومی ندارد. گفتن این بکنه شایسته است که گرفتاری نیست ایران، عقب‌ماندگی از کردن علمی و صنعتی جهان و در نتیجه فقرسی است که وضع آن به دانش‌آموزی و برهمنویزی و کار اسلام و پیگیری بهر سبب است و فرهنگ برپا احترام به همین مسایلی است پیش شرط آغاز این مرحله بر کردن یک گره سیاسی است و آن تعبیر فکری روال حکومت امشده‌ای به شود حکومت مردم سالاری به منظور جلب مشارک عمومی و حمایت مردم و حکومت مردم سالاری برای پایداری نظم و قنوت و محبت است. حقیقت این ست که انفرادی مایه آقای شاف، صوحه زرفای نیاز به این مسایلی شده و رژیم پیشین را در بی‌خسری و طرش‌حالی که دوست داشت باشد، نگاه شد و بر سر مردم آن آمد که بی‌ایسی ساسا آف مردم با پرداخت هریه‌ی سسار پسگیر رده خود را بازیافته‌اند و بدون دشمنی ب فرهنگ خود، برانجام، سرشوت خویش را به دست خود خورده گرفت. گویا که ب انقلاب مشروطه بار شد و در حکومت سکولار و رو به غرب دو بهتری محکتر گردید، به نظر می‌رسد که به دست مردم و ساسا وجود معصوم و محانت روحیت فشری، اس گره کوز، کشنده خواهد شد و مردم‌سالاری ب چهره ساسی در روائت اجتماعی و فردی ما تدریج مستتر خواهد گردید.

بیان همه نکات مسروح در گفت «تولی دیگر» و نقد و خلاصی آنها به نظر من به مطلق‌لی بیش از آن چه نوشتم بیازی ندارد. لیس لحرمانه و نمبب بشیر-گرایانه نوشته آقای شاف درباره اس که چرا دین بهود و مسیحی و اسلام چنان است و چیس نیست، چرا در طبع کسمی که بهوده علاقه‌مند به سسراگری است دین هستند، مطوع سسایفه و سس سسیر-گری همچون خوی دینی حبه اعتقادی دارد و نه خردگرای و محمل علمی و منطقی- کتب «تولی دیگر» به روشنگر معضلی از معضلات اجتماعی

و نه تغییردهنده افکار جامعه‌ای دبسی و معصب و نه کسک
گسده به بهشت آردیخوچی و قانون‌طبی مردم. منور است
عزیمدی برای دل‌های سوخته و حمان‌گم‌کرده است که نه دسبیل
عندجی واقعی نری رفع ریشه گرفتاری‌ها بیسه، بلکه سپردگی
د دشمنی به پوسنه رویین طواهر امور آن را فتح می‌سازد و نه
عصطلاح دل‌شن را حکم می‌کند. همه می‌داند که دکتانوری و
رسنه‌ای می‌خواهد استفاده کند. این رسنه می‌تونه برنج، غلب،
دین، ایدئولوژی و امثال آن باشد. مهم مردم هستند که با آگاهی
خود امکان این گونه سوء استفاده را از منهدن، نامسی، بگیرند
و این بویسندگن و روشنگرن ختنه‌ی هسند که ناسنی مردم را
و عطرهای پوشیده و پنهان آگاه سازند.

مردم ایران به فکری ناره و راهی ناره برای بهرستی در
دبای ناره امروز و فردا سرزمین و نه به دشمنی با گذشته، و
صرف بیرونی ختنه‌ی در مبارزه با تضادات ناره و آلودی، که
بر راهی سازدنی نامسی آنرا و نه سوی حبه‌های نامسی و
معوی خود جهت داد و هدایت کرد دست کشیدن از این سیره گریه
با تاریخ و روزهای ملی و جنگری و برقراری بی هویت کردن جامعه و
نوجس نه مردم، در هر سطح فکری و سودی، مانی، مفاسی و دبسی و
عنعدی. و پیش سیرجانی نمک درخت است پیش از این بیرونی ملی را
نه جای هدف جویی هدی آمده، پیشرفت آفرس، صرف مبارزه با تلخ و
شوری های گذشته، غیرواقع نمیر نکسم. پند گزشتس از گذشته نسا
ویرانگری و طلاق آفریسی بر سر گذشته تفاوت دارد و درک این تفاوت و
ساختن نا تحریمه و ر آئیده جویی نا گذشته گوین است

مجله نامه ره آورد، چاپ لس‌آنجس
شماره ۵۴، تاسسن ۱۳۷۹

توضیحاتی در ارتباط با نقد آقای غفور میرزائی بر کتاب «تولد ی دیگر»

نوشته: شجاع‌الدین شما

در شماره ۵۴ و آورد، آقای غفور میرزائی مفاسی در بیش
از بیست صفحه درباره کتاب «تولد ی دیگر» من سه‌چپ
رسانیده که با خود انسن و با صحنه ره آورد آن ر «نقد»
یروسی و معرفی کتاب «نامیده‌اند» وی از بیسی سده‌ای از
معوی مقاله نشان می‌دهد که بویسده بسیار بیشتر ر آنکه
نقدی بر کتاب من نوشته باشند ادعای‌های غلبه خود من تنظیم
کرده‌اند که ر بسیاری جهات نه ادعای‌نامعی نیست بلکه گمشده
د دگمهای غلاب ولایت قصه شسته تر است با نه بعدی که نه
مفهوم سستی و شاسحه شده آن می‌نماید بر کتابی نوشته شود.
لازم نیست درباره ادعای‌نامعی بین دادگاه‌های غلاب نوجیب
ری‌دی نهم، ریر حبه با وجه مشترک کنی آنها آئیده فکری‌های
که نه چیس د دگم‌ها خوانده می‌شود ووب آنهم که رئیس جمهوری
پیشین یا نخست وزیر یا وزیر یا مهم نسنر بلند پایه پیشین
دگری ر خود رژیم نشده که ت دیروز فرزند معوی آدم و فردن
«امسن، سئین، حتم‌نگار غلاب و سیره ره‌دار حصف امام»
معرفی می‌شد، بطور ناگهانی «حقوق‌گیر آمریکای جهان‌حور»
ناموز حصف سب، عدل صهوسسم، توسعه‌گر عصبه و آیت‌لقه و
حیاا دوست بر دیک صدام عصفی، مبارز با خدا و منهد
فی‌الارض و صفاق» ر کار در می‌یابد، نه اصافه یککه کشیف
می‌شود که وی در دهم‌های جمعه شرکت مرتب نکرده، ریشش در

حد متعارف اسلامی پیشتر بوده، نسبت به مقام معلم ریاضی جلوس بست صمدی داشته و متنها در حدود شصت درصد دانش و یسکی خود را و پانصدار معارف حریاری نکرده، قمار کرده، در خانه خود عیش و مکرده غیر اسلامی داشته، چند ماهی مرکب لوانه شده است.

آهسته آهسته میراثی عیسایی مستها را به من داده اند، ریز دغانه می که از طرف یک دکنه غلات جمهوری اسلامی صادر می شود عددا در پیروز از محمود ولایت قضا خراساری سارده به باجبار در دغانه اش انواع تهامات عوض شده، ولی روحیه حاکم بر آن عوض شده است.

تجهه بین بار در پیش و پشاه مورد در یک ادعای سه بیست صحنای به من نسبت داده شده، عوام فریبی، ریاکاری، توهین بر منی، دست اندازی به فرهنگ ملی، تحقیر بیگانگان، بخل سپردن تریخ بزرگان برون، شرمیکش کردن ایرانیان، ستم به گدشها، مورد با ناورهای دسی، تعصب سیموگرایانه دشمنی با اساس دین، گازشکی، توهین بر آئی، دشمنی آفرینی، حشم و خصومت نسبت به ملت ایران، و یکبار هم «بعضای باجبار دوره جنسی» است. موارد اشهاد کتاب من نیز «نوشته شعری، کیمین و در حد لایاتی کورگان» توصیف شده است که «سه روشکر معضلی و معضلات اجتماعی ما، به تفصیل زده فکر جامعه دسی و منعصب، و نه کمک کننده به بهشت آن دحوظی مردم ایران است»، و آن سه همه ایضا غرض از آن حسلات دشنام آفر شخصی است که باجبار به خود من وارد آمده است و در همین نوشته به شماری از آنها اشاره خواهیم کرد.

مصادف حالی است که شمار این عیسوی که آقایی سرش در مقدمه خود نشر می گردانده، بی کم و رسد ساندرد فحشهای آب نکشده ای است که سینه پیش از آن، جفا اسلامی نام حاج آقا روح الله حبیبی را ضمیمه قم در کتاب «گشاف الامر» خود نشر حرم کسروی کرده بود، تنها بحرم آنکه وی پرسشهای را در کتاب خود دربره برخی از حدیثی بحال اثر ملافاخر مجلسی مطرح کرده بود که ولی فقیه آئینه ما پاسخهای

قابل شری می نه داشت، و باجبار سینه گفته و یکتوره و گری که «آنچه که منظر از کار بار می بیند بسرا گونی آید می شود» با حربه سنی تکثیر به میدان نویسنده آمده و از جمله او را تجم باجبار، هر دگر، شگرد صغاب، سیکر فروش و ابرهانی نامیده بود، که در حشبتانه آئی میرزای لطف کرده و در مورد من القاب دیگری را بهی آنها گذاشته اند. با اسهمه می تویم و ایشان پیروم که چس چمنو کشی، اگر هم در مکتب نشانه شده آفریدان در هر مقطع زمانی و مکانی عری بی سینه نرده باشند آیا می تواند در شان صاحب نظری عرصه اندی، آنهم در محیطی چون کابیریا و در زمانی چون سال پایانی قرن سیم بر باشد؟ بعد از این جمله معترضه نسبتا طولانی، حاره دهید به اصل مطلب بپردازم. یعنی در ربط با مضمون اصلی مورد بحث آقایی میرزای، توضیحی را که لازم می دهم، پیش از آنکه در پایان مصل گفتگویی کوتاه ولی بسادی بر آن جنب خودم به ایشان داشته باشم.

فیلسوفی نامدار

صاحب من بقدر خود را با ستاد به اظهار نظری از «رسوایی پیر فیلسوف نامدار هموطن ما» در «کیان معسری جامعه بار و دشمنان که به بخش خردمندان در خدمت خود کامکن شتر دارد» آغاز کرده است که سینه نوشته ایشان، در آن بگیره واقعی افلاطون در انشاء از بهره دمیتری آتن، حشم از برهم خوردن مبارزات شخصی و خانوادگی خود وی بر اثر فروزری حکومت معروف به «حسین» بوده است. و نتیجه گرفته که «آی سقوت تصور کرد که بگیره آئی شش پندین شفا بر بکارش کتاب تولدی دیگر از برهم خوردن ناگهانی موقعیت دشمنی و میت فکری ایشان بر اثر انقلاب سرچشمه گرفته است؟»

جاده دهید پیش از ورود به اصل مطلب، و نویسنده محترم خودمان پیروم که آیا واقعا خودشان این کنی را که بدان استند

گرفته و حریفه با تنها به بدل آنچه مبره، آن سینه‌مند اکتفا کرده؛ زیرا که در عمر مصورت مغفلی نیست که حتی در ذکر نام شخصی نوسنده کتاب میر شده کرده باشد. نا آید که می می‌دلم میسوف موره سساید ایشان کارل او به ریونود، یوسوس شیشی ست که مدکی پیش از عصام کشورش به شمال هتتری به بورینده مهاجرت کرد و در پایان جنگ دوم جهانی از آنجا به بکلسان رفا و به تابعیت آن کشور در آمد و تا پایان عمر جولانی خود در صامعا ماند و در سال ۱۹۹۴ بر ۹۴ سالگی درگذشت کتاب «جامعه بار و دشمنانش» کتابی ست که وی در سال ۱۹۴۵ در لندن منتشر کرد، و اگر مستقیق و در این مورد که بکیر، بهانی محادیت‌های نفسی علائون با نحوه دمکراسی آنی حشم و عقده شخصی او از مانت رنهای جانودگی و مروه ست درست باشد، این مصطفی در مورد انکیر، بهانی خود وی در نوشتن این کتاب و واگشایی او در برابر آلمان هیتلری و دشمنگرایی که خود و در رژیم نازی در خدمت خودکامگن گذشته به حتمال بسیر صدای ست. باید متذکر شوم که این قای کارل پرسر همچون به هیلوف نامدر قری ما ساخته شده، و به در هیچ مورد چهار نظریات حتمال بر یکیش من از اظهار نظریات مشابه «میسوف نامدار» دیگری که در همین قرن ما حوخته‌اند ناشایده به راه ریگونی فرود نرود، حتی گرفته شده ست. حریفه شخصی و این قبل که تعلیم فلسفی مردی چن افلاطون یکی و بزرگترین مغزهای مفرک همه تاریخ بشر و یکی از پایه‌گذاران فیو اول فرهنگ والای یونان کهن از نارسایی شخصی وی و ربهایی ورده به جانوداش مانده گرفته شده حریفه واقع بسیمه و بسیار نوج آمیری (!) ست که بر مسایل آن فیاض نظر در سیر می‌دایت جاعلر اسکانه از روش تفکک می‌جورده تا سسی نظم جماعی دوزن خود به عقیده مجامعت باشد، و اسکندر بدس عبت که از مادی رویینی معنسی ورده شده بود حریفه دعدی خدائسی کرده باشد، و عیسی چون در حریفه‌ای به دنیا آمده بود به عقیده اشتباه‌محرکی به وزنگونی کلی سستایی کهن بود وی آورده باشد، و محمد نیز بدس جهت که با صرگ با هیلگم پارس می‌انسه بود

به جانشینی او مرانی سنده الله شد، نصیم گرفته باشد که طریق بت شکسی هس الله و سبین به جدای وجه سس و سس کند. و اگر آئی میریش با استاد به جیب حریفه پردریشی دوباره دیگرن حکم صادر می‌کند، چرا صدم سس و دشمنس ععلقی او بتوبه شیخ صادق خدایی ما را بویه خود پژوهشگر نامزای سنده، و ب استاد به رریشی‌های و در کتاب «کوروش دروس و جایتکار» حکم صادر کند که اگر کورش به سائل آنها حمله برد عبت عی بود که مادری بهودی دشت و کتب مدیس او تورت بود که آنرا در کودکی آموخته بود و قصص از پی حمله آزاد کردن قومی بود که ستر معشوقه رسد روی بهودیش بدان واسسته بود، صافه بر این می‌حوسب عقده خود را از اس ناست که در جایی راهرس می‌کرد و روابط میرداد و مکرر بدین خاطر تارینه‌اند جورده بود جایی کند.

دوباره تحلیلگری دای میرایش از انکیره بهانی سس در نگارش کتاب «بولی دیگر»، واگش حتم‌آورده‌ی ر به شیوه ایشان ضروری می‌یس. ممکن وظیفه خود می‌دلم که معزل آخودان صاع لاجیر باشم و اگر این چنین تحلیل می‌نود آتش عصب ایشان را (که می‌توانم انکیر، واقعی آنرا نفهم به حداقل بهیروام دوباره آن توصیفی دهم) فرو باشد یا کاهش دهد، به قندنی مولانا بگویم «هیج آدابی و سربسی صخوی، هر چه می‌جورده دل تنگت بکوی» ولی اگر ایشان ضرر هم آساذکی ولو ابندی برای شنیدن حرف حق داسه نشده باید به صاعصر صر خود اطمینان دهم که علیرغم چهارصدسال حکومت مکتب تزویز و ریای آخودان عصر صغری، و با وجود همه آن حعار و تحطاطی که بین می‌کند در طول زمان بری جامعه‌ها به نر آورده است ضرر هم در س میامه بسیار کس نیست که دهانشان واقع بر وی مران و در زووی یونانی و شگرایی دوباره برشهای والای فرهنگ رجم جورده و تحقیر شده ایرامی می‌یید بی‌آنکه در پس راست غربان حشرانه‌ای که «هیلوف نامدار قری ما» و دلسه روی و بر نها انگشت نهاده‌اند به می‌یید جائی داشته باشند.

«انقلاب جاروگشان»

در چینه‌های دیگر نقد هود، آقای میرزائی اس بوشه مرا در دیپانه کتب تولم دیگر که «قرن بیستم ما با انقلاب مشروطیت آغاز شده و با انقلاب جاروگشان پسر رسیده است» به حمله گرفته و با یک اعتراضی برداشتم که «آقای شفا در حسرت گذشته ویران شدنی خود دست به قلم برده و مردم کشورش را جاروگش معرفی کرده‌اند»، و «کتابکه را خرب مردمی که چهره صاف خود را در ماه دیدند، اسفند می‌کنند خودشان هم مردم را به مسخره می‌گیرند و جاروگش حطاب می‌کنند».

اگر چنین اصطلاحی واقعا از جانب من نیکار بوده شده بود، من خود نخستین کسی بودم که حق را به آقای میرزائی می‌دادم و از این نکت پورش می‌خواستم. ولی واقعیت این است که صاحب‌محرمت ما در این مورد عمدتاً به سحر به سراج معطوف کاری رفته‌اند. زیرا در مورد کتب تولم دیگر من تذکر داده شده است که اس اصطلاح مآخوذ و شعاری است که گروه‌های هرمن بخوری در پیمایان انقلابی در روزهای پر آشوب پاییز ۱۳۵۷ خودشان در خیابانهای تهران و شهرستانها بصورت «جاروگش مجسم من» سر می‌زدند و آنرا بطور پیگیر سکر می‌کردند، و در همان روزها بپیر این شعار مصطفی در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان آگهی درج می‌شد و هر دوی آنها هم اکنون در کتابخانه من و در احسان من است! همین صورت معکوس می‌شد. اس موضوع و من در خود کتب (پندوس صفحه ۱۹) بصورت متذکر شده‌ام و اگر آقای میرزائی ترجیح داده‌اند که فقط متن را بخوانند و زیرپوش آستر بخوابند، گناه از من نیست.

در جاتی دیگر از جیبی بند، و در حسن رستا صاحب‌محرمت من مدعی شده‌اند که همین مردم از طرف من به سها جاروگش «یک» «حر» «بیر معرفی شده‌اند؛ زیرا من درباره انقلابیون آورده‌ام که «باجنه دم در گوش گم کردند» «شاید لازم به توضیح باشد که بنده در چنین ارزیابی نبراشتم با بخوانند مفهوم نیست قانون شناخته شده دب پارسی و در نظر گیرند که «در» منحل

صداقت نیست». یعنی اگر من در برابری اس و «عقبت که انقلابگران سال ۱۳۵۷ بجای آزادی و عدالتی که خواسته بودند، حر افشانی و سداوگی بپستی تحویل برگشته از شعر ویی سرح هیرا کمک گرفتارم، مفهوم واقعی این اشاره این است که عمن جامعه و بهتر یادآوری کرده باشد، دوست به همان ترتیب که فی‌الشی وقتکه دوستی از اس مجلس به من سر ددند که آقای میرزائی در گفتگویی خصوصی با آبان و بعد، گردانید که سرودی پورست من خواسته‌اند، من بروی به مراجعه به پلیس می‌نیتی در سه ندیم تا اعلام خطر کنم که آقای خطرناکی غارم پارس است تا پوست من رسد رنده نکند، و اگر چنین هشدار می‌دادم برای این بود که احتمالاً مفهوم واقعی اصطلاحات فراوی را که همه ما در گفتگویی روزمره خود نیکار می‌زنیم و رسانی رسال پارسی تا حد زیادی سها واسنه است بهر را اقی هیرزائی یا دست کم سرحاصغر از ایشان درک می‌کنم

ماجرای کتابسوزی

بعش دیگری از نقد آقای میرزائی به بحث تکراری مربوط به اتهام کتابهای هرون کتابسوزی ایران و اسکریه مصر در زمان حمده اعراب خصاص یافته است، که صاحب‌محرمت ما در آن در نقش وکیل مدافع سعنواقص نمدان آمده‌اند، «موضوع دیگری که نبایستی یادآوری کنیم مساله کتابسوزی است. آبان شفا نوشته‌اند: شک نیست که در هجوم تاراج سبزی و کتابها و کتابخانه‌های ایران، دسجوش آسب ف گذشته است. خوانند، منتظر است که آقای شفا معرک باربعی ببینند، ولی ایشان مدعی پس می‌خواهند تا یک عرس دیگری آبر دست کنند و می‌بوسند، در آتش مصلحتان، و روزگار تا آنکه که تاراج می‌گویند آشناس تب حط و کتابت سبیر باور بود و پیداست که چنین قومی تا چه حد می‌توانست به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد...» و «صافه می‌کنند که «سیدالهی آقای شفا چه لاشی می‌زنند که با حدس و گمان به مظلوم و بیچاره شدن مردم ایران اذمه دهند و در

مورد تردیدی که در این مسئله وجود دارد بپردازد. البس تردید (دوسره) آتش زدن کتابخانه‌های ایران مسئله افسران است چه لازم است؟ و سرانجام از همه این اعلام چه نتیجه می‌گیرد که اگر حقیقت در روضه عربی اهمیت ندارد برای کسار پژوهشی بسیار لازم و واجب است و بایستی تصریح شود که چقدر چنین روضه‌ای یکی همه کتاب و رحمت ایشان را زیر پرش رعایت نکردن حقیقت و اصابت در بیان مطالب و نقل بولها می‌برد. با توجه به اینکه آقای میرزای «رعایت کردن حقیقت و بیان نقل قولها» را لازمه هر کار پژوهشی دانسته‌اند و مسلماً در این گفته حق دارند، باید متذکر شوم که حتی یک کلمه از سن مطالبی که ایشان در قون من نقل کرده و به استاد همن نقل قول به من تاجت و درس امتحانی داده، نوشته خود من نیست، بلکه نقل کلمه به کلمه من از کتاب دو قرن سکوت شد و چون به عبدالحمید زری کوب، مورخ و محقق مورد احترام خود نشان است، و جانب سن که بن در میر من در کتاب خودم (نوبلی دیگر، ص ۱۹۹) خبر حد بدین نقل قول اشاره کرده‌ام، و ناچار باید چسب نتیجه گرفتم که یا آقای میرزای در اشتباه قون خود بری پیرونده باری علیه من است یا منی تذکر مرا بفرستد بفرمانده، یا پیرونده و بر نادیده گرفته‌اند تا فرصت ظهور ماسک می برای تاجی به من و دست بدهد باشد.

به نیست در این مورد، برای آگاهی بیشتر خوانندگان توضیح دهم که اگر به گفته آقای میرزای در تاریخ صحرای و تاریخ صحرای این علت بر دیگری زمانی آنها به حکام حمله عسرت و حرار آنان و بر بگشتن جسم جهای مقدم عسرتی که نسبت به موضوع خصمیت بسیار دشمنی سخی در سن بازه بیان شده است، در عوس در آذر میرزا معمر بعدی جهان سلاطین که از نظر زمانی و مکانی از دربار خلافت دورتر بوده‌اند و آزادی عمل بیشتری در این مورد، مخصوص به توجه به ضعف دستگاه خلافت و عدم دانشاند این گزارشها و به تفصیل کامل می‌توان یافت، که فرد شاخص آنان به خلاف آنچه معتقد محترم برشتاند عبداللطیف بعدی نیست، بزرگترین مورخ جهان غرب بعضی سن مبلون است.

همچنانکه در دوران حاضر بر ایرانی‌های مشتاق و حتی هم‌عصری و در آثار مورخان روشناس جهان معاصر غرب چون جرجی زید و احمد امینی می‌توان یافت. در کتاب «مصرود» «تاریخ ایشین الاسلامی» که ناموس پیش از منی بر در دسای غرب چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن توسط علی جیره کلام (در پنج مجلد و بزرگ به ۱۱۰۰ صفحه) در سال ۱۳۳۵ بهرین کتاب سال در ایران اعلام شده و پیوسته خود چپس باز تجدید چاپ شده است، ده صفحه تمام از جمله سیم کتاب توسط جرجی زید به فهماد کتابخانه اسکندریه مصر و کتابخانه‌های متعدد ایران بدست غمروغان و سعد وقاص فانتون مصر و ایران اختصاص یافته است، که در آن، بحث مربوط به ایران به نقل قولی از ابن حنین که «تعمه آذر دانش ایرانیان که عقیقه عمر بهنگم فتح ایران به سوری بها دستور ۱۵۵ بود چه شد؟» آغاز می‌شود و ب بن نقل قون از جح حلیفه در «کشف لظون» ادامه می‌دهد که «... چون سلطان مملکت مصر را کشودید و بر کتابهای ایرانیان دست یافته سعد وقاص نامه به عمر نوش و دربره این کتاب از او کتب تکلیف کرد، و عمر رضی‌اللهه در پاسخ وی نوشت که همه آنها را در آب بریز به سورن، چه اگر در آنها دستگیری است حدود من را در قرآن سه دستگیری بیشتر و خمینی فرموده است، و اگر در آنها گهری ست حدود من را با کتاب خود از گهری رضی داده است، و چنین بود که سعد وقاص این کتاب را در ب انداخت پ سوزاند و بمحرق علوم ایران را و من برمی، کشف لظون که خود نظر تاریخ سن جلن در جهان غرب، بهرین تاریخ عصر میرانوسری عثمانی شایع شده سه بدین گزارش خود صانه می‌کند که در جادی دیگر سن معتمدان در هر عانی که گوشونده گهای آب را سوزیدند، و سن محمدی است که نوربعل سوزی هم در آثار ایتیمه در مورد کتاب و کتابخانه‌های عوسم به ناکند سبده است، جرجی زید بر عوسری جامع شخصی خویش در ابس ساری می‌نویسد «خود من ت چند سال پیش که کتاب تاریخ مصر تعدیت (تاریخ سوس مصر) را نوشتن به نظر آهش که چسب آتش سوزی را عقبه می‌دانسته موافق بودم، ولی در سالهای اخیر بر اثر مطالعه

بیشتر و دسترسی به منابع رویداد، نظر طرفداران بین مردم را بر اساس شش دلیل متنی مطرح دانستم و سپس در دلائل را یکپارچه و منظور مستند شرح می‌دهد که بر آگاهی بیشتر بر آنها می‌توان به خود کتاب (تاریخ سیدین سلامی، ترجمه فارسی، ص ۴۳ تا ۴۴) مراجعه کرد. نتیجه گیری بهشت مولف از این ارزیابی این است که چون اعراب در دوران جهنگشایی با تعصب صبر اسلامی خود معتقد بودند که مسلمانان نباید هر فردی که با مسیح همه کتابهای دیگر است کتابی بمراسد، تصمیم آید بر این شد که همه کتابهایی را که در کتب بعضی سرزمینهای متصرفی خود بیابند و صیال سیرد، همانطور که بعدها در صدد حرب کردن بران کسوی و هرام مصر نیز برآمدند، ولی بعد از آنکه با تمسک با تصمیمهای بزرگ پیر و بیرونی خودشان نیز به تمدن گردیدند، کوشیدند تا گذشته حجب انگیز کتابسوزی خود را بکار کشد یا لاف‌های آنرا به فراموشی سپارند اما با ص ۴۴، روزیایی معشایی را در صحن اسلام احمد «عین موزخ نامی دیگر جهان عرب می‌شود بدلت

برای من اظهار نظرهای دانشمندان اسلام شناس قرون یوزدهم و بیستم اروپا (که شهرت و اعتبار و رفا مالی خویش را تا حد زیادی صرفن همین سلاطینسی خود بودند) در جهتگیری می‌شد و شواهد به نفع عرب در همه آنچه به عنوان اولیه اسلام و عرب مربوط می‌شود تعصبی ایجاد نمی‌کند ولی دفاع می‌توانم بفهمم که چرا باید صاحب نظرانی از میان خود آن مردمی که به حق به با حق عربی و تاریخهای معصیان چاه‌ها و بیگانه و بی‌فرهنگ قرار گرفته‌اند، به تنها بر ستمی که بر فرهنگ والای کشورشان وارد آمده معترض نشاند، بلکه خود در مقدم و کمالی مداخله چاه‌داران پی سیدان هاری نگارند

«مولی» و «مولی»

آقای میردخی در بحث دیگری بر دعای خود، مرا به «تعبیر بیانکار» (استفهام کرده و نوشته‌اند، «آقای شافعی سیر

تعبیر بیانکار خود به نهج آنها و معنی و شکست خود، از اعراب و رها کننده پس و فرهنگ آن و حمادی می‌شوند، بلکه آنها را برده و سده عرب هم می‌داند، زیر مویی و سده و مولی را بدنگان معنی کرده‌اند، در صورتیکه مولی معنی سیرد نمی‌دهد و ویدی سب که در فرهنگ قبایله عرب به معنی پاره پشتیان و دوست خویشگی است و اصناف کرده‌اند که «افزادی که به سرزمینی می‌روند برای عسکر زندگی خود را و بسته به قبایله می‌گردند و مولی آن قبایله یا دوست و برادر خوانده آن قبایله می‌شدند و نه برده و سده آنها»

صاحب نظر از اینکه در ارزیابی صاحب نظر ما، چهار ضرب گذاشتن به بیانکارها معنی این سب که به تنها شکست آنها و عرب بکار شد، بلکه پیروخته شود که اصولاً خود آنان بودند که دعوتنامه بری عربها فرستادند و ما دهنه گلی به پیشاشارش رسید و دختر و پسر خود و نیز دواطلبان به آن سپردند یا در برارهای معنی و مکه به حریف و فروش گذاشته شوند، و پس نیز ندیده گرفته شود که این ابرار بیان بودند که به سرزمین عرب رفتند و خود را و بسته به قبایل مجلیه آن کشد، بلکه عرب حجاز بودند که به سرزمین آنها آمدند تا آن را در خدمت خود بکار گیرند، این صاحب نظر عزیز این بار نیز در عدم و کمال مدعی حنظلن‌های عرب سریع دستکاری در واقعیتها رفتند، یعنی میان همه معانی فارسی متعددی که از کلمه مولی در فرهنگ آمده است فقط آن یک معنی را که با برداشت مطلوب ایشان - خود می‌آمده است برگزیده و بقیه را بر صدمت و دلیل ناپذیر گرفته‌اند، هرچند که هیچک از قاموس‌ها و فرهنگهای معتبری که در چند صد ساله گذشته در ایران و هند و عثمانی دربره زبان پارسی تألیف و منتشر شده‌اند این توجع معنی را ناسازیده نگرفته‌اند. بعضی سیرد، فرهنگ معروف اسمرح مولی را «سده آزاد شده» معنی می‌کند، و فرهنگ معنی لایب «سده آزاد کرده شده»، و فرهنگهای لغت سیرد و نامح الاصب، «سده، عهد، مملوک، غلام، غلام آزاد شده» لغت‌دهد بزرگ دهخدا مولی را «کسری می‌دهند که بر دست مسلمان سلام پیروز و ولای او را بیامیزد».

و به عنوان شاهمی دبی این بیت ناصر حسره و نقل می‌کند که
 « این جنک جدی است رفته بر ما، و بر جدای سینه و مسا
 مونی. » در ذرّه المعارف فارسی غلامحسین مصاحب، تبارترین
 این فرسنگها، در محسن برده آمده است. « مولی، لقب عربی است
 که به معنای مختلف و جمله جوده و سده، آزاد کننده و آزاد
 کرده شده آمده است. در تاریخ اسلام، مخصوص در دوره عباسیه،
 این لقب عنوان صفه سادگی آزاد شده بوده است که بعد از آزاد
 شدن بمر همنسب به حدودیگر جوده نامی می‌مانده است. » در لغت
 عمل از میان همه این موارد، آنچه به مولی برای تعلق گوشت،
 با آنکه نوع ملامت شده از بزرگی بود، مطلقا بسازی و
 همپاسایی نبود، چنانکه به تصریح « تاریخ تمدن اسلامی » مولی
 مصوب بزرگان از جانب بزرگان به یکدیگر بخشیده می‌شدند و
 دست بدست می‌گشتند. « برخی از مولی که به اسارت مسلمانان
 در می‌آمده شاهزاده بزرگوار بوده، و چون رسیده شده دادن
 آنها در اقامت می‌شد مصوبت مولی در می‌آمدند. موهلی بی بدنه
 و در زمان مشهور و ابو زبیر حد مطلق بی رواد و شهزادگان
 ایرانی بودند که در جنگ مدائن اسیر شدند و سعد وای می‌آنها و
 به یکی از صحابه پیوسته، بصره بی حاده بخشیدند. ابو موسی
 شاعری ۶۰ پرده و غریبه ملائک بزرگ ایرانی بر اسیران میروز در
 فارس و برگزیده و شان عربی تقسیم کرد » (تاریخ تمدن اسلامی،
 ترجمه فارسی، ص ۱۶۸۷).

فارس دیگری محسن کتاب آمده است که « عرب از شد
 به یک مولی در سده اگر د شمش، زیر عضده داشتند که سده
 چیر بهار را باطل می‌کند. سنگ و لاج و مولی » همان گسانه
 ص ۱۶۹۹ « تارین و وانگاری مضاعف کنونی و میفشی به
 مولی خود داری می‌گردد و حی به عربی عربی که ناصر عربی
 داشت شعلی نبوده شش حسره مولی را سنگ می‌شود به ب
 آنها در یک صف و به می‌روند و هرگاه در کوی و برسی عربی
 که باری هم داشت با یک مولی روبرو می‌شد مولی مجبور بود
 بر آن عرب را بی خود و غریبه تا خانه او ببرد کار جوی برتری
 بزادی انفراد معانی رسیده که یکی و مولی دختری و عرب به

زنی گروید چون والی هند با حیرت دستور داد تا آن را به
 زور طلاق دهند و آن مرد را تاریده رسه و موی سر و ریش و
 آبرویش را برشند، و شاعر رسمی حکومت دهن مسابست در
 شعری گفته مرخص که شرافت عرب را پس دانی و به مولیان
 فهمانی که برای دانوشن به سراج دختر کنیزی روزه به آزادگان
 محسور « احسن الاسلام احمد عیسی، ج ۱، ص ۹۸-۹۷
 تاریخ تمدن اسلامی جری ریدن، ص ۷۶ و ۱۷۷، لاعالی
 مؤلف اصحی، ج ۱۶، ص ۱۵۰

به دست گمشو در سن راسا را به نقل شرح کوتاهی از دکتر
 عبدالحمید رین کوب بیان برم که، « عرب یا خودیسمی کودکانی
 که در هر فاحی هشت مسلمان غیرعرب را مولی یا سنگ خویش
 می‌خورد تحقیر و تاسیری که در این نام جود داشت خود کسی
 بود تا همواره ایرانیان به دست به عرب بخورد و کینشور نگه بدود
 اما حدود و قیود جانشانی که برانها تحمیل می‌شد پس نصرت را
 منحصر می‌کرد، زیرا آزادگان و بزرگان ایرانی را به دست بزرگان دود
 خرید و تعارف حقوق و شئون نفس و جسمانی محروم می‌داشتند... در
 پرداخت جریه در حق مولی تحقیر و تسخیر بسیار عریضه رسد
 که این موجب بودند این جریه را با جاکسازی به مسلمانان بپرد
 وقتی که کسی را برای جریه پیش می‌خواندند، عمل او را
 نمکی سخت می‌ورد و می‌گفت: خریدت را بده، ای کفر و غالب به
 او آنکه جریه داده می‌شد بهی از سرب می‌دادند که آن را به
 گردن می‌ویخت با از عقابله محدد معصوم نماد. غاصه مسلمانان
 حق داشتند در این محسن حاضر شوند و بی رویی و عفت را که
 ششابه قدرت و پیروزی مسلمانان بود تفسا کنند » (دور
 قرن سکوت، ص ۱۳۴۵).

« مولی می‌توانست به هیچ کار آبرومندی بپردازد - حسن
 عاصم صلاح سنده و بر ست بشیست. و به سهمی لی « سزود
 برتر » که عینای فکر و عقل هرگز از جولاگه اسن و شترانش
 بخود نکرده بود بری ادبه کنشهری و سخی که به دستن اصبا
 می‌توانست نکلی از موالی صرف نظر کند، و پانچای دیر پنا رود
 برتری آنها را ادعای نمود. عشت بیست که یک حلیفه خودخواه

معروف و بلندپرواز موی مجبور شد این عبارات معروف را بگوید که: «این ایرانی‌ها شکست دهم که هرگز سال حکومت کردند و روزی مجاح به ما نبودند؛ و ما چند سال حکومت کردیم و لحظی از آنها بیچاره ندشیم» (همان کتاب، ص ۸۴)

دو قرن سکوت

در جای دیگر دعانامه خود، آقای میرنی دوران دروست ساله حوی و مرگ و روح و حقارت جامعه ایرانی را از افسار استیلائی عرب با نارسائی استقلال یرق در زمان یعقوب لث، و بیخ و بن سبک شده و «افساده دو قرن سکوت در ایران» را «افساده بی‌پایه» خوانده، در این مورد می‌راند: «نیشدن یادآوری کم که این اصطلاح گویای پرمعنی و دلنشین که من چندین بار آن را در کتب خود آورده‌ام (و شاید به همین دلیل پیر لث آن را از خود من دانسته و خویش را موظف به انکار آن نداده‌اند) از من نیست، از شخصیت فرهگی علی‌قلری است که خود ایشان در نقد خویش چندین بار با حرم بسیر ز و یاد کرده، و خود من نیز، که ب وی دوسی دیرینه داشتم در همین احساس آخرت نسب بدو ب آقای عربی شریکم، هر چند که در کتب تولقی دیگر در موردی مرتبط با موضوع همین دعانامه بعد لغت‌نامه‌ی دشم. بری است که بر آدی میرزنی روشن شود که چنین دو قرن سکوتی واقعا وجود داشته است؛ و معروضی بسیر باخوشانید و غواشگر بسیر وجود داشته است، حلالی چند از نوشته این دوست فید، دکتر عبدالجسین ربین‌کوب و عصب از کتاب «دو قرن سکوت» او در اسبق نقل می‌کنم:

«هی دو قرن، سکوتی سخت نیست و هراس‌انگیز بر سراسر تاریخ و زبان یران سامه افکند که در تمام آن حر فردهای کوب، و حبش‌آلود از هیچ لای بیرون نیامد. در بر سر سل معوم تریان شهرهای بسیر یران گشت و جاده‌های ریاده برده رفت. مصول توانگران و تاجاز کرده و عظام و بدن نام نهادند، دحشتران و زبان ایرانی را در بارز همه فروخند و بسایا و آبرو خودمند و

همه این گداه و در سیه ششسر و ثاریانه تمام دادند. حد و رحم و قتل و حریق نهی جوانی بود که عرب، خاصه در عصبه بمون، به هرگونه اغترصی می‌زد. اگر صدشی برمی‌آمد فرید درآلوده اما صفت سجویی بود که بر زیر سی شهر و دیار خویش برجه می‌کرد به یاله جابجور درنیشی ایران دوستی که در ریس فشار ریجها و شکمجا آرزو می‌کرد دشتی حدائی بر آشتین عصب برآید و کشور و از چنگ تارون برهاند. بمشکونه تاربان تا پیام تریای که ر بهشت آورده بودند، ب شغ «میتندی گسه هر معالعی را به دورخ سم می‌زد، زبان سرگوب و حاکمرا و حمرن را در تنگای حوضی افکند، تا آن حکام که دور حاموشی ترانه‌های حمرونی و «شکهای معالی در برابر سانک دال پایان گرفت و عجمهای شور بکیر پارس بر حدی‌های شترینان تری برتری یابد و آو بر سرسی دگربره فراحسای بیابان‌های عرب را در بوشت» اذو قرن سکوت، ص ۸۰-۸۲.

نگاراید پادن عصبانیکم حسن دو قرن سکوتی را بر که ضاهرا «افساده بی‌پایه» بیشتر بوده، و سطور پایانی همین کتاب شادروان روبین کوب نقل کم که: «هی این دو قرن بر ایران چه گذشت! تعصب خردای ستمکن برآمد که شهرق را به تسعیر کشد و مانها به تراج رعب و عریان در همه ج کشش‌ترج و سادهای سبج برمنند. ولی دیری پیاده که پهلوان معقول بعد برافروشت و پشت فتح معروز را به خاک رساند. حکومت و سیلاب عرب رعب رعب چون رونی سیم شب ناستن داد و بعد گردید، و ندیکونه آنچه در آمار یک حوی بریاد رعب برد در پادن یک شب وحشت و سکوت دروست ساله دوباره به سامان خویش بر آمد» (همان کتاب، ص ۱۳۵)

شکوفایی اهدای

در حای دیگر و ادعاینامه آدی صروانی آمده ست که: «سلام با کوچ غراف به مدط مختلف و دشتیانی به ثروتهای ساخته در حرات شادن و برزگان محلی و مصرف آنها در توسعه

لوحی کشاورزی و در بردگانی روق ویدی به وجود آورد که در مجموع مایه‌های شکوفایی علمی و فکری و ادبی و تأسیس کرد» اگر بوسسد صاحب نظر فقه شریعی داشته باشد باید سچا گف که در این رسا علاج کافی بر وقتهی تاریخی مازند، ب دازند و عمد به تحریف تاریخ پرداخته‌اند، زیرا که تا آنجا که کنه‌های معسر مورخان اسلامی و غیراسلامی گواهی می‌دهند، در سراسر دوری که یون در دارا مستقیم حلفی را شناس حلفای می و عباسی آدره می‌شد به هیچ سوسمدی در زانی کشاورزی آن صورت گرفت، نه هیچ پلی بر روی رودخانه‌ی و سد بر روی بهری ساخته شد، نه هیچ کشتزار علفی ب نوشتن می‌بودی یا به وجود می‌داد، بدین علت ساده که عرب اصلا شعلال به کشاورزی را در شان خود نمی‌دانست. دربابی بسیار گویایی از این واقعیت را پیشتر و بیشتر و بهر نظر بی‌شترابه صاحب نظر ما، در نوشته بی‌محابه ابن جنون می‌توان یافت که چدن دیش عصرها، بر رمال Amold Thomson او ر سیانگدار قسمه ترحلی درج شده است. ترجمه بحثهای گویایی در این جنون چیست است. «طبیعت فکری عرب اصلا متعامل به ویرانگری است و به نه ساربه نمی. من نایب مثال، وهی که عرب برای حاد پ مطرح بود، احتیاج به سنگ داره حاد کسی دیگری را حراب نمی‌کند، و وقتی که بری افشس حیمه خویش بدرصه چوب ست سسقف دیگران را فرو می‌ریزد.

واقعیت دیگر گرایش طبیعی عرب به عزت دیگران است، زیرا وی دوری خود را نشا از هر جبر در سایه شمشیر و سیره می‌جوید و گاهی ست که نگاهش به ضیاع و عتاری بیفتد تا به‌صاحبه دصدد تصرف آن برآید، و بدین ترتیب است که نمیدب معارض می‌شود در این سیره بزیابان سیره گویایی هستند. پیش ر حجه عرب پس سرزمینی پهمواری را در احتیاد داشت با جمعیتی بسیار، ولی وقتی که عرب با یرویی شمشیر برآهف مسئولی شد چنان دسحوش تراج شده که گویی هرگز وجود نداشتند. البته نمی‌باید در پی مورد اسلام را که بدین عادت ست مسکن اس ویر نگریه دانست، بلکه علی و قلی هر یها تحقن

شرایطی است که باعث می‌شود تا همین احتیاد تصمیم‌گیری در مسائل جدایی خودش را ر دست بدهد و سچا در سچه دیگران شود. و بعیت سوسن پی ست که غربی هیچگونه احترام و قعی به قوس و حکام ندزد و سعی آنها در صوفی فرم‌روایی عمد مصروف بر می‌شود که در آنچه را که شوسد بصورت جراج ب عظیمت ر مردم بیرون نکشد. آنچه برایش واقعا اهمیت دارد کسب درآمد است به جلوگیری ر ضا پ مهابت از آن، زیرا که بکنس میس صد ست که کار امان را در سوجوئی آسانتر می‌کند» (اس جنون، مقدمه، ص ۲۹۵، ۲۹۶)

نظر اس لوربایی را با گشت ششصد سال بر تالف ترمج ابن جنون، در کتاب پژوهشگر سرشاس دیگری که اتفاق آفای میراثش در بقه خود سبب بدو بر احترام و اودت دل ن نشان داده‌اند، یعنی پرمسور رچاد فرای در کتاب عصر روس فرهنگ ایران آکه می‌دانم این کیمه فرهنگ که در عنوان صلی کتاب رجوع مازد از کما در ترجمه فارسی ر و یافته است؛ می‌توانی ساسبه آنجا که وی می‌بوسد «عربیهای مسلمان چدن پی روح آنس بو سوزند، بلکه بیشتر در آندیشه عظیمت بودید» (عصر روس فرهنگ ایران، ترجمه فارسی، ص ۱۷۴) «دسگاه حلقه سسردن برادری بود، بلکه یک شرک شعلای می‌بود» (همان کتد، ص ۱۹۲) «فوج عرب می‌رزد برای جیب درآمد سسسر سود و موضوع روح اسلام امری بود که در درجه دوم اهمیت فرور داشت، و طبعاً بیرونی مردم س سرزمینها ر باعث می‌شد» (همان کتد، ص ۱۱۱) «و حوروم و قسمه حاد عدرتند که تا همان سروسه حور قد راست نکرد، بود» (همان کتد، ص ۹۸)

به نهای تقریب همه پژوهشگران حشد عربی، بلکه بسیاری از وقایع بکنار حرد حهن اسلام بریر، در دوراندی مختلف سیره حرد بر هس و بعیت مانگد بهاداد، بلاذری در «اسب» بضرع می‌کند که حکیم عرب در سرزمینهای نجب آدره خود به تشب برای برویج مذهب شیعی می‌کردند، بلکه گد ار مسلمان شدن مردم بر مباح می‌شدند تا ر حربه پرداختن آسان کاشته بشود «الاشاب»، ص ۱۲۶)، و اس کتد در «اسدی و اناسیه»

می‌بوسه که جلد بی عبدالله قسری والی حران که سالانه سست هزار هزار (۲۰۰ میلیون) درهم حقوق داشت، هرساله صدهزار هزار (۱۰۰ میلیون) درهم دیگر نیز و طریق ملاک عازنی خود در حران بست می‌آورد، باصافه اسکندره فرید او از املاکت ده هزار هزار (۱۰ میلیون) درهم بود. (اسمائه و الهیه، ج ۹، ص ۱۳۲۵). و گردیری در تاریخ معروف خود روایت می‌کند که «اسمانه بن عثمان و برادرش اثنوس بن عبد الله، حکام جلیقه، برای تصرف ملاک کنای جماعتی را تاراج بردند و دستهای جمعی دیگر را بعل کردند» (رس الاخبار، ص ۱۶۱۲). در تاریخ تمین اسلامی جرجی ریسان می‌داند که «عربیه هرجب را که می‌گشودند و حسن و باغ و درخت و رودخانه و میرعه و چهریانی آن را درست می‌کردند، چنانکه عمرو عباس و انس مصر به فرماندار حیطه گفت: شما و همه مردمان ما در این هسید، زیرا هرجا که ما می‌کشاییم سر ما و مردم آن سران می‌شد» (ص ۱۶۸۴). «وسعت املاک سارمن آل حیطه در شهر حیطه چنان بود که سالانه ده هزار هزار (۱۰ میلیون) درهم و دو پسر عمرو به دهی مرداس بن عمرو و محمد بن واصل هرکدام سالانه سه میلیون درهم می‌دادند» (ص ۳۷۹). به نوشته پرلانس در کتاب «بررسی‌هایی در قرن امین»، معاویه در عراق خود و بهره‌کشی دایکین ۹۰۰۰ کشور که از ایران به نزدیکی آورده بود سالانه صد و پنجاه هزار بار شتر و خرم و صحرای گوی گندم و جو مست می‌آورد، و هم او می‌بوسید. «مرگان جادان هاشمی و صحنه پسر و مهاجران و افسر و جند بی سده و بخشی از رؤسای پیش قدم به تنها، واهی را در رومسهای شاهر شده به تصاحب درآوردند، بلکه از ریحای سیاه و گلهای دراب و حرار برده سر که به هسید گرفته بودند در امر راعیت و دهمری رسمی خود بهره‌کشی کردند» (ص ۱۴۴). مزلوک سمار بیشتری و دربار درآمدهای هسیدی مرگان عرب بر محل املاک و واهی عارت شد آبل، در تاریخ پفری، محارب السلف، و الحسن می‌آمد و لاوار، و سقل می‌توان یافت. آیا واقع بیان بوسه که «ب کوچکی در غرب به شط

مختلف و وسیعی بر ثروتهای داشت» «راگشای توسعه رسمی کشاورزی و شکوفایی بزرگمی این هویت باطنه دوران دو قرن سکوت شدند؟

فرزندان کشاورزان و پیشه‌وران!

آئی سرزانی مایکد بر این «واقعیت» و که صحت از شمشیرکنی عرب و گیسوری و وجود برابری میان عرب و عجم و احسانه دو قرن سکوت همه دروغهای ساخته و پرداخته خود بر میان است کافی نمی‌داند، بلکه از این پیرایان در مواردی توقف حق شناسی سر دیرد: «فرانی‌ها و اس‌سها و سرحسی‌ها و حرارمی‌ها و صدفا تن دیگر از دشوران نام و معکون قریبی دوم تا ششم میلادی (!) فرزندان کشاورزان و پیشه‌ورانی بودند که پیش از اسلام به دلیل سنت ملی و تعکر فرهنگی حق سودآوری نداشتند، و این سلام بود که شکست کاست طبعاتی این مکان و آچاره را بدان داد.»

بر اطلاع بوسه، محرم یادآور می‌شود که ر این چهارمفر فرزندان کشاورزان و پیشه‌ورانی که نشان تمام برده‌اند، شخرامه در عرش (سرسی و حرارمی) اصلا شناخته شده نیست، و اردو نفر دیگر، یکی (فرانی) فرزند فرمانده پادگش سامانی در ناحیه عربی عرب بود که باشت حرجن بود و سه گنه دو، صوح سرشاس قرون ششم و هفتم هجری، شهر زوری و بن اسن اصیعه در کندهی برهه الزواح، عیون الاباء، عیون نظامی «قتال‌جش» داشت، و دیگری (س سنا) «فرزد یکی از اعیان اعیان بلخ نام عثمانه بود که در آن شهر منصب دیوانی داشت و در عهد محمدر سامانی به سار که مصر سلطنت سامانی بود بازگشت» (الغشامه دهخدا)، ما دربار پیکه «اسلام منه شکوفایی علمی و فکری و ادبی پس فرزندان کشاورزان و پیشه‌وران را فراهم آورد» حمالا دیگر این واقعیتی است که تاریخی کافی است که در این شهر پیکه به رسیده شن جسمی مردگان در حین دیگر اقتصاد بدرد و به پیروی از

ارسطو هدایه‌بری و تمه به روی آدمی محمود می‌داند، و برای فلسفه مدامی برتر از سوت قائل شده است و از دیدگاه او حرد عمر تا شیر و غده فثیریون مدعی دست به گریبان بود و سب عسرب ریست (ا.ج. زری در کتاب منطق و انقباض، ص ۴۲ بعد)، و اس سبیا و به تدکر فاضی بورده ششتری «اکثر طهای حنصع نکسر کرد» معالشی انومصین، ص ۲۳۱، و به نوشند این اثیر «حیفه فها سو ایراد آوردند که کنه‌ی حرد ر در الحد و رد شریع در حمت جعفر بن کاکورسه قسدا انشد نصیف کرده است» (کامل لتوازیح، حوادث سال ۴۲۸ هجرت، و چنانکه در «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» درج‌الیه صفا ر حسن الاریفی فقیه و فیلسوف سرشاس فرد حتم هجری رو پت شده ست آخرین سخن این فقه در ستر حضار شهادت دادن مدیس بود که بهمانقدر که حیواند بزرگ ست این سبیا کدب است (تاریخ علوم عقلی، ج ۱، ص ۱۴۰) و عروش سکیم که به فتوی همین فها بود که به فرمن حلیفه امسجدانه کله گناههای حطی اس سبیا را کسه در دسترس بود در سال ۵۵۵ هجری در نیام به آب می‌کند، و در مورد سرحسی، فیلسوف و محقق نامی قرن سوم هجری و شاگرد ممتاز و دوست برگزیده الکسندی فیلسوف عرب، در فهرست معروف بن سمن می‌یوان خواند کسه حکیم محمد بن مروان سرحسی به خویش حلیفه امعتمد عقی‌اله مدعی ولیمهد و ابو لعیاس حد را معهد گرفت، و سسی چو لمعتمد و مات پخت و بوالعیاس با عو ن المعتمدیه به خلافت نسب، به فرمن او سرحسی و ذویست تارتبه ردید و به رسدان فکند، و یازده سال در آنجا ماند، و عاقبت در سال ۲۸۶ سه «امر المعتمد در همان زمان به در آن رخته شد

مبارزه فرهنگی

آقای میرزنی در اعطامه خود و این واقعیت طالب سیر پرده برداشته‌اند که «بن سبیا فرهنگی ۱۴۰۰ سالها اصولا با

سلام دانسته است، و اصطکاک سادی که آتی شفا بس دو فرهنگ ایران و عرب مسلمان فایله می‌تونه وجود داشته باشد. بس اصطکاک به اصطکاک فرهنگی و به محصر به ایران رسوده است، جنگ سیاسی و اختلافات ارضی پ مری مشععی سا عثمینی یا عرب چه ارتباطی ب سلام دارد؟»

متأسفانه بنی دیگر صاحبز عبیر سا بنی بکر واقعیتی تاریخی به سراغ مخطفه‌داری رفته‌اند، وقتی که مس صحت از اصطکاک فرهنگی بن و عرب می‌کسم پیشین می‌رسند، جنگ سیاسی و اختلافات ارضی با مری ایران ب عثمینی پ عراق چه رنمایی با سلام دارد؟ دینی اسب که ندارد، و سسی استدلال یش سر به من بداره با مطلب مورد بحث مس بن‌رنشاد است که جنگ یون با عثمینی با عراق بس مسئله فرهنگی بن‌رنشاد ست. آن اصطکاک فرهنگی که می‌بدن شاره می‌کسم واقعاً روبروئی فرهنگی هر سبانی است که رتات آن را در یک‌یک از صفحات تاریخ فظور فرهنگ و دب پرسی در همه این مدت می‌توان یافت، و کسی که خود می چند سال پیش ر بین با عیون «در پنگار هریس» از برگزیده‌ی از شاعر و نوشته‌های ۲۲۵ مسور ایرسی از فردوسی تا بهار و ر سحوزان بعد از انقلاب ما در آن باز منتشر کردم، با آنکه پیش از هتصد صفحه و شامل مشه مثنوی از حرار اس آثار منظوم و منثور ستش بود. اسه بد در همین جا این نکته صوبی دیگر را بر سر - هرچند که تدکر آن منطق سرده علاقه صاحبز ما نیست - متذکر شوم که مبارزه میان ب فرهنگ واردانی عرب اراما سرده آنها ب اسلام سرده است، و اگر هم بوده است بس سلام چنانقدری بوده که هرگز شس و مفهوم واقعی یک مدعب نداشته ست مبارزه با فرهنگ با سلی بحسلی و سجنی سرده ست که تاویزود آن را دک‌نژون دین مسورت فرهنگ احمد یعی ترکیبی از چندی و تحمیل، برای دفاع از مصالح خصوصی خود و به دفاع از دین تشیه بودند

آقای میرزنی که در ترویج مقابل اسلام صندا و سونکرها و هتالان کفوکو سبار کرده‌اند تا در آن مبارزه شکستهای برین و

در برابر مهاجمان بیگانه پایداری و پیروزمندانه نه روح می و دیگر جوانان خود کشید، آنجا که سحر از سوره فرهنگ بعد از اسلام ایرانیان به سنگانگال مهاجم به میان می آید دیگر سه از سهضت سروسند شعوبه نشانی می یابد که بره بر پیکر حلافت عرب اتکند، به بر سحروران ناموری چون اسحق بن یسار و بشار بن برد و متوکی که قضایه کوبیده آن در تحقیر «شمشیرداران سوسمارخور» و الحار به ایرانی بودن خودشان آنها در روح اقتدار حلافت بغداد در سرباسر فمرد و حلافت طس لداخت، هرچند که خود آنها مردیده در اس و لا جن باشند، و اگر مستند تاریخ شمس اب در این راستا بر ارائه مبرکی و ضروری نبیند می توانم به عنوان نمونه به «فضل المعجم علی العرب» سعد بن جبکین و «احوال الفرس» هیم بن عی و «تفصیل الفرس» یوسفی و «در ده کتب دیگری از هیم بن عی که در فهرست این نسیم و در معجم الادیان یا توبن حموی و صحن الاسلام احمد مین نام برده شده اند، اشاره کنم.

آذی میروانی حمالا از بهضت جگری سروسند دیگر «قریه» بر نشانی بدیده اند به سوسند سینه، که و حب ابیشیمس ایرانی بری رویارویی به فرهنگ جری غرب و در دفع از فرهنگ «احسار» سنی و دیرینه بری شکل گرفت و چنان سه گذشت که به من را به جن حدیثی و پیامبر اسلام واد شد که صهر در آتوب که هیر به از ناک نشانی بود و نه از ناکشان، فزیده را «محوس هدالامه» نامیده بود، و طعنا از صو سی فرقه شیعیه بر که همه آنها در روی رینی به فرهنگ حلافت شکل گرفته به جرمه، و بر مرگان این فرهنگ صه حلافت که یا چن اس مفع ربه رنه در آتش سوخته، با جوی حلافت هم بر سر در رفته و هم به آتش سپرده شدند، با چو غی فضا و سهروردی که به ساهور دژ حیان از پای در آمدند، و چه بهتر به بحای کنایه ی امامداران دروغی هفتر ما شاهکاری سماران واقعی فرهنگ و ادب کشور خودمان را رون برند تا سسد که چگونیه سمرود فرهنگ پارسی، برگزوارای و که اشان در بیان قرن بیستم به دواج و آدن برجاسند در آرج قدرند «مبحار اعرص جهری» نامیده ست که «رین کسار و پی سی سوس

حوش، محدوده و دین اندر آرند پیش»، و ناصر خسرو درباره آن گفته ست که «گر اخذ مرسل پیر امت خویش است، آیس بریدلوی پس همه اولاد ریدند»، و مولوی در وصف آنان آورده است که «بکته گیرد در سحر بر سیریه، شرم دارد از دورن راو یزد»، و معنی هشمار داده است که «عظ است آنکه به دروغ و دشر کسی است، درد درد ست و گر حاصه فاضی دارد»، و حافظ آسمانی ما فتو داده ست که «حافظ می جوی و رسندی کن و خوش باش ولی، دم ترویز مکن چون دگران قران را!» فرهنگ ملی ما، آفای غریز، به تنها در ۱۴۰۰ ساله گذشته با فرهنگ وارداتی چاققدرن دین در صطکاک دشم بوده، سکه بین رویرویی موز بر که سل پایی قن نیسم و هزاره دوم است همچون اذامه درد، که صده کنایه که تنها در بیست ساله گذشته در راستای همین سوره فرهنگ تالیف و منتشر شده اند، و سحران شعر و ترانهایی که در همین صده سروده شده اند، و ذهب سحر و مقالقی که در همین سانهها در مضوعات فارسی برو جری و حتی دروسری بچاپ رسیده اند، و آثار هری فردی که در این صده صورت فلهای سیمانی و تشادها و کمورتها و شعروانی ارنه شده اند، و تحلیل های پرشوری که از نام آوری در گفته دانش و ادب بین ساله در دخل و خارج کشور بعمل آمده است، و داسق بی سلفه کنایه هربود به تاریخ باستانی و فرهنگ ملی و شاهکاری بروی که غمرم هم حطرات روز روز بیشتر سه داخل کشور ده می یابد و روز به روز بیشتر در مین حسن سل رنید انقلاب دست به دست می گردید، همه و همه شانه ی بیچون و چری آمد، و گویند در وصف هیم واقعت درود امیر است که حافظ شعور، سانهها پیش اراش گفته بود: «رین لعه هف گسند یلای پرصه، است، کوتاه نظر سن که سحر مختصر گرفت!»

شمشیرکشی اسلامی و شمشیرکشی زونتی؟

صاحب نظر ما در بررسی های تاریخی خود بنس و عصب دانشخانه دست باطله که شمشیرکشی مذهبی در تاریخ مختصر

به اسلام و مسیحیت پیوسته بلکه آپس درشتی بر با هم پس شمشیر کشی مستتر شده است. و در این باره نوشته‌اند: «افسوس! شهادت بخود گسترش اسلام را به سبب آداب مانند کلمی و عیسوی و حتی میترائی و زرتشتی و مانوی، دلیل بر دسوتی آن می‌دهد و می‌پوشد که اگر آتش تازه (اسلام) همسند دیگر آتشیان جهان ضرورتی مسالمت‌آمیز به ایرانیان عرضه شده نبود، شاید تاریخ مسیحیت ایرانی بکنی غیر از آن بود که هست»، و اضافه کرده‌اند که «این چه فرض عبرت‌ناپذیر است که توحش در پی کسی آن را بپذیرد؟ مگر تاریخ مسیحیت روایت پس از خویشی نیست؟ مگر درباره همان دین زرتشتی که معتقدان بدون خویشی رواج پیدا کرده است به تاریخ طبری توجه فرموده‌اند که نوشته است: «روادشت به آذربایجان رفت و دین محوس را بساز کرد و ر آنجا پیش بنشاند و رفت که به پنج مهر داشت، و دین خویشی را واعد و بنشاند بر دل در آن بست و مردم را به قبول آن وادار کرد و بر سر این کار و رعیت خود بسیار گسیس بگشت تا دین روادشت را پذیرفتند.»

شک نیست که تاریخ مسیحیت اروپا بر سر پر از خویشی است، و این را خود می‌داند و بارها در کتاب توستنی دیگر مکرر شده‌اند. ولی در اروپا این خویشی‌های بی‌مهر و محبت را محاسن تحمیل مسیحیت بر کشورها یا ملل‌های دیگر صورت گرفت، بلکه منظور مصادره یا اشاعتات مذهبی در داخل خود جهان مسیحی یا به هدف اعلام شده برستاندن ردگاہ عیسوی از انجمن‌گران مسلمان آن صورت گرفت؛ در صورتیکه خویشی‌های تاریخ اسلام بیش از هر چیز راده شمشیر کشی‌های اسلامی بر تحمیل این آئین به قوم دیگر یا به گفته آیت‌الله خمینی «مضاع کردن همه کشورهای جهان در برابر اسلام» (کشف الاستور، ص ۲۴۵) و «تسخر کردن دین اسلام در سراسر مملکت جهان و طریق کشورگیری و فتح ممالک» (اگشت‌الاسرار، ص ۱۲۹) بود. بنیاد به نوشته تاریخ طبری که «بنیاسد بر سر قبول دین زرتشت و رعیت خود بسیار گسیس بگشتند» است؛ می‌توانستیم آینه، زیرا چنانکه همه پژوهشگران در پس سارده

همانسانند، آنچه طبری درباره دوران پیش از اسلام در تاریخ خود آورده (که او حلقه آدم اولش در ۴۳۸۰ سال پیش و هجرت سوی آغاز می‌شود و با مهاجرات همدل و قدس و طوفان روح و روایات توراتی ادامه می‌یابد) مستند به واقعیت‌های تاریخی نیست و اصولاً به عدم دسترسی این مورخ به هر یک عصر مرخه امکان چنین تاریخ‌نگاری مستندی در رسایط ما این دوران بری و وجود نداشته است، و بعضی آینه که طبق برخی فرضیات مسیحی و جذابه‌ها مورد استفاده فردوسی در احیای او نیز می‌بوده، خود بر حد پیوسته یک مهرک واقع تا بعضی نمونه دانست، مثلاً در مورد بنشاندن (دین‌ناسپ اوستی) که طبق روایات مسیحی و حماسی ایران پس از اسارت کاسی و شوهر گشوی دهر عصر روم و پیر اسفندیار پهلوان بوده که نماد رسم گشته شده است، اصولاً ملوک تاریخ بر وجود چنین پدیده‌ای در دین نیست یا بر «بسیار گسیس رخت» بر جانب او برای زرتشتی کردن نهاد در دست باشد. درحاله‌اتصالات مسلمانان را و زرتشت و آئین او، حتی ۷۰۰ سال پس از حشر، در این «براحم حریف» شیخ بهایی دانستند و قفسه بزرگ زمان شده عیسوی در «جامع عباسی» می‌توان یافت که «محمود کاسی» بنشاند تمام آینه و پیوسته که آن و سوخته‌اند، و پیغمبری زودست نام داشتند که او را کشته‌اند، و او کاسی بنشان آورده بود که آن را بر پیوسته درباره هزار کار نوشته بودند، و جهد ما این حرفه و حبس تا آنکه به مسلمان شوند و به متعجب شوند که به راس مسلمان رسا بگفت «جامع عباسی» به ششم، در شرط عهد، و حتی هزار و صد سال بعد از طبری و همدان سن بعد از شیخ بهایی بر، یک مهر متشکر جمهوری اسلامی ولایت قضیه، آیت‌الله محمدی ریشپری، در کتب «مسائل پیوسته» خود از اسامی جعفر صادق روایت می‌کند که: «مردی بنام زودست کسی برای محاسبان آورد و دعای سوت نمود، و عذایی به و امان آورد و عذایی هم او را تکلیف نمودند و زمین خود بیروش کردند، و صنعه برده‌گان صحرای شد، و البته عرب جامعیت به حق بر دیگر بود تا پیروی زودست، زیرا محسوب غل حیات نمی‌کرد به صانع

کیمرو پادشاه مجوس سوه پیاپی حد ر گشته بود « مسائل
مبتلوروی: صافره اعد جعفر صادق با یک دشمن سادی، و
همرس با آن در کشتا الاسرار فیه اعظم موسری حمیی
در همین نره می‌جویم که « زردشت محوس مشرک آتش پرست
را تهم مایکان بر آورو مرد پاک حد پرست می‌جوس، و اگر این
آتش رفته که از آتشکده‌های فرس و پیرو زردشت بر خاسته
جوش شود خواهیم دید که مشی و این رانها دس نه آتش
آتشکده محوسان مشرک رده همه ر دھوت نه آتیی گرو کند »
(کشف الاسرار، ص ۱۱ و ۱۸)

واقعیت این سنا که نه سها آسی‌های غربی می تدریج
هیچکدام با شمشیر بری دیگر مردم جهان به ازمغان برده شده‌اند،
بلکه آتیی سادی مسیحیای بیر، که سها ر هکام اعلام رسمیت
دولتی آن توسط امپراتور روم کستسیوس کسر در سن ۲۱۴
میلادی به ششون روی آورد، در سه قرن اول میلادست حدود
نصرتی کاملاً مسانست‌آمیر و با سصل قربانیان می‌شمارد و رانها
و فدائرها و محرومیهای بی‌حد، رده خود را در عین اسره
بر دگان و فرودستان و گلاذیاتورهای این امپراتوری بزرگ بر کرد که
هوس Caligula های زیرزمینی روم ۲۴۰ هکس رسعت و با
هران جسد دس شد در آنها یادگار آسند. ر ۲۴۲ پاپ که در این
مذهب سه قرن میررسی کلیسای یوحانسه مسیحت را برعهده
گرفته ۲۹ عرش نه حکم دادگاههای رومی با بسوط محافل
معنی خود کشته شده، در حورنیکه در جهان اسلام از بولیس
جلعه سوی گرفته ت آرس جلعه عباسی همه جلعه بر مسند
فرم‌روانی آسانی و رمیی و ککبه و دنده و دم و شتم و
ثروت و تحلل فراوان و حرمسراها و حیاگرو و ددوشیها و
عیش‌پوشهای آشکار و نهان آن تکه داشتند. اگر سها در ۱۴۰۰
سال گذشته تقریب نظور می‌رفته شاهد کشتارهای سنگدانه مذهبی
سم حیی رانعه و پیاپی غاب مشترک بوده ست؛ و اگر
صعجاب تاریخ در عین مذهب پیوسته از حور کسکان حکمهی
صلیبی یا جنگهای درونی مذهبی جهان‌های مسیحت و اسلام و پ
قربانیان دیوبندی تمیش عقائد کلس و محاکم سوع اسلامی

ریگی شده سنا، نه علف آن است که مسیحت سر تقریبا از
جهان ران شمشیر کشی اسلام به رده شمشیر کشی ران است. نادرستی
که در پادان قرن بیسم سنا ای دو مسیر سوار می‌توان یافت
این ست که در آن عشی از بین دو جهان که اتفاق رویارویی
پسیر بیشتر و شمشیری پسیر برده‌تر دارد، رشا فکری مردم
پشورای مذهبی آن را ددشسته ست ت در سال پایی هرده دوم
سات همه شمشیر کشی‌ها و کشتارها و شکجها و بنادگرسی‌های
گفته‌ها کسنا رسنا بر پیشگاه خداوند و از قربانیان مرده و رنده
پس جانبا پرش فله، سها کند، ما و سرفقه مطلق جهان
نشیع، در دنیای اسلامی که دیگر در موصع یک مضمع بسک
میلادز نری جهان سومی نه روزرویی برانش مده ست و سه
شمشیری و حتی کاره آشپزخانه‌ش ر بر ر سها کسر درده
می‌کند، در ساروری نه همت ساروری بولد پیاسر خود، در یک
سحرانی عفس تصریح می‌کند که: « قرآن می‌گوید برید، نکشید،
حسن کنید، ریزا مذهبی که جنگ در آن سست اصولا صحب
نقصی ست پیفسر شمشیر دارد که جنگ کند، و آهانی که
می‌گردد اسلام سید آدکشی نکند نه سلام ترهی می‌کند،
کسام که عیسی علیه‌اسلام هم اگر مهلت بیشتری یافته سود
شمشیر می‌کشید و جنگ می‌کرد و آدم می‌کشت، شما چر فقط
آیات رحمت و در قرآن می‌جوسه و آیات قتل و می‌جوانسد؟ »
(خطاب نه مفاتر عبدالرسمه جمهوری اسلامی، در ساروری تولسد
پدسر اسلام، حماران، ۳۰ آذر ۱۳۶۴).

اتحاد جهان اسلامی

در حیی دیگر و همین دصامه، آدی میررسی موضوعی
بسیار اساسی از کتاب تودی دیگر و به صورتی مورد اعتقاد قر
داوید که نشان می‌دهد پیکر دیوگر یا در درک مفهوم و لغوی
گفته سن یکی اشده کرده نه و پ بری شکل ادعایانسه حدود
صمد نه تمیری مسقطه آسیر ر آن پرده‌اشده.
در کتاب سن آمده است که « در سیمه اول هرده دوم، جهان

اسلام که بر آسپه میانه ب گراهدی، قابوس گیر را در برمی گزید
 یا بخرد ری و شرایط بسیار نخستین قرون امپراتوری مسلامی
 هنوز بخش برتر و پیشرفته جهان باستان بود * ما بلافاصله در
 زمان این نژادآوری، نوشته شده است که: «ولی در سده دوم
 هجری هر ده جهان غرب که در آن هنگام تنها در روی کرچک
 کمتر از چهل میلیون نفی خلاصه می شد، بخش عول آسای خود را
 سوی سنیالوی برقیه هجده بشری افرو کرد و اس جیش
 عول آس او و در پس قرن یازدهم به سوزی بی صانع برجهای
 رسیده که ده برابر خود آن جمعیت و هفده برابر آن مساحت
 داشتند در صورتیکه جهان اسلام در هفتاد روز بروز بیشتر به
 رکود و انحطاطی در گیر روی آورد که سرانجام به استعمار تفریت
 کامل آن توسط عرب سلطان احمدید» نتیجه گیری اساسی من
 از روبرو گذشتن من دو واقعیت طرح بر پرسش است که اساس
 رکود و انحطاط عرک را چه و نه چه سبب می باشد
 بدین جهان پیاور اسلامی تا آنکه صانع انسانی و طبیعی و ما
 آن پشترانه فرهنگی سنگین روی آورده باشد؟ آیا در این سیم
 هزاره واحدی آسمانی به جهان اسلام حمله آورده بود که بر جهان
 مسیحیت حمله پیورده بود؟ آیا زلزله ای، طوفانی، سلی،
 آتشفشانی، طاعون و دانی حصد بدان بارز شده بود؟ یا
 مهاجمی ماوراء زمینی دهشت در هس بخش جهان فرو آمده
 و آن و نه برزایی کشیده بودند، در حدی که به بهر رعاسامت
 پیشین این جمیع بزرگ مذهبی به فرو شوایه تاریخ فرستاده شده
 باشد، بلکه حتی محدودند خود آن سر به روی گرفته شده باشد؟
 چس پرستی خودخواه اس واقعیت را مطرح میکند که رار
 حقیقی این ورشکستگی را بر دور خود من جهان اسلامی می باید
 جست و نه در سرون آن، و موفقیت سیمار غرب را سر سبه
 عامل این سقوط، بلکه سبب آن می باید حساب آورد.

بحال آنچه آدی میرشی نوشته اند سببگیری مسی در
 کتاب تولدی دیگر نه فقط با آنچه پیش از آن درباره مقدم ممتاز
 جهان اسلام در نخست سیه هر ده دوم نوشته بودم سلیتی ندارد.
 سکه در حکم سبب و حر یک جمله واحد است آنچه مس

خواستارم از برزایی من اصطلاح همه حایه جهان اسلام، به سود
 خود آن و نه قصد دشمنی ب آن، سببه بگرم شکست اس و هجده
 است که برخلاف جهان پیشتر غرب که عصر سرنوشت سار
 روشنگری بر پشت سر گذرده است، جهان اسلام در رکود و تحجر
 فراگیر خود همچون رده ای بیله درسته قرون وسطانی خویش دانی
 صامه است و همچون هر کوششی در مر ریزاوشی ب حرکت
 ساخت کارخانه معروشی و پیگردان و انحصار حین آن سبب
 مذهب و توجه به بوهی دینی مردم و بی خرمی به معصبات
 و نمود می شود. و با این همه واقعیت از روی همه اس
 ملاحظه کارها این سب که اگر شمشیرکشی اسلامی دو مذهب حر
 به و پافادگی جهان اسلام در برابر شمشیرکشی تاره ستر و
 شمشیرهای برده تر پیغامیده است، ارام نیستی این جهان یک
 سلسله بفری مسلمان به برزایی واقع بی سببتری و علل واقعی
 سقوط فاجعه خود پیدارد، و در چس برزایی مخصوص آن
 حربه ای عرفانی تصور و نه اصطلاح کرمی حفظ قرمهی
 ساختگی و کتاب بگذارد، زیرا درست هس حد قرمها هستند که
 اس سقوط همه حایه و باعث شده اند.

آدی سرنوی در نقد خود حقایق پر مضمی از سبب
 مبنی بزرگان را و کتاب «علاق دو دو حرکت» و بغل
 کرده اند که شاید عفریم حوست خود ایشان کلد حل مشکل ما
 باشد، و آن این است که «اگر دین ساده اولیه اسلام سبه سبک
 بهرگاه معص فقهی شمل شده، بایستی دلائل رشد سراطی فقه
 و برسی کرد»، و این درست همان است که من در کتاب خودم
 به سوطان خویش، و از روی آنها به همه جهان مسلمان توصیه
 کرده ام.

اسانه ای نام «توطئه جهانی علیه اسلام»

من در س صاحب نظر ص صلاح دیدانه گس و افسانه
 اسلامی خود سبتهای نام «توطئه علیه اسلام» که از قرون
 گذشته تاکنون بطور پیگیر موز برده رگری طالبان قسوت در

کشورهای مختلف اسلامی بوده است بری شاید فرضیه مورد نظر خود پاری بگیرد: «دهه مستشرق فرنگی برصه اسلام کاسه‌های اصولی‌تر و علمی‌تر و تولدی دیگر نوشته‌اند و هیچ تأثیری نداشته است.» و «به بوسه‌های دانشمندان دین شناس و تاریخ شناس مابین گنسیبرور بولدکه مرجه فرید. کتاب ۲۳ سال و تحت فولاد سالها پیش از انقلاب اسلامی نوشته شد و اگر آنها سنجای داده باشند حدین پیروزی انقلاب اسلامی برصه رخصر دیده و دیکتاتور کشنده ایران است» در پی مورد بیر بسفد غریز ما شده به قصی رفته و ر صی برگشته‌اند. و فعت اس است که اس مستشرقین فرنگی مورد اشاره ایشان تقریبا هیچکدام برصه اسلام کاسی نوشته‌اند تا اصولی‌تر و علمی‌تر از تولدی دیگر باشند به باشد آنچه در اس رصه نوشته‌اند جرتی و ررسانه‌شناس دزیره همه مبالغه محصمه در بره به مذهب اصطلاح ترجیدی بهورد و مسیحیت و اسلام سب که خودشان بیر صوما به یکی از دواتی لوی آنها تعلق داشته‌اند. صرار بریکه به شوه بلندگوهی تبلیغاتی جمهوری اسلامی نام پیشروان جهان دشمنای معرفی شود که از صبح تا شام مشغول ترنمه علیه اسلام هستند، همانند دیگر جعلیات اسلامی قرن گذشته از این قبیل که بحث وزیر بگفتن گلدستون با قرآنی در ریر عمل به پزلان بریتان رفت و گلب که ت زمانی که اس قرآن حوده می‌شود و محمد یاد می‌شود و گمه ریاز می‌شود صلب قدمه خواهد شد و مسیحیت حسانی خواهد رسید، صاحبزهای گودکده‌ای است که صررا مصروف داخلی درد، ریر جهان کوسو سروعد و برروردار از دش بسیار پیشرفته عرب ساسا هری، به سبانی، به بضمی و به اصادی از مجتمع جهن سومی و غمته‌دوی مدارد که عیرشم شکوه گشتنای اجور در دم به قدم رمدی روزمره خود دانسته بدن و بیازمند آن ست و حتی اسلحه را که سری سرکوبگری مردم خود به کشس دیگر برادران مسلمان مکرده خود بدن حیاح درد از او می‌جود، تا حنص به ترحنه‌ی عصبه آن داشته باشد

و جانب دیگر بحلاف آنچه آقای میررثی مدعی شده‌اند

آشای برابیان با نوشته‌ای کسبی چپ گلسنیهرو بولدکه (او وشر و روسو و هگل و رن و بیچه و فروید و استنسن و مترلیک و برتر، راس و...) و نا کتبه‌یی چپ ۲۳ سال دشتی و تحب فولاد بوجت و شیعه‌گری کسروی و تاریخ اجنامعی سعبد بیسی و در قرن سیکرت وریر کرب و تاریخ ادبیات دبیح‌له صف نقش بسیار سازنده‌ای در تحول فکری صغه روشهرکر برابی بویژه نسل خون و بوجسته آن داشته است، ربر که ت حد ریادی سه برکت روشنگرهای حصن بویسدها و همین کتبه سب که حصن سبل رده انقلاب سش از همه جداافتلوس نکست سانه سه کارگران صعت پاسخ گویده «به» دده است. فراموش حکسم که قرن روشگری رویا بر که در آن بونویه، وشرها، شلیکف دینرو، مرستکوه و دیگر همکاران آیدمدر آنها ره و برآورهای چپ انقلاب کسر فرسه و اغلامیه‌خوری بشر ۱۷۸۹ و العای اشرفیت و جدنی دس از حکومت و سقر و دمکرسی، گشودند با انتشار همین کتبه آغار شد و با انتشار همین کتبه در قرن بوردهو و بیستم ادامه یافت.

پاسخ این طهانظر آدی میررثی را بیر که «بوجه سالها به ناووها و اهمیت اس ناووه در فرهنگ عمومی و نقش آنها در باحوادگاه آدمی تا آن آیدار، ژرف سب که پس از سقوط کموسیم با وجود سه به چهار سبل معروشیی معدوم علمی، لوبین برادر مردم آراد شده ابعاد شوری پس و خود ۷۰ سال، دسرسی به کتانه‌ی دیسی بود» در همین رس می‌یون یافت.

راهی که کموسیم در اجرای برصه صد مذهبی خود دو پیش گرفتار آن آمار راه غلطی بود، ریرا و معرای چندباری می‌گشت و به از معرای، آموزش و روشگری، و هدف بهانی آن بیر که تحویل «می‌مدتی» بود جدی و تحسینه سکود. ایسی واقعیتی بود که پس از صمصطر روش سب با خود مس در کتاب ترویی دیگر بران ایگنت بیده و تاکید کرده بود که «به قانون مارکسیسم انقلابی می‌تواند توده را فلما از کلیسا جسد کند، و به قانون انقلابی ولایت مدعی می‌تونه تردید را قلب سه مسحد بکشاند» فرضی هم که دیر به گشه کارل مارکس تریاک

نودها او به به بوشه آذی میرونی تربان آید؛ باشد، هیچ تریاکی به کنگ اعتقاد خود و ترک نکرده است، اگر کرده از طریق درصدهای درویشی یا درصدهای روی بوده است به همیسی جهت است که اگر حد شماری مورد علاقه چاهفرونی نهی یا دوشی برقرار می‌مید که چنان را پیشرو حره داشته باشد، حد شماری روشنگر پیش از هر چیز حرد نهایی چاهفرونی را و نلمرو دین می‌باشد، زیرا که چاهای چه در حدت چکنمه به کار گرفته شود و چه در حدت مجلس، غرض آنهم که ده درصد شدن از دین داشته باشد حرد درصده فقط شدن و چنان داد

ولایت فقیه

همزمان با دفاع از چاهفرونی مذهبی در لایحه احترام به باورهای دینی، صاحبزاده به سرعت ششاه یا نشانه‌های دیگری در هیئت دست رفته و مبحثه نوشتند: «حکومت ولایت فقهایی به از زمانی کلینی که آذی شفا بدی کرده به و مربوط به ضرر سال پیش است، بلکه اول بدی و فقهی سام کرگی در زمان شاه عباس بر زبان ورد»

شاید لازم به توضیح باشد که، بالا محقق کرکی، همه معرایی که آذای ضرر دینی را نام برده در زمان شاه عباس سیزدهست ازیرا پنجاه و چند سال پیش از آغاز سلطنت او وقت یافته بود) وی معاصر شاه فقهاسپان، جد شاه عباس، بود و از محسن روحانیان و دینی بود که پیشاهن صفری به علت کمبود فقهایی شعله در خود کشور، به وارد کردن آنها و جلب عامل شدن و الحاق و تعیین اقدام کردند. ثاب این فقیه وارد بی که به حسنگری شاه فقهاسپان به نامریس مقامات مذهبی و سیاسی در ایران شیعه عصر صفوی رونما، یافت اولی کسی بود که صحبت «ولایت فقهائی» را به میان برده باشد، زیرا بی مصوص بری نخستین بار در قرن چهارم هجری توسط شیخ صفوی (ای مابویه) مؤلف اثر معروف «سی لایحه» آمده و غمون شد و بعد شیخ طوسی (شیخ الطایفه) فقه قرن پنجم در

کتاب «هیت» حره و طریقی محدث قرن ششم در کتاب «احتجاج» حرد آن را با تفصیل بیشتر مطرح کردند، و در هر به حرد استناد بیش به «توفیقی» بود که روحاست شیعه مدعی صورت آن از جانب امام زمان در آسمانه عیبت گماری او شده بود در ربط با بین «توفیق» که طبعاً شش و حسن آن در هیچ جا یافت شده است و بخواهه شد، این هر به برگرد بر حاکمیت ثقه اسلام کللی آکه به رویت محدثان حدوث معاصر امام زمان بوده و شخصاً بری را وی دیدر کرده و عسی امام بر کتاب کاهی از تقریر بوشه ست، در مقدم نخستین حاکمین برحق امام در دوران عیبت او یعنی ولی فقیه گواهی داده به.

نکته خاص بر مصوص ولایت فقیه در زمان شاه فقهاسپان شاه عباس صفوی بی در مکتبا مسکوت بود این مسئله، مربوط بدین واقعیت بود که سلسله تازه روی کار آمده صفویه که بنیاد مشروعیبت حرد را پیروی از منبع انسی عسری قرار داده بود بدی بدین داشت که اس مشروعیبت تنها به حوسی گسه شده اسماعیل اول دنده بود و در آن امام زمان وی در منصور کشش ششتر و استقر آئین حعفری در سرس جهان کرده بود محمود بشود، بلکه در عمل سر بر جانب اوریان حدت که در توفیق امام زمان به حاکمیتی حقه او تعیین شده بودند تأیید شود، و چسب بود که شاه فقهاسپان در آغاز پادشاهی پنجاه ساله حرد «محقق کرکی» در عنوان «باب الامم» داد و مقدم معضی او را، بموجب خط و معضی شخصی حرد به حد «سبب الانتفا المعصومین» بالا برد و «صنعت و او ر وحت و محاکمات با او در حکومت درجه یک به حدوید» دست و و را به پادشاهی سرار بر او حرد حرد «چه او بابی جام ست و پادشاه و عاملان او» (روضات اصحاب، ج ۲، ص ۳۶۴)، و در عسری بی باب الامام بی بی صورتی حیات در یافت حرد ار حضرت صاحب العصر در امر کشورداری و اداره امور مجلس و به «مرشد کامل» واکر کرکه استه این باب الامام و سبب لامجاهای بعدی که در حفظ و تقویت شیعه اسلام در بین حره

و سالی ۱۰ شصت و پنج، عصر صغری هجرت شکل شرعی در این مذهب که پس سلاجقی که از جانب آبان به سرپرستی مادی مور مسلمین تعیین می‌شدند عموماً کسی پذیرفتن، مصادرتش، برادرگش، هربخش باشد که به آنسای آب خوردن فرمان سرپرستن و شقه کردن و در گنج گرفت و کور کردن صادر گشت و تقریب همگی بر شرع‌واری می‌جستاب می‌شد، همچنانکه اشکالی در اس پیر نمیداد که این کندیهای آستان علی دست کارگران خود را در عزت پیرمخ اصول مؤسس و استثنای کینه خود را در حال حرم و حلال نرنگارند، البته شرط آنکه سهم باسان اصلی امام پیر در این فعل و افعالها محفوظ باشد: سازبونی که دین در عهده خود ما پیر، در حکومت این ولایت فقه نه معرض اجر درآمده است

با اینهمه، حتی خود آید میرانی، ن نوشتن اسکته «ولایت فقیه اصل پیروفته شدای نیست که توان را وسیله سرکوب اسلام و مسخره کردن مآورهای دسی بیش از یک میلارد مسلمان درجهان فر داد» «صراحت می‌کند که شخص ایشان سر اشاره به ولایت فقه را تنها برای تکمیل دعاینامه خود لازم دانستند نه اینکه به اجابت آن اعتقادی داشته باشند. با اینهمه حتی در این رسا هم، ما یلم بدین صاحب‌نظر، رحمت پادآزگی کم که این یک میلارد مردم جهان مسخر و تسار بیشتر و تسار مسخر دینی مربوط به ولایت فقه و نه مسخره گرفته و از زبان سخن‌گویی چون معمر قذافی، رهبر کسور اسلامی بنسی و دولت بودیک جمهوری اسلامی ایران، آتر «از مرده جملیاسی شمرده‌اند که در اسلام مطلقاً صحیحی از آن شده است» (اندقی در مصاحبه ن نشریه کویتی الفجر، ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۵)، خود می در این باره، پیش از اس در مصاحبه‌ای با کیهان چسپ لندن صندر شده بود که اس ولایت فقیه که بلندگهای تبلیغاتی رژیم صفر از نظر مصرف داملی، آن را «اسلام باب محمدی» و ولی فقیه خود نامیده آن و «رهبر معظم جهان اسلام» نام می‌دهند، در رصیده عمل فقط مورد قزل سستی بر وجه تبلیغ ست، و اس جهان تنبیع پیر خودش فقط اذلت کوچکی از دنیای اسلام است

که تنها مکهم از جمعیت بیش از یک میلیون پیری آن را شامل می‌شود، بعضی در نهایت شهر پیروزان ولایت فقیه از شش درصد مسلمانان روی زمین فراتر می‌رود، در چس صونسی می‌سور پرسیده که آیا این خود اسطوری پیام ولایت فقیه نیست گنه بازدهی مذهبی بیش از یک مبد، مسلمان جهان را به مسخره گرفته است؟

با تاریخ بازی نکنیم

در حینی دیگر، صاحب‌نظر ما خودشان تشنگار سارخ کشورش و به مسخره می‌گیرند، آنجا که می‌نویسند، هم مذهب مورد حمله آشوریان قرار گرفته و حرج‌گر آنها شده و هم ساسانیان مبنی حراج‌گر اقوام هیتایی بودند، در صورتی که قای شفا فقط از عرو و رحم‌خورد، ایرپیان از شکست در برابر پادشاهان عرب سخن می‌گویند، و ن بشخص می‌پرسد: «مفهوم نیست چرا کشوری که باهرا از حاصله و زبان و زم شکست خورده... مانند کودکان تیره، بالغ شد در شکست از اقرب چس عرو و ملی خود را، رحم خورده می‌کند که پس از ۱۴۰۰ سال هنوز لیسان بیافسه است؟»

با همه شبانی که بین باز مغار تاریخ شاس ما به سها به پیروندسازی غمه کتب من بلکه علیه ترویج کشور خودشان نشان ده‌اند، باز هم می‌توانم مصفاانه و بشن پیرسم که آیت واقع می‌تون مآورهای بسیار رودگذری و چون تاحت و تسار آشورین به قلمرو مادها یا اندر هتائیان نیم‌وحشی نه نواحی جاور ایران ساسانی، که ازلی تها چند صد قور کشید و در عرص سقوط هتائی و مدح امپراتوری آشور را بست مآور و بدسل آن تمیل آشور را به یکی و ساتری‌های شش‌شاهی هخامنشی بدسل آورد، و دومی پس از یک پیروزی کوتاه هتالیان با ریشگی شفر آنها توسط ابوشیروان پادشاه گرفت، با هجوم سراسری و دیرانگر عرب که عروندیت ملی و استقلال و حاکمیت و هویت هر یکی ما را ر میان برد و به سرخری هزار و چهارصد ساله

ما بری در دهنش پنهان داد، در تروی تاریخ برابر نهاد؟ تسه
فاجعه تاریخ پیش از اسلام ایران که می‌توانست با فاجعه دوران
اسلامی آن برابر نهاده شود پیروزی اسکندر و یونانیان و بر ایران
حاکمیتی بود، ولی اگر همین یک مورد خاص بر ما
سیکسی خود غرور ملی برساند و در حد پیروزی عرب بر هندوار
نگردد بری این بود که در ماجرای اسکندر مبتنی متعین بود که نه
حق پنهان ملت متعین دیگری را شکست داده بود، و اساس
بر شکست خوردگی بسیار ذلت‌دهنده از شکست آن در برابر
نیادشینیایی برپشته و بر فرهنگ بود که حتی چهار قرن بعد از
نیر همچنان بری ملت ما «مردم و نمریسی چهره‌گویی»
شخصیه می‌شدند که در سرش و حوش سوسن گردش سه
مصادف نوح کیسی کشیده بود.

واکنش‌های ایرانیان در این دو مورد در برابر واکنش‌های
تاریخی یونانیان در شرایط مشابه بود، که آن نیر شکست خود
را بر نمر لژیون‌های میرانوری متعین دم آسان پذیرفته و ولی
شکست معنی خود را در برابر نمرکان سادگرد و سمعوشی عثمانی
بر مهادن هشتادند، و اگر کسی از رومیان در دل نگرفته
اس کشید و از نمرکان مهاجم در چنان حدی دو دل گرفته‌اند که
علیرغم گذشت پنج قرن بر آن مورد هم اس غده‌های فرو نشسته،
به تنها بر روطه دو حسنه یونان و ترکیه، بلکه بر مجموع ساس
دخی و خارجی اتحادیه کشورهای اروپایی سیکسی می‌کند.

ریشه این غرور رخم‌خورده و تسکین‌ناپذیر را می‌توان
هرچیز در آن واقعیت می‌توان یافت که اس سوادگروان سادنه
اصطلاح ملک الشعرا بهر، بر حدن آمار کرد دین ناباری و که
خود را مأمور ابلاغ آن معرفی می‌کردند و آن بر مخصوص دین
مسورت و بردی می‌شمرده با حد علانی سلطان‌نشین و سواد
پرسی در آمیخته و پذیرش دین فاحش را حلالر سا پذیرش
استیلای غارتگرانه و همه حاکمیه خود بر فاحش نیر دستند، و
شکست خوردگی‌های ملی بر بردی و برابری اسلامی و
همان‌همی در محبت پیروی عرب، در صف‌های طولانی دین و
مردمی یافتند که هزار هزار صورت سیر به باران‌های برده‌روشن

ملیه و مکه مرستاده شدند در آن به عوالم علام و کسر به
شترسوارسی که با قدرت یزدان آنها صاحب دین و درم شده بودند
فروخته شوند. نگارم آذی میریسی عزیز ما همچنان در
دعایمان خود مدعی شوند که «ایرانی، هیچکدام در تاریخ ما و
سلام از شکست در برابر عربین غرورش شکست بخورد و هیچ‌کدام
دچار دوگانگی شد»

با واقعیت‌های مذهبی نیز بازی نکنیم

اگر درست باشد که با واقعیت‌های تاریخی نری نمی‌توانیم
کرد، این نیر درست است که با واقعیت‌های مذهبی هم نمی‌توانیم
نری سسند کرد. ما آیه‌ها سسند م، چینی کرده‌اند، آن‌ها که
نوشته‌اند، «اسکه مسیح با دین کلیسیا از سسند‌های معروف
فرو و سسندی دست کشیده‌اند به معنی آن نیست که مسیحیان با
کلیسیا از دین خود دست برداشته‌اند. می‌دانم که بسیاری و
پیروان دین یهود و پیروان‌های مردم جهان سسند هستند و
دولت اسرائیل بر یک حکومت امروزی پیشرفته است. این مردم
و این حکومت تاریخی خود را از دین یهود سسندند و دوسب
اسرائیل موضع ضد دینی نگرفته است. این قوم می‌تواند بخود
ساله که بنویسد رها کردن دین و سسند و هوش نسدی و
بروگان جهان را به بشریت تقدیم کرده است».

این واقعیت که دولت اسرائیل یک حکومت امروزی پیشرفته
است و اس که «سیاری از پیروان دین یهود و پیروان‌های مردم
جهان معین و سسندی هستند» مورد تأیید کامل من است، و
برای نیر تأیید می‌کنم که «قوم یهود برزگان سسندی و در
رشته‌های مختلف تمدن و فرهنگ بشری به جهان بشریت تقدیم
کرده است». آنچه در عوض مورد تأیید من نیست این است که
بر نوع فیزی و فرهنگی به معتقدات مذهبی ارتباط داده شود
یا ادعا شود که هیچکدام از نرگانی که قوم یهود به جهان بشریت
تقدیم کرده است نرهای خود را از دین یهود سسندند، در
صورتیکه در همین کتاب «تولم دیگری» خود من، به عنوان

مردم از سه یهودی بسیار سرشاس یکی در مقام سرگسترش
ریسپایل حاضر بود. دیگری در مقام رگزیس و دوشاس عنصر
حاضر، و سومی در مقام یکی از ده یهودی لایحه مع ناریم، ب
عمل روشناس و گفتنشان، به گرمی که به سها بازواری خود
از دین خود ریسانده، که آنکارا چون سیدی از اصل بیدی
به محافطت برسانند، در اینجا چون عکاز کارگونی همه
آنها را مردم به نقل فرود می آید. آنچه درازای یکی از آئین در
کتب من آمده است گفت می کنم؛ این یهودی مورد استدع من
شخصیت بسیار سرشاسی است که بازبسا به عنوان
مدافترین یهودی بعد از موسی و عیسی، رگزیس یهودی قس
سیسم، رگزیس شخصیت قری نسیم (مرد قری محصه تیر ساس
۱۲۰۰)، رگزیس (ششصد نفر حاضر رگزیس مغر شتکر شری
نابیر موزیس متریک) از دو نام بوده است و نام و آئین
ایشین نام دارد، و در کتاب Men Weibed او (آچاپ کمرج
بسیاسه، ۱۹۲۷) می گوید که کس ساسی کارگردان
منابع در مقام معصع رسی و یکی مبارز ب آزاد بکری
بوده است. این معصع به تواف اعراض و فرایین مقدس میفوسی
می گوید است؛ از پیوس مهابت قری پرسی و درازای اصلت پیوس
در چری آنچه بدان ولفیهای آسپی عرضه شد است به مدفست
باشد. روجاینها برای ساس ساربان دده دده دده که خود و
فصلت محضای آسها به موجود عنوان می دم، حد قلقد و
که باید می دم و رسیبه و هم در حل وضایت و عفرهشت
بوده، صراط رای پیوس است که سیالی اقیی میبار و بر
کترتی مضاعف و استنماش دقت قضی کد، اخرا ددهد در
نفس رعیه، مطلب گزیس را سر که د شمشید میبکازد برجسته
رسمی، کارد آکر که ت پمدما، پیشی دیر آورش هرمنه
بودا در نازترین کد خود شش در راه دانش و دوشه
نفس عیبا ترجه کد (ایشین یهودی یهودی است، ب
موجود پیس یهودی و مغر کامل می می کند و حیای تو ب
دیده است سگدل، استعجر، کیشندر و ساس میامه که در برگام
نمایه شمع اتر، سیست، بصر اتر و تعصیب

گرمسياه آنها را با حسن قاضيت محكوم مي‌كند، و هـ در آنكه در هيئت ر ا هم مورد حق زنداني باقي مي‌گذارد، آنكه مي‌گذرد كه در حد عايد، عتقد درود و اصولا براي هر پژوهش علمي ربرسيي مذهبي فاسد است؛ و رزاييك البته و پژوهش علمي البته را يك دانش كندني داد باشد، و در نهايت مي‌رسد، آنكه كوشش براي شناسايي قويم ياده و شناسايي كنه پيچيده فطري جهان آفرينش بر آنها كند درود درود ملياينگر فاضلي عرفاي بسبب كه آفسي را با آنكه خودش مي‌پرسد، مي‌فهمد؛ (كلام الله *Senence*) *Die face*) براي مشاهير و در زميني مشاهير و محوري مي‌شاهد، در هر كتاب زينكوبه درود *der Mann Moses und die mondbergische Rel* گن مي‌توان خواند كه در صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۲ و ۴۵۲ تا ۴۵۳ كتاب اولي ديگر من درباره آن توضيح پيشتر داده شده است و در نظرگاهي آن در ابع صوريي دراد، دراييك ترجمه محسوط معتبري درود را در واقع سياسي راي جنب كم كه هيچ تنها دولت بهرودي پيشرفته و منر جهان با آنكه «و بهي خود» صورت يك دولت عايد (عزمهني) افاره مي‌شود و دران حاديدي شكله در صمر در دليل امور ملكيت را سام دين در خياله در دارد.

آیولون و فانیوم

بعد دیگر صاحب‌طرح، دیس را به نیتص یا ن خطی
نصر، بلکه ن شانی پر ذوآیخته و نوشده. « لازم می‌دهم
بوی گسایکه شیعده تمدن عربی همد، بخشی ر بازور
اسطری کایو، و دوم قسم ر که عسای فرهنگ ازیای مصری
است بیورم ن رواس که اگرهر نام مرشکهای سفده پیمای خود
را ازیول و پ م دیوایسایه فن مصرن خود را فایم و عبیره
می‌گذره هر حتما به بازوهای اسطری و نه دست ادجستی و
می‌گذره کوز حراک ساکن خوشانی است. فرهنگ ازیای

پیشرو و مترقی به این اسطوره‌ها و باورهای گذشته تاریخی خود می‌باید و از سر شرم و فرومایگی نمی‌خواهد آنها را بسفید و پایمال کند»

دشور می‌نویس قبول کرد که آقای میرعلی وجه این مطلب را به همان پشت پرده فاشیستی برشته باشد که از آن مسند می‌شود. در جمع میلیونها و میلیونها زن و مرد جهان عرب چه کسی را می‌توان در دنیای امروزی ما بخت که سبب اسطوره‌ها و باورهای پیشین خود باشد و بری آنها روشنی حشر آروش اسطوره‌ای و حسنه‌ای قائل باشد؟ اگر اروپا پس فاشیستی گذشته و در تاریخ فرهنگ خود جانی خاص داده است این به معنای آن نیست که آنها را حسنی این فرهنگ بر شاخته است یا ساری آنها در باورهای دینی خود مدعی قائل شده است. در سراسر جهان غرب، چه مسیحی و چه یهودانی، کدام یک به سر و می‌توان یافت که نه چنین اسطوره‌ها ناظر داشته باشد؟ آنچه در ارتباط با این حسنه‌ها برترشده باقی مانده است شایگانهای هری و دین و یا در ماتیکی است که بر شاده آنها آورده شده اند و به خود آن اسطوره‌هایی که اکنون بیش از اصلانی هزار و یکصد غنای تاریخی یا مدعی بدیده اگر هم غرب نام مسیحی‌های بعد پیروی خود او به «مسیحی‌های سفید پیما» [1] و که صاحب نظر ما از آنها نام نبرداند، بولور یا نام هواپیمای فوق مدرن خود را قائل می‌گردد، صرفاً متأخر است که ندانند دینی شاعرانه و جلال‌بخش دده باشد، نه اینکه به حدیسی بام آلودن اظهار ندگی کرده باشد، هیچ‌سکه در سده‌های پیش بر انقلاب هواپیمایی کشوری ما «هد» و هواپیمایی قدریمانی آن سریع نام می‌گرفتند بی‌آنکه این نامگذاریها مفهوم اعتقاد به وجود سیمرج و هدای انسانی را دانه نماند

صاحب نظر ما چنین نامگذاریها را در جهان عرب ندی، بر «آرد بدینی فرهنگ پیشرفته‌ای» به شمار آورده‌اند که «سده اسطوره‌ها و باورهای تاریخی خود می‌باید و از سر شرم و فرومایگی می‌خواهد آنها را پشید و پایمال کند». ولی اگر می‌تواند در کتاب من به حدیث مؤلفی اشاره شود که خلاصه مجلسی در بحر انوار

خود از امام محمد صادق نقل فرموده است که «پایان هر صلی‌اله علیه و آله فرمود که شیعین اصحابی محوسان در مدح گمراگان و حرامین آنها هر دو حرام و کفر صافان است؛ و حکایت رسم و سراج (ابو اسفندیار و زال کفی و شیعین نیز حرام است؛ زیرا که رد باشد بر شخصیت و فصل میرالمؤمنین» ثبوت دیگر نفس چنین حدیثها دفاع از آزاداندیشی دسته می‌شود، «دین سیری و بی‌اختاری به باورهای» دانسته می‌شود. سار به آگاهی تاریخی ریدی نیست تا روشن شود که در اروپای مسیحی، تا پیش از دوران رنسانس به - که در آن بعد منطقه کلیسای ترک برداشت - ترسیم هرگونه تابلو یا ساجس هر محسبه‌ای در رنسانس یا حدای اسطوره‌ای سوانی و لاتین شامی بر کفر و رندانه تلقی می‌شد و پی دیوانهای نمایشی عمارت را ندی می‌آورد، همچنانکه در ایران خود ما به حارر سجوری چون فردوسی به گناه سکه، ساجیهای محوسان گفته است اجازه دهن در گورستان مسجدها دده نمی‌شد و اندیشمندی چون مهروردی از بدت «اندر» آتش پرسیده خود به تبع دژیم سیرده می‌شد.

آقای میرعلی در گفتگو از باورهای واجب لاحرام اسطوره‌ای، واقعیتی بافته و بشاخه دیگری را بر مطرح کرده‌اند که حتی بر روشنگریهای پیشان در زمینه اسطوره‌های یونان و روم نیز فاشیستی مآبانه است. «... دین سال اسطوره‌ها و حسنه‌ها و تصدیه را به عنوان «احسن القصص» برای توجیه و توضیح ریشه تاریخی قوم خود مفید می‌دانسته است. ساراین اسطوره حسنه سبود. سس اسطوره‌ها و اصلانی و پ متناهی بودن این توانی یا علمی بودن این ندگاهها در مورد حسنی، از نظر یک مغوله تاریخی یا یک دستور اخلاقی در روند حرکت و تغییر حتمی و هم تفاوت دارد؛ و در دسل بین برداشته کسی را که در درستی پس نظریه تردید می‌کند فردی می‌باید که «خود دچار سکون و اسبابی حسنه و با تصدیهات عصر جسی (ا)» است صلی به این پیچیدگی که ریشه در دهنش تاریخی و روحی و فرهنگی اقوام و ملت‌های سارن دارد و رد می‌شود «ظهور نظر بدی» که بهر طعنا با آزاداندیشی‌های پیده دوران نوع و به با تصدیهات پیچیده

عصر جیسی صورت گرفته است. بی‌گمان اظهار نظر یی ست که آریا سربری می‌توان گرفت، با اینهمه بین اشکال محصور در مورد آن وجود دارد که هیچک از خود آن همه می که ایشان با منطق احسن القصص به توجیه اشعار آنگرشان پرداخته‌اند ییسی قصصی نقل شده، حیثی ر «احسن القصص» ساسته و در س بالعکس به قصصی صورت بر اصالت آنها، و به بر قصه دوشان مایکند گذشته‌اند. مس باب مثل داستان طوفان روح را (که ارواح باستانی مکتوبه در کدهای دستان شاسی قرن گذشته در مثل، سابقه مطلق نروانی آن را به روشی نشان داده‌اند و ترجمه یکی از این روح نیست کرده است که تمام داستان نقل شده در عسید عقیق در این ندره و حی جزئیات آن از صفرمه باغی گیلگیش روبرشت بردری شده است) خود سورات بی‌کم و کاست مسخراتی تاریخی می‌داند که توسط پهره در کوه سب بری موسی حکایت شده است، و قرآن هم که حسن داستان براساس متن توراتی آن در آن تکرار شده، در سه جای مختلف خود مصرح کرده است که «ما این واقعه را از ده وحی بر تو (محمد) شناساییم در صورتیکه تو و قوم تو پیش از این بر آن آگاهی نداشتند» (آل عمران، آیه ۴۴، هود، آیه ۴۹، یوسف، آیه ۱۰۲). و بدین ترتیب خود آن مراجع آسمانی که صاحبز غریب بین داستانها ر «حسن القصص» ر جانب آنها می‌شمارد جلوتر از همه به پیشان سار کوس می حکم به بی این نظریه صادر کرده‌اند.

سوروی ر این سیدنی بر اساس اسطوره آفریش است که شاه فصل هرسه کتاب مقدس آیینهای ترحمدی سب، و حکایت از بین دارد که رمس و آسمان و هرآنچه ر جادر و بیجان در آنها وجود دارد تنها در شش روز آفریده شده‌اند و خورشید و ساء و جدر جنگلی برگرد رمس که مسطح و سانی و مرکب نظر کائنات است در گردشده، و آدم بر در ششمین روز بر آفریش و آب و گلی ساخته شده که جلادند نغمه زمینی را در پی می و ندیده ست.

با وجود این، همین چند هفت پیش که به شیر هرساله، رسانهای کرده‌ای جهان موضوع گذر سائله کر رمس و در نیمه

ماه اوت از منطقه «شبهای شاف» مطرح کرده، تقریباً هجکی آنها بر هر هف سیمبار خورشیدی که دو کشتب در حرکت و بر هیلاردها کهکشی که این خورشدها و منظومه‌های وسنه بدانان اجرای آنهاست مکیه به‌دهند، و بر ۱۶ هیلارده سالی که برعم این مجتمع کائنات می‌گذرد، و به بر ۵۷۵۹ سالی که محکم تورت می‌دهد عمرکونی اس جهان آفریش حساب آید، و میر دیری است که براسان بررسهای رست شاسی، در سمارس ما آموجه می‌شود که از پیدایش موجودت در روی رمس تقریب هانده سلون سل، و ر پیدایش نخستین سها در س سه میلیون سال می‌گذرد، در چنین صورتی آا صاحبز ارحمه ما می‌تواند ما را رهمانی فرمید که کدام ندره و اس واقعیهایی اسکرایاپیر جهان امروز داش را می‌توان مطرح کرد و کدام قسمت دیگر از آنها را می‌پید بدنده گرفت تا ترحمی به بوردی سنی مردم وارد بیامده باشد و احترام به ساکان جای خود را به دس سیری داده باشد ر در سن حال سب به ترکیب «حسن القصص» بر بخورده باشد!

انفصل و صاحب الرمان

نخست مسوط دیگری از دفع نامه آتای عور میرزی به پیش رفاهی که سیار نشانه به گذشته دمی پا اداری سائهای پیش ر انقلاب من حصان یافته سب که من به هرودی آنها، فتعار می‌کم، و اگر در اینجا در مقدم توصیفانی درسره مهمترین بین عسوتیها برمی‌آیم برای این ست که از حقوق کسان دیگری که معاصر من در اس ادعایمه میرد انهام قرو گرفته‌اند، و به ر خودم، دماغ کرده باشم

صاحبز ما از کسان نام میرد که به گفته اشان، هجکی که من در ست دایر رفهگی دربار شامتی می‌انجام و عقیه می‌کرده‌ام، به قدم علیصرت محصورساده پهلوی مسشر شده بود و به نوشته آتای سیرلانی «در آن در شرح رباروت رن او به ماسرااده قاسم مردم می‌خوانند که: در را در خاطر به ریر

ایمام، وی دستی و غلبه بر دعوات داد و بر پشتیت تسلط
یافت» و با اشتداد بدین نقل قول می‌نویسد: «چگونه توقع داریم
که خاندان‌گاران چنین کنشی چند سال بعد چهره امام خویش را در
صه ببینند؟ و چرا اکنون کنشی که بر نوشته کتاب ارسبی ایراد
نگرفتند و حتی آن را بر نوشته‌ی ویراستاری کردند، دچار سوءتفاهم
می‌شوند هنگامیکه از بابت حرف همدن مردم که چهره امام خود
و بر ماه دیدند آنها و نه منحصر می‌گیرند و جزو کنشی خطاب
می‌کنند؟»

متأسفانه هم صغرا و هم کبری این نوشته غلط است،
به‌طوری‌که تنها در منظور چهارگانه آن دست‌کم چهار جای ایراد
آشکار وجود دارد: اول اینکه کتاب مأموریت بر وی و علم چنانکه
در مقدمه خود آن تصریح شده دو سال پیش از ترمیمی نوشته
شده است که من بر دوازده شایستگی من‌گردد حسم و تسا آن
تاریخ من اصولاً شاهنشاهی، فقیده و نه بر نزدیک دیده بودم و نه
با ائمه تسمی داشتم و نه صریح اوسی می‌توانستم نویسمه یا
ویراستار کتاب پیش بنامم. و درباره پیکه و خردنگی چنین
کنشی توقع نمی‌شد داشت که چهره امام خویش را در صاه
ببیند، لازم به یادآوری می‌آید که آن معروضاتی شدگانی که
بسمت سال بعد و انتشار من کتاب چهره امام خویش را در
یافت دیدم یا اصلاً سرود خواندن و نوشتن نه تسمی یا اگر هم
داشتند کتاب رهبر کلی طاعت را که نه در باران بین الحرمین
چند شده بود و نه از جانب حوزه عقیده قم، در هیچ صورت
می‌خواندند و حتی دست ردن بدان را باعث انطیل و صوری خویش
می‌نمودند.

دوم اینکه منشی که ایشان از کتاب مأموریت برای و علم
نقل کرده‌اند و اول تا نه هر دستکاری شده است و به‌طرحه ب
من اصلی کتاب که عیبا نقل می‌کنم تطبیق نمی‌کند: «در دور
کردگی تفرسا هر تسمان همراه جاراده خود به امیرآزاده دالود که
یکی از نقاط خوش آب و هوای دصه انور است می‌رفتم. برای
رسمین به آن محل باچار دومه راه پریچ و هم و سرشمینی و
ساز» یا با است نقلی کنم. در یکی از اس سغرها که من

جلوی رین اسه یکی از حریفان بودی خودم که سعت افسردی داشت
بشسته بودم ناگهان پای است به‌رفت و هر دو بر است به ریر افتادیم
من که سکنی بودم با سر به شدت روی سنگ سعت و باهم‌لاری
پرت شده و در حال رقص. هنگامی که معره آمدم همراهان من از
آنکه هیچ‌گونه صدمه‌ی منده بودم تعجب می‌کردند. ناچار برای
آنها هاش کردم که در جین فرود افتادن را است حضرت بوالفضل
عبدالسلام فرمود برومند علی‌عنه السلام در مطرم ظاهر شد و هر
به‌نگام سقوط گرفت و از معصوم شدن معصوم داشت. هنگامیکه
من ماجرا را برای پدرم نقل کردم حکایت مرا حتی نقلی نکرد و
من نیز با توجه به روحه وی محو سبب او به جمل برخیزم، وی
خودم هرگز نرودیدی در واقعیت امر و روایت حضرت عباس من عی
علیه‌السلام بنامش» (مأموریت بر وی و علم، ص ۷۷ و ۷۸). مفهسه
ساداتی میان من چاپ شده در کتاب مأموریت بر وی و علم و من
نقل شده آقای صبرانی شدن می‌دهد که: «ولا باقد ما استبراده
دوره را تحمل نه امیرآزاده قسم کرده‌اند با احبلاً ساجتگی بود
همه دستار را نشان داد باشند، برآ همه می‌دند که استبراده
قاسم در چند قسمی تحریش ست و عادت با است و فاضل نه
ویراست می‌نویسد، ثابت است حاصل ولیمه سبیل نه قاطر شده
است تا پیمان جبهه‌ی سترآزاده داده شده باشند. ثالثاً، و
مخصوصاً، دستی و که ولیمه را از رجمی شدن در هنگام سقوط
بجانب داده است تمین به دستی کرده‌اند که و گرفته و دوباره
بر پشت قاطر نهاده. ست تا ماجرا بسیار پیشتر حبه ساسانی
پند کند. پیشی که در اسحا پیش می‌آید لی است که اگر نه
توهمات کودکان یک روح خفت ساله که به حسنات سبیر
می‌نویسد از تمین دانسته‌های حارزاعادی که روضه‌های
جاردانگی مورد علاقه مادرش برایش حکایت کرده‌اند ناشی شده
باشد سنو رنگ شیدی رده، چگونه است که دعی‌های شداتی
مرزگسال و ویش‌دار فیکری که درها ب آب و کتاب سسور از
دیده‌ها و همگروه‌های خود با عام رهن حکایت کرده‌اند و ب و
شال دقیق حصبی از آنان ر. در اصول کنشی بسیار معصو
تغلاسلام کنشی (کتاب آنچه، باب «هی تسمیه من را» صحت

نادر عبیدالسلام*) نام و نشان جمعی بیشتر از آن را در بحارالانوار علامه ملا باقر مجلسی (ج ۵ سیردهم، نهضات بیست و هشتم و نهم)، و نام و نشان صبح یار هم بیشتری از آثار و در گزارشهای چندساله روزنامهها و رادیو تیویزیونهای جمهوری اسلامی ایران در زمان جنگ ایران و عراق درباره حضور پیگیر همین صام و صص بصورت سبزی برسی یا در لباس پاسدار انقلاب، سوار بر اسب سفید یا نایک چپس، و ر کفکوهی متعدد او با برادران سیاسی در داخل سنگرها و یکی دوبار هم تگرفت خوروش سا آنها می‌تون بدت، می‌باید باورهای دیسی مجلسی نقلی شود که نزدیک درباره حیات آنها دشمنی با دین و توحش به اسلام صاب محمدی است؟

همین خطای برداشته و دستکاریها و در مورد تعبیر ولایت فقیه غیرمعمول در نوشته آقای مورانی می‌تون دید، آنج که می‌نویسد: «آیا آقای شاف توجه نگرداند که ولی فقیه می‌تواند در سام حل مسر باشد و در لباس شخصی یا نظامی یا حرجه دیگری هم باشد؟ هنگامیکه برای محصور شده سپهروی لیب آریامهر می‌جانش و ایشان می‌فرمودند که هرکس نظام سلطنتی و قبول ندارد از مملکت برود بیرون، این هم ولایت فقیه مضغه بود مشاوره فرسنگی دربار در آن هنگام چه نوشتند؟» می‌نویسم این مشاوره فرهنگی در آن هنگام چه می‌باید نوشته باشد که نوشت، ولی می‌دانم که در حال حاضر می‌تواند به صاحب نظر عزیز ما بکنار دیگر خاطره‌نویس کند که همه آن گریسی را که درسی بره به ایشان داده خلاف به عرضشان رسانیده‌اند، زیرا که از یکسو عنوان آریامهر ساخته مشوره فرهنگی بود، بلکه عنوانی بود که در جلسه پیمانی کناره جهانی بوسکو در تهران در ساره ضروره با بیزاردی، در رور ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۵ توسط آقای محمد انعمی وزیر فرهنگ مراکش و رئیس پیشین شورای حزبی سارمن بوسکو به سایدگی و جذب رؤسای هیئتهای ساندگی ۸۶ کشور جهان به پادشاه فقیه پیشنهاد شد و بعد در جلسه مشترک مجلسین شور و سایدی خود ایران نیز تصویب رسید از سیدی دیگر این جمله که هرکس نظام سلطنتی را قبول ندارد از مملکت

برود بیرون هیچوقت توسط شاهنشاه فقیه گفته شد، بلکه جمله‌ای تفرسا مشابه این در ارتباط با اعدام خراب دوگانه ایران برین و مردم در حرب واحدی نام رساها در پاسخ گسای و هیئت‌های رئیس این دو حرب که سلمات خود را از دست داده بوده گفته شد، با این توضیح که چون به همه گسای می‌توانست مشاء، که‌های مشتق نشوند باید، ممکن فعالیت داده شود و وابستگی آنان به حرب پوریسون دولت سعد هابه عدم امکان این فعالیت شود چنین تصمیمی گرفته شده است، و اگر گسای او هیئت مدبره دو حرب پیش هشتاد که این سیستم یک حری و نمی‌پذیرد می‌تواند از ایران برود. آقای مورانی به‌طور یک بی‌توجهی گسای به‌خاطر، شکالی ندیده‌اند که دو موضوع نکلی بی‌اساط ب نکلیگر را در جای هم نگذردند، شاید این‌بار بر جای صحابه باشد که خود آقای مورانی که به چنین گسای معترضه و ر سابت حاشوش مایس من در مورد آن اعلام جرم می‌کند، در همان نخستین سال جمهوری اسلامی از رهبر صایمرد و ولی فقیه انقلاب شریفند، که «می‌گویند مغرور و مملکت فر می‌کنند. به حوسم که فرزند می‌کند ایفانی که هماش دم از علم و تسم غریب می‌زنند نگارند برود. حای زندگی برای آنها ایضا نیست. گسر شایا هم می‌دانید که در ایضا حایان بیست راه بسر است» احطاب به انقضای کسه امدد، حمار، ۸ آبان ۱۳۵۸، و با وجود این سست سال تمام است اعتراضی بدل نگرداند، واگش معالفی برین نشان بداده‌اند.

بار هم در حای دیگر از نقد خود، آقای مورانی صها تاسف گردانند که در سالهای بعد ر انقلاب من به انتشار آثاری از قبل ترجمه کندی لپی دانه و هشت گمشده میس و دسور شرقی گرفته او به مداهم، دسی شاید اگر بری نشان حای ترجمه شده از نظر سبازی از حوسدگان واقعیت کاملاً قابل درکی باشد که درحایانی که آتش در آن اماده باشد اولویت مسلم فروتن‌دن حریب سب، زیرا که اگر حای به پای سب ویران شود ایرانی سر در آن نمی‌ماند تا حوجه در بد نقش آن باشد.

پیشانی در پایان سخن

نصرت می‌کند در پوشه ساجز مفصل حودم اکه تفصیل
عیرستاروار ادعایه آدی عهور میرزائی آن را لراسی ساخته
ست، تقریباً دربار همة نکات صلی بقدر آشنای موضوعاتی و که
لارم می‌دانستند و در شام، ولی بیگ می‌خواهم پیش از پاسبان
کلام، محلی بپر و جانب خود بر این توضیحات افزوده باشم که
این سر در عین آنکه به مورد محلی از نوشته ایشان مربوط
می‌شود به همه محضوای به چندان برکت آن مربوط می‌شود، و
ن این ست که صاحب نظر ارجمند ما تمام توضیحات سنگین حملات
خود را به حیایزه و حدی تمام دین سبزی و دشمنی محسوس
ناوهری عسکری مردم و تحقیر و تمسخر آنها از جانب من، بکار
انداخته‌اند که از اصل بر درگاه یادگیری از محتوای کتاب می‌انگیزد
به تحریف عمدی و آگاهانه آن شکل گرفته است، و بحکم آنکه
«حشت بول گر بند محار کج، ت ثریا می‌زود، دیور کج» لرام
تا به پایان به صورتی خطا ادامه یافته است. اگر دلیل کاملاً
قابل اطمینان در این مورد برای آشنای ضروری باشد، کافی است که
خبر خود سه غیری را جمع صدگان بفرج خرابان کتاب بوسیدی
دیگر را که حوضه و آمادگی به رجوع بن را داشته باشد دعوت
کند که بیکار دیگر بن کتاب را به اصطلاح معروف و سالی
سمالته ت نای تحت آن بخوند و اگر صدقه در آن ششایی و
دعوت من به بی‌دستی و بی‌دستی بینه نظر خود را به من اطلاع
دهد تا هم و گناه خود توبه کند، هم اظهار نظر او را به آگاهی
مستند ارجیده خود و دیگر خوانندگان حودم برسانم.
تا آنجا که خود می‌میزد، به نه تنها در کتاب من دعوت
به «رد و نهی و بکار» دین شده، بلکه عکس بر این نگاه
بهاده شده است که بنده دینی پاسخگو یک بیار روحی بشیر
است و آن را به صادق بنده می‌توان گرفت. به بیست معبران
بمورد آنچه که در صفحه ۴۵۱ کتاب در همین باره نوشته‌ام
ناگزیر کم کند: «... مفهوم هیچکدام را و انعطاف‌هایی که به تفصیل
و آنها سخن رفتن است بیست که در جهان قرن بیست و یکمی و

حرار، سومی ما عصر دین به پایان رسیده است، این ست که
عصر برداشت کورتیسیه یا حسگرانه از دین به پایان رسیده، و
عصر ترویج آثار شده ست که در آن سان می‌تواند خود را با
حدی خویش در ارتباط بسند بی‌آنکه اس رابطه از ما از محرابی
کند دوران سنتی ادبیاتی معین بگذرد. دودیس تحول بسببی
می‌یابد انتظار داشت که «دش» اکه این بار به رویروی معصب
بنده در کنار آن قرار گرفته است، خودش حاکمین معصب شود.
رویا که اس دو اصولاً قابل تحریک به پیکینگ نیستند. نکستی
واقعتی ریاضی است و دیگری گزینشی عاطفی، یکی مادی است
و دیگری معنوی، و پیشرفت‌های شگفتانگیز عصر ما در زمینه
اولی به تنها بپر روحی بشر را نه دومی و همین سزده بنکته
درست به عقب همت قنوب رورخون عصر مادی بیار به معرفت
را افروخته کرده است. همچنانکه در دانشگاهی جهان صد دو
بخش علوم ریاضی و علوم انسانی در کنار یکدیگرند ولی کنار
یکدیگر و نمی‌کند، در تفکر بشری ما بپر دو عصر مادی و
معنوی مکمل همسنگند ولی غیرقابل همسنگر نیستند. آنچه در
این راستا واقعا در کتاب حودم بر آن تکیه بهاده‌ام، این است که
همچنانکه گناه شون زندگی بشر به فضای فانون تکامل بتروبی
پیکر در معرض تحریف و بیخ و بن و همچنانکه همه صوسط سیاسی،
اجتماعی، اقتصادی، علمی، هنری و فنی جوامع بشری از آثار
تفکر انسان تا به امروز به ره تغییر و تکامل رفته‌اند، صضطه
معنوی بپر که حد از انهای دیگر نیست «انسان محکوم به تحول
و تعمر ست. زیرا تمدن بشری نمی‌تواند در همه اجزاء دیگر خود
به راه تکامل رود ولی استثنای در بخش مربوط به دین و دین
برند، چنین ذوق رخن حوضه‌واره فاضله‌ای میان دین و دین بوجود
می‌آورد که سرحد حیرتی آنها را غیرممکن می‌کند، و وقتی که
چنین شود از انظار دانش بیست که سندن را حالی می‌کند، دین
است که مشروعتش را بیخ و بن به شوال گرفته می‌شود
در جدول تاریخ، درف ساختارهای دینی انسانها، درست است
همین دلیل، در معرض تحول و گاه بپر دگرگونی‌های بسببی قرار
گرفته‌اند که در قلمرو سنتی شادی ندانها Mutation نام

می‌دهند، و چنانکه است که خود آفای میراثی بر در مکتب یکپاک و دوهوی خودشان بدین صورت برای نکیه سپرده‌اند که:

«هین مفهیم حرفی و هستی و کنایات و مرگ و رسدگی بولس پانجمای دانش بشری برای پروژهای بعد و میسر بود. گر اسناد اولیه در جستجوی خود به حرکات و نظر فکری و ذهنی و به بهره‌داری از سنگ و استخوان و چوب و نظایر این‌ها در دست می‌یافت، مرور به این پایه از تفکر و استدلال و دانش و تکنولوژی و اقتصاد و رفا، مادی می‌رسد»، ولی اگر فکر بر این بود که به باورهای جا افتاده افراد و جمیع تعلق شود، جامعه بشری ما به نهد در زمینه دنی مملکت در تمام شئون تمدن و فرهنگ خود مکتوب در همین موضوع مایل برپای خود باقی مانده بود. آنچه پیش از این با نام باورهای دینی یاد می‌کرد که می‌یاد ضرورت می‌آید می‌فرمود که در ۹۰ درصد و ضرورت و ضرورت خودشان باورهای هشتاد که جایگزین باورهای فرد شده پیشین شده‌اند و به عین باورهای اندک با باورهای حواله‌دهنده باشند چنان برداشتی و احترام به باورهای جا افتاده مردم، حترم واقعی بدین مردم نیست، کمک به نگاهداشتن آنها در موضوع جهل و بی‌سری است، و چنین فرساختاری که در سنتی دگماتیک است در همه حد و حد بوده است کار شرافتمندانه از دانشمندان و آزادی‌طلبان نیست، نه سود خود باور در دین سر نیست. نه‌ها خود آفای میراثی در این مورد هم، در مکتب یکپاک و فره‌وانی خود می‌پویسد. «امروز این شعله (آگاهی‌طلبی) به تنها در در دانشمندان دانشگاه‌ها، با جمعیت رو به افزایش بیش از یک میلیون و سیصد هزار تن و حوزه‌های پرورش ملاء و صنعتی بسیاری از نویسندگان و پیشروان اجتماعی روشن شده است بلکه در مرز عهه فکری جامعه سنتی نیز در حال رشد و گسترش است، و پرسشهای شجاعانه‌ای درباره ضرورتی کردن مفهوم دین و نقش و شکل و تطبیق آن در هرگزشتی با وسعت و ژرفایی که هیچگاه سلفه به شبه است نشده می‌شود.» و بار در جای دیگری از همین دغدغه می‌پویسد: «مسئله‌ای که گنبد را به محاکمه می‌کشید و هر دگر بخشی را تکثیر و تعقیق می‌کرد، چرا با آگاه



شدن مردم و با استقرار حکومتی آزاد دیگر چنین نمی‌کند؟ و خودشان پاسخ می‌دهند که راه دیگری را این تعصب آگاه کردن مردم و فکر تازه و دیدگاه تازه بدین دادن است، همه بلافاصله صافه می‌کنند که صدرا با باورهای دینی مردم خود این آگاه کردنها و آگاهی‌دهی نیست، در صورتی که این درست در جهت عکس شدن معتقد که سازو با باورهای غلط دینی و به حرکات مذهبی مردم اولس قدم و مهمترین قدم در راه چپس آگاهی‌سازي است. شکست که در این مورد نیز بارهای مسیریاتی اعتراف می‌کنند که: «اگر امروزه جایی نری دین وجود داشته باشد که درد، بخش عبادی دین است که وظایف خصوصی و ویژه است» و همه این نقل قولها به من اجازه آن می‌دهد که برسم - اگر صاحب نظر غیر ما در نوشته خود آگاهی به باورهای بر همه این نکته که در کتاب من آمده‌اند نماند سپاده‌اند و می‌پسند، در این صورت برای دشمنانهایی که درماب از همین بات به من داده‌اند چه توجیهی می‌توان بهت از آنکه ایشان با دغانامه خود را برای همین دشمنانگویی به من و به خاطر نقد می‌فرمایند بر کتاب من تنظیم کرده‌اند.

این دیگر، من به اصولی‌ترین بحث نوشته خودم و در عین حال به بحث بهایی آن می‌روانم، و این است که گر صاحب نظر ما واقعا رویارویی با باورهای دینی و - ولو آنهم که بی‌سبکی بسیاری از آنها آشکار شده باشد - گاهی بهشتی‌پایین و مستحق اعلام جرم می‌شوند، می‌باید به تقضای شرافت حرفه‌ای دغانامه قنونی خود را به عین معصر دست دوم کوچک و جابرالخطیبی چون من، بلکه عین مقام دست برنی بسیار بسیار و لامقام و سرفش و مطلق خطی‌پایین بی‌سبکی عین حرد حارید تنظیم کند که گذر از آثار حقیقت آدمیان مصطفی به باورهای خالفاه آنان و گذشتن به‌روانی تازه در جای آنها بوده است. و کسی که به روایت فرآن، ابراهیم حلیل در مقدم پیچسر وار لهرم حارید از جانب و به بخشکی خود شده، ضرورت سالتوس برای خود حدایان انسان‌طری معین و نظوری‌هایی معین

داشتند که دستکم از هزار سال پیش ر آن ما آنها هر گروهی بودند و نه به نادر داشتند. و ناچار تشنگی اگر هم توفی نه همه باورهای همس آبان بود. وقتی هم که غشی در مقام پیمبر بوالعزمی دیگر بردشیدی مدعی نروی ر از یهودیت در مقابل ما برداشیدی سشی یهودان عرصه کرد که در بسیار موارد مسافص با آنها بود، بار باورهای دینی مردمی - که س باز خودش پیر ن آشی نوحیدی بودند - توسط حادونه رسانده گرفته می شد. و درهم وقتی که محمد در مقام پیمبر اولوالعزم دیگر هم حادونه علیه سمریسی اعراب حصار قدرافراشت نادرنگ باورهای دیرینه مردمی که بدین تنها اسن داشتند و سمدی پیدی با آنها ریخته بودند از حاد حادونه سه چالشی گرفته می شد، و نه تنها باورهای س سترسای عرب نادیده گرفته می شد، بلکه باورهای صل پس مسیحیان که شخصیات پیش از آن از ران پیمبر اولوالعزم خود شده بودند که آکس که با شمشیر می کشد با شمشیر بر کشته می شود، هس نه ر ناده گرفته می شد. بر این بار از ران پیمبر بعدی هس حادونه می شنید که سلام در سیه شمشیر با شمشیر آمده است و شمشیر است که کلد بهشت با اکتش لاسر، ص ۱۳۳۱ صاحبزکتین ما در بوجه چس برآشاییدی آسمانی نه باورهای خطی رمسین، چه می توانید نگویید جر اینکه یا باوری خود ایشان دربره ضرورت حترم نه باورهای سنی می ساس و غلط بوده است و یا معادله می نایند گریهانی که سها به یهودیانی چند ر آنها اشاره شد ر جانب حادونه نوده است، هس در اضصورت کار خود پیمبر سمنکن بوده است، و قول چنین فرضیهی کفرآمیز خود سمدی نایند گرفت باورهای سنی مردمان در پی نره آلب که پامبر بر نه فرمان آشی دست نه مر و نهی می رند.

عطف صاحبز ما که می توان، و می یاند، باورهای حادونه مردمی در همه رسیهای حتمای عصر دد و نه مسیری بهر هدایت کرد، ولی نه باورهای دسی آس در هیچ صورت دست می یابد رده هرا بهد سلف مشایهی ر حاد قای حامیهی رهبر

معظم و ولی فقیه جمهوری می ندد که چندی پیش در سحرابی خود در اردبیل گفت: باید نه مشکلات اقتصادی و سگری و فقر مردم ایران نوجه کامل شود، ولی صحت ر آزادی مطبوعات و آزادی گفتار و اصول آزادیهای قدس اساسی چه ضرورتی دارد؟ و چه هینه پس در آن سر، هم او با فرمان مسکوت گذاشتن لایحه مطبوعات در محسن شوری اسلامی عملا تصریح کرد که در حادونه ولایت فقیه هم می توان دسگری سروزمه داشت، هم پارلمانی که حق بحث و تصمیم گیری ر جر با چاره سرگزشت نداشته باشد ولی نگارند اس گفتگر و نه پس پیشانی نیایان برم که چه آدی حامیای و جیل دایسگران ایشان نخواهد و چه نخواهد دسگری هری بر دسگری سنی رده و محسسی آزاد و مطبوعات آزاد خواهد بود که در آن از اولو هوسی ساس ولایت فقیه جر در صفحات ندرج شای نخواهد شود. و نه موازات آن، روح بیرومه برخاسه از روشنگری روشنگر و زد امیشی آزاد بدیش، او نه آن سل صبری که کارگران حادونه برای دامه آقانی خود در پی پروراندیش بودند، به رده خود خواهد رفت، و چه آتای مروتانی خواهد و چه نخواهد اسطورهی کهن و بر سبب کارگاه معروفی دکاندران دس که مرور در رویروسی ن جیس دانش ریگ باشد، روشنی گاد خویش ر آر دسب خواهد داد و روشنی ساس این فردی ما. اگر در پی دسی رده در پی دسی خواهد رفت که در آن آخوند بر مسد عسسی جدا سشده باشد و چای پامبر بر جایگز سسوت هس نشده شد و نه صاحبز عمر خردمان قوی می رده که در چسپ هردابی «تولیدی دیگر» ی سار گزیتار، سار پرمحتو تر و سبار روشنگر سس و تولدی دیگر اسدنی می نوشته خواهد شد و حادونه خواهد شد، بدین دلیل سده که چرخ سش بشری به عقب ناری می گردد، عطف بر می یاند

بلائی ما (۱)

نگاهی دو راه خودشناسی، اصلاح طلبی ملی نقدی بر کتاب «تولدی دیگر»

نوشته: فرهاد بیهبانی - تهران

شک نیست که ما ایرانیان مردمی «مسلا» هستیم و اگر چه این بود چس از قذله تمدن و پیشرفتهایی که جهان پیشرفته به آن رسیده است عقب نمی‌مانیم. البته عدلی کار و جرحه آن‌س کرده و مثلاً ما شرفن نازسایهایی چون محسویاری، اعتیاد، بی‌سند و ناری‌های حبسی، ترار حیدر، بی‌سهری حیدر دگی و «لاحه» عدم سعادت تشریف به این سلام که عرب را گرفتار آن می‌داند، سعی دلزده دنیای پیشرفته کسوی را کوچک و بی‌مقدار جلوه دهد و در برابر خود ز ما آنچه از قرین صفت اولاد و عمل به مظهرات و حب عی (ع) و عذراری برای حبس (ع) دارد، رخصی و حشود بکندارند. ما سعی در برهم زدن دعوایی این افراد نداریم. دلخوشی - ولو کذب - دو دسی پرعشاش کسوی عیبت است و ساید فقرش را دانست. اگر در برز ما نارحیبت تحت برگشته عده‌ای رخصی و راحتند، چه باید رضانتشان را برهم زد و بیزر دانش که نها هم مثل ما نارحی شونده؟ شهید رضیت پوشش یادا

اما حیثیت آن است که نه عرب سرپ محسویاری و اعتیاد و بی‌سنداری است و نه ما جامع جمیع محاسن آری عربی‌ست - مزارات پیشرفتهی شکستناپذیر که در عدم و تکنولوژی داشته‌اند، نه عمل گریاگو و بر حمله شده تفسیر اراضی از آراندی، بی‌حیثیت

شهری نمودن، بسی شرف، احاطه به یک سلسله عراض
اجتماعی رسیده که صالح و صدمات آن تجربه می‌کند. ولسی
اولا این گونه مشکلات بر غرب «عاصیه» سب و به «اصل» و
موجدیت جناسی آنها را تشکیل می‌دهد، والا چگونه ممکن است
در جامعه‌ای همه همسایان و معنادار بنویسار باشد و «توسعت
موشک به فضا نفوذ» به کنشیت جرات‌ناکسر در علوم
نکونوزیک و الکترونیک مایل آید؟ «اصل» و اساس جامعه غرب
که آن پیشرفت را پیش آورد، چه است خود از آن «غور» در
نشرین است و گوشه و کنار شده می‌شود که حلاتیون و متحرکین
غربی در این مورد بر سر گری می‌کند و از بلایی که بمنع غرب
و نیمه آن را تهدید می‌کند سخن گفته چاره‌مندی می‌طلبند.

ثمیا عربی، در پرسو ایچد «جامعه‌ی» و گسترش
دمرکز می‌نویسند محیط مساعدی برای پرورش و ترویج افکار
و نتایج شگرفایی استعدادها و بروز ظهور تنکارات به وجود
آورد که نتایجش همان پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک است. ما
در برابر چه کرده‌ایم؟

بالاخره عربان به کر و کوشش روی آورده‌اند و علاوه بر فکر
ما به تلاش به گفت و شاخ و صبغت و فوای آن پرده حنه
و با بکارگیری آن قوانین، سالی عظیم تکنولوژی در جرم‌مجموع خود
ساخته و پرده حنه، ما در چه عوالمی بودیم؟

زما اگر در زمینه اخلاقی فردی به عمیقی در عسرت حرد
می‌گیریم، مسکن مسیت و فارسی آنها نمی‌تواند شد. در عسرت
«زندگی جناسی» حکمرانست، همه فهمیده‌اند که به قول
مشکلیس خردمن، «همی باطخ» است و اسبابا نماند نتواند به
صورت «اجتماعی» ما هم زندگی کند و برای اس می‌طور رعایت
یک سری «قوانین» لازم و حسی است و بر سر جامعه عسرت
جامعه «فایوسد» است که ما هنوز در حسرت راهش می‌مانیم؟

حاجت اگر غرب همسایان و معتمد و مثال آن دارد، کی
گفت که ما ندانیم؟ کیفیت که امروز نگران چشم‌های خود را
نار کند و با وقت به محیط اطراف خود در شمال و جنوب شهر
سگرد و رد و بدل کرده‌های مواد و خودروشی‌ها و به وضوح به



باید که متأسفانه به علت شکست‌های سری از حرمت‌ها در
دوران بعد از انقلاب و مشاهده روحیه مدیت و لادخویسی در
سیاری از مبلغان معسرت، این غوروی در آحاد جامعه ما رشد
کرده و به حد بالایی رسیده است.

بمباران بهتر است بجای ردیف کردن معصیت عربی‌ها،
بگاهی به خودکنیم و علل عقب‌ماندگی خود را جوی شویم و ر
خود بی‌رسم راستی چرا ما به اینجا رسیده‌ایم؟ این روحیه
بی‌ایستدگی، تهمت، فروغ، تمس، چاپ‌پرسی خردمخوری، شمار
بظاهر و بدش، حرف به جای عمل، سرگرمی و سرگرم‌گری،
خارجی‌گری و بی‌کتابی را خود، حرف‌پرسی و «هشام‌گرای» و
بالاخره بی‌روزش شاری انبیشه و حال سبب که در بس
مشاهده می‌شود، باط و معصیت فراوان در طول تاریخ برسان به
ارمغان آورده است، از کجاست و چه عه می‌شد می‌گیرد؟
به عقیده نگارنده تا این بحث حل نشود، تا ما به جای «علل»
ناریمان به «معیل» آن پیدا کنیم، خطای پرمی به دقت
بررسی و ریشه‌یابی نگردد، و بالاخره تا ما به تعریف دقیق و
گذشته و حال و بیرون و درون برسیم، مشکلات همچنان باقی
خواهد بود و ما از یک «نلا» به بالای دیگر منتفی می‌شویم و
راه محاسن بسته است.

در اس راستا ناگوس سه رویه دیده شده است:

عده‌ای چاره کار را در تعریف و مسخه فروان بر ایران و بی‌رسی
و ابرپرس و شرح مفصل شکوفایی ایران باستان و هشت به هرحه
اسلام و مسلمانی و اصولا دینیت است داده‌اند که بنوسه سمر
زهران این راه در زمان حاضر، حدت جنایان شفا و کتاب
«تولیدی دیگر» ایض است که اخیرا به پرا رسیده و هر کتاب
فروشی‌های تهران به صورت زیر میری به فروش می‌رسد.

عده‌ای سعی داشته‌اند بر بی‌رسی عزرائیل جعفریانی، حوادث
تاریخی، شیروهای حکومتی در ایران و بالاخره ظهور آراء، کلامی و
دلسنی در بین ایرانیان، عدل عقب‌ماندگی ما را جستجو کند که
گری بس سببشده و فرجور احترام است و مسخه‌ای تسنها اثر

مردمی که نگارنده تاکنون در این اوشاط دیده، کتب «ما چگوبه ما شدم» تألیف آقای صدق رس کلام می‌باشد که الحق از نظر مفاصل اصلاحی و محتوایی که به دست می‌دهد باید دعای دشت کار ارزشمندی انجام شده است.

برخی با ذهنیت‌های سنتی «دلی‌های ناپلئور» و با لقبیات حساب شده می‌تواند چه به موضوع بگریست و همه گرفتاری‌های ما را در سینه حرج‌ها و یا به نمرس چا، استعمارگران و استشارکنندگان حرجی دست‌اند که سوسای او پس نیز فکر در عکس‌العمل نیست به کتاب صادق رس کلام در محلات شهرهای ظاهر شد و از جمله آفامان بویژه و همکارانش نوشتند «پس اثر را بایستی در حقیقت ریاض آب نظیر بر استعمار و عمل‌کرد سیاه آن در این دشت... در این اثر، در همه چیز و همه کس به عنوان مسئولیت‌های ایرانی سخن رسیده شد. الا غامس اصلی یعنی استعمار و امپریالیسم» (مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۱۹، صفحه ۲۸).

و یاد جمال‌زاده بحر که قریب ۵۰ سال پیش کتاب «حقیقات ایرانیان» را نوشت و در آن کتاب که آذمی شحاته در زمان خود محسوب می‌شد، نویسنده، در آن دوران تعریف و تمجید ما را درآورد و هر یک و تیش بری - که اس‌ناش‌های هیچ مشکلی را تاکنون حل ننموده - به نقد حواله ایرتسان و جستجای مختلف حلقی و روحی آنها پردخ که نتایج مسود عصب دستگاه قدرت و سیاست‌گرایی که از اینگونه منبجسری‌ها صاحب چه و مقدم بودند، اثر گرفت و مغرب به جلای وطن شد البته بعدها جمال‌زاده روانشناس را ترسیم بخشید و نا آخر عمیر طولانی و مدام کت که پررر خود در سوس رسدگی بسنا آسودنی دشت

نگاهی به کتاب «تولدی دیگر»

من می‌دانم نقد آثار دیگران را چه در نشریه مهرگان مرسوم بوده است. اگر خلاف رسم است، رخصت‌لان شریه معذرت

می‌خواهم و قصد من نیست که مشکل ایجاد کنم. ولی این کار از جمله ضروریات «اصلاح» در جامعه ماست و حق من است که اگر کسی کزی پند و روش در جایی می‌پند - خصوصاً اگر در تشجیص او آن کژی‌ها حبه ریشی و بی‌بای در مقربه لایق‌ای وارده بر جامعه ایران دارد - آن را بارگو کند و به سهم خویش و سایر نگرش خود، در صدد «اصلاح» برآید. خصوصاً که آقای شفا در مقدمه کتاب (دیناچانی بر چاپ چهارم) می‌گوید: «تاکنون به شما و جانب خوانندگان ایرانی و مسلمان کتاب، بلکه از جانب خوانندگی پارسی رس متعدد پهری و مسیحی آن بر، به خلاف آنچه می‌توانستم انتظار داشته باشم، درباره محتوای آن نظر نقادی دریافت نداشتیم» و سایر این به نظر می‌رسد که ایشان و همکارانشان پمیرای بناد و نظرات مخالف نباشد. متأسفانه از نقطه صفحای ما ایرانیان - که آثار آن در کتاب آقای شفا سر مشهود است - این ست که مخالف فکری را خصم خود می‌پنداریم و چنان غلبه و شش می‌کنیم که گویی هرچه دارد بی ست و به قول معروف می‌خواهیم که «سو به بش باشد» عرق‌الخصمی که صامانه اکور در اینر حسان «جنت» از جانب برخی از روحانوس رسنگار آیا محافظه‌کارا هروی مطرح می‌شود و عدهی مخالفان عقیدتی آفامان بر سر این مر حان ناهندند

ما نگارنده چیس حساسی درباره آقای شفا ندارم، بلکه نشان را - سانه محتوای گناش - در خطی می‌پند که خط بیلا ست به مشی صلاح و خدمتاً و مناسف است که پس سستداد سرشار و آهغه تخصص در محد و آثار و فیلوپی‌ها، چون ظاهر ما بصاد و روحیه عدالت و حق‌جویی همرا سزده بلکه نویسی ننه‌اصحوبی و مغرب و غصبی بر او حاکم بوده است، به عرف رفته و به عوض «اصلاح» و سارندگی به تعزیر و واژگونی حرم‌بختی مطرح شده است که هیچ جایگزینی هم برای آنها ارائه نداده است. این شود خیرخواه و راه و رسم مصلحت‌ن نیست. من برعکس آقای شفا که ما مغرب از برخی موطان خود سخی گفتارند، معتقدم که هر ایرانی بر وطنش سمرخانه است و

میدوارم باسرمه سالها با صحت رسته و شاید به لطف خدا به بازیگری امکار، از پس آنز بهتری رانده دهم. نظرم را در مورد « تولدی دیگر» خلاصه می‌کنم:

مستندات

ولی انتظار از تری که مدعی «گفتری ضروری به سبب ساریزه ایران فردا» و «فصلهای عدلیا» بنامهای ایران دیروز و «مور» می‌باشد این است که در گزارش از مآخذ و هر دو ر دقت و عمالت دور شود و برای معنی که به معصوم‌سری پس دو «گیومه» ادعای نقل مستقیم دارد، اولاً شاید درست و کمال مشتمل بر جدول نام مآخذ و شماره صفحه باشد و ثانیاً در گزارش مطلب دست به تحریف و کم و کاست نبرد. متناسبه آقای شما از این صل آشنایی در شرح و تحلیل مطالب دور شده و بی‌ذکر مآخذ کامل، دست به نگارش گفتمانی و «فراد» و نقل مطالبی از منابع رده سم، مریضه‌هایی را در زیر از نظر می‌گذارایم:

در همان آغاز (دساجدی بر چاپ چهارم صفحه دوم، جملاتی از رهبر فهد انقلاب ایران نج عنوان «فیه تاره» به این شرح نقل می‌کند که «ایهانی که از دموکراسی حزب می‌رسد دشمن اسلام هستند. ما هرچه می‌کنیم و بر طبق است که دهها می‌کنیم روشنفکریم. اسبه که دعای روشنفکری می‌کند اگر و معصوم دست بریده، سرکوب خواهند شد. ما باید مثل سابر بلاتانی که در دنیا وقع می‌شود چند هزار ر این بدعه را در مراکز عالم سربریده بشیم و آتش رده بشیم با قصه برطرف شود ایها ر پیود سی قریصه هم بنیزند و باید اعدام شریه. به آن جدا و صر جدا همه آنها را سرکوب می‌کنیم، به اقدی حصرر امیرالومضن علیه السلام شمشیر می‌کنیم و بن فاسدها ر مثل عددهی برطان دور می‌کنم و تمامشان را می‌کنیم»

بکاربرد از جمله شمشیر آمدن حبشی دست و بصور می‌کم بین مطلب بری هرکی که به سبب و نوشتنات حسن آفسببی دشته باشد، محتاج توضیح باشد، ولی بسبب گفته فوق به ایشان

به صورتی که نقل شده صحب نموده، زیرا اولاً در ماحدی که جب نام «حبشی» در مهای کتاب ذکر شده، چس جملهی یافت نمی‌شود، ثانیاً برای کسی که با شیوه گفتار معطله آشنایی داشته‌اند، بلافاصله روشن می‌شود که هرچند نسی‌هی فراوان در کلام به کمر می‌برند، ولی جملاتی چون «آنها» سرکوب خواهند شد به «آنها» را در مراکز عالم سربریده بشیم و آتش رده بشیم شمشیر می‌کنیم در می‌کنیم و تمامشان را می‌کنیم»، از سنگ سخن ایشان به دور است و دست به مراجعه به کتب «صحیفه نور» که مجموعه گفته‌ها و سخن‌های آن مرحوم را در بردارد، به دست می‌آید که برخی عبارات گفته فوق به صافه آنها که با خطکشی مشخص شده است، در بعضی سخن‌ها در ارتباط با نویسندگان و عددهی سبق سازمان عددهین حق بوده که متناسبه نویسنده همه ر به هم آمیخته و با اصداستی، به سبب اهداف خاص خود بی‌ذکر مآخذ ارائه داده است!

در بخش «سراآمار» (ص ۱۸) جملاتی از اس جلوس نقل می‌کند که «پیش از حمله اغراب، ایر بیان سرزمین‌های پشاور در اختیار داشتند با جمعیتی سمار و با تمدنی برگ، ولی بعد از آنکه عرب با نیروی شمشیر بر آن سنبلا بافت، چار دشمن خوش ترح و دیری شدند که گویی هرگز وجود نداشتند...» ترجمه معقول، بعد ر ذکر عبارت نقلی نمی‌دهد و فقط در ستهی کتاب در بسبب مراجع غیرمطمعی ذکر کرده است «اس جلوس: مقدمه، قاهره: ۱۹۶۷، ترجمه فارسی محمد پروین گسادی، ص ۳ سکه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷». خوشحانه این کاب در جتیار بکاربرد بوده است و فقط نام «قاهره» ذکر آن مشهور نیست و مرحوم پروین گسادی در مقدمه مشروح دکتر می‌کند که سراجدم ارسیده پاریس برای مرحله اسفاده کرده است معنوی کتاب را ترح که می‌باشتم بررسی کردم و ادا چار جملاتی از اس جلوس در آن بیضم و معلوم نیست که آن جمله از کج آمده است؟ اس کامی بسبب که در انتهای کتابی، صحبت از نام کتب و مآخذ یر شده و به ظاهر کتاب مسند جلوسه داده

شود، اب عملاً گفت‌وگو قابل بررسی و تطبیق با مذهب دینی
باشد!

در صفحه ۳۲ از مرحوم مهدیس بازگان سخن به میان
آورده و می‌نویسد: «بویس نخست وزیر منصوب همن ولی فقیه
بیز به بویه حرد در تقسیم مطلق حکومتی ارباب خود برخواست
حضرت امام خمینی جمهوری اسلامی را به نظامی توصیف
می‌کند که در آن ولی فقیه قیم بالاترین مردم صغیر است و مایه
بین ولایت را و طریق ائمه طهار رصالح الهی گرسه است. سار
این مسطور که صغیر حق غل ولی را ندارد، مردم بیر حق چون
و چر در همن ولی فقیه را ندارد» (مهدیس بازگان، انقلاب در
در حرکت)، درص است، مرحوم مهدیس بازگان، بین سخن را در
کتاب حرد آورده است، ولی به به رسم تأیید، بلکه در توضیح
کتاب دوم با گردانی که معصوم ست در حرکت اول و وصل
مردمی انقلاب صورت گرفت، و پی بسار به است که سال
مطلب کسی و که مورد علاقه‌اش نیست چن در جهت معصوم
حود و حرات کردن او چاره دهد که به کلی معایر روحیه و طرز
فکر آن شخص باشد. کف مرحوم مهدیس بازگان امام خمینی را
به «دینی» پیروانه بود؟ آفر آن شادروان «از بنییر» سرود
دچار آنهمه سختی‌ها در دوران بعد از انقلاب و سپس آخر عمر
می‌شد به علاوه این سخن و کسانی که حود ربر سانه ارسار
آریامهری به سر می‌بردند، بسار مضحک ست و تفسیح ولایت
فقیه از جانب آنها که خادم دربار و سلطنت معصوم محمدرضا
شاهی بودند مضحک‌تر!

در صفحه ۵۵ کتاب در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی
می‌گوید: «پس نه، قانون اساسی درحان امروز بشری است که در
آن ملتی بر ضرورت خویش در بر یک قیم شرعی مهر ناسک
بدهد است. ملتی که حود بر ضرورت خویش صعه گذاشته باشد،
چه خوشه باشد و چه خوشه ندر بر ضرورت خویش بر صعه
گذاشته ست». همه آنها که من و امثال هر می‌شاسند می‌دند
که ما ر جمله «منتقد» به کلیه اصول و معنوی قانون
ساسی جمهوری اسلامی نیتیم و در اسس ره صلصات و

مرومیت‌هایی بر دشمنان، اس «تمکس» ر قانون صغیر و
«امضاد» به آن است. ما با قبول زندگی در ایران «تمکس»
از قانون ر پذیرفتیم و سار بین آنچه در پی می‌آید، به موضوع
«امضاد» به قانون اساسی، بلکه از موضوع نیکه بر اصول و فکر
واقعیتها است. حقیقت است که در هیچ کجای قانون اساسی
جمهوری اسلامی ایران ذکر ر «صعازب» مف و «قیومیت»
ولی فقیه ست بلکه برعکس، یک فصل کامل (فصل سوم)
درباره حقوق ملت وجود دارد که در آن، از جمله می‌جویم «همه
فراد ملت اسم و رن و مرد (که ولی فقیه بر حرد است)
یکسان در حیات قانون قرار دارند و ر همه حقوق سسانی،
سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی
برخورد دارند (اصل ۲۰، حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل
شخص از تعرض مصون است مگر بر مواردی که قانون تعویض
می‌کند (اصل ۲۲)، تقشیش عقیده موعود است و هیچکس را
می‌توان به صرف دشن عقیده‌ای مورد تعرض قرار داد (اصل ۲۳)
شریعت و مطبوعات در بین مطالب آزادند مگر آنکه محن به
ساسی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین
می‌کند (اصل ۲۵)، احزاب جمعیتها، انجمن‌های ساسی و صغی
و انجمن‌های اسلامی و قشتهای دینی شصه شد آرند، مشروط
به آنکه اصول سغلا، آزادی، وحدت ملی، موزن سلامی و
ساس جمهوری اسلامی ر بعض نکس (اصل ۲۶) تشکیل
احتجاجات و راهپیچی، من حمل سلاح، به شرط آنکه محل به
عنائی اسلام باشد آزاد است (اصل ۲۷) هیچکس ر می‌توان
دنسیر کرد مگر به حکم و تریبی که قانون معین می‌کند، در
صورت بردشت موضوع تمام باید با ذکر دلائل بالادصه کسا به
مهم سلاح و تقسم شد و حداکثر طرف مسند بیست و چهار
ساعت پربنده مقاماتی به مراجع صلحه قضایی، رسال و مقامات
متاحکمه در اسرع وقت فرام گردد، متخلف از این اصل طبق
قانون مخابرات می‌شود (اصل ۳۲)، اصل برائت است و هیچکس
بر خط قانون سرام شاصه نمی‌شود، مگر اینکه هر او در دگاه
صلح ثبت گردد (اصل ۳۷) هرگونه شکمه برای گرفتن قرار پ

گفت اصلاح می‌شود است، مصحف را پس صلح خلق می‌سازد
معارف می‌شود صلح ۱۳۸»

لکن نگارنده به هیچ وجه دعا ندارد که اصول فوق واهی نه
معصود بوده و فایده عیب و نقص ندارد، می‌شود؛ تصادف برخی
معارف در مواد قانونی مرتب بر جای نمی‌ماند، به رای نام می‌کند
تا بحری بتواند به هر صورت که می‌خواهد، آنها را به دفع خود
نگرداند؛ همچنین متضمن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از
تصادف نیست و برخی مواد قانونی دیگر، موارد مذکور فوق را
متبرک می‌سازد که به این موضوع در «در مضبوطات و محتاج
واجبی اشاره شده است و حتی عدوی مهم‌ترین وظیفه مجلس
قانونگذاری جدید را بازنگری قانون اساسی دانسته‌اند. به‌علاوه
نگارنده اذعان دارد که اصول قانونی مرتب حتی به صورت موجود
هم در مورد متعدد، از جمله ممنوعیت شکنجه زندانیان و حقوق
مضطوبت، زیر پا گذاشته شده و به صورت دیگر برخلاف قانون
اساسی به حقوق ملت تجاوز شده است. هیچ یک از این موارد
قبل انکار نیست و همچنین قابل انکار نیست که به ولی فقیه
احیای بیش از حد مورد ستا و مصطفی و عوارض ضروری داده
شده است و مصاف متأسفانه عده‌ای پیش را و چهارچوب قانون
خارج ساخته و شخصیت فقیه و بهی می‌بخشد که این مطلب
اساس درگیری آزادانده‌ای چون مرحوم مهدی بازرگان و
همکاران و با حاکمیت بوده است. همه اینها مورد قبول و تأیید
است ولی این فرق دارد با آنچه گفته شود «ملت در قانون
اساسی، بر صورت جوش در رتبه یک قیم شرعی مهر ناکند
بهاده شده» خصوصاً آنکه ولی فقیه به مصوب نهی بلکه نامه
قانون اساسی یا ای غیرمستقیم ملت از طریق مجلس خبرگان
تعیین می‌شود و در برابر مجلس است که اعضای آن را
تعیین می‌کند و پاسخگو بوده و قابل عزل است (اصل ۱۱۱ قانون
اساسی جمهوری اسلامی) آری عده‌ای در سخنرانی‌ها و نشریات
و معارف ملت در برابر ولی فقیه سخن گفته‌اند، ولی این مطلب
رعایت به فقه اساسی ندارد، بلکه راسی دیکه، مقدم مرتب
شخصیتی تعریف شده در قانون یا حدود و اختیارات تعیین شده

می‌باشد. و نهایتاً آنکه «قانونی است مصدق ملت ایران را مورد
حیات قرار داده و می‌گیرد.» «ملت که خود بر صورت خویش
صحه گذاشته باشد، چه حوسه و چه حوسه باشد بر حیات
خویش بر صحه گذاشته است.»

باید پرسید آیا به‌عنوان از مسرورات مسردم ایران و
شخصیت‌های متعددی که طی ۲۰ سال گذشته در ره آزادی و
حاکمیت ملت فعالیت داشته و صدایان فراوانی در جبهه «دیده‌اند»
می‌جایست؟ آیا حیات اشتداد درم خود ۷۶ را که مصر سه
شعاب محمد حاتم به ریاست جمهوری، «عمرخ تمین قدرت
حاکم» گردیده بشیده است؟ آیا بر اشتداد شورای شهر تهران و
حیات همه جبهه مردم از کسانی که مورد غضب انحصارطلبان
در قدرت بودند هر ندارد؟ آیا هیچ اشتدادی نشده اشتداد
جیر مجلس در ایران و آن حرکت عظیم مردمی برای آزادی و
قانون در تمام دوران قدرت آریامهری سراج دارد؟ آیا می‌داند چه
تلاش‌هایی در ایران ساخته شده و به روی صحنه می‌آید؟ آیا ر
تأثیراتی نه‌آن حد دارد؟ آیا از کسربها و آثار بزرگ هیری که
توسط ایرانیان به پا می‌شود چیری شده است؟ آیا ر کتاب‌هایی
که در ایران نوشته و ترجمه و منتشر می‌شود هیچ می‌داند؟ آیا
شعشام خود را بر حرکت بزرگ مطروصتی که در ایران مسررب
گرفت و ادیان جهانیان را به خود متوجه ساخت و عظیم‌رم
ملانی‌های انحصارطلبان حاکم سور پارخست سه است؟ آیا از
نحول بی‌سابقه‌ای که در معامه فقیه در ایران رو به رشد سه
عاش سه؟ آیا «فعا چس متی بر صورت خویش صحه گذاشته
است؟ و آنها که سی سال آرگار این ملت را به معظیم و بکریم و
دب بوسی و چاکری سلطان موزنی و همه حس‌نواده او سر
می‌نویسند و دب به قتلش در مرق شرح ساجیر پوسال و
نگارش کشی چون «کشی نهی» بوده چه فقیه در راه رفته و
آزادی و فریگی ملت - آنکه که می‌توانستند و همه مکاتات در
حیدارش بود - برد سه؟

انعداست که نگارنده معقد است برخی فقه‌گال عا مایل
را عوض می‌سند و آنچه را که طایع حاصلان می‌طسند،

مستفسره و تعجب می‌نگرد. آقای شجاع‌الدین شما زمانی را ر
گذشته و حال و دین و جامعه ایران ترسیم می‌کند که با واقعیت
بیگانه است و در نتیجه رده حودهایی ارائه می‌دهد که عروسی است
و این، به نظر اینجانب، ر جمله مشکلاک و بلایای ماست.
ادامه بحث ر نقد کتب «توسعی دیگر» به لطف شما در
شماره بعد.

مجله مهرگان، چاپ دانشگش
شماره نخست ۱۳۷۹

راه پلایای ما از دانش و روشنگری نمی‌گذرد، از واپسگرایی و تعصب می‌گذرد

از: شجاع‌الدین شما

مجله مهرگان متن مقابله‌ای را که توسط صاعقه‌ری رد حل
برای در نقد کتب «نولمی دیگر» من به نشانی آن نشریه ارسال
شده است، و طریق فاکس برای من فرستاده است تا اگر ممکن
باشم، در فرصت کوتاهی که با انتشار شماره تازه مجله باقی است
نوصیحات خود را سر در ارتباط با آن برای مهرگان بفرستم و
بدین ترتیب متن بعد و پاسخ آن در یک شماره و حد به خوانندگان
نشریه ارائه شود. هم این تذکر آقای مرهاد بهبهانی بویسته
مقاله در وهشتانی گفتگوهای از این قس من برده قلم داخل
و خارج کشور برای من شایان ستایش است، و هم قدم مهرگان
در اینکه دیدگاههای دو طرف یک گفتگو را در کنار هم بیکر و
به آنچه‌که تاکنون عدلاً در این نوع نشریات تحقیقی ما معمو
برده است با حاصلهائی سه به به یا بیشتر در دسترس خوانندگان
خود قرار دهد. چس طور کاری سن از هرچس نمایانگر احترامی
است که یک نشریه برای خوانندگان خویش قائل است؛ ویر بدای
فرصت و امکان آن را می‌دهد که بی‌آن که چیده، در سطر
معاند هر دو دیدگاه یک بحث و گفتگوی فرهنگی را یکج
ارزیایی کند و در شرایط بهتری درباره آن به دوری و تشخیص
پردازد، و من صمیمانه امیدوارم این اقدام مهرگان که روش
معمول نغرب همه مطبوعات منتشر بهای غرب است در سده در

باید پیش از ورود به اصل گفتگو متذکر شوم که من با همه آنچه آقای بهبهانی در این بحث از سلسله مقالات خودشن درباره مشکلات فکری اکثریت ما ایرانیان و خطاهای برداشت‌هایمان در خودنگری پیچیده و شرط بر فرهنگ «محصوری» می‌بیند و نازی «غربی» و منالعه در خود بزرگ‌نمایی اسلامی خویششن در زمینه عمل به مظهرت و حب صهی و هژمونی حسین و استه مال‌زدگی مطلق خود ما به محصورسازی و فحش و اعتساف و بی‌دستی و بازی و «تاسف برجهای عرب به‌خود عدم سعادت بشرف آن به دین اسلام» نوشته‌اند مواعظ و شهامت شدن در ازانه چسب آزرایی در محطی چون محیط کوبی بران می‌نشینم. ولی شاید درست ندانم همین اجرامی که به واقع‌نگری پیش می‌گذارم ضروری می‌بینم که خط‌خطی و بیر که ر دیدگاه من در شمری از آریایی‌های خود آقای بهبهانی در مقاله پیش وجود دارد، دسانم تا آنج که مربوط به خود من و کتاب می‌شود، متذکر شوم و دوری درنده آنها را به خودنگار واگذارم، هرچند که پیش از این بحث منطقی حق خود می‌دانم که درباره تنها مطلب کاملاً غیر منطقی نوشته آقای بهبهانی ر نشان دهم، که در ارتباط با جمله‌ای ر این نوشته که خدا در من صاحب‌فطری آزاد فکر نیست و پیشتر صورت نهایی باسجده ر دارد «آقای شفا چاره کار را در تعریف و تعبد فراوان از پیران و ایزد و امیران و فحش به هر چه بنام و معنایی و اصولاً ذات با دیده‌اند» تا آنج که خود من به بد دارم، و تصور می‌کنم همه خوانندگان گشته و حال من نیز در این باره به هم‌دستان نباشد، تاکنون هیچ نوشته‌ای نمی‌بینم که من در طول شش ر نیم قرن نویسنده‌ی منتشر شده است، و طبع من در مورد کتاب تولدی دیگر من بیر صادق است، زیرا من کتاب فقط مجموعه‌ای ر و تقیبه‌های تاریخی و جغرافیایی و مذهبی همراه با بررسی و سنجش‌های گرده بزرگی از پژوهشگران و اندیشمندان و متحدهایان تاریخ مذهب از قرن معروف روشنگری جهانی غرب تا به امروز درباره سیر تحول

آریایی‌های بشری اصم ر اسطوری و توحیدی است که من آنها ر بدون هیچ‌گیری خاصی در دنیای خرابانگان خویش گذشتم، و اگر در این مجموعه اطلاعاتی نتوان یافت که احتمالاً بری کسانی خویش باشد مسلماً آنها را «بحث به سلام و معنایی و دانات» و «واژگونی حرمت» می‌خوانم. این اتهام بکلی نازی دیگر سر که «آقای شفا» به نعت از برخی هموطنان خود سخن گفته‌اند، بر نوشته اشخاص نوعی ستانم‌خویش و نعت و عصبیت حاکم است «چیزی از همین مغزله خطی برداشت است، زیرا که من به تنها از هیچ هموطنی رأی‌شن خود را نعت سخن نگفتم و نمی‌گویم، بلکه بسیار بیشتر از آقای بهبهانی معتقدم که هر ایرانی برای وضعی سرمنبای است، مستها حرف در این است که من اصولاً این دکانان سنی دس را که بزرگترین مسلمان نام‌هایی‌های ۱۴۰۰ ساله ملت ایران می‌باشم آری می‌فهمم واقعی آن نام‌ها، بلکه آن‌ها ر به بی‌اعتمادی نشان به کلیه ارزشهای تاریخی و فرهنگی ایران که در خط مذهب محوری ر خردی خود آنها ساند صرفاً گذران یک فرهنگ و ردتی می‌دمم که به تنها یکی از ایراست بیگانه است، بلکه ر اسلام نیز هر در آن قرنی از آن که این مسافع خصوصی گانسانانه و عاقلانه باصروخ را تانین کند نیکانه است پس ر این مقدمه ضروری، اکنون به توضیحات کوتاه‌تری درباره نکات مورد اشده آقای بهبهانی، به همین ترتیب تقدم و تاخیری که نشان معذور داشته‌اند می‌پردازم:

۱- اولین موضوع مطرح شده نشان این است که در کتاب سونی دیگر شاه‌های درست و کامل مآخذ معنایی ر دعوی منلی مستقیم آنها شده است داده شده است و بدون نمونه به نقل اظهاراتی ر آقای حسینی که در مقدمه چاپ چهارم کتاب آورده شده ظاهر عصبه کرده‌اند که حسینی ر این مطالب از سبک سخن آقای حسینی به دور می‌بندد، و از آن گذشته نشان به هر جعه به «مضامین» مجموعه رسمی گفته‌اند، و پیچیده‌ی آن مرحوم اطلاعاتی با منون نقل شده در آن یافت‌اند و در عین حال موجه

شدند که مطالب نقدی که نقل شده مربوط به موسسه‌های گوناگون و بعضی سابق محصلین خلق بوده که من آنها را به تناسب اهداف خاص خود به شرحی دیگر مرتب و سامان دادم.

هیچ‌کدام از این تغییرات صحیح نیست زیرا که تصام مطالب نقل شده در کتاب ترمذی دیگر بی کم و زیاد از مسدود دست و پا و بی‌کمترس تحریر یا تغییر گرفته شده است و اگر آقای بهبهانی در «صحیفه نور» برخی از آنها را به صورتی کم یا بیش معادلت یافته‌اند، اشکال کار در خود این صحیفه نور است زیرا این صحیفه نور صدها بعد با دستگیری بسیار و با تجدید نظر کامل در ترکیب مطالب و ابتدائی سمات اصلی آقای حمصی توسط عده‌ای از کارشناسان حقوق بگیر در طول ماه‌ها کار مرموز فراهم شده و مسوولان آن غالباً متون جدید نظر شده و تصحیح شده بدون سبب و حصر هستند که موقوف حمصی به سن آنها عادت داشت در یکی دو سال اول انقلاب، عیسای بوهای ضبط شده من بیانات در دیو تلویزیون اسلامی پخش می‌شد، و بهین صورت بر در روزنامه‌های دولتی از جمله اطلاعات و کیهان و جمهوری اسلامی به چاپ می‌رسید، ولی بعداً رعایای قوم مترجم شدند که انتشار این سخن به صورت اصلی آنها بری حیثیت رهبر کبیر انقلاب ریالی پخش است، بدین جهت و اواخر سال دوم به بعد من بیانات ایشان موقوف بهین شد که «ولا ردیو تلویزیون از پخش مستقیم نوازه‌ای ایشان خودداری کند» و این کار فقط توسط گریه‌ده ردیو انجام گیرد، ثبوت در مطبوعات بر عهده همین من اصلاح شده و به من اصلی بیانات منتشر شود. آنچه من در کتاب خود آوردم، عیساً از دو روزنامه کیهان و اطلاعات چاپ تهران نقل شده است که من دوره کامل آنها را در پنج ساله اول انقلاب در کاشانه شخصی خودم دارم. و اگر آقای بهبهانی علاقمند باشند می‌توانم مترجمی آنها را برایشان عرضه کنم تا حدی که به مرحله به متون تجدید نظر شده و گزینش شده آنها در صحیفه نور را نداشته باشند.

در مورد این ظاهر نظر من که احتمالاً مطالب رسیده آقای حمصی در ترتیب و محاسبه خلق برادر شده است مندرک می‌شود

که درون سرگوبه‌ها و گشتارهای دسته حرمی، عسکری این سازمان مدتی بعد از آلود می‌ساختن توسط آقای حمصی تصام شد و این بیانات بی‌تفاوت و رنطانی با سازمان محصلین داشته باشند. محصلین واقعی این دشمن‌ها و بهیندها اعضای سهفت آزادی آقای دارگو و فرد چیده ملی بودند که بطور سستی دم از دموکراسی و آزادی و حقوق بشر می‌زدند و هیچ یک از آنها به حرم سرورین محصلین بودند نه شعره‌شان ب شعره‌ی سازمان محصلین که به هیچ یک از این اصول سرگاری نداشت تطبیق می‌کرد. تازه حتی در مورد محصلین بر معلوم بود که شهید رن و کشتن و سوزان آنها با آنچه آقای حمصی در بوفس لوشانو درباره قضاوت کاملاً قانونی در حکومت اسلامی گفته بود می‌توانست مطابقت داشته باشد، همچنین معلوم بود چطور همین محصلین در روزهایی که بری روی کار آوردن آقای حمصی در حادانهای تهران جنگ چریکی می‌کردند و می‌سوزانند و آتش می‌زدند مورد عصب پیشوا قرار نگرفته بودند. با پس توضیح، دیلاً مصادیق دقیق مطالب مورد تکرار آقای بهبهانی را از روی شریات معتبر خود جمهوری اسلامی بری اطلاع افشای بهینهای نقل می‌کنم:

«به بهبهانی که دشمن دموکراسی حرف می‌زد گوش نه‌اند. اسب با اسلام مخالفند. ما فقهی مسموم کسانی را که صحبت منی و دموکریک و اینها را می‌کنند می‌شناسیم. (در ملاقات با دانش آموزی و معلمان، در مفرسه فقهیه قم، ۲۲ سن ۱۳۵۷).

«آنچه‌یکه به جمهوری اسلامی ری دادند معیش اسب است که ما طاعت و می‌خواهیم، م با آنها مثل مصلحتین عدل می‌کنیم و آنها را سرگوب می‌کنیم. اثر چاپچه دست و شیطنت برانداز سخی فوق اسب هیچ که احرام گرفت انعام می‌بخشیم و تمام و پاک‌تری می‌کنیم. بی‌کدریم شد خرمن‌خدا فساد دنی سادیه (از پیام شب نظر، ۱۲ شهریور ۱۳۵۸).

«کتابچه جهانی سخی تشکیل می‌دهد ملا دست از کار خودشان بردارند. اگر ما بود بر اول مثل سایر انقلابانی که

در دنیا واقع میشود چند هزار و این همدیگر در مراکز علم سر میریدند و آتش میریدند تا فقیه تمام شود، لیکن برطرف میشد (در مجلس معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان، قسم ۲۷ مرداد ۱۳۳۸).

— اینها کسی که به اسم دموکریسی میخوانند مملکت ما را به همدیگر و تهاشی بکنند باید سرکوب شوند. اینجا از پیروی میفرستد هم بترسد و باید عذاب شوند. ما به دین خدا و به صبر خدا آنها را سرکوب میکنیم (در مذاکره با طلاب قم، در سیرمه فقهیه، ۸ شهریور ۱۳۵۸).

— این ریشه‌های گفیده که آن دو کار هستند سرکوب می‌شوند و در نسخه مملکت پاکسازی می‌شوند. حضرت میرالمؤمنین علیه اسلام وقتیکه مراده شد با لشکر معاویه که از کفار هم بدتر بودند و هوسوار با حوارج، شمشیر کشند و چین فسمعا را مثل عمدهای سرطانی درو کرد و تدمشان و کشت (در ملاقات با حواریان در قم، ۱۶ شهریور ۱۳۵۸ و در یاد بود مهدی ۱۷ شهریور، قم، ۱۷ شهریور ۱۳۵۸).

— توصیه می‌کنم به شما محافل که اینها را اعلامیه بدهند، اینها را بشنوند بشنوند، حرب کرده اند سر در آورده‌اند؟ نوی دهی همتان صبرم (در گفتگو با گروهی از روحانیون قم، ۳۰ مهر ۱۳۵۸).

۲ — آقای بهبهانی نوشته‌اند «در آغاز کتاب جمعی از این جنود نقل شده که پیش از حمله غراب بیر بیان سروریهایی پیشوری در حصار داشتند با جمعی بسیار و مدتی بزرگه وانی بعد از آنکه عرب با سوری شمشیر بر آن اسلامیافت چنان دستخوش تراج و دیرانی شدند که گویی هرگز وجود نداشتند» و اضافه کرده‌اند که «من محتزای کتاب را و روی ترجمه مرحوم پرویز گیبادی از این طئون که به نوشته مترجم و روی مرحوم پاریس این کتاب صورت گرفته تا آنجا که می‌نویسم بررسی کردم و چسب جمعی از این طئون در آن بودند و معلوم نیست ایس جمع و کما آمده است؟» بری آگاهی ایشان متذکر می‌شوم که

اتفاق ترجمه خود من سر، به صورت دقیق و کلیه به کلیه از همین ترجمه فرسوی این طئون صورت گرفته که توسط دانشمند پسران ششاس معاصر فرسوی Vincent Monteil ب عنوان Ibn Khaldun & Muqaddimah در سال ۱۹۶۷ توسط بنگاه انتشاراتی معروف فلاسیرین در پاریس به چاپ رسیده است؛ اگر وقتاً این مطلب در ترجمه فرسی آن وجود نداشته باشد باید آن را حذف یعنی کرد که مترجم با سارمن باشد عذاب از نقل آن خودداری کرد باید مطلبی که من جملات مربوط به پر و بر آن نقل کرده‌ام، عذاب از صفحات ۲۹۵ و ۲۹۶ من ترجمه فرانسوی گرفته شده است

۳ — در جای دیگری و مقاله، نویسنده نقل قول مرا را کتاب «تغلات ایران در دو حرکت» آقای مهدی ساررگین در رتباط با آقای حبیبی و برداشت ایشان از مفهوم ولایت فقهیه، کوششی از جانب من برای خراب کردن کسی دانسته که مسورد علاقه‌مند نیست. این جزو تعمیر ایشان صرف رده سؤقهایی است، زیرا من به فقط به مهدی ساررگان دشمن ندارم، بلکه و مرود با حسن بیت ولی خوشبختی می‌دانم که محاضر معتقد اندیشه افراطی خود صامعانه آب دست و ابرو قدرت طلای آخوندان فرار گرفته، ریز فرست در حدس برهه زمانی که «خونهای تدره» به قدرت رسیده خود را در برابر مسئولیت کششگی آذره امور امنیتی می‌بیند که خودشن و هیچ یک از جهات دشتن و تخصص و تجربه و مدیریت صلاحیت و توانایی میانه‌ری آن را نداشته، آقای مهدی ساررگین در مقام محض و رورس تمام کردنیها و سوبق و تخریب شخصیتای تحصیل کرده و کسار کشته و آرموده بهجت آزادی و حسیه ملی را درست در حسیه مدعای آرمیده قد و داد، و آخوند میر به پسران حق ششاس محض آنکه بر مسند قدرت سترار شد، مبصران با هدف باطلت کسین دولت و در دست گرفتن تمام مراکز قدرت و حکومت دست به بازی رشت گردانگیری اصدی یک سادرات خارجی رد که نتیجه نهایی آن بطرف حیثیت جهانی ما تا حد یک کشور سمد وحشی،

و بسبب همه جانبه دستگیریهایی خبری و تبلیغاتی جوان عرب علیه ایران و سر حاکم معامله فاجعه بر سرزد گریبان سه قسمت پرداخت چنین میباید دلالت از دحشر مالی یون بود، منتها این باری فاجعه بر آلودن را موفق کرد که یک حکومت مرام غیر «خوید را از سر و» خود بردارد، و این تنها موضوعی بود که واقعا برای آنها هست دالت

نابیند می‌گم که من مهدی بازگان و بیش از هر چیز یک قربانی و قربانیان بیشتر همه آموخت می‌دم، منتها او را قربانی تعیین می‌شدیم، زیرا حقیقت محسوسه هر یک ضعف و تسلیم پذیری او و پارس بود که گروه آلودن را در روز و هفتعالی سرخوش سار بر مسند قدرت مستقر ساخت، آنچه هم که از کتاب اد درباره توصیف حمیدی و ولی فقیه و قسمت بلاخر و بر مبنای بعضی صفات شرعی نقل کرده‌ام، بخلاف تفسیر آقای بهبهانی تأیید بازگان و صفات حمیدی می‌دهم، مخالفت با آن می‌باید که در سراسر کتاب او صحتی است.

و اما در این مورد دیگر که من این ظهور نظر آقای بازگان و «تعیین اولی محمّد وزیر مصوب ولی فقیه بر مطلق حکومتی رباب خود» می‌دانم، و چنانچه این کلمه از باب آقای بهبهانی دوست نزدیک مرحوم بازگان را بحکم آورده است که «کما مرحوم مهدی بازگان امام حمیدی و نه ایرانی پذیرفته بود»، بهر می‌دم نمی‌تواند هر توضیح دیگری عین مبادات آقای بازگان را در صیقل دریافت فرمان بصف خود از آقای حمیدی نقل کند تا روشن شود که بشان آیت الله بروگر و را با اثر از حد ایرانی، در حد هیچی که امام اوز جهان شمس پذیرفته نرودند، آنها که گفتند: «این یک موهبت الهی است که آیت الله ارجاع چنین مأموریتی را به منده علایت فرمودند، پس با حاشی سه رویه و ست خود آیت الله این راه را می‌بینم و آن را اولی درس و دستور می‌دم که از آیت الله گرفتار و در واقع فرمایش حضرت علی بن ابیطالب است که به کار ستم» (نقل از کتاب گام به گام با انقلاب، نشریه صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲۶)

آقای بهبهانی عصر من خود را در کنار بودن کلمه ایران و جاب من تا بر سخن سبب تکراری تکمیل کرده‌اند که: «پس صحن از کسایتکه خود زیر سایه براب آریامهری سر میسرده‌اند سباز مصحک ست و تقیح ولایت فقیه از جاب آنها که حادام برار و صحت مطلقه محمد رضا شاه بوده‌اند مصحکتر» و لسی نگذرد در این موقه بدین یادآوری اکتفا کند که بعضی آنکه رابطه من با محمد رضا شاه، به تعیین ایشان رابطه حادام و محدود بود، علا این از باب چه در همه دور سلطنتش و چه در دوران بعد از آن تا به آخر به حدسگراش وفادار ماند و پیوسته او را در حادام وظیفه‌ای که به عهدش محول کرده بود مورد قضا داد و نه تنها در کارش کرشکی نکرد بلکه کمال همراهی را بر کرد، در صورتیکه آیت الله العظمی آقای بازگان و باب ربح و میباید تام الاختیار امام رهن در روی زمین، همانکسی که در ۱۶ سهم ماه ۱۳۵۷ «بر ساس ولایتی که و طرف شارع مقدس داشت» و نه به عنوان «مردی فصل، متین، متین، متین، پس به ملت» سه ریست دولت مصوب و در این باره همانوقت نابیند کرده بود که «... ایشان و جب الان است و ملت «باید» و از اتباع کند، وزیر حکومت او یک حکومت عدلی نیست، یک حکومت شرعی است که مخالفت با آن مخالف با سلام و قیام بر صد آن حکم قیام بر صد حدود است، تنها با گذشت ۱۷ صد سر حکومت شرعی مردی که خود و در همه این مدت بر نه نوشته شخص بازگان مطلقا در کارش کرشکی کرد و بر بالای سرش دستور و فرمانهای عدلیه و نادرشاهی را داد که نخست وزیر مصورش نکلی با آنها مخالفت بود، سر حاکم بطوریکه خود آقای بازگان در کنایش حکمت می‌کرد در صحرای ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ خود گفته: «من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد بیشتر توجه به این نمی‌شد می‌گم که وقتیکه هر دست ما متد بقلاسی عمل می‌کردیم زیرا و اول باید یک دولتی را که قطع باشد انتخاب می‌کردیم و نه این دولتی را که ایجاد کردیم» (اعمال در دو حرکت، ص ۱۷۸)، و نه بهر حال آقای حسن برنه همکار نزدیک آقای بازگان همین آقای حمیدی به بردیکان خود گفته بود که بازگان

مورد اعتقاد من نیست و دهشت را خورد می‌گم» (حسن برنده، سحرانی در سالروز درگذشت محمد مصدق، ۱۲ اسفند ۱۳۹۰)

حاجه الاسلام احسان بخش نماینده ویژه دم در رشت و امام جمعه این شهر سوبه خود افزوده بود که «هرگز نمی‌توانیم بگوییم می‌گفت باورگان صد در صد، امروز با بیانات حضرت امام خمینی به غلط کردن خودش پی برده است» (مصاحبه با مجله پاسداری اسلام، شماره آبان ۱۳۹۲)

آیا آقای بهبهانی می‌تواند مصدق به من بگوید که اگر الزماً از من می‌پند داشت بهتر است این اردبانی عفت‌ش و با برکت باشد نه کسی که با خمینی‌ترین یاران و هم‌دگر خودش معامله‌ای را کند که آقای خمینی به عقد با نخستین رئیس دولت مصدق خود، بلکه با ناشی تعیین شده خودش، با نخستین رئیس جمهوری برگزیده خودش، با وزیر خارجه خودش و با سپهر و ستر و همکاران دیگری کرد که همه آنان تنها به صورت بودن بیل به قدرت‌مورد بهره‌داری او و آموختن مورد به‌عشرش قرار گرفته و بعداً تکلیف آنان در آستان همین قربانی شده؟ شاید در همین رسد، نقل این گفته تلخ پادشاه عفو، دوست دوجی در یک قالب روزهای اول آقای خمینی و رهگشتی شماره یک او بسیاری حضرت سمورده باشد که: «خمینی به منها هرگز راه و روش پاسخ داد و خود را نه به خمینی دیگران و به‌موجب سب، بلکه در ماجرای حوس کشنده فلسطینی در جنوب لسن نام و سیر در کنار دم حافظ لاسد تند خواهد شد، زیرا در همین حال که وی منشی است که قصد سحر هدی و راه گریلا دارد، دو رژیم نه‌ری و دمشق خودش در کربلا منشی پدی نقش پرید و من ریاد را علیه ملت فلسطینی به‌مقد گرفته‌اند. دیزر آریل شروین و دسکشن دلاز همکار او در صرا و شیلای سه شکل عدم فلسطینی‌ها دست زدند و امروز حافظ لاسد و خمینی هستند که نقش سر ریاده و پریده و اید می‌کنند ای کش ایس آقای خمینی همانطور که در روزهای نخست دمی می‌کرد واقعاً به مصالح سلام علاقه داشت و به عقد به قدرت ملی خودش (پاسر عرفت، در مصاحبه با کهن چاپ لندن، ۲۰ شماره ۱۳۹۴)

۴ درجای دیگر مقاله خود، آقای بهبهانی دوری خویش را در باره مطلبی و کتب من بار دیگر بر تعبیر مادرستی و مفهوم واقعی نوشته من بیاد نهاده‌اند، و نتیجه گیریهایی و آن کرده‌اند که مصدق صغیر آن چتری است که مورد نظر من بوده است، تذکر من مربوط به این بحث و نقد ایشان است که، «در صفحه ۴۵ کتاب تاملی دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی تسبیح صغیر منی در جهان امروز معرفی شده است که در آن منشی سر صغیرت خویش در برابر یک قسم شرعی مهر تأکید نهاده است و متعاقباً آقای شفا ملت ایران و مورد به‌دست قرار داده و گفتم است که منشی که خود بر صغیرت خویش صحنه گذاشته باشد چه خواسته باشد و چه خواسته باشد بر حقارت خویش سیر صحنه گماشته است» و متذکر شده‌اند که «در هیچ گهای قانون اساسی جمهوری اسلامی دیگری در صغیرت ملت و قومیت ولسی فقیه نیست و بر عکس یک فصل کامل آن به حقوق همه افراد ملت عم از زن و مرد و یکسان بودن همه آنها صحنه دمی فیه در برابر قانون اختصاص یافته است» و در این رسا به فصل ۱۱۱ قانون اساسی استناد کرده‌اند که «وسی فقیه به مصوب الهی ملت بلکه سائر قانون اساسی با رای غیر منصف ملت و از طرفی منشی هرگز منشی می‌شود و در بر آن منشی، که عفتی آن را ملت تعقی می‌کند، پاسخگو بوده و قابل عزل است.»

سیدم آقای بهبهانی در سراسر جهان حاضر، سوبه‌ای و یک قانون اساسی را سرخ دارند که در آن عرواض بر چتری هر حاکمیت ملی و تسدوی همه افراد در برابر قانون تکیه گذاشته شده باشند؟ حتی در قواسم اساسی آلمان باری و اتحاد شوروی کمونسیتی و شیلی ژنرال پیوشه و عراق و سوریه صدم حسن و حافظ لاسد و سمرین دیکتاتوری‌دی، برعکس هیچ جا صغیری از تحریر برابری و حشد شده است، و اگر با بود متون قانونی دمی ۱۸۹ کشور کوبی جهان به تنهایی ملال دآوری قرر گیرند، منشی بود که دمی امروز ما سوبه‌ای از بهشت برین شده بود، ولی در همین قانون اساسی منشی صدمه مل و هیولای ناشناختنی سیم و دلاز متعلقه فقیه» بصورت مرکز تامل و محور بین قانون تأکید نهاده

شده است که اصولاً وجود آن، بفرصتی که باشد حرد - محرد
 بعضی تمام اصول مترجمه دیگری است که بین قانون او ترکب آنها
 پخته آمده است، یعنی ذیل روش که طبق تصریح خود ولی فقیه
 در کتاب «ولایت فقیه» او، سایندهگان مجلس مسجوب این قانون
 اساسی اصولاً حق شرعی قانونگذاری ندارند، «برای اساسی حکومت
 اسلامی با حکومتی مشروطه و جمهوری در بین است که در
 اینگونه روزنها مردم به قانونگذاری میپردازند، در صورتیکه در
 اسلام هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی بر حکم شارع
 و بنیون ندارد چرا گفتند» (احمدی، ولایت فقیه، ص ۴۵).
 «این قوانین و حدود جهان بری همیشه و برای همه اقوام
 بشر باری کرده است. تمام قوانین دیگر عالم از مغربه سعیدی
 مشتق میگردد از آموخته و بعلی هستند و هیچ قانون دیگری را
 اسلام در جهان قانون نمیداند» (احمدی، کشف الاستار، ص ۲۹۲)
 «فها حجت امام عصر عجل الله تعالی فرجه بر مردم هستند که
 قوانین الهی و به خدا در آورده، و تمام کارهای مسلمین در امر
 حکومت، منشئت امور مسلمانان، احد و مصروف عبادت عمومی،
 حرای تمام قوانین مربوط به حکومت، گروهی حسن و رکت و
 جریه و خراج، اجری حدود و دیه و قصاص و حد و مرز و نظم
 شهر و بعهده آنهاست. احمدی، ولایت فقیه، ص ۷۰ و ۷۱، کشف
 الاستار، ص ۲۳۴» «اگر فرد لایقی که دارای دو حصلت علم به
 حق و عدالت باشد به پ حاکم و تشکیل حکومت داد، او حسن
 ولایتی را دار می باشد که حضور رسول اکرم در امر اداره جامعه
 داشت و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کند» (احمدی،
 حجاب به گزوهی از روحانوں قم، در مدرسه فقهیه، ۳۰ - مهر
 ۱۳۵۸)، «ولی فقیه وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت
 حضرت صاحب الزمان امام لیسینی و رئیس لیسنه است»
 (احمدی، ولایت فقیه، ص ۵۶) «اگر امام یا ولی فقیه نمایند او
 فرمان دهنده که قلال محل را بگیرند، قلال خانه را آتش بربند،
 قلال جامعه و از بین ببرند، بر همه لازم است او و اطاعت
 کند، هر کس تعطل کند جادارد بر او اصحاب خورده کرد»
 (احمدی، ولایت فقیه، ص ۷۵ و ۷۸).

برق واقعی رابطه مردم «یالغ و رشید و عادل و برودار
 از کلیه حقوق قانون اساسی» جمهوری اسلامی و چنین ولی فقیه
 که طبق همین قانون مسجوب خود آنهاست کدام است؟ چنین پرسش
 بر خود وی قسمه پاسخ روش داده است: «مردم جاهل و نامتد
 و بنامتد کمالند و سر به قلم درند» (احمدی، ولایت فقیه، ص
 ۴۶) آنچه بعد در خلال بطور خوش طبعی ولی بی مختاری قانون
 اساسی جمهوری اسلامی بری خواند (که همانست قانون اساسی
 مشروطیت سال ۱۲۸۵) صرف از روی قانونی اساسی کشورهای
 مترقی اروپای غربی کپی شده است همین واقعیتی بیوشته
 است که در همه کلمه «حکومت مطلقه فقیه» فستتر است، و
 سنهاى ناقص که نهضت طویل و عریض حقوق و آزادیهای
 مدنی است که طبق قانون اساسی به همه او د ملت تعلق میگیرد
 و قانون ولایت فقیه حای همه آنها را به تصدی در صورت
 داده است، ولایتی که به تنها در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی ایران
 سابقه ندارد، بلکه براسر جهان بیش از یک میپردازد بری اسلام
 بر، در خارج از امت شیعیه که سبب یکدم آل را تشکیل
 میدهد (بهم فقط بخش اثنی عشری این فلیت) خلافتش آسرا
 بعون شعیته برود در اسلام، بطور قطع رد کرده است
 وقتی که میگوید آقای نهضی بر ساس نهضی نادرست از
 نوشته من بسراغ نتیجهگیری از آن رفتهاند، برای همین است که
 آنها که من میگویم به ملت ایران به عنوان یک ملت تبع و
 آگاه، دوسره ماحضت واقعی قانون اساسی قسم و صبر هشتر مدغم
 و عموطن خود را بش از پیش متوجه بین واقعیت کنم که صعه
 گذشت بر چس صعلارتی صعه گذشت بر جفارت ملی است،
 آقای نهضی با حقدی بردشتی آشکار فرید بر میبردند که آقای
 شعبا ملت ایران را مورد لعنت قرار داد است خوشبختانه در
 هیچیک از دست کم یکپاره نامانی که تکون از جمع شیعی و
 صد هر بر نفی خوانندگان ترمین دیگر و چهار گوشه جهان برای
 من فرساده شده، حتی در یک مورد چس نهضی از نوشته من
 بعلل بیبده و درست بالعکس در موردی که از آن صحت شده
 بهمن صبری که توضیح دادود بر آن ناکند نهاده شده است.

۵. نویسنده مقاله، در بحث پایانی برشده خود، در ادامه همین خطی برداشت، پرسیده‌اند که: ... آب آقای شفا و مبارزات بیست و نه ساله ملت ایران و و انتخاب دوم مرد ۱۳۷۶، انتخابات شورای شهر تهران، انتخابات اجلاس اجلاس مجلن در ایران، و از طرف، آثارها، کمربند و کتبه‌های تألیف و ترجمه و حرکت سرگ مطهراتی حیران و و تحول بیست‌ساله‌ای که در مقدمه‌ی دینی در ایران رو به رشد است به‌عنوان؟ معلوم به نشان مادی کمی که ممکن است مشکلا می که در راه رسیدن منصوبات برومیزی درسی به در حله جمهوری اسلامی وجود دارد نشان را از چند صد معادله که از من در سالن گذشته در جفته باصف و ماه‌ها و فصل‌ها معادله‌های درسی چاپ، اروپا و آمریکا و سترنل و چاپ رسیده به‌عنوان گذشته باشد، و بی و ثبت من است که در همه من بعد سال و ماهی گذشته است که من در نوشته‌های مردم تا آنکه که برای یک نویسنده مکان داشته است در کتب به پیشرفت مبارزه‌ی مشت با مقاومت معنی ایران، درومیزی و برومیزی نویزه‌ی پیکار فرهنگی گسترده‌ی آن با فرهنگ و ردی به ایرانی و دیرانگری که همه به‌عنوانهای امروز ملت ما را آن معادله می‌گیرد به‌عنوان باشند. تصور شخصی من به من است که پیش در دوری خود در مورد گذشته پیش و انقلاب من سیر دچار همین خطی برداشت هستند، و اگر به معنی نیست که «نگارش» کسی چون کندی الهی را (که آمده من فقط مترجم آن بوده‌ام) معنی مدرنی بر معادله‌ی من به «رشد و آزادی و هراسی ملت» رفته کند.

با همه توضیحاتی که داده شد، منم در پاسخ سخن خود را این که آقای بهمنی با اوس نقد بر یک کتاب فارسی پیرو صدای چاپ برومیزی و در حل ایران، و به بر برتری هنجاری آرد آینه‌شده من دو جامعه فرهنگی درومیزی و برومیزی ما گشوداند به ایشان تریک نگویم و در انتظار انتشار بهمنی معنی نقد ایشان بر نشان آزادی معصیت کم.

مجله مهرگان، چاپ و شنگش
مدیر: پائیر ۱۳۷۹

بایای ما (۲)

گامی در راه خودشناسی، اصلاح‌طلبی ملی

نوشته: فرهاد بهمنی (تهران)

همراه با مقاله پرسی اینجانب بحث عنوان فوق که بخشی و آن بعد محصری از کتاب «تولدی دیگر» نوشته آقای شجاع‌پایان شد را در بر داشت، مسووس مجله مهرگان نسب به اتمام در خور تقدیری زده و پاسخی را آقای شفا و بر همراه با مقاله هریر به چاپ رسانده

اینجانب با تشکر از صنادت آقای شفا و مقدمه‌های معمول خود می‌گویم و یک راست طرح اصل موضوع می‌روم و فقط بیک نکته از پاسخ ایشان اشاره می‌کنم. آقای شفا می‌گویند: «اگر لزوماً ایرانی می‌پسند داشت بهتر است این ارباب سیاسی حق‌شناس و ن تراکب (مثل آریامهر، باشد تا کسی که به صمیمیت‌ترین پارا و و در خودش معادله‌ی را بکند که آقای صمیمی به فقط با دشمن دولت مصوب خود بدکد سا سبیرین کرد». شاید جان کلام و حلال سازی فکری من من و مشکل من با آقای شفا همین است، ما ایرانی جز جدا بسری خود نمی‌شناسیم. از هریر بوجود ما با آینه‌د و ولایت غیرحاجا، برومیزی سبسی و روشنی ست و اعتقادمان به معنی اسبها و حکومت ری مردم، اعتقادی است که مستمعاً از یکپارشی و دلت ما ناشی می‌شود

* * *

گرفته هرب رد چو خراسی به ما
داد یکسی دس گراسی به ما

گرچه ر حور حله سوزخیم
و آل غلی معروف آموحیم

دوم اینکه در بعضی آهائی شفا که طیار داشتند «پرسی که عرب در سالهای ۱۳ تا ۳۶ هجری تحریر گرفت یکی از چهار اسیر طبری صغریترین جهان با افساری ساسی و روایی اقتصادی و شکیبی مرهمی بود، «اینصبت معتقدم که آن شکیبی که ایشان به آن درون بست می‌دهند - درست باشد و روای دیگر در آن (آرامهری - چری خر طهر پرویی و بعضی توحانی و زویی شخی و در بعضی، داستانهای مردمان و هرج و مرج خصمانی، سود سعید نبیسی شرحی درباره تحلیلهای ساسانی به معنی از چند کتاب آورده و می‌نویسد: «خبر پرویز یک دست بطریق داشت یک یک صف آن از یاقوت سرخ و یک صف آن از یاقوت زرد بود و یک دست برد دست را یاقوت و زمره و سی و دوهر پاره یاقوت پیشینها و گنج غریب و گنج حصرا و گنج باآورد و گنج دیبا خسروی و گنج سورج و روزشت افشار و نجب طافینس و تحت اردشیر و مشکوی زوس و دورد هرب کبیرک و هرب و دیوست عین و سپرد هراب شتر بارکش و ده هرب من عود و پنج هراب من کافور و چهار هراب من غسر و ده رده هراب پر و هرب شتر و هفتصد هراب سور و هشتصد هراب سازه و دورد هراب فیلله و کسرت سرج و هرب بار سفید و ده هراب غلام و صد هراب اسب بارکش و صد هراب پام و زین و سه هراب رو داشت» (تاریخ بند ایران ساسانی، ج ۱ صفحه ۱۶۶) همچنین محقق مریوز بر قول س هفیع نقل کرده است که: «چون پرویز سوم و تازیان شکست خورد سستی و خروش و اموال خود را به چس رستاد و در میان این دهایی هفت هرب خرب حلا بود که به زمان قباد مساحتی بودند و هر یک از آنها دوده هرب مشتال بود و جر آن مقدار، بسیاری از شکهای سیم از پادشاهان ساسانی و نیز هزاران شمش طلا و مقداری سیم شکهای رد بود»

در چس شرایط رونق کار دروس و درباریان، بر صق شوه

و مدارک، این داستان بر نظر طبقات اجتماعی وضع رفاهگیری داشته و عیر از هر د محیی که ضعه حاکمه را تشکیل می‌دهند، بقیه مردم با انواع محرومیتها دست به گریبان بودند. کربسین س در بین باره می‌نویسد: «حاکمه ایرانی بر دو رکن عالم بود مابکت و سبب، نمودی بسار محکم بها، اشرف را ر عوم انسانا جها می‌کرد. هفت و حیث هرب اجتماعی درجانی داشتند و ر نوعه محکم ماسابین یکی آن بود که هیچکس نباید حوالدن درجانی هرب سبب خود باشد. اصول رعاب به هرب بنتر از مردمان شهری بود، مادم العصر حضور بودند در هرب قریه ساکن باشند و بیگری و سایر حدت را انجام دهد. شرف، خود را صاحب حیوان جان غلامان و رعاب می‌دانستند» (ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشد یاسمی، صفحه ۲۲۱). سعید نبیسی ما تحلیل آزاری نسخه گرفته است که از ۱۴۰ میلیون جمعیت مریوزین ایران در آن دوران (که شاید این رقم مبالغه‌آمیز باشد) فقط ۱/۵ میلیون حق مابکت داشته و دیگران همه از حق طبیعی حواد محروم بودند (تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، صفحه ۱۲۴). همچنین بر صق نظر محقق مریوز، وضع روشویی در آل زمان بسیار واضح و تابشیده بود، به طوری که چون پرسی سه س بلرخ می‌نویسد پسر، یکی از وس هفصد خود و به نعد وی در می‌آورده است و هم می‌گوید که رو در تسمین ساسانی شخصیت طوفی نداشته و پسر و شوهر اختارات بسار وسیعی در دایی وی داشته‌اند (صمان، صفحه ۱۴۴). علاوه به نظر می‌رسد که این اختلاف طبقاتی و شرایط زندگی منحصر به زمان ساسانیان نبوده بلکه در زمان اسکندر نیز وجود داشته است، به طوری که حکومت اشکانی مور کشور و به هفص حواد مهم که ر نجب و اشراق بژاد آریا بوده سپرده بود و دیگران به هیچ‌سده سی حالت در س کار و نداشته، اصولا هنگامی که آریاییان وارد ایران شدند، مردمانی در پی سروس زندگی می‌کردند که ر نظر اصکابت از آنها ضعیفتر بودند و آریاییان پس از و و حضور بسیار آنها را محصور کرده بایشان گاز کنند و اساسا بژاد آریا از بول بین خصصه و داشته که خود را تالانر و دیگران می‌پند

و همنه رجهه تعویظی باعث شده که حتی در بین خودشان، میان صفه شراف و دروغی تعصبات بسیار قابل شنود. پندهای که تقابلی آن را در توزیع ابرو، ما در دو صفه شاهد و دستگان آنها از یکسو و در روحانی و آیت نه ردها از مسوی دیگر - که دست در دست شاهان از اعمال سروری سر سرمد داشته اند - همواره دیدیم. بین روحانیست که بین حکومت و ملایان ما مشترک است. چنانکه هم امروز گر با اکثر افراد رژیم گذشته صحبت شود ملاحظه می گردد که هیچ نشی بری مهم و حواست مردم قابل نیستند و ملایان نیز عموماً بر این روجهه که مردم ر جمله صعرب و باید آنها را آذره کرد و علیرغم همه دعاوای مردمی بودن و علیرغم شمانت صریح جدویه به پیاسرش در قرانی که چرا به کور عدل کمندای بی اعصابی شدن دد (سور) غسی آیات ۱ تا ۳)، با نگر کمند به مردم کوچک و بزرگ روسرو می شوند و از همه انتظار دسمرسی دارند!

بهرحال من بعدیم آن عظمت و جلالت که آقای شفا از پیران قبل ر اسلام ترسیم می کند به چه معاست؟ اگر منظور پیش صحره و روق و بروهی ر نوع آریاسهری و سر و بهادری و هنج و صراحت آن دور است، با اشن موقعی ونی اگر حقو استبداد و لورشی اجتماعی به نظر باشد، به عری کم که کشر اثری از این آثار در بین سان متفه می شود سوم اینکه گفته شده است: «پیش از اسلام تقریب صهرگر حوی ابرای به دست ابروی رجهه شد»، با نهضت توزیع ابران می خوانیم:

«در زمان بهرم پادشه ساسی، مؤسندن و را وادار ساخته مای و ماریان را قلع و قمع و مای و در زمان به رحبر بست تا جان دد و همه مویون ر از دم تیغ گزاینند و بر بهرام مر کرد تا پوست مای را کنند و در آن گاه رجهه بر بوزره شهر گندی شاپور به دد آویختند انقوده مای و دین به، صفحه ۱۴»

— ابنشیرون پادشه ساسی که او را عادل می خواند، یک

رور مردک و گروه کثیری ر پهرایش را به میهنی دعوت کرد و به جای پدیری، همه آنها ر از دم تیغ گزند و پس ر آن پیر حرکت پیرو مردک را می نامند، در جای می کشند (بارنامه اس بلخی، به تصحیح سه حلال ندین تهری، صفحه ۱۷۰)

— به طور کلی وجود مذهب محصف و باسارگری آنها با یکدیگر در عهد ساسانیان، سبب گردیده بود که میان افراد کشور دشمنی سخت بوجود آید. به طوریکه مؤیدان رورشی از ترس اینکه مدد آیشین به جسی گردید، شته رسته افراد را با شکوهی سبج ر بین می رزند که شرح آنها در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» آمده است. مثلاً نوسنده می گوید: «که شاه دگال عاصی را با ریجین روضی گداحه در دیده آنها کسور می گردید یا سرگون بر دار می آویختند و با تاربانیه آنها را می رزند و بر روی رجهای آن سرکه و سبک می ریختند. اسندم بعضی ر متهمین ر قطع می کردند و سرب گذاخه در گوش و چشم آنان می ریختند و یکی از وسایل شکوه که ریده استعمال می شد شاه آفس بود که به وسله آن گوش تن متهمین و می کشند و بر اسنجهایی که نمایان شده بود روض می ریختند و آتش می رزند (این در زمان ساسانیان، صفحه ۲۱۵)

سارین در برایی که عرب در سدهای ۱۳ تا ۳۶ هجری بخون گرفت و به طهر یکی از چهار امپراتوری صبرش هان بود، چان ماجرای می گذشت و آحاد مردم از صبرترین حقو انسانی خود محروم بودند و طبیعی است که چنین مردمی چشم به راه قدرت و آشی باشند که به توبه آنها را ر محرومیت های که داشتند بجات بخشند. سارین برخلاف نظر آذی شفا، تحسی مدارد گر گفته شود که مردم ایران هیچ مودستی در برر حلسه اعراب شان ندادند و حتی بعضا به ر اسلام آمزش گشودند

چهارم آنکه آذی شفا می گوید: «اگر اسلام به صورت سانس تأسیس به ابرین عرضه شده بود، توزیع مسلمانی ایران عبر ار آن می بود که حسب» و معنی این سخن آنست که اسلام با صنعت به ابریان عرضه شده و ساکان ما همه به صرب شمشیر صنعتان شده، اعتدای تحمیلی را از بیم حان پذیرفتند و بعد هم

آلت به فرود آمدن حربه منتقل ساخته و حتی هم‌زمان طلسم و جویهای عرب که منعاً پیش آمد، چپ شعله این اعتقاد تحمیلی بودند که به تشبیه آن دست برداشتند، بلکه عرب و به اعتراف راجع اسلام مهم باشد؛ و بعداً نیز این صفت به همین اعتقاد تحمیلی، برگزینی حدیث را کرده به طوریکه اسباب کلام و فلسفه اسلامی توسط ایرانیان پسندیده شد و بزرگ مفسر قرآن طبری از سنی‌ترین برجاست و حتی دستور رسد عربی توسط سبویه ایرانی به رشته تحریر درآمد؛ دعای تحصیل اسلام به ایرانیان، با این شاهد عروقل بکر، علاوه بر آنکه از صفت صفت برخوردار است، آلاء بقی و ربوبی در این ایرانیان می‌کند، زیرا لاجرم صفتی است که ایرانیان مردمی تریسو و ضعیف‌القدر بودند و آنجا که نمی‌خواستند آسیبی به پیش برسد و با ملزم به پرداخت «حربه» شوند، دستی را که دوست نداشتند به ظاهر پنهان و شدت به‌فشان چنان بود که حتی قرون حربه و کاشنه خود نیز به حفظ و تبلیغ آن دایم پرداختند؛ متأسفانه بعضی ادوات تعصب و تکسونه نگری باعث می‌شود که ما حتی به‌جهت معارضه سخن خود و سببیم و عادت گرفتار تصد شویم و مطالبی به رس آوریم که بعضی گشتهای قلبی مردم است. چنانکه متأسفانه آدی شغ دجسار چنین نهادی شده و موعظه سینه که چون می‌گویند «به تصریح مورخان متعددی در جهان اسلام، حتی در قرون چهارم و پنجم هجری، بخش بزرگی از ایران همچنان بر آیین زرتشتی مانی بودند»؛ این سخن ناقص دعای مصلحت شدن ایرانیان به صرب شمشیر است و می‌رساند که درست برخلاف گفته قسسی ایشان، اسلام به صورت مسلمانی‌انگیز و تازیانه به ایران عرضه شد، به طوریکه حتی تا چند قرن بعد و هجوم عرب، هرآنکه پذیرفته بود، همچنان به معتقد زرتشتی حربه باقی بود چنانکه تلماسه آرنولد در این باره می‌نویسد «مسلمان شدن ایرانیان به میل و زاده خودشان بود، و هیچ اجباری در این مسئله به کار نرفته و بهترین دلیل این مطلب، اینست که تا آخر عمر حلقه‌ای صغسی معاند زرتشتیان در همه جا وجود داشته است» (المعروف لاسلامیه،

ترجمه دکتر، براهیم جسی مصری)

صلاً به‌نحی که برای عدم پیشرفت اعتقاد خود بری مردم را به بار می‌کشد و می‌گزیند اگر کسی خواهد مصلحت شریعت، می‌تواند به این خود باقی بوده و در عوض «حربه» دهد، داری به تحصیل اعتقادش به سبب این دارند در اینجا سخن این است که چنان‌که در دست یا عطف است، سخن اینست که با داشتن چنین قدرتی عرب قهراً در پی تحصیل اسلام به ایرانیان برآمده و نتیجه‌ای ایرانیان به روز مصلحت شده‌اند. اما چون سخن به اینجا رسد، خوب است در مورد «حربه» نیز مطالبی گفته شود. این واژه برخلاف آنچه مسکن آیت عبادی تصور کند، به معنی «حربی نامسلمانی» نیست، بلکه در کلمات دخیله در زبان عرب است و ناشی از واژه «گربت» به معنی «مبیات» در فارسی قدیم می‌باشد (به فرهنگ «برهان قانع» رجوع شود)؛ ایرانیان «حربه» مایه‌ای بوده که غیرمسلمانان، در برابر محاطاتی که از آنها به عمل می‌آمد، به حکومت مسلمانان می‌پرداختند، چنانکه در مصلحتی نیز برای تأمین حجاج جامعه رگات می‌پرداخت و محقق انگلیسی «توماس آرنولد» در این باره می‌نویسد «حربه به عنوان محاربات عدم پیشرفت اسلام بر کسی تحصیل نمی‌شد، بلکه بر غیرمسلمانان در مقابل تأمین مالی و حاکم از آنها وضع می‌گردید، و حتی حاکم س ولید حربه های حیره را چون نمی‌توانست در مقابل سپاه براس را آنها دفع کند به آنها برگرداند» (ادرج گسترش اسلام، ترجمه به‌عقل عربی، صفحه ۴۷).

بار در طرکه تاریخی، حوسه‌گان را به مباح ریز رجوع می‌دهم

— به تاریخ بعضی نخست ایرانیان که مسلمان شدند از کشور تحت‌الحمایه ایران پس بوده که در زمان پیغامبر اسلام به‌هیچ‌چگونگی و خونریزی و صرفاً به‌صورت خویش و انتخاب خود به اسلام گرویدند (تاریخ ملعی، به‌کوشش مکی‌اشترا، بهار و پروین گامادی ج ۱، صفحه ۱۱۹۱-۱۱۸۶) و سبب ترتیب اسلام، حاصل

باطماً، بر کشتی و متصرفان برای راه رفت

— در مرحله بعد مردم تعیین که جزو جاک بیرون بود، باز هم در زمین پیامبر اسلام و بنده دعوت آن حضرت، مسلمان شدند و در نتیجه بین سرزمین بیرون جاک، در زدهای پادشاهی قرار گرفت (کامل‌الاسان، جلد ۲، صفحه ۱۶۵).

— تا به آثار، ظاهر در و حرز رنگینی پیامبر سلام و طی دورن یکسال و چند ماهه خلافت بوبکر، قسمتهایی از خاک ایران مانند «حیره» و «بدر» به تصرف مسلمانان درآمدند و مردمی که در این ولایات بودند یا مسلمان شدند و یا حیره می‌دادند.

— اما نخستین برخورد بزرگ سپاه مسلمانان و لشکریان ساسانی در قادسیه بود و پیش از جنگ، گفتگوهایی متعدد بین سران سپاه مسلمان و یزدگرد پادشاه ساسانی و رستم فرخ‌رادر فرموده لشکر و رخ‌ده که تفصیل آنها در منبع مختلف از جمله تاریخ صدری (ج ۱، مصر، جلد ۴، صفحه ۹۶، ۱۱۲) و کامل بن شیراز (مصر، جلد ۲، صفحه ۲۲۴-۲۲۹، آمدن و همگسی حاکمی و روحانی حیره‌نشینان و انبوه‌گونی در بین مسلمانان و در مقابل، تکر و تحقیر و توهین و جانب‌برایی حکومت ایران است. به عنوان مثال یزدگرد به فرستادگان مسلمان می‌گوید «آنگونه من جنگهای شما با ایرانیان چیست؟ آیا چون من شما را تسبیح نکردیم پیغمبر جری شده‌ید؟» و مایه‌اند آن فرستادگان پاسخ می‌دهد «یزدگردان بزرگ به ما نقص فرمود و پیامبری به سوی ما فرستاد که ما را به گزافه‌ای بیک سر سود و از کارهای رشت و با پسند ناردشت ما قتل و آنکه مسلمان شویم در آتش کشد و بعد می‌سوزیم ولی به برکت اسلام همه ما هم سزادر نشده‌ایم. پیامبران به ما سر کرد که همه ملل را به آتش اسلام بخوبیم و سزای ما را به شما می‌جویم که مسلمان شویم و در بهشتور ما را با شما کاری نخواهد بود و همه ما از شما حمایت می‌کنیم و اگر اسلام اختیار نکنید باید حربه دهید والا با شما حربه‌ایم جنگید» در برابر این گفتار یزدگرد می‌گوید «من مثلی از شما پیغمبر و فلان‌تر و کینه‌توز سران مردم ما به شما حکومت

بعضی از ولایات و سرزمین و احتیاجات شما و مرتجع ساجیه و اکنون مغرور شده‌اید و می‌خواهید به کمک ما تجاوز کنید»

بهرحال شک نیست که سرانجام جنگ سختی بین طرفین روی داد و در آخرین شبی که سربوشت طرفین معلوم شده لشکریان ساسانی به مسلمانان شمشیر زدند و معلوم است که در این شرایط به قول معروف «جلوا تقسم نمی‌کند» و طرف مقابل نیز آرام برآید نداشت و اینکه آقای شرف می‌نویسد «مسلمانان شمشیرگشای قادسیه و جلولا از کار درآمدند» در چنین اوضاع و احوالی بوده است و البته لشکر فتح از سپاه معنوب اسیر می‌گردد ولی آنکه مسلمانان به غارت شهرها و سرگیری رهن و خریدن ساکنان شهرها پرداخته باشند، مورد ستون است و مسلمانان نیز شیوه رفتار با تعلیم قرن که می‌فرماید «در راه جدا با کسی که به جنگ شما برخاسته به جنگ و تجاوز نکند که خدا متجاوزان را دوست ندارد» (تقریر، ۱۹۰)، می‌خواند و با توجه به رفتار سپاه غالب عمر در بیت‌المقدس که گوشت و لوس مستشرق فرانسوی در مورد آن می‌نویسد «به مردم شهر امن داد و پیمان‌نامه نوشت که همه کلیساها و موال ایشان محترم است» (آتمن اسلام و عرب، صفحه ۱۵۵)، بعد می‌نویسد که مسلمانان فتح در ایران به چنان وحشی‌گری‌هایی دست زده باشند، خصوصاً آنکه می‌دانم مردم ایران به سربج مسلمان شدند و چگونه ممکن است مردمی که نژاد و نسل و تربیتشان را به تخریب برده‌اند آپس تا راجع‌کنندگان را پذیرفته باشند یا وجود آبس، تعصب نیست، اگر هم به طور پراکنده با سواددهایی از برخی سبایان مسلمان برده باشد، البته محکوم است و به نظر می‌رسد که حتی جز آن دور، آنگونه شش‌تارها را به حساب اسلام گذاشته باشد.

پسح آنکه با شکست سپاه ساسانی در قادسیه، راه ورود لشکر مسلمانان به بسط (مادنی) پایتخت ساسانی، باز شد و مسلمانان عثمان فارس را که یک ایرانی مسلمان بود، در آینه به حکومت گماردند که برخلاف شاهان ساسانی، رنگینی بی‌آلایشی

نوضیحاتی بر بخش دوم نقد آقای فرهاد بهیانی

بر کتاب «تولد دی دیگر»

شما و همکراتان می‌توانید هرقدیر بخواهید از شمشیرزنان
سعدوقای تحلیل گزیده ولی حق ندارید هرقدیر بخواهید به
تاریخ ایران ناسرا نگوید

از: شعاع‌الدین شعا

صاحب‌نظر وحمید ما، آقای فرهاد بهیانی، در ادامه بحثی
که در شماره گذشته مهرگان درباره کتاب فردی دیگر شما
داشتیم، تذکرات بیشتری را در همان زمینه لازم می‌بینیم که آنها
را بصورت بخش دوم بعد خود بری مهرگان فرستاده‌اید؛ و دیرینه
مهرگان با همین شیوه شپن ستش فنی خود، ایران هم فنی
نوشته ایشان را از طریق فاکس در اختیار من گذاشته است تا اگر
پاسخی بدهی لازم آرد، بری بدین مقاله ایشان در شماره
چاپ کند.

* * *

پاسخ ضرور را باید با گفتمانی و صاحب‌نظرمان آغاز کنم
یعنی به ایشان یادآوری کنم که ت آنس که نوشته فنی من نشان
می‌دهد، من درباره معنیه نوع رابطه آقای حمیدی با شه‌دروان
همی بازرگی و رابطه مردم با شه‌شاه معید، در رابطه ب
مطلب بیشتر ایشان نوشته بودم؛ بگذارید در ین مقوله بسادآوری
کنم که برهمی آهم که نه گفته شما من زیر سایه رباب آریامهری
بسر می‌زدیم و رابطه من با محمدریف شاه به تعبیر شما رابطه
خادم و محبوم بوده است، اگر شما ربابی می‌بینست داشت آید
بهر نسبت که این رباب امسی خوشایس و با تراکت باشد که

چه در دوران سلطنتی و چه بعد از آن به محبوسش دهادر ماند و پیوسته و در انجم وظیفه‌ای که به عهدش محول کرده بود مورد تأیید قرار داد، یا آن برپایی باشد که با صمیمی‌ترین پیاد و هادر خودش معاصم‌های را بکنه که آهای حبسی سا مسهمس بزرگان کرد؟

ولی شفا با نقل فقط قسمتی از این نوشته مس، آسر صورتی درآوردن‌اید که گویی من صلی اربان‌داری را امری ارمی می‌دانم و تشه درباره نوع و صحت آن با شد اختلاف نظر درم، و با صص بردشت، بعد بزه خود را چس آعر کرده‌ام که «شاید حد کلام و احتیاط بسدی فکری بین من و مثل من با آهای شفا در هم‌حد است که ما برپایی جر حد اسری خود نمی‌شناسم، از هم‌برو برچورد ما با شمداد و ولالت عسیر حد برچوردی آسانی و ریشی است»

اکنون که این بحث اصولی را، بسن آورده‌ام، بکنه بگویم که اتفاق حد کلام و احتیاط بسدی فکری نی مس و صص هم‌کران دیگر من بپر که خود را و برت فرهنگ کهن می می‌سنه و بدل اصحد می‌کنه با شفا و هم‌کران بعضی با دیس‌دارن روش‌فکر مکتب شادروان مهدی نارگان (که چند سال پیش صاحب‌خطری به نقل قول و دکتر محمد مصدق آن را آموشدان بی‌همه‌ام نامید) درست در هم‌جاست که فرهنگ افری همین حد را هم در مقام ارباب نمی‌شناسد، بکنه در مقام دوست و بزر، و گاه فراتر از آن در مقام معشوقی می‌سازد که رطه او با آفریدگش اصولاً رابطه آن «شید و دلای» بیست که شفا از آن یاد کرده‌ید، و بهمن دیل حدشناسی و بر بر دوستی متفعل تکیه دره و نه بران تسلیم و عروصه حیدیه‌ی که ر نظر شفا سبک ریسای پکت‌پرستی است و «به هیچ برپایی سر حد و هیچ قدرتی جر اسنده و ولایت حد تعقل نمی‌گیرد» در فرهنگ کهن برپایی رطه حد و آدمی و در بین صصه ممکن می‌تون بحث که «هور برد رسانی و جادوگی و شهربری و رسی و پاک‌مشتی و بدل گسپی برپایی می‌درد» که از رد سکامشتی و بی‌بگردی به بازی او آیمد و پوز رانسنی امیرا

کس است که گهمار و گردش نشان را راستی و بکویی دهده» (گناه‌ها، سرده سی‌چکم، سده‌ی ۲۱ و ۲۲)، (نظماً دست‌کاری‌های بعدی «خوبان روتشتی و که ملان‌قرهای مجلسی عصر خود بودند دست‌و‌پیری برپایی محبوس کردن این سخن فراد ندید و این نقل قول مرا بر دل‌س دیگری برپایی مشعره‌ی که برپایی بروگشت آس روتشتی تبلیغ می‌کند، و در بحثی دیگر از همس فرهنگ کهن، جلسوه همس حد و از دنگاه مصور جراح می‌توان دید که به مساس صدای فرما‌سرد که بزرگان صاحب اختیار خود رود، بلکه بصورت عشاقی که سرجام معشوق به برد خویش حربه سن، در همان همس که با دست و پای بریده به در کشیده می‌شود عشاقانه با او راز و نیاز می‌کند، و در سن مولوی می‌تون شنید که همس مقربان شد و علاط محبسیان دیس و برپایی می‌گذارد برای بکنه و رویارو بگویند، «به عشق روی تو من رو به فله می‌آرم، و گره من و بزر و ز قیغه بی‌روم!» و یا در نغمه آسانی حدت می‌توان شنید که «در عشق حمام و حراب فرو بیست، هرحد که هست پرتو روی حسب هست»، و «همه حد حبه عشق است، چه مسجد چه کشت»

شاید بکنه این واقعیت بپر لازم باشد که بین دوگانگی دیدگاه‌ها محدود به دو فرهنگ ایرانی و غربی نیست، بلکه نارسان اختلاف بردش‌های همه مذهب «برپایی با مذهب سامی است، که از رسانی کوتاه ولی جمعی، در برد آن می‌توان از رن Ibas Missionis سلاش‌های و عراب سبب سرشناس دور خود ما در شاعکار نه‌فنی او نام «جلاج» شید: «برجلاج عراب و دیگر اقوام مذهب سامی که رطه آنها به حدیده هور، یک‌جوع احترام آمیخته به ترس و بگرایی سن، عروپ برپایی بین رانفه آدمی و پروردگر را صرف برانسانی عشق و محبت پوزیری کرده است، و عروهای بی مکتب با حدیده به چسان صمیمیت و صغنی سخن گفتنه‌ی که گویی و را از بزرگی می‌دند و با و گفتگو می‌کرده‌اند. ایس اصطلاح عشق و در مورد حد، که در قرآن بسامه، برپایی محبت‌پرید جلاج در بیان رانفه سن با حد، بکار برده است» طالب است که یکی از فطان‌های ناگندها را برپایی و فعت

از رویان همیشه بسو و سرشامی و حسن جهان فرهنگ سامی، یعنی آلبرت اینشتاین می‌توان شنید که «در بردشدهای مدهسی ما جدا همواره از باب معتدل و خودکامی تصویر شده است که باید هم از و ترسید و هم پیوسته درصدد حسب رضایت و عطفش بود. در تاریخ تمدن بشری، این احساس ترس و تصور مضطرب از جانب طبعی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است که روحانیت نام دارد» (از کتاب Men Weibold، روسای جالب دیگری در همین زمینه ویدی یک پژوهشگر سرشامی دیگر تاریخ مذهب، کر کلیگر. در کتاب «روسی‌هایی درباره پیدایش و گسترش زندگی مدهسی» ست که «در بردشدهای مدهسی آبی‌های ایرانی، آدمی وجود معنایی نیست که تنها به سنگاری خودش بسپارند، با این مضطرب که اگر فراموش مدهسی خود را بطور کامل انجام دهد شایسته رفتن بدان بهشتی شود که خودش در ساحل آن سهمی نداشته است، بلکه و همکار پژوهشگر خود در طریق هدایت جهان در مسیر فروغ و زندگی است و در چش دیدگاهی حکم نازد حدازد و در راه تحقق یک طرح فراگیر کائناتی دارد، به تنها برای زندگی شخصی خودش، بلکه برای همه جهان. فریض و در پیگیری همه حاشیه برای پیروزی بهائی فروغ بر طلعت و زندگی بر مرگ» بها است این بحث را با این گفته پژوهشگر سرشامی عربی اسلامی، الکسندر گیب در کتاب معروف «پرسی‌هایی در تمدن اسلامی» او پایان دهم که «آنچه عادتاً عرفا اسلامی نامید، می‌شود بازتاس بر سبزه کهن و سسی برپایی است. می‌توان گفت که تلاش بر سبزه برای تعبیل دیدگاههای قشری دیگر مسلمانان جهان و ره شامه عرفان و تصوف، انتظامی بود که ایران از آنچه ما شمشیر بدو تحمیل شده بود می‌گرفت. عشق عرفانی عربی ایران که نایابانگر معیال آشکاری فرهنگ برسی عقیقه معنیهایی قشری تحمیل بدو سود تأثیر چن شگرف در سراسر جهان مسلمان و حتی غیرمسلمان معشید که می‌توان گفت بران از این ره میرتوری پهمآوری از شهبهشتی جهانی کورش و دروشن برای خود وجود آورد».

بعد و این موضوعی که به عنوان جمله معترضه به «جن کلام شد» درباره آریه‌های آسمی و زمینی دادم، به صورتی حتی‌الامکان فشرده در مورد بنیة سقدهایی که در نقد جوتسای بیان دشتنامه توضیحانی چند می‌دهم، هرچند که همه آنها را در یک ترکیب واحد، یسی در کوشش برای نقطه حکومت ساسانی و انگشت نهادن انحصاری بر حشمانی قابل ایراد دور از پپایی این حکومت - و همه اینها به‌صورت دفاع و مشروعت شمشیرکنسی «حدایسده» به سعوفاس و بیردآران او - خلاصه می‌توان کرد بهیچ وجه، ساسانی ست که می‌بیر سبای پاسخ دهن سه یکلیک از نکات مورد تذکر شد، به مجموع آنها بصورتی سکا پاسخ دهم، مسئله شمشسته می‌دم در همین آندر مندرگ شوم که چون این بار توضیحات می‌به به عرض‌وریها یا سو تعبیرهای احتمالی مربوط به خود - که بنیده گرفتشان بریم آس - ست - بلکه به عرض‌وریها و دشمنی‌های پیش ساجدی سست به سبک دوران تمام به پرافتخارترین ادوار تاریخ کشورمان مربوط است که ناویده‌گرفت به برایم آسان نیست، بخود اجاره می‌دهم که سا صراحتی بیشتر و شاید با تراکتی کمتر به پاسخگویی پردم. آقای عزیز، بعدام شد واقعاً ت چه بده اسکان یا علاقه آن را دانشنامه که ما تاریخ ۹۲۰ سده بیان ساسانی و روی بررسی‌های فروانی که تاکنون چه در دل و چه مخصوص در خارج کشورمان درباره آن انتشار یافته است آشنا شوید، و ب در این باره چیزی را بیشتر از آنچه فی‌المثل آیه‌الله مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و یون» خود نوشته است فاس مطالعه بنامید، ولی می‌توانم به استند به هزاران صفحه‌ای که تاکنون در بیازار توسط تاریخ‌نگران و پژوهشگرلی و باستان‌شناسان و کارشناسان هری یا مدهسی نوشته و منتشر شده است به شما اطمینان دهم که این دورن ۴۲۰ سده درست سکنس آنچه شما چند سطر خلاصه کرده‌ید به تنها یکی بر دور زدهای بزرگ و پربار تاریخ ایران، بلکه یکی بر درخشانترین دور همه تاریخ جهان است سمومه، در جلوی «کنشنامی ایران» که در سباهی پیش از غلاب و در نخستین سباهی بعد از آن به همت پژوهشگر قدیم

با دکتر معیار برای بیاد رسید به تهاپی از قریب سگهر و کتاب و رساله و معاینه تخصصی مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ دوران ساسانی که به ربابهای متعدد خارجی برشته شده نام برده بسبب نمایشگاه بزرگی که ده سال پیش در موزه سلسطی معروف تاریخ و هنر بروکسل (اطعاً بدون کمک مالی دولت ایترس) با عنوان «شکوه ساسان» ترسب یافت و چشمن هراز مگر در طول دو هفته و ن دمن گردید شامل چند هزار اثر هنری منبع دورن ساسانی بود که دهها موزه بزرگ جهان (موزه ازمیتانژ سبب پیروبوگه موزه لوور پاریس، موزه بریتانیای لندن، موزه هنر برن، موزه منرو پولیتن نیویورک، موزه باستانشناسی رم، موزه ملی توکیو و...) آنها را به عنوان شاهکارهای هنری خود به بروکسل فرستاده بودند، و کتابی ۴۰۰ صفحه‌ای اسب نمایشگاه که هم اکنون در پیشروی من است تصویر بشی از یکبار از آن آثار و در خود دارد. اگر و موزه باستانشناسی خود یرن چیری در اس نمایشگاه بافت می‌شد بری این بود که چنانکه رئیس آلمانی نمایشگاه در جلسه گشایش آن برای حاضرین توضیح داد، با وجود مراحات مکرر سازمان برگزارکننده نمایشگاه از طول دو ساله هیچ پاسخی از جانب جمهوری اسلامی ایران در پیرامور دریافت نشده بود، و در آخرین مرجع می‌هم که ما قده فورس کامل تنها سه هفته پیش از آغاز کار نمایشگاه صورت گرفته بود سرانجام پاسخ ده شده بود که در نظر جمهوری اسلامی آثار مورد نقاظ هنر عصر جاهلیت است که مورد حسن دولت اسلامی نیست شیلن این سخن و طبعی جده سگهر آتیر جسد عصب نری می و دیگر پراسان خاص در جسد مایه شرمساری بود، ولی حسابی مروز می، با حوس آنچه شما با سر فروری تمام درباره همپس عصر جاهلیت نوشتید بن اسب که بین نوشته شما کسر و آن گفته استاد آلمانی برای یک اثر بی مایه شرمندگی نیست، بر نوع تحلیل و ترمیمها که عاقلانه مدسی ست بصورت کلیشه‌ای و یکواحد تکرار می‌شود به لبا نکی یکطرفه و مروج‌کننده ست، بلکه متأسفانه مرمضله سر هست، ریر که تقریباً همیشه با معیار شناخته شده «یک نام و دو هوا» صورت

می‌گردد از کتاب چهارصد صفحه‌ای «تاریخ ساسانی» محقق بزرگی چون آرمور گریستن س به چند صفحه‌ای که وی به انتقادی وظیفه تاریخ‌نویسی خود به ذکر مفاسد دوران‌های حکومت بوشروان و خسرو پرویز اختصاص داده است بسند می‌کنید، با چند سده صفحه دیگر آرا که در آنها نقش تاریخی و سادگی همس دوران ساسانی در تمدن ایرن و همه جهن مستند موره اریسی قرار گرفته است نامیده می‌گردد. از کتاب آریسه تاریخ حماسی ایران سعید نفیسی، بخش‌های کوتاه مربوط به «یری و برو» دربر خسرو پرویز را نقل می‌کند، اما دهه براس آن و که به عزت‌گیری‌های تازیان و کشمار آنها و به نوبه‌های بی‌فهمگی شکست‌آورش ختصاص یافته است به فراموشی می‌پسرسد. بوشدای از ریچرود هزای را که سورات بررسی‌های بسیار فراوانی و در تعدیل از تمدن و هنر ساسانی، به عوین حفظ دوران پامانی اسب سلسله مربوط می‌شود با آب و تاب بازگو می‌کند. اما می‌استل نوشته یکی بر برکتزین خاوشناسان اروپای قرن نوزدهم، دومستر ر، نادیده می‌گیرید یا ععدا از نقل آن خودداری می‌کنید که-

«دور ساسانیان برای تاریخ جهان مهمترین دوران باستانی است، زیرا عود فکری و هنری مشرق رمن در جهان عرب هیچوقت کاملتر از این دورن تحقیق یافته بود. ایران ساسانی، در طول چند قرن، مرکزی بود که همه چیز از آنج شروع می‌شد و همه چیز ساجا ختم می‌شد. امپراتوری ساسانی که در مفر جغرافیایی در محن تلاقی سه امپراتوری بزرگ دیگر جهان، چس، هند و روم قرار داشت، مدت جهن قرن پل مبادلات فکری بشر بود و نقش خاص برای این بود که آن سندی دیگر را با تمدن خود درآمیزد و از آنج یک ترکیب جهانی پدید آورد. در عصر ما مغرب سبب که در مشرق عود کرده ست، ولی پس عود بری مرده گردد و و بین برن مشرق است، در صورتی که در دوران ساسانی، با پ در میانی یرن یکسره تعدیل مورین میای چهار تمدن بزرگی که هم در ضاهر و هم ععدا با همبگیر جلال داشتند به وجود آمده بود. چیس تعادلی در هیچ دورن دیگری از تاریخ ندیده شد» (دارمستر در Coup d'oeu. sor l'histoire de la Perse، پاریس، ۱۸۸۵، ص ۱۶۲)

با این نوشته گیرشمن، برگزین کارشناس، مسئولی
 یزید در دوزن معاصر ر که: «هر ساسانی در طول قسرو، از
 کورهای آیینی آرام در چین تا سوح آیینی اعلی و در
 روپا فرا گرفت، از یکسو مسیح لهدم معمار و هر هن رم و
 سیرس قرار گرفت و از سوی دیگر هر «ایری-بودائی» را
 پیروی کرد که از راه افغانستان به چین گسترش یافت، سورات
 ن هرهای مثل سلاو و اروپای شمالی را نیز بر خود گرفت
 هر قرون وسطائی اروپا بیش از هر چیز و ایرن لهدم گرفت،
 چنانکه کلیساهای متعدد در روپای غربی از روی سای آتشکدهها
 ساخته شدند و با قوش های ستن و فیروزآباد ریست یافند. ب
 بهمه وارث حقیقی ایران ساسانی اسلام بود که بهرح که رفت
 معاری و هر ساسانی ر با حرد همراه بود «ارمن گیرشمن،
 ایرن از اعدا ت اسلام، ص ۴۰۳-۴۰۵ و این واقعت تاریخ هر
 را بر که مرور در همه آموزشگاههای هر جهان تدرس می شود
 بافته می گمارند که همه ساهی جهان معاری مسیحی یس
 اسلامی که گم می دند، حواد دهه هزار کلسای برگ و کجک
 عام مسیحت و حواد دهه هزار مسجد برگ و کوچک جهان
 مسلمان، زیستری بخش خود یعنی کسد خویش ر و معاری
 ساسانی قنای کرده اند که ر ده اسپرتی بر س به روپا و ر
 این هر دو حواد به دیای اسلام ر ده یافند بود.

ب این همه، مهمترین هدیه تمدن ساسانی مدین جهان اسلام،
 سازمان بسیار پیشرفته حکومت ایران ساسانی بود که به تصریح
 جعظه، مورخ و نویسنده عالیقدر جهان غرب در کتاب «التاج»،
 ر ول تا به آخر توسط خلافت عرب آفند شده بود، چنانکه به
 نوشته او «معداد روپوشت گوهی شده مدش (تسوق) خسرو
 بود» در فهرست کنشاسی کتابی سام «از ایرن تا سسپادی
 مسلمان» که خود می در چند ساله گذشته سعوت آکادمی تاریخ
 اسپایا درباره روابط فرهنگی ایرن و مدش تألیف کرده ام (و متن
 سپیانی آن در ژوئیه مسال توسط یک دانشگاه آن کشور
 منتشر میشود، با این امید که ترجمه و چاپ فارسی آن نیز هرچه
 زودتر بعم گیرد) مشخصات تقریباً یکصد اثر تحقیقی روپائی و

امریکائی درباره لپادی مسلی نقل شده است که هموساً
 سازمان حکومت خلافت مدین را قنای و سازمان حکومت
 خلافت بغداد داستاند، ب تذکر اینکه حرد این سازمان حکومتی
 خلافت بغداد سر و روی سازمان حکومتی ایرن ساسانی
 مستحوری شده بود

وقتی که شما در کتاب من می یابید که در هر و
 چهارصد ساله پیش از اسلام حوی ایرانی «تقریباً» هیچوقت
 نیست ایرنی ریخته شده، صفحات تاریخ بین ۱۴۰ سال ر ب
 دقت به رر درص می یزد تا سوبه می از کشش می و کشتار
 مردکیان را که مسلمان شده هر کشتار مدعی دیگر بعزت آور
 ست در آنها پیید و همه «آگر بیسند» کسد، ص ب در
 مورد دساله نوشته می در ارساط ب قنای و کشتاری بوقته
 ۱۴۰۰ ساله بین اسلامی و ماری که از سوهی برده ساخته
 شد و چشمانی که هزار هزار از کسد درآورده شد، و شکمهای
 در حد اعل و حشامی که از حاب «کلسای آستان عسی»
 انداخ شد ولی بیصداران بزنگار شرح همه آنها را یافند گرفتند،
 و ماری دهمشابه پمکتی، برادرکتیها، هریدکنشی و
 قتل عامهای خودگی که اگر در ایران پیش از اسلام تسه در
 موردی خاص تدی فتاده بود، در ایران مسلمان و اعدا تا اندم
 کالای رلیح روز بود، یکی حاشوش می ماند.

و این مسقی یکدم و دوهو را به تنها در مورد بعل
 قولهای خردمان از مورعی که در گذشته بکار می یزد، در مورد
 یوسدگی میر که به حق پی به باحق هور رسند، از حبله حرد
 می، عمل می کنید، یعنی آن که می با فاطمیت سوبی تساکند
 گداشنام که ایران هرگز در برابر استیلاخوی حکومتی عرب سرورد
 ببارد، و متذکر شدام که ص ب ایرن ولین مدنی در میرفتوری
 عرب بود که استقلال حود را با مسودای پیگیر یان گرفت، و شه
 ملت بین اسپراتوری بود که رین عرب را معوب رین ملی حرد
 پیفریت و ترویح گذشته حود را بر هرعوش نکرد، و بار هم تنها
 کشورعوض جهان سلام بود که گر بارها و بارها بری مدساح از
 ملیت حود چسکید، هیچوقت برای اسلام تسکند و بالعکس بدعات

با دیگر کشورهای مسلمان جنگ و در این راه با کشورهای متعدد باستان‌شناسی دست اتحاد داد، و هیئت‌های سرگردان یونانی‌ها و خرد و با فرهنگ ولزادانی و دست نگارند و آرزو هم که دریافت که جنگ می‌تواند از راه شمشیر به سرگورن‌های عرب مقابله کند از راه معذب، یعنی از راه تشیع که روشنی را ساختار عدل‌پس پیش و اسلامی خودش بود، به جدا کردن خود و بنه جهان اسلام و ادامه بین حدیبی در همه شرفه پردج، شک همه و همه بیجا و نادیده می‌گرفت و در عوض طهرنظر می‌گفت که «دعای محمل اسلام به پیرایان آباء و اجداد و ربوبی در بین ایرانیان است» ویر معهود این و دارد که ایرانیان مردمانی نرس و صنعت‌افس بودند»، و این هم که می‌بوسم که به گزینی می‌حال معهود، بخش بزرگی از ایرانیان تا قرون چهارم و پنجم هجری همچنان بر آئین زرتشتی باقی بودند، ممض می‌شوند که «این سخن سائین دعای مسلمان شدن ایرانیان به ضرب شمشیر است». بی‌توجه به اینکه می‌مطلد بر این عقیده نیست که شمشیر و سحر و جادو واقعاً نفوذ مسلمان کردن ایرانیان شمشیر کشید، آنچه آسان می‌خوشت عذرت توهنایی بود که در مصر و سوریه و ایران به فراوانی وجود داشت و در برد خود آنها وجود نداشت، نفس جهت بود که حتی بعد از تشکیل حکومتی اسلامی در این سرزمینها بر، حاکمان عرب هیچ‌وجه ضروری در مسلمان شدن مردم آنها نداشتند، و حتی گاه چون در زمان حجاج بن یوسف ر آن مقامات بر می‌گرفتند، با توجه به اینکه چندین بار بر نوشته بود و رجاورد فرای محقق معاصر نقل قول کرده‌اند، در این مورد سر سری توضیحات بیشتر می‌تواند به حد کتب «عصر ریز فرهنگ ایران» پی محقق مر جعه فرماید که دست کم در بیست مورد مختلف آن آیه واقعیت مورد تأیید قرار گرفته است.

در توجیه مشروعت شمشیر کشی سعلوق‌ها، نوشته‌اید: «شگوهی متعدد بین سر و مسلمان و پردرگز یادنده ساسانی و فرمیده‌ها لشکر او که تفصیل آنها بر منبع مختلف از جمله تاریخ طبری و کامل بن اثیر آمده است حجاجی و روجه جرح‌خواه و بلورگرانه مسلمانان در معمل تکر و تعمیر و

دوین از جانب سر و حکومت ایران است. سر سپاه مسلمانان به گشت و شما می‌خواهم که مسلمان شوند و در اینصورت ما و کاری ما شما نخواهد بود، ولی اگر اسلام اختیار نکند باید جرحه دهید و لا ما شما جرحیم جنگید» می‌گوید از خود تشنه صاعقه به برسم که اگر می‌لش در شروع تریخ استعاری روسا فرستادگانی بر سپید یا پرمال یا انگشتن و پ فرسه به سراج رماستان ایران به کشور مسلمان دیگری می‌آمدند و بدین می‌گفتند که ما می‌خواهیم به زبان خوش به معذب ما بگریه و در اینصورت ما و کاری به شما نخواهد بود، ولی اگر آبر اختیار نکند یا باید به ما باج سیل بخشد یا دم‌بر بر روزگاران جرحیم آورد، و طوطی شری و غری این رماستان این بود که بدین امروزگویی جرح‌خواه به طور می‌تند و شرف پاسخ مثبت دهند و برای اینکه پاسخ منفی آنها حمل به کسر و معصیر و توهن شود احتمالاً ده بیانی سر بدین نغمه دارند؟ این منطق شد مرا بد Concordador های سپاهانی می‌دارد که در هنگام کتب هره آمریکا، با آنگ، به کشی‌های نویدر خود به برمایان سرانهای متعین مکزیک و پرو که هرگز نامی از مسیحیت شنیده بودند اتمام حجت کردند که پ ما زبان خوش به «حدود ما عیسی مسیح» ایند آوری به هرچه دیند از چشم خودشان دیده‌اند؛ ولی در ضمن هنگام فرماید گشتو. یکی ر فرماده‌ها این گروه در یادداشت‌های روزانه خودش که بعد از مادیده به چاپ رسیده، نوشته که «لنه ما برای بلاج پدم جوازمن عیسی مسیح سبین سرزمین آمده بودم، ولی شما ما اطلاق رسده بود که در این صلا و نره فراوان هم پیدا می‌شود»

نوشته‌اید: «برحال نظر آقای شه نجفی مدرد اگر گفته شود که مردم ایران هیچ مایه‌ای در برابر حمله عرب به نشان نداده، اگر کسی این شرح تلخ و تکراری بیانی آن رضایت حظری بری شما و همکارانان پدید می‌آورد، تا دلان نخواهد باز هم آبر تکرار کند، و می‌گر تاریخ‌هایی چون تریخ عربی و کامل بن اثیر را که با احترام بسیار به منابع بنده می‌گند همچنان معسر می‌شمارند، بطلاً در برابر هر حمله کبک به بنسید که

دستگم در ۱۲۰ مورد از شورشیهای پیاپی مردم استهب و شهر و روستاهای ایران در برابر اشغالگر نازی و از محو کشیده شدن این عصبهای توسط مردن غرب تا چه نفسی یاد کرده‌اند در بزمه « نحوه عمل مرزگان اسلام و ددگسری و حوث و فوری آنها » بر با همین منطق معیارهای دوگانه خود به سرعت « تاریخ تمدن اسلام » جرج ریمن را تصدیق. در اینصورت نه نیست که سه صبر و چند صفحه مورد نظر خودتان به صفحه صفحه دیگر همین تاریخ مراجعه کند تا طلاعات جلی بیشتر دیگری سیر و سعدگرها، رشوه وری‌ها، حال بلورها، مادرستی‌ها، فسق و فجورها و جنایهای همین بزرگواران در آنها پیدا. همسطور دربار، اینکه « دستان آشور و کنعان و ییونان توسط فیچن مصلان هیچ سده معنیری ندارد ». نه همین « تاریخ تمدن اسلامی » معتبر خود و ده صفحه تمام از آن اصحات ۲۴ تا ۴۴ ترجمه فارسی ایس کتاب که به همین « دستان غیر معشر » اختصاص یافته است هر چه بفرمائید. در اینجاگیری بهایی خود می‌نویسید: « آری اوصاف اسم که ما علیرغم همه آثار و شواهد باز می‌گوئیم که آری بی‌ها به روز مصلان شدند؟ و لقاء کیم که سلام دین عورت و وحشی‌گری و تشنیر است؟ » حرم دهین من سیر ما این پاسخ بهائی به نوشته خود پایان دهم که مسما هیچ دینی در دست نیست که سلام دین عازرت و وحشی‌گری و تشنیر باشد، و اگر صلت ما هر و چهار صلب پیش از این خود را ب تشنیر و عورت و وحشی‌گری روبرو یافت بری این بود که آنچه سده دین بدو عرضه شد واقع دین بود، عازرتگری سارمن یافتای بود که نام دین فقط بصورت محوری برای غریزگی نهاده شده بود. آهیم به طرف میانگذار بین که مطلقا هیچ رهسودی در سن نه نهاده بود، بلکه تر طرف بویگر و سحر که این عازرتگری‌ها و بری حفظ و جذب اغراض و در عین حال تقای حکومت خود لازم می‌شد. ولی بگذرید بحث بیشتر در این زمینه بسیار سالی را نه وقتی دیگر، و از طرفی غیر از پاسخ کوتاه کوبی به ندی بر کتابی مرکب کیم، که بی‌طرف خطاب من تنها شد و همکراتش سافیه، بلکه همه مردم ایران، و شاید هر تر از آن همه مصلان جهان باشند

مصلح به رو آورده، چاپ لیبی
شماره ۵۴، تابستان ۱۳۷۹

نقدی بر کتاب نولدی دیگر

نوشته: دکتر علی محمد ایزدی

از درد سخن گفتن و از درد شیبستن
با مردم بی‌درد، ندای که چه دردی است

آقای شجاع‌الین شد،

چون شما و من هر دو دردمند و درد وطن داریم، سون
بگرایی می‌زنم ب هم سخن بگوئیم. ر این رو مصلح زبر را
بری شما می‌نویسم.

این نوشته برای توضیح نتایج تعسف و نکاتی است که ب
تنتعات شد در زمینه دردی‌هایمان، توافق و پ تقابل پیدا
می‌کند. فکر کردم شاید تا شای نظر و با کمک سده‌ی
عالم‌فرد شغل‌گرای ایران دور و حسابات و تعصب، به
چارمانندی بر دارم و اسباب الله روی عصبی و عقلی پیدا کنم و
به مثل جل عرصه نمایم. ما که در واقع ترانسند در طول
حادثن کردی اساسی برای نجات خود و هموطنان از گرسازی‌های
دنی که تمام دهم، و بنشر سروهان را صرف تحقیر و کوسدن
یکدیگر کردیم. شاید اکنون نویسم قبل از مانتان. پیشهاد
سده‌ای به آنها رده دهم، تا اگر احاط توفیق در برطرف
کردن علل عقابندگی‌هایشان می‌یابند، لامل شتهائی را که ما
هر یک شده‌ایم، هر یک بشود.

به نظر می‌رسد شما بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ و از سپس
رفس رژیم شاه که او را مظهر بحاب ایران از دستان قرن‌ها

می‌بسته، شرکه شدید. و در آن مرقع تاکنون، با تحسین دره وطن، در تلاش بوده‌اند با غلت آن وقعه را پسند کنید. سپس منظور تحقق و تحسین نموده و نتایج کتاب‌های پیران در چهارراه، سرپوشش، توضیح اسماء و کتبیه ب حسی، در پیکار هریس، مجموعه جلیات و مکاتبات و حیرا هم تفرقه دیگر نوشته و در اروپ و آمریکا منتشر کرده‌اند.

موضوعات مورد بحث کتاب‌های شما بسیارند. ولی من در این نامه، علاوه بر تمجید خودم در زمینه دردینی، فقط درباره کتاب «تولید دیگر» و مقالات براساستان به اسلام و قرآن بحث می‌کنم و در سایر کتاب‌هایشان آن چه مربوط به ایس موضوع می‌گردد، بگانی و پدید می‌شود، و بقیه مطالب را برای مقالات دیگر و اشخاص دیگر کار می‌گذارم.

من هم در طول حیات اجتماعی، دو دهه شرکه شمع نیکی در سال ۱۳۳۲ و کودتای علیه مصدق و دیگری در سال ۱۳۵۹ و ملاحظه کردم به من خلاف، که شرح محصری از آن‌ها و جمع‌انباری بری ریشیایی و سابق به دست مد را دنبال برایشان می‌نویسم.

دهه اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و از پس سران مصدق بود که بر او بری صمیم و متین می‌دانستم. با ملاحظه رفتن نوده‌های مردم، قلب و بعد از کودتا، برایم سؤال بسیار برگی مطرح شد، و آن این که چرا قبل از کودتا با مشک‌های چسبید هر و نری در بسیاری از شهرهای ایران، با سرودن شعارهای بسیار مهیج «در حال خود کشید» ب حرس خود نوشید: یا مرگ یا مصدق» و ارباب طاعتی چلور که بعضی با قلب و برقی واقعاً ب حرس سرکشان خود بر روی آن، همس شعر را نوشته بودند، رهبر «موسویش» و فریب دند و او هم به حساب این که به راستی همه پشتیبانش هستند، فکر کرد که می‌تواند تمام حقوق و دست‌ورفته‌هایش را از یک‌کشان بگیرد و مصداق‌های کند. وی بعد از ۲۸ مرداد با فاصله کمی، اکثر شعاردهندگان حاکم‌کوب شدند و عدای هم ۱۸۰ درجه معسر جهت دند به دست‌ورشی شاه که ب کورهای آمریکایی روی کور

آمده بود، رفتند و او را چاکریه به عرش اعلی رسانیدند و آریامهرش لقب دادند و از و که واقعاً شخص بزدلی بود که در ۲۵ مرد ۱۳۳۲ (کودتای شکست خورده اول) در حرج از کشور طلق روایت - هیچ پولی در سببش بود که حتی نتواند یک زندگی هادی بدون فرس داشته باشد، دیکتاتور و عبوسگر دبحر هشار را ساحتند طوری که در بهلاب ۱۳۵۷ که به حراج رفت - بار هم طلق روایت - معیبرده دلار در بانک‌ها دحیره داشت.

به دنبال پیدا کردن پاسخ بن چرا و باطن علت واقعی رفتار مردم، بعد از سی سال تحقیق و ملاحظه و مشاهده دقیق رفتار مردم بسیاری و کشورهای پیشرفته، مخصوصاً آمریکا و مقایسه آنها با رفتار خودم، به عنوان یک یرسی، در امور مشابه، به سبب، به نظر خودم قانع‌کننده رسیدم و وفور دروغ در حدمعما را بزرگترین عامل غش‌انگیزی‌هایشان ششاحم و بافتن‌های را ب شرح بعضی آن در سال ۱۳۶۲ به صورت «کتاب ساج» نوشید، در کاداستر کردم.

مختصلاً شما به من - اینکه بعد و تحلی و روشن کتاب‌هایش عکس‌العمل شرکه شمس بوده است. شما در کلمه کتاب‌هایی که در سالی بعد از انقلاب منتشر کرده‌اند، سعی ب برن بود است که علل سقوط سلطنت محمد مصدق‌شاه و پیدا کند. در تمام این تلاش شده است نشان داده شود که چون او ب برام‌های بلند پرور بانی، واقعاً دالشت ایران را با یک حشش چند قری به طرف تمدن بزرگ می‌برد، تمام دب (کند نیروهای د حش و حرجی) دست به دست هم دند و و ساطق‌گردید، صری توضیحات بسیار مفصل و رانه مدارک و اسناد متاسب ب این ادعا، کوشت شده بپاشی هم به جوان کشور رسانید شود که چون فرد را با شاحت و واقعیات کنعان شده، از گرداب عقبنانگینی نجات دند.

در این نامه، درباره آن چه رجع به شاه و دشمنان د حلی و حرجش نوشید، محبت ریادی می‌نویسم. چون موسوم است گذشته و حره تاریخ شده بقیاً تمس این که شاه معسر بود یا

سود موضوع جالبی است، ولی مسأله حیات و گذران اسرار مردم ایران و مشکلات فعلی و آسوده به معلوم جوانان را حل نمی‌کند تنها با طرح این سه سؤال از خودتان موضوع را کنار می‌گذرم اول این که: اگر شاه توحید مصطفی را قبول کرده و طبق فصول اساسی سلطنت مشروطه - مثل پادشاه انگلستان - به «سلطنت» کردن قانع شده بود و دست از «حکومت» کردن برداشته بود، اکنون وضع کشور و خانواده خودش چگونه بود؟ دوم این که: اگر شاه برای سقوط مصطفی با کودتای آمریکایی - انگلیسی، همکاری نمی‌کرد و برعکس در برابر دشمن خارجی، او را سازی می‌نمود تا بتواند در مبارزه ملی کردن نفت، تا حصول نتیجه مطلوب موفق شود، اکنون وضع اجتماعی کشور چگونه بود؟ و سوم این که: اگر شاه با اصلاحات ارضی فرمایشش تمام مالکین بزرگ و سران عشایر، یعنی در واقع قوت‌های مغرض محلی را در سرتاسر مملکت - که از نظر اجتماعی هیچ‌چیز تحت سلطنتش نبوده، برپا شده بود، آنگاه در ایران اصولاً انقلابی می‌شد و اگر می‌شد، همان قدرتهای محلی به حاضر مابعد خودش هم که بود، شاه را برای حفظ سلطنتش یاری نمی‌کردند؟ و اما در کتاب‌هایش، مطلب بسیار با همین که غشون شده و سیر تکمیلی خود را تدریس پیمه کرده و در کتاب تفریسی دیگر به طور روشن سخن گردیده، و بری رنگی می‌روز و آیمه به تمه پیرین، بلکه تمام مصلحتان جهان جابر اهمیت است، جمله به دین اسلام بست و پیشه‌دار کرد گفتش آن به جوانان سب و توپها این که به سراج ادیان ایرانی - لاسل می‌توانی و روشنی و موری بروید، اهمیت این موضوع حق ریاض است و جا دارد که به طور وسیعی در مضامینات پیری الاقل در خارج از کشور که خارج نوش و چپا کردن هر دو موجود است؛ مطرح شود و مطلقاً اینها به نظر کند تا حدیق آشکار و خلاصات صحیحی در اختیار خوانان که به مجال درنگ‌دار آسوده کشور هستند، قرار گیرد شاید ما این طریق نتواند خود را از لایق‌گویی جدا دهد و هدف و راه مشخص و حساب شده‌ای در این دهکده بزرگ جهانی برای خود انتخاب نماید و عملاً برای رسیدن به آن اندام کند.

در کتاب ایران در چهارده سبب، گشتش کرده‌اند ملی‌گرایی و در جوانان تقویت کنید و هیئت و روش آن را هورید دین اسلام معرفی نمایند، و هرچا بخشی از اسلام و قرآن و پیامبر به میان آمده، با احترام یاد نموده‌اید، و حتی توجه به جزئیات هم داشتند. مثلاً همه جا گفته قرآن را با پیروند «قریم» ذکر کرده‌اند و پیامبر اسلام را «حضرت رسول اکرم» نام برده‌اند. از صفحات ۵، ۱۲، ۷، ۲۵ و ۱۰۳ در واقع سطراف و دست‌نویس که پیرایه حرمت هویت ملی خود را لاف‌های مسک ب دین بگه دارند. در اس مورد می‌پرسند: برای هر پیری اصیل، ایران لاف‌ها به همان اندازه محترم است که اسلام محترم است و هم‌قدر حادثه است که اسلام حادثه‌ای است و وی باید به همان اندازه از هویت ملی خود پاسداری کند که از ایمان خویش پاسداری می‌کند (همان کتاب، صفحه ۱۹) در دین اسلام به حق با احترام و کرم نام برده‌اید. ولی ارائه‌دهندگان آن در ایران و مقصر شایسته و می‌پرسند: اسلام همانند هر دین سیاسی دیگر، همانند هر حقیقی که از حدود لایزال سرخشمه می‌گیرد، مظهر معنویت و تبعی آزادگی و پندآمیز محبت است در صورتی که آن چه امروز به حاصه پیرایه عرضه می‌شود معنوی و جاهل و خشونت و تعصب و استعجاب پیش نیست (همان کتاب، صفحه ۱۱۳). از بزرگی و دانشمندان صلحان که نام بردند، اکثرشان را ایرانی معرفی کردند: فرید ایران، هر کاتب تاریخ و حکمت اسلامی را که ورق بزن، چه به دست محققان اسلام نوشته شده باشد و چه به دست محققان غیرمسلمان، خواهی دید که سهم گرانی از فواید و رونق تمدن اسلامی مرهون کسانی چون عراسی، صری، اس صغوی، سبویه، فارابی، مری، اس سبیا، و کرباسی زاری، خراسی، نصرالدین طریقی، خراسی، خرم، سبوی ماصوا، سهروردی و دیگر بزرگان فواید از شاری است که جنگلی آنها پیری بوده‌اند (همان کتاب، صفحه ۱۲۰). سپس از سهمی که پیرایه در گشتش اسلام در جهان داشته، به سبوی بدین شرح داده‌اند: و همین ایرانیان به تنها سهم درجه اولی در پیوسته و تکمیل فرهنگ اسلامی داشتند، بلکه سهمی به همان

بنامه بزرگ در گسترش اسلام در جهان، بهما گردید و این کار به بناسدگی دانش فرهنگ خود سپردند. کمالیکه سرور میر شمره مسلمانان امروزی و پاکستان و بنگلادش و مابری و آسیای میانه و تایلند و چین و هند و آفریقای شرقی، یعنی مردمی که عمده به دست مسلمان و عرب، و بعد و دشوار و هفتاد ایراس مسلمان شدند، از تعداد کلمه لغت مسلمان بیشتر است و امروز حتی در چسبستی و مابریهای پیچیده خود را به فارسی می‌خواند که به‌دکار محسین پیام‌آور اسلام در دیار اشد است (همان کتب صفحه ۲۲) در صفحات ۲۱۳ الی ۲۲۷ همان کتاب با درج اعلامیه‌های آیت‌الله شریعت‌مدیری و... آیت‌الله مطهری که همه حاکمی و محاسن شفیقین با آن چه بعد از انقلاب به نام اسلام در ایران می‌شد، همه به طور کامل نوشتند و بنیاس ترتیب قبول کرده‌اند که آن چه در ایران بعد از انقلاب بر ایرانیان گذشته است، از بنیاس به دستورات اسلام راستی نداشته است. وجود مذهب را به عنوان موضوعی مفید برای سعادت بشر قبول کرده و فقط آوردند و در مذهب شامع‌ناید.

در صفحه ۲۴۸ همان کتب نوشته‌اند در عصر ما دیگر نمی‌توان و ده تعبیرت فشری، مذهب را که حد برای سعادت بشر وضع شده است به راه نکس جامعه بشری قرار داد. دیگر نمی‌توان حکومت عظمه آورد را حکومت خدا اعلام کرد و مذهب را در جهه مقابل آزادی و دموکراسی که بنیاس‌نیز دست‌ورد تمدن بشری است جدی داد.

در کتاب بعدی (توسیع لسان)، در صفحات ۱۰۵ الی ۱۰۷ می‌نویسند: چهارده قرن پیش به پیروش اسلام بوحاسه به ایران کهن، علم هزار و سیصد ساله شهنشاهی ایران فرو ریخت. در آن روزگار، ایران به میر و چین و روم و هند یکیان چهار سیرانری سرورند روی زمین بود. مبادرت گسترده صنعتی، تمحصات انشایی، بی‌عالتشهای اجتماعی، هزاره با هرودگی نظامی که راده جنگی بی‌حاصل به براس بود، و بخصوص هزاره با کانونی بود بی‌حاصل آمودن رزشتی در هند سرور مملکت با ریسیر سکیر و محالان و نقیش‌های مدعی آن، و دیرسار

کامه صر مردم اس شاهساهی بزرگ و لریر کرده بود... اصول عینتی آیس بوحاسته سر برای ایراس به‌شاحه بود. تقریباً همه اصول آن یا خو محسدت کهن برن وجود داشت، یا س پس معتقدات تقس می‌کرد. ده بری ایراس جلوه‌های شاره و هورمردای کهن بود و شطس جهردی بوس بر بهرپس دیرس، اعتقاد به رشت‌خیر و رنده شدن مردگن و سحش کارهای خوب و بد آن در براری حساب و گذارن و چسود پل (اصراط) بری رفتن به بهشت یا دورخ، همه پیر و دیربار در آیس براس وجود داشت. ولی اگر آیس آیس بوحاسه و پیر و نظر ایدولژی برای برن ندرگی نداشته، از بفرگهی دیگر، برای آن هم تازه بود و هم حده داشت و این حاده در شمار دانستین اساموسون اعسوه بهشته بود. در اس بهشته بود که بدین اعلام می‌شد در دس تدره، تمحصات طبعتی، اسباب‌راب شرایی، هرهای عرس‌سایل‌کسر اجتماعی، برتری‌های پیادگرانه جابودگی و در عین حاس بقود حقدآور مؤن و رزشتی جایی ندارد و در قرآن، مشور رسمی پس آیس، صریح شده است، شایسته‌ترین مردم در برد حده کسی است که صنعتی‌ترین آنها است. شما در اس به حق ادعای کرده‌اید که در واقع ایرانیان به آن عظمت و قودت انشادی و جمعی آن روز، در بریر تعداد معده و سار و برگ کوچک و معده اسلام شکست بخورند، اس دستگاه حیاب حاکمه فاسد ایران و بقود حقدآور عودن روزنش بود که به خاطر به‌دشتی پشوانه مردمی، شکست عود که بنیستی هم می‌مورد و نودهدی مردم سرورس بری و ر ش چود راحت می‌کرد و بنس ترتیب بید فکر کرد که مردم ایراس واقعاً ر یس پیشامد خوشحان بودند.

در صفحات ۶۰ و ۶۱ همان کتاب می‌نویسند، دیگر پس و نقب کاملاً ضروری است که از همان آغاز کار حساب پس دکن‌نژاد دس از حساب دیدن‌ران راستی حده بوده و حده مسده بود، در تمام س دران هزار و صد ساله، ساسری بر مردمان دس بود که در هر شرطی اسات و وارسیکی روحی خویش را حفظ کردند. در تمام اس کتاب وقتی که صنعت از فرهنگ آید، از مکتب آید، از دکن‌نژاد دس و از سوداگرن رب

می‌شود، مطلقاً صحت و امن طبقه مردان حما و مردان دیس نیست، و در صفحه ۶۴ می‌نویسید: در دکان دین، تعداد احادیثی که به صورت کلامی آمده، فروش به جماعت مؤمنان عریضه شد، در کوزه مدتی از ۱۷ حبش مسلم که مدتی پس از درگذشت پیهمن توسط ابوحنیفه معروف مشخص شده بود، به هزار و بعد به ده هزار و بعد به صد هزار و بعد به ششصد هزار رسید و پس از آن به یک میلیون و سپس به دو میلیون، و در زمان خلا محمد باقر مجلسی مؤلف کتب مستطاب بحار الانوار سر به دو میلیون و چهارصد هزار زد، که در واقع حبش ساری و آن هم با آن شد، نه حق مقدمه شروع فساد معرفی کرده‌اند، نه اسلام و نه قرآن، و در صفحه ۹۹ کتاب که محور برای اسلام احترامی فزین بوده‌اند، می‌نویسید: سیاست حسد شده مکتب دکانداران دین، کوشش در بهره‌گیری از حیثیت و احترام عظیمی است که فرهنگ اسلامی در طول درون و آن برخوردار بوده است و هنوز هم برخورد است البته جسدی لازم بنیادین به سرعت درک اغلب موقوف دکانداران دین در طرفین هر و صد سال بودید، مطلقاً توجه به این نکته اساسی نگردانید که چرا در ایران صد، حیثیت «شکل مبارکش‌ها»، نویسنده‌ای «کلمه صابر» را و می‌اند به در کرده‌اند و نودهای مردم را به دنبال خود کشانده‌اند چرا فرهنگ عباسی ایرانی بتدریج و بتدریس و احساساتی بوده و از عقل و هر که دم و آن می‌رود - جوء محقق و متفکر و تشدد بوده و حواء ستم‌ساز محمد و پیرو و شرک - می‌گویی، و مآلاً نه دنبال کسی می‌رفته که هم‌عصر خودش باشد؟

در کتاب بعدی در پیکر اهریس در صفحه ۱۶ و ۱۵ نوشته‌اید، در دوران ساسانی، که پس از عصر هخامنشی پیشگویی‌های دوره تاریخ برین کپی بود، آثار بسیاری در رشته‌های مختلف ادب و هنر... ساخته‌اند پس دورن پوشیده دورانی آخوندپور نیز بود، خصوصاً که پیش از آن هزار سال بعد از عصر صفوی می‌توان یافت، و همین آخوندان زرتشتی، از مومنان مومد گرفته تا معبودگترین عضو جامعه روحانیت مسیح شده، بسا مرور زمان تعلیم نطف و معبود، نویسانی را بل به آبروی برای



گسترش خود سوریانه حور در همه شئون سیاسی و تحصی و فرهنگی ممکن گردید، همان دلایلی که بعدها آخوندان ما بر سر قرآن آوردند - و در راه سل بدین هدف، آنرا نیز مانند ایشان دین و دکان دین کردند، و مذهب را گاهواره جهل و خرافات ساختند و احتیوت روحانی خویش را محوری برای تکبر و قتل و شکمه قرار دادند، که سوره‌های شایعه شده‌ای از آن، قتل فصح مانی و پوست کندن او در دوران بهرام اول، و کشتار جمعی و نامردانه مردکین در زمان امویان است (که به همین سیاست از طرف همس مومنان عالیشان، ددگر بپ گذاشت). روح این فرهنگ آخوندان زرتشتی که غاصبه جانی‌ترین فرهنگ اصل ایرانی شده بود، نیرومندی‌ترین شاهنشاهی ایران را از پای در مباحث، چنان که برای بعد از آن، دیگر هرگز شکو، کهن خویش و باز سادت و با این همه، فرهنگ بری، پس از گویا مدتی نقوس و در ۱۰ حاکمتر برآورد و به پیروی از رسالت دیرینه خویش، باز دیگر به سوی زندگی و راپندگی بال و پر گشود، بدین سان بود که این مار فرهنگی به نام فرهنگ اسلامی ایران پدید آمد، با جیل‌شمار دشواری و بنیادین و هوروش، با اسره حکمان و فیضون و معسران و پژوهشگری، با ریاضی‌دانش، پزشکی، پرشکاش، شیمی‌دانش، حیأت شناسی و با جمع عروسی که حد ریاضی و محسوب را تا بلندترین قله اندیشه آدمی بالا بردند، و حاصل کار همه این سبمی چنان گران از سازندگی ایرانی در فرهنگ کمی جهان سلام برد که نه گفته معروف س جلون، بدون آن خبر ریذی از این فرهنگ باقی نمی‌ماند.

با این وضع و با این حد، حقا دین سلام و سزیده و یورو دستانه که حقایق، محذوری‌های طغانی معسول در ایران ساسانی را مسوخ کرده و محیط را ساسات کرده بود تا ایران، با استعداد فرهنگی که داشته‌اند، سهم گزانی از فرهنگ کلی جهان آن روز و نه خود حصانی دهند. گویا که در هم به دنبال آن نوشته‌اند با معبود کید که چر مثلاً آخوندهای زرتشتی مروق شدند چنان کند، همین‌طور که هر سال بعد در عصر صفوی موقف شدند که غیب همان کار را تکرار نمایند و در واقع

نظام رسته‌های تعلیمات اسلام و پسته گسترده در این جا بحر سیه اعدان کینه که چون فرهنگ سبزشان خودمان تعبیری نگرفته بود، همان کار نگار شد، و اما خوشحانه و دلچسبانه در مجموعه جیت و مکافات، تا حدی حساست به این موضوع نمودید در مجموعه جیت و مکافات : در صفحه ۷۶ تا ۱۲۲ دلایل و شواهد زیادی آورده‌اید که این خود ما بودیم که انقلاب را رها نداشتیم. در صفحه ۱۲۹ ضمن این که درباره نودهای مردم ایران که اکثر در پی پی‌بی‌دی انقلاب شرکت کردند، توضیحاتی داده‌اید و نوشته‌اید: ولی چهره واقعی این متشکک، متعصب و متپرست را بی‌گفتن سال‌ها پیش بر این محور سیاسی خودمان ملکشاه‌نوا، بهار بهار و هرگز توصیف کرده بود:

آید از دره راه شران اگر زوری حبیبی

شاهنش و دراز، دولت بیرون می‌کشد

و ز پرید متعصب، پا بر سر چشام بهار

حاکم پیش را به آب دیده، محض می‌کشد

این توصیفات و در مورد خلق و حوی ایران است. در صفحه ۱۳۶ کتاب دامنه داده‌اید، و ما از صفحات ۱۵۲ لی ۱۶۲ گده سفره شاه و به گردن رفته‌مکن و بوسه‌گشای به اصطلاح «روشنکده‌های خردمندی بنی حلی» اند ننهید. در صفحه ۳۴۹ عوامل دولتی چپ، لسی، شوروی، عراق، سوریه، آلبانی، بلغارستان و دیگر پانگه‌های سوسیالیسم از نگار و جاسوسان سب و سمجنت سروس و موند و دیگر سرویس‌های مخفی عرب و یوی دیگر و سر برمال‌هایی همچون جبهه خلق برای رادی دنیایی و را معصر شناسید. در صفحه ۲۸۷ کمونیسم سوسیالیستی به ما به حاضر گردن کردن بعد توسط شاه و در صفحه ۳۵۶ کارتل‌های نفتی را بر عودن اصلی سقوط شد، محرمی کرده‌اید. در صفحات ۱۸۴۹ به بعد سران حاکم بر کشورهای عرب و با لقب «روسیان برزگر» عامل میهمی در سقوط شاه معرفی نمودید و در صفحه ۷۸۲ گمانی، مضطربان را خشنی شمرده‌اید و در صفحه ۷۸۲ رشتی‌ها را، در صفحه ۸۹۴ نهضت آزادی را مقصر شاخته و ر آن ج که صفحه ۹۹۸ بازگشت و

در در مدنی، حسن بریده، دکتر صنیع دهری، محسن پرشکپور، سناور حلال مائینی، دکتر شایگان، سید جلال شهرابی، محمد درخش، رحیم صفوی، سی‌صنیر، دکتر بریدی، نظیراده و روحی سازمان محبین، همه را به و حاشاکار دانستید و صفحات ۹۹۹ لی ۱۰۱۴ و حشایی به حرب سوده و رماکاری‌هایش داد‌اید. صفحات ۱۰۲۷ تا ۱۰۳۰ با عنوان کردن این که رفشار حشرات حاکم در این رفشار معاویه ست به رفشار غمی، نشان داد‌اید که هور دس اسلام مورد عسکان قرار نگرفته است. دس عمر از آن تمام نیروهای دلی و جراحی را کلاً مطرود و مغفور دانسته‌اید.

در تمام موارد و شخاص و سازمان‌ها و حکومت‌هایی که

معتقد بود‌اید در سقوط شاه دست داشته‌اند، فصل مشترکی که عین شده است، دزوح و رب و فریب است. شاید بتوان گفت که عفت‌العقل تمام معاصد و گزینیه‌های ما ایرانیان، با بیسی که صاعداً تعریفی از خود شده، مردمی سبدر با محبت، با گشیش و باهوش و پرگن شمسند، در همس موضوع دزوح نهشته باشد، و در این مورد قریباً با شما هم‌فکرده‌ایم، و این درد دیروز و امروزمان نیست، آفتی است که به قرن خودتان پیوست و پنج قرن پیش، داریوش آرزو کرده که امروز مردا کشورش و ر شر آن و ر شر دشمن و جنگشانی در امن دارد. و ما-

در کتاب تولدی دیگر: در این کتاب دیگر و قرآن «کرم»

بوش و «حزب پانصد رسول اکرم» باچرند حری نیست، و تنها با بوشن قرآن و محمد آن هم با بی‌رحمتی هرچه تصحیرت کفایت شده است، و بر این گذشته، متأسفانه مطلب ممنوع در این کتاب، برخلاف عقاید بوشه شده در کتاب‌های فوق‌الذکر، از یک سبدم مگر برخورد نیست. پیسی که ضد و نیکی در آن سبدر رید است، درباره آن چه از تورات و انجیل بوشه‌اید؟ عهده‌برق می‌کشم، چون مطالبات و اطلاعات لازم در این زمینه را ندارم. دس موضوعی که و براب بوشه بودید، برلیم برگی داشت. محضرت توجه کردم که بعضاً شبیه به مطالبی است که ر کتاب‌های احادیث مسلمانان در «توضیح لسان» آورده‌اید

به نظر می‌رسد که سر و نحو، تقویم هر دو - گر هم - همان یکی بوده - شهادت زیادی ما هم دارند. شما که محتملاً از بنیاد قرآن و اشتباه مقایسه‌ای پس کتب ادیان توحیدی (یهودی، نصرانی و اسلام) داشته‌اید و هر سه را با هم بنویسید، به نظر می‌رسد اگر به جای قرآن، مثلاً بعد از انوار محسنی را در کنار محسنی از سورات می‌گذاشتند، همانایی بهتری در خبازاتان قرار می‌گرفت و محصور سودید و آیات قرآن تعمیر و تفسیرهای تازه‌ایی نکند که ارزش وحدت محفیه شد را در سایر موارد هم کم کند. در این ماضه اگر، دارم در مورد ازایه تنافضات و تعمیر و تفسیرهای تازه‌یین درباره قرآن جبری سویم، زیرا در همین نامه در مورد قرآن محسنی را مطرح خواهم کرد که محتملاً جو نسوری تمام بوشتهای شما درباره قرآن خواهد بود و دیگر س که می‌گیرید، مساله اساسی ما را که به دنبال پیدا کردن راه نجاتی از گرفتاری‌های حتمی‌مان هستیم، حل نمی‌کند. ترجیح می‌دهم بیشتر در موردی که با هم شتاک عمده داریم، بحث کنم. شاید واقعاً همان جور که شما هم اشاره کردید، با تنزیح مسامانی یکدیگر و عدای در هم‌زدن واقعیت‌های گرایان، شرابم به یک راه حل علمی عینی برسیم. در مورد «سراک علی‌دهان» سری متدل، با عقلی که خود شما در کتاب بوسی دیگر از کابات و از آخرین دستاوردهای عینی در این زمینه ترسیم کرده‌اید و با ملاحظه هر چیزی در اطرافمان و همه بر دیگران مسامه شخص مردمان، که هر انسان سلسی می‌تواند آن را به همین سراسی پیکانه محدودش درک کند، هر دو فو درم که می‌توان وجود حائن و ناشی را برای این همه معلوقات جور جور و این همه رسیانی و هم حیرت‌انگیز، از کوچکترین درها گرفته تا بزرگترین گنجشک‌ها و هر چه پس آن‌هاست، انکار کرد، و به حق از قول آیشانیان خوب نوشته‌اند که می‌گویند: «چون دانش بر ساس قانون علف و معلول همس حد، در وقت نظم می‌باید برگ در فن سائل ماهیگی می‌جوید که بر مسای آن می‌نویس آید» را به همان صورت رد می‌کند که گذشته را، و قو بن تعمیر با پیر آفرینش را جلوه‌های قدرت سرور و بی‌محدودی در چنان معادی دید

که بنیسه بشری، در هر حدی از نوع و دوری، در برابر آن حتی دره باید، به حساب می‌آید» (آزادی دیگر صفحه ۱۶۰) حال ما توجه به این که هر دو به وجود حدای ب عظمتی اعتقاد داریم، به سراج وسیله‌ای می‌رویم که بتوانیم با او در تماس قرار گیریم و فهمیم که حائق ما را با چه می‌خواهد؟ ما که خودمان مثل بعضی‌ها که بعداً درسم، صاحب «کشف و کرامت» هستیم. یک انسان عدی هستیم و معتقد به وجود حائلی به نام خدا. و دوست داریم به نام او برای چه منظوری ما را خلق کرده و چه کنیم که از ما رسی باشد و مثل سایر مخلوقاتش بتوانیم در کنار هم با مسالمت زندگی کنیم. احدا به سراج ادیان می‌رویم، چون آن‌ها ادعا می‌کنند که پاسخ ما را دارند. البته صرف ادعا که اصابت موضوع را ثابت نمی‌کند و باید آن‌ها را آزمایش کرد. به نظر می‌رسد شما هم در «تولیدی دیگر» حواسه‌اید به همین منظور، کتاب‌های دین بزرگ دنیا و آزمایش کنید. ولی عبارات شخصی بحثان طوری است که نشان می‌دهد پیش‌بینی‌های خود را صادر کرده و خواسته‌اند اصالت ادیان توحیدی و پسران و کنده‌بینش را کلاً بکنار رد کنند و آن‌ها را مثل تمام انسان‌های گشت‌گشای سخته و پر دانه دهیانت بشر و کسانی معرفی نمایند که همیشه دوست داشته‌اند دیگران را با فریب به اطاعت خود وادارند و از آن‌ها بهیبت همگی بهره‌کشی کنند. در آن کتب اصر زیادی دارند که مطالب کتاب‌های تورات و انجیل و قرآن را، مستقیم و غیرمستقیم، به اعتقادات آشوری‌ها، بابی‌ها، سوری‌ها، آنگی‌ها، جوزنی‌ها و مکتاب میترایی و رشتشی و موری و عده و سته معرفی کنید. (همان کتب صفحات ۲۱۷ و ۱۲۸)

خارج دهید موقتاً فرض کنیم که قرآن حتماً اصیل است و کلام حدیث است، و این فرض سیستم قرآن در این مورد چه می‌گوید. قرآن می‌گوید، تمام پیامبران خدا در ادوار تاریخ که برای اقوام پرکنده در جهان فرستاده شدند، پیامبران از یک منبع و مد یسری ر طرف حائق عالمین بوده که برای می‌آدم آورده‌اند (سوره البقره/ ۱۲۹: ۱۳۶). ولی هر قومی پس از رفتن پیامبر خدا

را هر بر می‌گیرد، هست پافتنده که خبر هم دمه دره. و حله
 دکتر محمد فاطمی، «آیت کبری»، چاپ حمزی، تهران ۱۳۷۲،
 کورش حبیبی، «نظم عددی قرآن»، انتشارات شمره تهران ۱۳۷۵،
 و سلسله مقالات عبدالله ارسنکه در بولس ماهنامه
 A7 Manged Tarzan, ve nahi shad to Se haw are Perspect
 این کتبیات تها و تها می‌توانست با کمک کامپیوتر عملی
 باشد.

شاید قرار براس بوده است که عرضه بین اعجاز برای ایس
 عصر حفظ شود. عصری که عدد و رقم ارزش بالای خود را در
 زندگی پرمیبه بشر نشان داده است، یعنی که تعداد رسیدنتری از
 مردم دپ آن و برای دازه مور یومیشتن به کار می‌روند، و شاید
 قرار است که این اعجاز به عنوان پیام حد از طریق اینترنت سه
 اطلاع طلبان حقیقت، تالی که از وضع اجتماعی دپسی مصری
 راضی نیستند و نه دسل مصری می‌گردند، برسد.

گفته می‌شود که محکم‌ترین اثر از سمدال منطقی، ریاضیات
 است و از بین تمام عملیات ریاضی، سدهتر و همه ههتر، چهار
 عمل اصلی، این هائی است که در آن شبکه ریاضی مورد
 استفاده قرار گرفته، جالب این جا است که تاکنون اعجاز قرآن و
 در فصاحت و بلاغت آن معرفی می‌گردند، که فقط سری
 عربی‌ان قابل درک و شخصی می‌توانست باشد، در
 حسی که این اعجاز عددی بر تمام مردم دنیا، صرفه‌نظر از
 زبان‌شان، هس فهم ست، چون زبان ریاضی و عدد، همه
 دپ و در تمام زبان‌ها یکی است. حال، ملاحظه و مشاهده
 دقیق اعجاز عددی محفوظ شده در قرآن برین معلوم می‌شود
 که:

۱- مؤلف قرآن یقناً می‌تواند نشان بدهد، و باید گفت
 کشف شبکه ریاضی در قرآن محتملاً هان محره پیامبر اسلام
 است که مردم هم عصر و متعارف و توقع و دشمنه. بدین
 ترتیب معنی آیه ۲۰ سوره یوسف (۱۰)، برایشان روشن می‌شود که
 می‌فرماید: «می‌گویند پر و جاب پروردگارش صمعه‌ی سه او
 نازل می‌شود؟ بگو غم غیب و آن حادثات، انتظار نکتبش، می

سر با شام منصر می‌نام» و در فتح، بین اصحاب پیامبر اسلام،
 اعجازی است بری ارائه به تمام مردم جهان و برای تمام اعصاب،
 به معنوی فقط بری مردم عربستان و دوران حیات شخص
 پیامبر.

۲- برول قرآن واقعاً و حلاً در طرف خدمت بدین ترتیب
 معنی آیه دوم سوره سجد (۳۲) مفهوم عملی خودش را به ما
 نشان می‌دهد که می‌فرماید: «برول این کتاب بدون هیچ شکی، از
 طرف پروردگار عالمین است».

۳- قرآن در تمام مدت ۱۴۰۰ سال گذشته دست نخورده و
 سالم حفظ شده و نه دست ما رسیده، و بدین ترتیب معنی آیه ۹
 سوره الحجر (۱۵) برین روس می‌شود که می‌فرماید: «ما
 خودس قرآن را برل کردیم و خودمان حافظ آن هستیم» و
 همچنین معنی آیه ۹۲ سوره فصلت (۴۱) و جواب درک می‌کیم
 که می‌فرماید: «هیچ باعلی به در گذشته بدان راه یافته است و نه
 در آینده بدان راه خواهد یافت. نازل شده و صرف حکیمی ستودنی
 است»

۴- شاید این که قرآن در آیه ۸۸ سوره اسرا (۱۷)،
 می‌فرماید: «بگو اگر جن و انس گردهم آیند تا هابان اس قرآن
 و بی‌روید، نمی‌توانند به مثل آن بایزید، هرچه که بکنمگر و
 باری دهم»، منظور همن اصحاب عددی ست که قرآن را توانم یا
 فصاحت و بلاغت و ارائه حقیقتش عرضه می‌کند.

تمام پیامبرانی را که حدود بری اوشت صردم فرستاده
 ست، در وطیعه دشته‌اند: و این که با ارائه معبرانی به مردم
 دلت کند که راسب می‌گوید و واقعاً ر طرف خدا رسالت
 پیامبری دارند، دوم، یعنی بعد از این که مردم حقایقشان و
 ناور گردند، دستورال الهی را به گوش آید برساند، در ایس
 عصر، به خاطر پیشرفت‌های علمی بشر، مخصوصاً درک ارزش و
 دقت عدد و رقم، قرآن هرده وطیعه را به عهده خود گرفته، یعنی
 که ول با ارائه اعجاز عددی به علماء و حقیقت‌جوین، ثابت
 می‌کند که بین کتاب و بین مشیفات ریاضی بی‌توبه توسط
 انسان‌ها نوشته شده باشد، و از طرف خداوند آمده است، و

دوم با سپس دستورات الهی منکوب در خود، عالمیان را عالم بر تعلیمات و حواسهای حاشیاش و حقایق حقیقت و عاقبت زندگی می‌نماید و حجت را بر آنها تمام می‌کند. ترجمه کشف حجاب به پیامبر می‌گوید: «ما بین کتاب و ما حق برای هدایت مردم بر تو نازل گردید. هر کس هدایت یفت به سر خود اوست و هر کس گمراه شد به رهن خود به گمراهی افتاده و تو و کسب آنها بیستی» (زمر / ۳۹، ۴۱). یعنی که مردم و آرد بگذرد و فقط آنها را عالم به موضوع کن. بگذرد آنها خود، رضای و اسباب کند.

قرآن در همان سوره انفجر (۷۴) که کلیه اصحاب عذدی قرآن را ریه و توصیاتی درباره آن داده است در آیت ۳۲ لسی ۳۸ چنین می‌فرماید: «آری! سوگند به ماه و سوگند به شب، چون روی در رفتن آرد، و سوگند به صبح خون پرده برافکنده که سس (اصحاب عذدی ۱۹) یکی از برگزینان است. هشتاد دهنده است به بشر. برای هر یک از شما که بخوهد به پیش بود و یا عقب افتد. هر کس می‌رود آن است که کسب کند»

چون دو بین تمام محرفات روی زمین، نه به بشر رسد که طبق آیات همین قرآن، از روح خدا در دمیاده شده (انحراف / ۱۵: ۲۹، ص ۷۲، ۳۸) و بدین برسد قدرت حلاقه و اختیار مصمم‌گیری پیدا کرده، یا به عبادت دیگر مثل سایر موجودات روی زمین نیست که تنها با غرائز خود محصور به انجام کاری باشد، و با برانی ب گروه خود، برخلاف سایر موجودات، «محور» به هریتی مستقل‌آمر است. دستور الهی که توسط پیامبران برش آمده است همین معرفتی است که گر قرار می‌برد مثل سایر مخلوقات، با قر و ددین به صورت غریزه محصور به محاسن شود و مثل آنها در گمراهی در آرامش زندگی کند، در مغر بشر بر مغموری می‌شد.

«شوک» دوم من. ملاحظه وضع زندگی خطوطیسم بعد و انقلاب بود که چر با ایجاد حکومت اسلامی به مرتب‌تر ر رهن شاه شده است در رهن شاه با آن که به حساب مسلمانان، آن همه مصیبت بود و آن همه بی‌بختی، آن همه ظلم بود و آن

همه حقیقت. وی در عین حال، وضع مردم چنین بود.

به خود می‌گفت: مگر به این است که حدودی در قرآن فرموده است: اگر مردم فریاده، پغان آرد و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، برکت آسمان و رهن را به رویشان می‌گشودیم (اعراف / ۱۶) مگر به این است که حدودی فرموده است: شما بهترین امت هستید که در میان مردم پیدا آمده، (آل عمران / ۱۱۰) مگر به این است که حدودی فرموده است: «شما برترند اگر مؤمنان باشید» (آل عمران / ۱۶۹) پس چرا که مردم به‌ترند و کدامین برتر هستند؟

مردی که ظاهر مساعد مرکز رتق و فتق امور شده در حالی که در زمان شاه این چنین بود، امروز که وسایل سمعی و رسانشی گروهی (روزنامه‌ها) و مجلات و دیو و تلویزیون و سایر وعظ و خطابه، همه در اختیار حکومت اسلامی است و طهر همه مغلوب با نام خدا شروع می‌شود و انتظار است که مطابق دستورات و طرح‌ریزی و اجرا گردد در حالی که در زمان شاه این همه وسایل تبلیغاتی در اختیار دستان بود، امروز که تمام روح و حتی دجراول کوچک با حجاب تمام عباد در مصمم ظاهر می‌شوند در حالی که در رهن شاه بی‌حجابها و هفت‌قسم آرایش‌کرده بر مراکز مد دنیا، چون پارس و بی‌پوش و سغرامیسکو و جاپوره هم به موانع جلوتر بودند و در جنس هر در شیراز عمال جنسی را به معای و قع کنند در حیاطان مردوسی در ملا عام به نمایش می‌گذاشتند، بعد و انقلاب که سوجه عامه مردم به روضه‌نوی و تهریاداری، سفرهای حضرت علی، حضرت عباس، بی‌بی سغش، بی‌بی رقیه و بی‌بی سکنه و دعای کمال و دعای میده و دعای توسل و ترجمه کامل به حفظ و برگزشت دفاع مشترک و مرتدای امام و امیرانها و پیرو و میرانها و ذلت کامل در تعمیر و پر رهن سگداشتن آنها سیدر بیشتر از زمان شاه شده است صاعی محرم و صفر و سبیری دیگر و روزهای سال برای عزاداری و توجه‌رانی و سبجیری و رعدیوم و گرفت اشک مردم سنگ تمام گذاشته می‌شود، در حالی که در زمان شاه یک صدم بین آیین‌های مذهبی محرم

نمی‌شد. و اگر هم احیاً کاری می‌شد توسط عده معدودی بهاری بود، گهی هم که از طرف دوزار و دستگ‌های دولتی برسر می‌شد، پیدا بود که به بیت محصله و اعتدای قلبی به این امور می‌شدی بود، فقط به منظورهای خاص سیاسی و نظائر به این کار بود. بنابر ترتیب امروز ظاهرها باید رتبه‌های خاصه حدیسه‌اندیش و در نتیجه نعمات الهی طلق و عذابش بیشتر باشد. پس چرا وضعیت عمومی و گمرازن زندگی مردم این همه بدتر شده است؟ علاوه بر فقر اقتصادی، فقر اخلاقی و سقوط وحشیانه آن به مراتب بدتر از زمان شاه شده. چرا مردم بی‌قدر گرفتارند؟ بین فقر و مریدند؟ این فقر عللید و اس همه در عسرت و فلاکت به سر می‌یزد و ناری مانده کردن هم بدند؟ ابطار مؤمن به حد و پیرو قرآن این است که باید وضع زندگی مردم بهتر شده باشد به بدتر. حتماً باید یک جای کار خراب باشد. پ قرآن، مصداق آن چه شده نوشته‌اند، مثل ثروت و بحل، نوشته سبزه و یا حداقل تعریف شده است، و یا اعمال اکثر مردم و دست‌انکاران، خلاف قرآن است. برای این تحقیق، بند اصناف قرآن را آزمایش می‌کنیم و بعد کار مردم را.

آن چه مسلم است امروز به پیدا شدن شبکه ریاضی در قرآن - آن هم با چنان ستمکسی - اصابت قرآن و به این که واقعاً کلام حساست، برای مصحف‌خوان علف‌مند، به مرحله نفی رسیده. یعنی با ذرک و قبول این که چنان کسانی با این خصوصیات ریاضی، نمی‌تواند توسط سبزه نوشته شده باشد، راهی نیست چرا بین که قبول کنیم کلام بی‌بیت و معصومه محمد. قبول اصالت قرآن به عنوان کلام حتمی خدا، با را به این اعتقاد رهمون می‌شود که باید معادل قرآن رسد و معصیت و باشد. ولی نتیجه‌ای که حاصل مردم شده و برهانی که می‌کنند با آنچه که خدا گفته، از زمین تا آسمان متفاوت است. آن چه به سر مردم این آمده خیلی شبیه به همان تنبیهایی است که خداوند در مورد مشرکین اجر می‌مورد و شورش در قرآن آمده است (مرد ۸۲ و ۹۲) سبزه بنده یقیناً، لاف‌ل، یک جای رتباط‌های با خدا و اجرای دستورانش لیک مردم که تنبیه‌های حسن

سبزه است. آن گعاست بهتر است صدقه به اعمال خودمان نظر حکیم و سبم کارهایی که می‌کنیم الهی است یا شطانی نکند خیال می‌کنیم به طرف مکه می‌رویم، ولی در واقع مسیر انجانی‌مان به طرف ترکستان است. ب این فکر خردکننده مدتها دست به گریستن بردم تا در تابستان ۱۳۶۲ رشا حبیبه به وگور کبادا آمد. در حلیه سحرانی داشت سحرانی اولش درباره اشعار عذبی در قرآن و اثبات اصالت آن بود و موضوع سحرانی دومش شفاک همس بود که

چرا مسلمانان حین همه گرفتارند؟

قبل به مصمون می‌گفت: اکثر کسانی که امروز در دین خود ر مسلمان می‌داند، در حقیقت سبزه تعریف قرآن، عوحد نیستند، و شاید هم مشرک باشند ولی خودشان می‌داند چگون غیر از خدا، کسان یا چیرهدی دیگری را می‌پرستند و حوایج خود را از آنها می‌خواهند. به آنها متوس می‌شوند و بفر و سارشان و سر و رارشان با آنها است. می‌گفته من و شما و هر مسلمان دیگری باید خودمان را محض کنیم و بسیم بکنه واقعاً مشرک هستیم و خیال می‌کنیم عوحدیم. نکند ندانسته پیرو شیطانیم. ولی خیال می‌کنیم پیرو فرابیم. نکند در شاهیم ولی خودمان می‌دایم، و می‌دایم هم که می‌دایم. قبل از این که خود ر آزمایش کنیم، لازم است که تعریف شرک و فح آن ر از رسان قرآن بشویم:

۱- هیچ گناهی بالاتر از شرک نیست. در آیات ۲۸ و ۱۶۶ سوره ساء (۹۱) می‌فرماید: یقیناً حدود کسانی که مشرک شوند می‌بخشد. ولی هر گاه دیگری غیر از این ر به هر که بخواند می‌بخشد. هرکس به خدا شرک آورد، به یقین دوزخی است و گاه عصبی مرتکب شده است. هرکس به خدا شرک آورد، گمراه شده، آن هم در راهی بسیار پرت و دور افتاده. و در تأیید این مطلب، در آیه ۷۲ سوره مائد می‌فرماید: ... کسی که به خدا شرک آورد، خدا بیشتر بر او حرام می‌کند و جایگاهش آتش جهنم است. وقت بکشد حدود می‌فرماید تنها گهی ر که می‌بخشد و خلیفه هرکس ر جهنم معرفی می‌کند، شرک است

یعنی که شرک در برد و ولایتمی و خدائشایی هم دستور ست.

۲ - پیام تمام پیغمبران به مردم همدی بود. پیامشان این بود که غیر از خدا معبودی نگیرید. ولی شیطان هم تمام تلاشش بر این بوده است که می‌آید و میرنگد گدشی باخشنودن بعضی شرک کند آیات ۱۶-۱۷ سوره بقره (۷۱) می‌فرماید: (شیطان به خدا گفت) حال که من بومند با حق، در صراط مستقیم در کمستان می‌نشینم از حلو و عصب و راست و چپ به سرخ آنجا (سما) بشمارم و در سحر آنرا را سیاه‌سگراز بخورم بافت صراط مستقیم یعنی همان راهی که مؤمنین می‌جوهند بروند. اهمیت موضوع مخصوصاً زمانی بیشتر روشن می‌شود که می‌بینیم خداوند به پیامبرش می‌فرماید: (ای پیامبر) اکثر مردم اینان نمی‌آورند، هر قدر هم که تو ندان حریص باشی، و اکثر آن‌ها هم که به خدا ایمان آورده‌اند، می‌پشتان توأم با شرک است (سوره یوسف (۱۲) آیات ۱۰۳ و ۱۰۶ و در آیات ۶۵ و ۶۶ سوره زمر (۳۹) می‌فرماید: (ای پیامبر) نقضاً همدن طور که به تو و به دیگران قبل از تو وحی کرده‌ایم، اگر شرک آورید، عملتان باطل و از رستگاری حراشیده شد. ولی خداوند در سنگینی کس و ر شکنج‌گران باطن، بیکه قابل توجه در آیات فوق این است که خدا به ما گوشزد می‌کند که شرک بلائی است حربه، مریقب باشی همان اقلیت مؤمن شده به نمی‌تواند از شرش در حال باشند، چون اکثرش در معرض خطر شرک بدن هستند. حتی پیامبر هم نمی‌تواند خود را در امن نداند و باید همیشه هوشیار باشد.

۳ - شرک بلائی است حربه و باید: در آیات ۲۲ الی ۲۴ سوره بقره (۶) می‌فرماید: روزی که همه در گرد آوریم و به آنجا که شرک آورده‌اند بگوئیم، آن‌ها می‌گویند که خیال می‌کردیم شرکای خدایند، که نباید؟ عذری که می‌آورند جز این نیست که می‌گرسید پروردگار! قسم به خدا که ما مشترک بودیم، بیکر که چگونه به خدایشان دروغ می‌گفتند و آن چه در پیش مرد ساخته بودند نریشان گمراهی بود. یعنی که بسیار امکان دارد شخص بدون این

که خودش بداند، در دام شرک مبتلا می‌گردد. خیال می‌کنید موجود است، در حالی که به معرفت قرآن مشرک است. حال بیسیم و هماغا شرک چیست؟

۴ - شرک چیست و مشرک کیست؟ بعضی می‌گویند: مشرک کسی است که برای پیغمبر گدایی بوده که خدا را قبول نداشته و محسوس می‌کند که خودشان را سنگ و چوب و حجر و حرما دوست کرده بودند، حای عالم می‌دانستند، بعضی دیگر می‌گویند: به اعتقاد مشرکین بر این بود که روح محسوس و بت‌هاشان در کمر خلقت آفرینش با خدا شرکت داشته‌اند، هر دو گروه می‌گویند توسل به برکت و معجزین درگاه الهی و واسطه قرار دادن آن‌ها برای مقرب به خدا، به تئو شرک نیست بلکه لازم و در حقیقت و حیات مسلمانی است. حال اماره دهده لغزیت شخص مشرک را از زبان قرآن بشویم

قرآن در آیه ۳۲ سوره یوسف (۱۰) می‌فرماید: (ای پیغمبر به مشرکین) بگو، چه کسی بر آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ کیست که شما را و پیغمبر می‌بخشد؟ زنده و زمرده و مرده را و زنده بپذیرد می‌آورد و می‌برد را بستان می‌دهد؟ خواهد گفت: خدا، بگو آپ پروا می‌کنید؟

در آیه ۸۴ الی ۸۹ سوره صافات (۳۲) می‌فرماید: بگو اگر می‌دانید زمین و آن چه در زمین است؛ آن کیست؟ خواهد گفت: آن را خدا، بگو مندرک نمی‌شوید؟ بگو صاحب جناب آسمان‌ها می‌تواند و عرش بزرگ کیست؟ خواهد گفت: خدا. بگو نمی‌ترسید؟ بگو: اگر می‌دانید هفتی هر چیزی در دست کیست؟ گفت: آن که به همه پناه می‌دهد و کسی را برای پناه خود نمی‌جوید؟ خواهد گفت: خدا. بگو: پس چرا خدو نشاید؟

در آیه ۳ سوره زمر (۳۹) می‌فرماید: آیا دین خالص (یعنی شرک) مخصوص خدا نیست؟ و آنان که غیر از او را به ولایت می‌گزینند (می‌گویند): ما این‌ها را فقط برای تقرب به خدا خدمت می‌کنیم، خداوند در آن چه اختلاف می‌کند، می‌تواند حکم خواهد کرد. خداوند دروغ‌گویی بسیار و حدیث نمی‌کند در آیه ۱۸ سوره یوسف (۱۰) می‌فرماید: سواي خدا چهره‌ای هستند، بگو:

آیا نه خدا از چیری حیر می‌دهید که در رمس و آسمانها از آن
سیرانی ندارد؟ خدا صبر و بالابر از آن است که برایش شکرشکی
بسرید

در آیت ۴۳ و ۴۴ سوره روم می‌فرماید: آیا سواي خدا
شعبي اختيار کرده؟ بگو، حتی اگر آل شعیان قنوت انجم
کاری داشته باشند و چیزی نهمند؟ بگو: شعاع گسلا از آن
جداست. فرمازی یی آسمانها و زمين از آن پوست. سپس همه نه
برد او در گردنده می‌شوند

در آیت ۶۳ لی ۶۵ سوره انعام (۶۶) می‌فرماید: بگو، چه
کسی شما را ر وحشهای خشکی و دریا می‌دهاند؟ و را سا
نصرع و ری می‌خوانید که اگر ما را از این مهلکه نجات دهد،
و سپاسگزارلی حوریم بود. بگو حناست که شما را و آن مهلکه
و از هر سوخی می‌دهاند. باز هم نه و شرک می‌آورید؟ بگو و
فادر است که از مالای سر با از ربح شدن عذابی برسان بفرستد
یا شما و گروه گروه به جان هم می‌دهد و حتم و کین گروهی را
به گروه دیگر بچشاند. بگو که آیار و چگونه گویاگون بیسان
می‌کیم، باشد که نه فهم دریم

چندیکه ملاحظه می‌کنید با به تعریف قرآن، مشرکین
معتقد به وجود خدا به عین حانق همه آسمانها و زمين و
صاحب هستی تمام کایات بودند، ولی در همین حال سخا، یعنی
چیزی دیگر عیر و خدا را برای تفرق به ذات اعلی و واسطه
و شیع فرزند در آنجا به درگاه خدا بر قبول داشتند و آنجا
تعظیم و تکریم می‌کردند و از آنجا طلب کمک می‌بودند. حور
توجه کند، آن هم توجهی دقیق به جدی مهربانی که در آیه سوره
ق (۵) فرموده است: ما آفریدیم و از سوسه‌های نفس
او آگاهیم. و از شاهزاد کردن به و نزدیکترین و در آیه ۶۰
سوره عاف (۹۰) فرموده است: پروردگارتان گفت: هر سوبی تا
دعایان را اجابت کنم و در آیه ۱۸۶ سوره بقره (۲) حدیب نه
پیاپی فرموده است: چون بعدگان من در دره من و تو می‌پرسند،
بگو: من به آنجا برنیکم دعای دعاکنند و اجابت می‌کم. پس
به ندای من پاسخ دهند و نه من ایشان آوردم، تا اس که حدایت

شوند. بکنه جالب در سن آیه اس است که بری حاد دعا و
هدیب دعاکننده فقط دو شرط قابل شده است. یکی ایمن
مخضابنه به خدا (ایمن دعاکننده با توجه کامل به خدا و از
صمیم قلب دعا کند) و دیگری این که دعاکننده مطیع حد باشد و
به عبارت آیه نوری به بنای او پاسخ داده باشد و دستورات او را
ابعام داده باشد، و می‌دانیم که اولین و بهترین دستور نهی که
تمام پیامبرانش را به همین خاطر فرستاده است، این است که
سدگش غر از حد، نه هیچ چیز و هیچ کس، برای اندای
حاجاتش. سر تعظیم فرود نبروید، یا شمد کامل نه نفس، فقط
توجهشال به خدا باشد و بها از و طلب کمک نماید. بها از
را مدکی کند و سر، و تنها به او توکل داشته باشند و سر
همانطور که می‌دیم اولین پیام پیامبر اسلام یں بود.
قرآن لا اله الا الله تعالی یعنی بگوید که هیچ معبود و
صاحب اختیری جز خدا نیست تا رهایی پیداید. رهایی و تمام
خرافات و نهی سستی گشتگان، رهایی از تمام اسارت‌های
صکری، از تمام نیروی ماضی، تا نه خود خودتان بازگردید، اصماد
به نفس پیدا کنید، و امکان شکرها شن اسبدهای درخشان
بهشت حادادنان فراهم شود و رستگار شوید. همین طور که
پراپاین دوره ساسانی با آشن اسلام از اسارت حاصه جغایی
نجات پیدا کردند و ستمددهایشان آزاد و شکرها شد و دشمنه
دنیایست. نه مصای واقعی کمنه، نه دنیای منمن آن روز عرصه
گردد، همین طور که در رسانس، رویایان خود را از سلطه
کشیشان مشرک نجات دادند و از کبسان آنها بریدند و به دقای
تنها بدو وسیله و واسطه، پیوستند، خود را از تمام سمدی
شرک آزاد بریدند و ستمددهی بهشتی ظاهر شد، رشد کرد،
بروز گردید و رستگار شدند عصر بروز اروپا، در وقع عصر
بریش مردم از خدا و دین خدا نبود، عصر بریش ر پتخا و
نورهای خرافی مربوطه بوده عصر بحث از سنجای سسارآور
شرک بود و عصر مرحد شدن گو این که تعداد البته کمی از
اعتزیزکنندگان علیه کلیت، مطابق ر دس بریدند و لاسب
شده، ولی با آن چه از قرن آموختیم، در برد حادید، بدون دین

بود به مراتب بهتر و دسم بود مشرک است، و نه همین دلیل بود که یونانیان با این کارشناس، یعنی بعد از عذاب دادن خودشان و شرک، مستحق شنیده که جدا بد نکند و دبار و از آنجا دور کند و نعمتش و نه آنجا ازارش دارد.

رشاد حلیه، نقل به معصوم می‌گفت: من گر فردی بهوش و نکته‌سجم، خود را در بره آرمایش قرار می‌دهم تا حق برآیم، لاف برای خودم، روشن شود که آیا به معنی صحیح گفته‌ام یا برسر؟ آیا واقعا موجود؟ آیا غیر او خدا هیچ موجود دیگری را صمدیف خدا قرار نمی‌دهم و خوانم را از او نمی‌خوانم و او در جواب و بد زندگی خود مؤثر نمی‌داند؟ بری درک من مطلب، سر در گریبان می‌گم و نه خود می‌گویم غلاتی تو دل فکر کسی که منتهم به شرک هستی. باید دهج و خود را تشرنه سایی. کلاه خود و قاضی و شعبی خود را محاکمه کن و کینه اعمال و اعتقادات خود را زیر دوش بگذار تا لاف به خود ثابت کنی که مشرک نیستی و موحیدی سعی کن به خود رست بگیری و چیزی را پنهان نکنی، تا ضمه خفتن و پند و عدل‌لود خود و اصلاح کنی.

قرآن برای روشی شدن این امر و تشخیص بین مشرک و موجد، صفتی که سلا گویا و متن تمیز کرده که هرکس می‌خواهد بکند آنجا اعمال و اعتقادات خود و بسجده اگر جدای بخواند مشرک است و می‌داند، برایش روشن شود. درست همانند کسی که ر بیماری قدش کاملاً بی‌اطلاع است و شه پس از آزمایشات مناسب دقیق طبی، طبیعت برایش روشن می‌شود و می‌خواهد خود را معنده یا کنترل کند. پس صراط عبرت بر: صخطه اول به‌دش اعتماد به کسی یا چیزی غیر و خدا (ب اصطلاح «ویر خدا». برای رفع حجاب و پ به عنوان وسیله و شمع بری تفرق به حد. کلاه خود را دخی کسی که به آبا به کسی یا چیزی غیر و خدا به عنوان رفع حاجات (احسب) که معمولاً باید فقط از خدا حواس، امر جمع می‌گم؟ من و یار و نه رگزش می‌رم؟ آیا دور برگان دین مانند پیرمهر، امام‌ها، مبارزادها، سبها، پیرها و مرد و چهرایی چون مسلمانان،

درحان کهن و غیر و می‌پرستم؟ آیا اسب‌های رسیده، نه می‌سنگای از حد هستند که زمین منظور مورد سناش و پرستم باشد؟ پریش به معنی این که و آنجا طفل کمک و مساعدت ندانم؟ ب آنجا راز و سر کنم؟ حاجات و برنام را به رها عرصه درم؟ و چهرایی را که باید معصوم و خدا حواس، از آنجا بخوانم؟ و نه طور خلاصه غیر از حد. آنجا را هم در بد و خوب زندگی دخیل بدانم؟

اگر خوب مثبت است، ممکن است مصلحت به سبب سسته مشرک، و باید هرچه زودتر خود را، به‌دست دهم. آیت ۴۲، ۴۴ سوره روم (۴۹) و آیه ۱۸ سوره روم (۱) صریح است.

صخطه دوم - پسرد جنس رکب و اعتقاد به آخر آیت ۶ و ۷ سوره فصلت (۴۱) خطاب به ساسر می‌فرماید «بگو، من انسانی هستم همانند شما. به من وحی شده که حدیثی جدایی است یک. پس زو روی آورید و از او آعبرش بخواهید. و بر مشرکان، آنهایی که رکب می‌دهند و نه آخر بعدی ندارند»

آیا من زکات می‌دهم؟ آیا به آخرت بعدی درم؟ درک این که رکبات می‌دهم یا نه آنست که چون مشخص و خاص محاسبه است و لاف خود می‌دانم. ما تعیین می‌کنیم که به آخرت یسار دارم یا نه. به این آسانی نیست. زلی ب معیت به آیه ۴۵ سوره الزمر (۴۹) می‌خوان آن را معلوم نمود که می‌فرماید: «وقتی نام خدا به تهنیتی ذکر شود، قلب آنهایی که به آخر ایمان ندارند، مضطرب می‌شود، و وقتی که نام کس دیگری غیر و جد بیر برده شود، شاشت به آیف دست می‌دهد»

سراسر من به نام سیم آیا وقتی که نام خدا به تهنیتی برده شود، قلب مضطرب می‌شود. یعنی باید حتماً نام دیگری غیر از خدا هم برده شود تا خوشدل شود و شاشت به من دست دهد؟ مثلاً وقتی می‌شوم کسی می‌گوید شوید ان لاله الا الله، حسب باید پشت سر آن بگریه اشهد ان محمد رسول الله؟ یعنی سرودن اسم جدی تنها برام کافی نیست و احسن کسود می‌گم و

راحت و خوشحال بیستم. و حتماً باید به دنبالش اسم کسان دیگری غیر از حد را هم برسد تا راحت و خوشحال شود؟ با این تریسب من می‌نومم در گوشه‌های تنها، خودم را آزمایش کنم که آیا طبق این صراط به آخرت می‌رسم و درم و بشخصاً یکپارست و موحدم یا نه. شاید واقعاً از ابتدا مشرک بودم و خودم هم نمی‌دانستم خیال می‌کردم جاهل‌پرستم. و حال آن که شیطان فریب داده و مشرک کرده بود، یا از دوری کودکی اسلام را بر من چسب معرفی کرده بودند و من جاهل و عدل‌مانده بودم.

مأموریت اساسی پیامبر سلام و مأموریت اساسی منم پیغمبران خدا، در واقع فقط همین بوده است که به مردم بگویند هیچ کس و هیچ چیز را غیر از حد، نپرستند. حواصیل خود را بر هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا نوحید، و ز هیچ کس طلب پیری و مددگری نکنید. هیچ کس، نه معای واقعی، بلکه هیچ کس نه موسی، نه عیسی، نه محمد و نه هیچ پیشوای دینی و نه هیچ صاحب منصب و یا مالک زر و زری، فقط خدا، اگر هر کدام از اشخاص، اسباب و ظریف‌دلان را در حد مورد سبایش قرآن دهم و حادث خود را بر آنها بفرستم، بنایست در دام شیطانی بنادایم که به عظمت خدا قسم حورده که همانا (اولاد آدم) را گمراه می‌کنم به جر آیه‌هایی که محصله‌ها (منون مشرک) شده اند. آیه‌های ۸۲ و ۸۳ سوره من (۳۸)

صراطه سوم - آیات ۴۵ و ۴۶ سوره اسراء (۱۷) سومین صراطه را در اختیار ما قرار می‌دهند. در این آیات عطا شده پیغمبر می‌فرماید: «و چون قرآن را قرائت کنی، من تو را آیه‌ای که به آخرت ایمان بدوید بپردازم و بر من می‌جسم و بر دل‌هایشان حلی می‌کنم که قرآن را نهند و گوش‌هایشان سنگین شود، و چون در قرآن خدا را به تنهایی یاد کنی، آن روز گردانده گیران شوند».

لازمه درک معنای قرآن و فهمیدن پیام خدا، به حد کامل به حست آخرت است. این صراط به ما می‌گوید که اگر کسی به آخرت ایمان نداشته باشد و در نتیجه مشرک باشد، گروهی دانشنامه دکتري در دنياي عرب د شه پشد، يادرسه درك

معنای قرآن نیست. حتی با توجه به این صراطه من می‌دانم خودم را آزمایش کنم که آیا درک و قبول قرآن بر من آسان است، یا درک و قبول مطلب کتاب‌های دیگری که به نام پیغمبر عرضه می‌شود؟ آیا علاقه من به خواندن قرآن بیشتر است، یا به خواندن کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، اصول کانی، بحار لاویز، و سایر اشخاص و کتاب‌های دیگر دینی اگر صادقانه فهمم که بر خواندن قرآن حتی به زبان خودم خوشم می‌آید و فکر می‌کنم از آن چیزی نمی‌فهمم، امکان دارد و فعلاً به آخرت ایمان ندارم و امکان دارد که بدینسه و بخواسته مشرکم.

صراطه چهارم - ترک نکردن قرآن - این صراطه را از آیه ۲۷ الی ۳۱ سوره فرقان (۲۵) می‌توان استخرج نمود که می‌فرماید: (در روز قیامت) «روزی که مشرک دست خود به دندان گرد و گوشتی کاش همراه رسول راهش را در پیش گرفته بودم ای کاش فلان را به دوستی نگرفته بودم، یا من که قرآن بریم بارل شده بود و مرا از پرورش باز می‌داشت، و این شیطان می‌به خدای و گمراهی من است. پیغمبر گفته، ی پروردگار من، قوم من ترک قرآن‌نگذید، و این جنم بری هر پیغمبری دشمنی از حسن بندگان من فرار دادیم. تنها هدای تو برای هدایت و یاری تو کنی است». ترک کردن قرآن مانع شدن مردم از دسترسی به قرآن را خصوصیات مشرکان است.

رشد حلقه نقل به مضمون گفته، کسانی که پیغمبر و پیشوایان و همان امت را می‌پرستند و بر آنها حاجات خود را می‌خواهند و قرآن را کنار می‌گذارند و کتب دیگری را که سه پیغمبر و شمه نسبت داده‌اند، به عنوان منابع مورد دینی می‌خواهند و پیروی می‌کنند، در حقیقت دشمن پیغمبر هستند. بر تأیید این مطلب، آیات ۱۱۲-۱۱۵ سوره انعام (۶)، را می‌آورد که می‌فرماید: «و همچنین بری هر پیامبری دشمنی و شیطانی است و حسن قرآن دیم که بعضی از آنها سخنی آراسته و فریسه فرستد و به دیگری لقا کند. اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس آیه را به دروشتن و آگاهار»

چرا خدا خوانسته است که دشمنان پیغمبر چسب سخنی

سازند و آنها را به دست دهند؟ در آیه بعد، عفتش را می‌گوید: «تا آن که به حرّت اینسان سازند، گوش دین بپایند و مورد پشندان قرار گیرد و هرچه در خویش است تمام دهد» مشیت ازلیه حدود در این است که مؤمنان و کافران را از هم جدا نماید و هر و حری مناسب دهد حد حراسته است این تسبیح استقامت و درویش توسط دشمنان پنهان ساخته شود تا کسی که واقعاً به آخرت استوارند جذب شوند و از مؤمنان به آخرت جدا گردند. چطور می‌توان گفت که منظور بر این سخن آیه است و فریبده همان صایع دینی غیر از قرآن است؟ آیه بعدی مؤید این معناست.

«آیا ز غیر خدا، حاکم و داورى بخواهید؟ و حال آن که و جدیدی است که کتبی ما تفصیل برایش فرستاده و اهل کتاب می‌دانند که به حق از حاکم پروردگار باز شده است. پس از لشکر آورندگان صیانت».

در حقیقت دستور الهی این است که غیر از قرآن، هیچ نوع مطلب و کتب دیگری به عنوان کتب دینی، مورد قبول مؤمنان قرار نگیرد. و در این مورد قرآن به دنبال آیه فوق می‌فرماید: «کلام پروردگار در رستی و عدالت به حد کمال است. کلماتش تغییر نمی‌کند، و نشو و دناست».

اگر می‌خواهیم قرآن را کلام خدا می‌دانیم، منطق و عقل حکم می‌کند که وقتی می‌گویند قرآن مفصل و کامل است، آن را دور نماییم و چیز دیگری را به عنوان مکمل بدان بگیریم. در این جا به نظر می‌رسد می‌توانستند بگویند که حتی به ۱۹ سوره انعام و بقره شوم که خطاب به پیامبر می‌فرمایند: «بگو چه چیزی درین ترس شهادت‌ها است. بگو شهادت خدا، که میان من و شماست، که این قرآن به من وحی شده است و شما و هر کس دیگر که که نه و برسد، هشدار دهم. آپ شهادت می‌دهد که ما خدا معبود دیگری هم هستند؟ بگو من چنین شهادت می‌دهم بگو محققاً هر حدای بکتا هیچ معبودی نیست، و من و آن چه شما شریک از قرار می‌دهیم، سرورم».

وهر کلام رشاد حقیقه این بود که جدی و حسد، تنها

معبود و پادشاه بشر و کتاب قرآن تنها مآخذ مطبوع عالم پسند به عنوان سیاسی آلتیبر رفتنی رسد، و قنور هر نوع مآخذ و هر چیز دیگری در وضع قبول شریکی برای حدت، و این دقیقه همان است که ما تأکید بسیار زیاد در قرآن از نظر الهی شرک محسوب می‌شود و نابخشودنی است.

دستورات الهی همیشه دستور کتاب صیاحی است. هر کس در هر گوشه‌ای از دین آن دستورات را دقیقتر چرا کند، عددی بهتری نصیبش می‌شود. ما حد ترمه گوش کتاب طماعی و یا ما آب بوشش جملات آن و ب بوشش و مالای سر گذاشش آن، عددی خوب به دست کسی می‌رسد. هر جماعتی، صرف نظر از این که خود را داری چه معنی و چه معتقداتی بدند، هر قدر آیت قرآن را دانسته یا ندانسته، یا ذکر مآخذ و یا بدون ذکر مآخذ، بهر و دقیقتر اجر کند، به همان سبب گشایش ر آسانی زندگی برایش فراهم می‌شود، و هر قدر مسکرت قرآن را باز هم دانسته یا ندانسته بیشتر اجرا نماید، بکمال و ادوار بیشتری در زندگی همین دنیا (کاری هم به آخر نداریم) نصیبش می‌شود، قانونمندی الهی است که اگر دست به آتش برسی دستت می‌سوزد، گم و مسلم و پیروی و عسری و لایعجب هم که ناشی فرق نمی‌کند، می‌سوزد. کوهی خوب و بد سازند هم همین است و هر بین نیست. حساب و کتب آخرت حدت و ما در بین مرده حتی نمی‌کیم. باید پیشاپیش بدینم که هیچ قوم و نژاد و طیفی بدان حاضر یا به حاضر صرفاً ادعای پیرو فلاان دین بودن، مرد خدا بالاتر و یا پیوسته از دیگران نیست تنها ملاک ارزش و عسرت هر کس در مرد خدا، حسن تقوی و درنگاری است (الحجرات ۱۳/۴۹).

حاج مصلحین قوم و کلیه هرطیلس مسوزن و علاقه‌مند ما به جای این که بدینچه و گرفتاری‌های جامعه و بدون ارئه هیچ دلیل فایده‌مندی به گردن عمر و زید و یا نه گردن شیاطین برگ و کوچه و سبکساز جهانی بیدارید، حواس است کلاه حدود و ضعیف کند و ارایش آرمیشیدن روی شمس مردش و نزدیکانش و همخوانشان باشد که آب قبل و هر چیز موجودند یا مشرک، و

اگر موجوده، تا چه اندازه دستورات دست بخورد و تحریف شده، حدود رب جلیل، یعنی قرآن را اجرا می‌کند. پس این که اگر محصله تحقیق کند و از پروردگار عالمین طلب هدایت نماید، برایش روشن می‌شود. معانی را می‌بیند و می‌تواند خود اصلاح کند و مقدمه بحث از گرفتاریها و فراهم می‌آوردن مس خود بین راه و رفاه و به نتیجه رسیدن. کسب صبر و پیگیری لازم دارد.

* * *

حاج آقای شافعی را به حد، با این استعداد فوق‌العاده و با این همه تعقیبات و مطالعات و ب گریزهای از اخلاصات باطنی و فرهنگی که دارند، مهر سنت صدیقان به جوانان و در این زمینه، با حسن نیت به این که همان فرهنگ اسلامی که از در ادب و حسن مصلحت امروزین روزگرن در دسترس است عصر خودش را تربیت کند، همان کسی که اگر امروز می‌داند، بر شک تعدد زیادی از جویایان بول را برده می‌شوند، اکنون هم اگر به طور خالص و بدون پیرامون به جوابات عرصه شود، حداقل همان قدر برایشان کارآمد خواهد بود، یعنی که باعث شکرتی استعدادهای خودشان خواهد شد، به آن‌ها اعلام نمایند؟

حال با اجاره خود شد و با استعداد از اخلاصات اکثر سنج در کتابهای خود شد، حذب به مصلحت جوانان که محاضرات یا در کتاب «تلمیذ دیگر» بوده‌اند، عطای به عنوان حسن شام می‌بوسم. اگر مورد پسندان بود، تألیف می‌سازد نویسد و اگر به پیشاپیش درخواستی مرا بپذیرد.

«فرزندان ایران! ر ترمج گشتنشان آن چه از کسب پروردگان می‌جویند بین کند در بحر حکومت ساسانیان بر ایران. «اصاح اجتماعی مردم به حاضر امتیازات گسترده صفاتی، تبعیضات اشراقی، بی‌عدالتی‌های انحصاری، هر ب عسره‌نگی نظامی که راده جنگهای بی‌حاصل یا برپا شده بود، و به خصوص همرا با کاپوس بود بی‌حاصل آفریدن روشنی در همه مسیر مملکت با رنجور، تکلیفها و مصاربع و تنقیض عقیده‌های مذهبی آنان، از دیرپار کاسه صبر مردن بس کشور شاهنشاهی ر

لریر کرده بود (توضیح المسائل: صفحات ۱۰۵-۱۰۷) و جردیدگان منظر بودند که دستی از غیب به فریدشان رسید و به حسن عمت اساسی بود که ب پورش سلام بوالهنگ و با آن وعده‌های از پس بدن عتلاقی طمانی و «بحد عدت اجتماعی» مردم ایران مشدقانه سلام را پیروند و بر محدودیهایی طبعی جامع دورن ساسانی بهاد پیدا کردند و پس و آن بود که استعدادهاشان شکوفا شد و کسی چو طری، بس مسکوبه، سیویه، هری، ابوریحان برسی، بس سنا، رگری ری، فخر راری نصیرالدین طوسی، حارزمی، خیام، بیسهمی، رمحسری، شهرستانی، حرانی، ابولرح اصهبی، سابع‌الرمی هنداسی، میرد ماد، ملاصن، سهروردی و دیگر بزرگان فزون از شماری را تحویل جامعه شری دادند (ایران در چهارده سرنوشت: صفحه ۷۰) ۱۰۹۴، ۱۱۰، ۱۱۴) در آن دوران شکوفایی چنان بود که افرادی چون رگری ری در دو کتاب فقهی خودش علیه اساس سوت و ایکار ارتباط مذهب ب حد، هشتاد سال پیش از آن که دعاهای مشاهیر در اروپا «قرن فروع» از حد کسانی چون ولتر و روسو و کنت و هگل و هرار سال پیش از آن که چپس دعاهای در قرن خود م از حد کسانی دیگر چون فروید و ایشتاین و مارتلگ مطرح شود، (تلمیذ دیگرو، صفحه ۲۸، می‌توانست آردنه نویسد و دسکده نقیض عقیده‌ی در کر بود که از در آتش سوزاند.

برسان موجود شده و شاکر که اسلام را بیرونی و دین‌داری می‌شاختند که پادشاهان را و قد و سدهای سرت‌آور صفاتی دوران ساسانی بهاد داد، بود به شکرت این نعمت بزرگ و سده رسالت و رفیع دینی، خود پیغمبر شدند و با طیب خاطر، به سده سیم درجه اولی در پیروزی و تکامل فرهنگ اسلامی داشتند، سکه سیمی به حد ساره بزرگ در گسترش اسلام در جهان ایفا کردند، کسانیکه امروز بر شماره صفهان بخوری و پاکستان و سگلاشد و مالری و آسی سانه و تانمند و چس و

همه و آفریدی شرقی، یعنی مردمی که عمدتاً به دست مسلمانان و مغربا و رهند و دانشوران این مسلمانان شدند از تعداد کثیف مغرب مسلمان بیشتر است، و امروز مسلمانان پس حتی قسمتی در سارهای پهنکانه خود و به فارسی می‌خوانند که مادگر محسن پیاوژن اسلام در دهرشن است، (پیر در چهار و ه سربوشت صفحه ۱۲۲).

تألیفات دانشمندان مسلمان در آن روزها حدودی مطالب علمی به معنای واقعی کلمه بود به طوری که سه قرن (۱۱-۱۴ میلادی) تلاش گسترده‌ای در بحث مسیحی اسپینا (اندلس) و در مرز سبیل که در آن زمان توسط برمنه اداره می‌شد، برای ترجمه کتب علمی و فلسفی جهان اسلامی به زبان لاتینی محکم گرفت که حاصل آن، ترجمه‌ها یا ترجمه‌ها تر برگشته دانشمندان و فلسفه دینی مسلمان بنس ربن بود، و قسمت مهمی از این آثار ترجمه شده آثار سرگان داشت و فلسفه ایرانی بود که در جلیله آنها می‌توان از ری و ابن سینا و حارزمی و محوسی و ابن مقفع و صبری و بیرونی و عراقی و بنیخ برهان هندسی و هروی دم برد، و و کتب‌هایی چون انجاری رازی و هرون و شعری ابن سینا و طب ملکی محوسی که به مدت چند قرن کتابهای درسی دانشگاههای اروپایی بودند، (انزلی دیگر، صفحه ۲۰) و جانب این جا است که برعکس اسلامی که مطلقاً شخصیات زیادی را معرفی کرده بود و غیر بین و و خود کشنده دوران ساسانیان بجات ده بود، برای این دانشمندان مصلک در این جهان بود نظری به وجود آورده بود که خود را بنده حد و در خدمت اسلام یعنی راه حد می‌دانستند، و در واقع مثل علمی مشهور دیان امروز، جهانی فکر می‌کردند. ن داشتن چنین باوری بود که کتابهایش را به زبان عربی، در واقع زبان قرآن که ربن علمی و رسمی جهان اسلام بود، می‌نوشتند یا مورد استفاده تمام مسلمانان جهان اسلام باشد، و هیچ که خود را متعلق به محدوده کوچک مروجی سبستی مکانی که تضاد در آن چ متزلزل شده بودند، نمی‌دانستند و به همین علت جهانی و شری فکر کردن بود که آن همه سانسگی داشته و شهره آید شدند

فرید ایران! راس و مهم‌ترین کاری که شما را به مشک‌کناییان بر دیک می‌کند این که با تحقیق دقیق علمی دریابید که چرا پرابس و شاید تمام جهان اسلام در قرون اولیه چنان مشتاقانه علاقه‌مند به تحقیق در علوم صحنی بودند و دانشمندان و علماء دیابند به جامعه بشریت تحوی دهند، و چه شد که بعد از چند قرن، چرا علم در سراسر آن دیار خاموش شد که شد که خود هم به معنی واقعی خاموش ایست. شخص علت اس بیماری اجتماعی به حدی بدازد مهم است که تشخیص یک بیماری صعب‌العلاج توسط طبیبان خود به صورت قسم اوبن مدخله. با دانش محسی علمی صعود و بزل پشرفت علوم در جهان اسلامی و تطاهش با تعمیرت و حوادثی که در آن سالها در جامعه به وقوع پیوسته، حیثیون رشتت می‌داری پیدا کرد که با کمک آن و با ملاحظه رهی که رویای رشتت، بزن امروزه راه علاخی برای عقایدانگی‌ها بنس به دست آورد. این محسی و می‌توان از ملاحظه دوران حدت دانشمندان پر آوری که نامشان با عصر طلایی اسلام گره خورده است، اشتد ج کرد.

بن محسی زمانی را بنامده و سبیده که اکثریت قریب به تمام دانشمندان اسلامی صاحب دم در واقع از بنه دوم قرن دوم یعنی در حدود یک قرن و نیم بعد از ظهور اسلام پیدا شدند و چراغ علم کم و بیش ن قرن پنجم روشن بود. پس ر آن به ترویج نا قرن هفتم به خاموشی فرو رفت، چرا چس شد؟ بین سؤالی است که باید پاسخی منطقی برایش پیدا کنیم راهی نیست به جر این که قبول کنیم نه راه اصولی شبحه شده برای پشرفت جامعه، طریق توسعه علم و دانش است و تبه راه ممکن توسعه علم و دانش، آردی فکر کردن و آزادی بحره کردن و آردی بوضوح و بانه یافید به دیگران برای برخورد عقاید و صیقل یافتن آنها است و اس راه حد. رهی بود که محدود دستورش را در قرآن به پیامبرش داده بود. که مصلحان قرون اول با دانش چنین تعلیماتی بود که سه دهان تحصیل علم تحریر رفتند و چنان توفیقانی به دست آوردند، چه شد که بعد و قرن پنجم تقریباً رونق علم اقول کرد؟

آپ اعتقادات مردم بست به اسلام تغییر کرد و پی موالعی ر خارج دستورات من را تحت الشعاع مرور داد؟

دکتر مهدی فرید در حد اول کتاب «تاریخ علم در ایران» پس از شرح مبسوطی بر این باب که چگونه هر نوع بحث و دعوی علمی و فراقهری علوم غیردینی و فلسفه در مدارس و حوزه حالات (از جمله یون) ممنوع شد و عطف آموزش مطابقت دسی معار بود، «آس مدرسی» (Scholasticism) را به عنوان یکی از عوامل به وجود آمدن این تحول معرفی می‌نماید و می‌نویسد، در جهان اسلام خاصه و سدهای پانجم هجری به بعد «آپس مدرسی» رونق بیشتری یافت و این رونق به تدریج به اشتراق کامل الهیات به طبعیات بحامید (ریاضیات کلام صادق) ما چگونه ما ششم، صفحه ۲۰۹).

جورج سارنون در تاریخ علم، نیز «آپس مدرسی» را عامل قول علمی سیستمی می‌داند. اما و این آس را مشکل کلی علم در قرون وسطی معرفی می‌کند و می‌نویسد: «پیش از سده دوازدهم میلادی (اشتم هجری) یکی از گروه‌های شرق و غرب، بعضی مسلمانان، به طور چشمگیری برتر از دیگران بودند، بعضی مسلمانان در پیشپیش بشریت قرار داشتند. و سده دوازدهم سده بعد، به تدریج رجحان به دنیای لاتین (غرب) منتقل شد. ولسی این جریان به سده شانزدهم میلادی کامل شد. پس از آن، علم غربی با گم‌های بلند شروع به رشد کرد، و حالی که تمدن شرقی در حد و قله ماند، پ حتی رو به زوال گذاشت. اختلافات حرکت در نوع تمدن شرقی و غربی، پس از آن، به صورت زورفروری فر شش داد. چندان که پس از اندک زمانی مقایسه میان آن دو سوزی داشت. حال نگویید که این حدیثی چگونه آغاز شد؟. توضیح آن بسیار ساده ست. مردم شرق و غرب در معرض بزرگ «آپس مدرسی» قرار گرفتند. مردم غرب و آن بدنامند، ولی شرقیان شکست خوردند. مسردم غرب عیال را به پی از «آپس مدرسی» را یافتند. گناه علاج، یعنی روش تحری را. اما مردم شرق آن را بی‌بند، یا آن را کمالاً شباختند، یا و پی‌رفت‌ش عقلت کردند. حوسده کج‌کار می‌ست و در بیرسد چرا مردم

شرق علاج و بی‌بند؟ «پسح دادن به آن غیرممکن است» (مترجمان، صفحه ۶۱ و ۶۲ نقل و رسیا کلام، همان کتاب صفحه ۲۰۹)

سارنون، «آپس مدرسی» را مشکل اساسی علم در قرون وسطی می‌داند. مشکلی که بر شرق و غرب یکسان سایه اندکده بود. او معتقد ست که ب بدپیش رسایی و عیال خودگرای و نجره‌گرای از قرن شانزدهم (دهم هجری) به بعد، عربان موعی می‌شوند حصار «آس مدرسی» را شکسته و ب کمک تحریر، علم و به جلو سوز دهم، و ما در صورت شرق می‌نویسد. «پسح دادن به این که چر مردم شرق علاج را بی‌بند، غیرممکن ست. ولی کار شما جوابی که به دنبال یافتن عیال واقعی حاصوشی چراغ علم در جهان سلام هستند، در حقیقت همین ست که اس غیرممکن را، ممکن ساری.

ار آن جا که هر معلومی حقا عیال دارد، باید نمرک و بر پیدا کردن همان علت قرار داد، و به نظر می‌رسد که آن هم اگر عیال مشکل باشد، غیرممکن هم باشد. حقیقتی که ممکن است بونه ما و در این رسیده کمک کند، عیال شده از

۱- مرور ما کشفیات شکه ریاضی در قرآن، از نظر علمی هم برپیمان ثابت می‌شود که قرآن کلام حدیث و مسابری سا طینت حاد را آتش می‌گیرد، و آنرا را خارج از قیودعی روشی به عنوان حدیث عیال به حساب می‌آوریم و از آن‌ها به عیال راهما سنده می‌کنیم

۲- عربی‌ها ب بدپیش رسایی و عیال خودگرای و تحریرگرای موعی شمد از «آپس مدرسی» خود را بحث دهم، «آپس مدرسی» مدعی که تمام مسایل زندگی مردم باید توسط شاربوس و مفسرین دین حل و فصل شود و راجع‌ال داید از آن معر بگذرد و عیال از آن گاه است، پ به عبرت دیگر به تنها کاربرد تحریر و عقل منتفی می‌تواند راهگشا باشد، که گاه هم هست و بسند آگاه داده شود. به همین عیال در «آپس مدرسی» درگانشین عیالگر را به واقعی می‌توان رسیت و کافر شمد و تکبیر کرد و مهورالذعش دانست.

۳- رسانس در واقع چیزی بود که این که مردم خود را
و نیز پویع کلسنیان که خودشان را واسطه بین مردم و خدا
می‌دانستند و غیلا می‌خیز و پاسدار «آیین مدرسی» بودند،
معت دند و خود را می‌خراشیدند خودشان جدید را
واسطه پیرستمن، که در حقیقت نه تعبیر قرآن خود و نه تفسیری
اسارت‌آز شرک جلایه کردند و متحد شدند، و خلق و عصبه را
جدید برکات الهی روشن بر دل شد.

۹- افراد دینی در طول حیات خود متوجه شده‌اند که وقتی بر اساس رهنمود حق تعالی و اصول که به غیر از صاحب هیچ دین دیگری، به هر حقیقتی حودش برمی‌گردد؛ کارهایی که به هیچ وقت تصور را نمی‌گردد که قادر به انجامش باشد، تمام می‌شود. این امر به خاطر آنست که خداوند قادر و قادر بر هر چیزی است. کشورهایی که در طول جنگ جهانی اسارت، به یمنی می‌شدند، کشورهایی که در طول جنگ جهانی اسارت، به یمنی می‌شدند، اسارت و اعدام را به نوبت آوردند. مردان و زنان خود سجنه شدند و در زندان‌ها جفا کردند. حودشان فکر می‌کردند و حودشان را در زندان‌ها می‌دیدند که به نوبت اسارت را به نوبت اسارت می‌کردند و به نوبت اسارت می‌کردند.

۵- اروپاییان و روسی که مسیحی شده بودند، ظاهر
استیلا را در شرکت جلاص شدند و شنبت در جلس مسانه و
استیلا در دهستان شنگنه به گور میزدند، بعد از رسام و حدت
در تسلط گشتی و به عیان قرار از شرکت و ایند انکس
علیه در کردگی و تحریک برای که توفیق موجد شد و شمم
و رسیده به آن که برور استعدادهای حده دشان سرور، پسپه
کردند و چون آن را با نقلا و کوش رسد به دست آزرد بودند،
کردند و شمساخت و رهش کردند

19A

قیامت نموده که نه تنه او و توسیع نموده، بلکه با راهمایی او به سواش پاسخ هشت دده (نفره ۴/ ۲۶۰) و علاوه بر همه، او را به دوستی خود برگزیده و لقب «جلل الله» (دوست خدا) به او داده (نما، ۴/ ۱۲۵) و مآلاً او را سرمنشوق سکویی برای مسلمانان معرفی کرده (امتجده/ ۴، ۱۶) پیرون قرآن تکلیف خود را می‌دانستند که آن دیوانه‌ای و آزاداندیش و عصب‌گراسی و خردگرایی و شجاعانه دسل کشف حقیقت رفس و حتی در ایس مورد هرکس، حتی خدا را به زیر سؤال بردن، به تنها قویا مورد نایبید انهی اسماء که حلال آن گناه سم، چون جودیم مخلوقش را می‌شاستند، سد آرد نداشت، تا اسعد دهایی که به او داده شده، رشد کند و بازور گردد، و ممکن صیفکی حد و خدمت در راه تکمیل برایش فراهم شود. در قرون اولیه برای مسلمانان، قرآن رهنم بود و حکمت (کبر برد عقل و استدلال منطقی) سرورالمنین و ابرار نصحن، و از این جهت بردن ترمی را سریری پیمودند و چری به نام حدیث پیامبر در کنار و همسنگ قرآن بود، خوب می‌دانستند که حتی در زمان حیات پیامبر اهدیثی از قول نشان نفل و روایف می‌کردند که اساسی نداشت به طوری که آن حضرت در صدد تکذیب برآمد و در یک خطابه عمومی پیدیش کداییس و وضعی را اعلام فرمود. آن که بری این که میسر می‌شد اصیل معرفی کند، قرآن کریم ر معیار صحت و سقم حدیث معروله و مسویره به حوش قرار ده (مظهری مرتضی، خدمات مسکین اسلام و ایران، چاپ ایران، صفحه ۱۵۶).

علامه طباطبائی در صفحه ۹۶ «قرآن در سلام» به ما اطلاع می‌دهد که پس از پیامبر، تمام حدهی مصلحن (و جمله حضرت علی) اکیدا فتنش کرده بودند که احداث پیامبر به صورت منکوب در سمد و این فتنش تا حدود صد سال بوسط تمام خلفا به طور جدی حفظ شد و هیچ کدام اجازه عکترب شدن چیری را به نام حدیث ندادند، تا در رهمان خلافت عمر بن عبد نعرس (۹۹-۱۰۱ هجری) و توسط او سود که اسس فتنحن سروداشه شد، و بر آن نه بعد سرود که حدیث نویسنن سمر ریادی تدوین پیدا شدند (توضیح لسانل، چاپ ول، صفحه ۱۴۸).



باوجود بر این ت مذهبها، صول حدیث نه عنوان چیری در رسف قرآن مغبولیت عامه پیدا نکرد، مخصوص هیچ‌کس ر فقها و عمامی جامع آه را پیدر شدند.

ولی نه هرحدل بطقه ولایه نهادهی شدن حدیث نه عسراان مآحد معتبر دینی، توسط طایفه وقت، منعقد شد، و می‌بایستی مسلمانان در نظار اترات محرب امری که حلال قرآن و حلال دستور پیامبر و حلال عمدکرد خطای رانشن و حدهای دیگر تک یک صد سال انجام شده بود، باشند.

در بین رعیبه نکته جانب این است که اصحاب شیعیه کلاً فر طول مدت ۲۲۰ سال - یعنی ر شهادت حضرت علی، تا درگذشت امام حسن عسکری صم یازدهم - هیچ‌کس به دسل نوشتن کتاب حدیث و پ حتی تشویق دیگران به نوشتن آن سوده و بری حل و فصل امور مسعین، مانع پیامبر، از قرآن و از حکمت و درک معقول خودشان استفاده می‌کردند، و همین‌طور بود روش کار فقها و پیشوایان اهل نمنس. یعنی تمام هف صیه مشهور نقل و دوره پیشروان و چهار فقیه پیشوا این یارده نفر که نس ساله‌ی ۹۲ تا ۲۴۱ هجری درگذشتند، هیچ کدام مسدرت به نوشتن کتاب حدیث سودند. کمد کتابهای حبت اهل سم، بعد ر فوب رهبران مذاهب چهارگانه‌شدن و کتابهای حبیب شیعیان تمام بعد از وفات امام یازدهم نه رشته تحریر درآمد و محسلاً امامان شیعیه و فقهائ هل نمنس نه تعیت و دستور اکنه کفیه حدهی بعد از پیامبر بود که از نوشتن حدیث خودری می‌کردند و با اس که عمر بن عبدالمبرر جلفه، اموی لقعن حدیث نویسنی را برد شنب معدنک تألیف کتابهای حدیث معروفر موجود در بین هل نمنس به نام صحاحسته (شش صحیح) یک قرن و نیم بعد یعنی بیس ساله‌ی ۲۵۶ تا ۳۰۳ هجری یعنی در حول ۸۶۱ سال نوشته شدند و اما چه شد که حدیث‌نویسنی عملاً باب شد؟

در درون حکومت ساسانیه مرحلاف دستور اکنه - قرآن (حجر/ ۱۴، ۲۹) و نه خاطر نقصی که نسبت به عرب در برابر عجم و قبیله قریش در برابر سایر قباایل عرب دسنه، در دستگاه خلافت و حکومت «عزودی» را راه می‌دادند، و نس علنت

بارهایی عمومی و مشکلات سیاسی روز به روز بیشتر می‌شد. و در نهایت، مخالفین آنان موفق شدند تا کنگد نارطین قریش، پس از یک دوره جنگهای داخلی، سی‌امیه و از قدرت برکنار نمایند و در سال ۱۳۲ هجری، جسدان سی‌فاس را که شاجدی از مخالفین سی‌امیه درون قبیله قریش بودند، به قدرت برساند.

مصور حلیفه عباسی (۹۵۸-۱۳۶)، در سال ۱۴۴ دسور د ت در کنار دحل در ۴۰ کیلومتری شمال تیسفون، پسندج امپراطوری ساسانیان، قصری ساخته شود و پایتخت سلام را و دمشق به این شهر جدید یعنی بغداد منتقل شود. این نقل تحولات جدیدی و سیر به همراه داشت. از همه مهمتر بار شمس پای پرسیان به دستگاه حکومت بود. عباسیان از ایرانیان که بحرمات زیادی در کشورداری داشتند، استفاده کردند. حاداد انشایی و معروف ایرانی بر هیکه به همراه صفا کاتب، صاحب دیوان، ابنم، دسر، ستار، طب و عاوم، مدیریت و سازماندهی دستگاه سی‌فاس و به دست خود گرفتند اریب کلام، صفحه ۲۱۵.

دستورات قرآن عسی بر آر دی عقیده و مسؤلیت‌پذیری فرد هور بر کل جامعه و نهایت بر دولتمردان حاکم بود. س مروج وضعیت خاص فرهنگی - اجتماعی به بعد دد. آنکه سی‌فاس به مسلمانان عصر عرب و روریون سی‌امیه باعث شده بود که عملت‌های دیگر به مرکز قدرت راه یابند. همراه با سانسندون، دانشمندان و متفکرین مختلفی سیر از شهرگرفته امپراطوری گسترده اسلام در آن جمع شده بودند که در میان آنها بعض یهودی، مسیحی، زرتشتی و حتی دهری (ماتریالیست) بودند. در چنین فضای آزادی بود که رسانی یا عصر حالایی اسلام شروع به رشد نمود.

عربی، زبان رسمی امپراطوری شد و منابع علمی آن روز هچن به عربی ترجمه شد و در اختیار دانشمندان و علاقه‌مندان قرار گرفت. «این حرکت نهایت ترجمه در زمان مصور به وجود آمد. س جیدون می‌نویسد، «ابوجعفر مصور مرد ملک روم کس فرستاد ت کتب تعالیم مترجمه را برای وی بفرستاد و او کتاب

فلسف و بعضی کتب طبیعت را فرستاد. مسلمین آنها را خریدند و از مطالب آنها آگاهی یافتند و به اطلاع و مانی این کتب و علوم راغب شدند» (ابیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقنی در تمدن اسلامی، چاپ چهارم، صفحه ۴۰ نقل از ریب کلام صفحه ۲۲۰). ولی موح گسترده ترجمه به علم و بهت ترجمه در زمان مأمون (۱۹۸-۲۱۸) به وجود آمد.

صفا می‌نویسد: «در سنده بهیگی که به هیت مأمون در تمدن اسلامی ایجاد شد، کتب متعددی در منطق فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست از یونانی و پهلوی و هندی و سریسی و سبطی به زبان عربی نقل شد و مبدأ تمام تحقیقات مسلمین در علوم محصفت قر و گرفت. علاقه مأمون به ترجمه و نقل علوم به درجهی بود که مثلاً به جیس س سحاق در ایران، هس کانس سرکریسیایی که از پسونی نقل می‌کرد، هورون آن ر می‌د» (صفا، صفحه ۴۵) نقل از ریب کلام صفحه ۲۲۰. در بیست سال حکومت مأمون، گسترش علوم به نحو سربعی ادامه یافت و عصر حالایی اسلام شکل گرفت. در زمان ده حلیفه بعدی: المعصم (۲۱۸-۲۲۷) و الوائس (۲۲۷-۲۳۲)، روال علمی با سرعنی کمتر ولی ادامه یافت، و ما محی رونق علمی جهان سلام از نیمه دوم قرن سوم تا به قسرت رسانی استرکی (۲۳۲-۲۴۷) شروع به افول کرد که تا مرور هم کسر راست نکرده است.

سؤال برک این ست که استوکی چه کرد که چس رهبری را وارد کالید علمی مسلمانان نمود که تا مرور هور و مسوسیت آن حادس شده است؟ مسعودی مورخ اهل سنت در مروح الذهب می‌نویسد: «چون خلافت به استرکی رسید هر نه ترک بطسر و مساحت در حادس و ترک اعتقاد نی که در ایام المعصم و وائس بران بودند کرد، و مردم ر به تسلیم و تقلید هرداد داد. و شیعو محدثین (علماء) حدیث را به تحقیق و مهار ست و حاسعت حواسه. (او) که مینی عظیم بسنت نه اهل ست و حدیث دانست محابرات را با نقل نظر آمار نمود. استوکی نه عیبت مأمون و معصم و وثق مخالفت کرد و جدل و مناظره در آرا، ر مصرع

ساحت و هر که را بنین کار دست رد محارت نمود و امر به تعلیم داد و روایت و حدیث را آشکار کرد. (نه نقل از صفحہ ۱۳۴، نقل از رسالہ کلام، صفحہ ۲۲۲)

اکنون سؤال کاملاً مسطقی که می‌توان مطرح باشد، این که آیا فقط حق به حقیق در صورت و سلفهای فردی حلف سبب شد که مصور و مأمور چنان تربیقاتی در گسترش علم در جهن اسلام داشته باشد و موزکن و جشم‌بند در عکس آن مسر گم برآورد؟ آیا در کنار حکومت هیچ جریب دیگری بود که برآورد و توبه جلوگیری از این تفسر فعالیت‌های علمی نماید؟ آیا اگر جامعه و انکار عمومی آمادگی قبول اقتضات مصور و مأمور را نمی‌داشت، صرف خواست حلف چیسین توفعاس و بعیشین می‌کرد و هیچسین اگر و چمان اجماع آمادگی اقتضات متوکل را نیافته بود، و می‌خواست بکند چنین کار عملی حادی را علیه طیفه علماء و دانشمندان و به طور کلی مردم علمی سار؟ و بعد از او هم جشم‌بند همان راه را نا شدب بیشتری ادمه دهد؟

جامعه شناسان معتقد نا رمایی که هر نوع عقیده‌ای، حزب یا ند، در س مردم حق نیست و جرم ناوهای عمومی و جدم نامه در بناید، و جامعه آمادگی قبول آن‌ها را پیدا نکند، نمی‌توان سلطان داشت که بدهد می مردم پیگیری آن باشند و اگر حکومت‌ها قبل از آمادگی مردم نخواست برآورد چنین کاری را به مرحله آخر بگرداند، قادر نیستند و اگر هم موصول به روز شوند، دوامی ندارند

تلبام جعفر، دانشناس آمریکایی، می‌گوید: «راه و رسم حکومت‌ها می‌تواند راه و روش نوددهای مردم را عوض کند، در متوکل صعود و برول جرم‌گرایی در جهن سلام و اطلاعاتی که بر جریبات تاریخی آن دوره دریم، به ما می‌گوید که بنطه مردم‌ستری و قشری‌گری توسط عصر س عذاب‌عزیز در پادن قرب اول هجری به نام طیفه مسلمین به صورت برد سن دشمن از مکتوب کردن حدیث علمی شد، و تفریعاً جشم‌بندی باث شد و در مدت یکی قرن و نیم حبیب‌های جعلی فروانی به نام آمد، و چون اکثر

توأم با حکایت و قصه‌های حالی بود، جادب می‌بود، و همگم با ردبب آرها، عقل‌گریی فروکش کرد و رمیسه قدم متوکل را در جامعه فراهم برد. هجری که در جسمه، توده‌های مردم را علاقمند به احداث نمود همان حدیثی بود که می‌توانست جوابگوی تمام سؤالاتشان باشد و آن‌ها ر ر تغل و تفکر که معمولاً رست دارد، حلاس می‌کرد، همس نظر تفکر عامه سر دستگد حکومتی اثر گداشت، قضاایات حد متوکل - در افسح - بناید اندک عمومی نوددهای کثیری از مردم بود. آن‌هایی که می‌خواستند با پیروی از حساستان که تابع شخصیت کردکیش بود، خود را از شر عقل‌گرایان بحث دهد و به دسل هجری و هوس رند.

آن چه مسلم است یک شبه و با سرعت نمی‌توان به چسان ساج مبرمی رسید، تصادمی سست که می‌بینم اوبیس کتاب حدیث حل سست به نام صبیح بخاری در همن سال‌های سرون می‌آید که متوکل چن شداد و علاقه علیه عم و هرزگرایی قدره را از او رسه بود. اقتضات متوکل را از اس نظر بناید، افکار عمومی و جو ساخته شده سوانی عرض می‌کند که با سیرین رفتن از او ممدن، هرزستری ادمه بدت و شدبتر هم شد، چرا؟ چون رمیسه فکری آن را عفرس عذاب‌عزیز بر یک قرن و نیم پیش آماده کرده بود، شرمه حبشیای بود که روز به روز تومستتر شد و با اقتضات حوجه نظام‌الملک در تاسیس مدرس نظامیه و روح سعت و سخت ست‌گرایی «بنده» شد، یعنی درست عکس رساس اروپا در جهن اسلام پیده شد.

در عصر طلایی، جامعه اسلامی دهری خود و بر روی دشمنان سمر مسلمین بار سوره و بماد ملحد، و پناهگانی شده بود برای جیل دشمنان بلاغه و اطایای که به تحقیقات و بینش‌هایشان کیسلیان را غصبای می‌کرد و اکنون این رسد معکوس گردید. دیج‌الله صف می‌پرسد: «ریان‌هایی که جلوگیری از بحث و نظر و عقائد به تسلیم و تقلید بر آیدش که شکر سلبین که تازه در حل نکوس و فرقی بود، وده آورد بشمار و ر همه آن‌ها محضرت آل است که با جمهور این دسته در مس

مستعین، مخالفت با علم و علماء و عباد با تأمل و تمسیر در امور علمی و تحقیق در امتداد آراء علمی سابق، آثار شد سبب عده صفت تفکر و تفصیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به موضوع بدون تحقق در مقاصد آن و محض کراهت نسبت به فلسفه و اجراء آن و درآوردن متمسکین در شمار مستعین و رمانه گردید. ایرها سببی بود که بعد از حشاش اعتزل بر عقل‌های مستعین چیره گردید و آن چه در کتب بود بر آن چه در عقل محترم است، برتری یافت و به همین سبب عالمی که از خصوص دینی و لغوییه مطالب بسیار در حفظ داشت، بر عاصمی که قلیل لحفظ و کثیر لیسکر بود رجحان یافت و عام مقصد مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فروعی یافت و در نتیجه فلسفه و سایر علوم عقلی روز به روز از رونق و روح افتاد، ما به حیثی که نظایر محمدرضا زکریا (زاری) و ابویحیی ابروینی و ابویسر (آزاری)، و یوغلی (اسبا)، حکم سمرق و کیسیا یافتند و جای شخصیت‌های بزرگ طب و طبیبیات و ریاضیات و منطق و لغویات را قلیا و محذوف و محذوف و متکفین شعری و کرامی و جر آن گرفتند (اصفا، صفحه ۱۳۶ نقل و ریا کلام صفحه ۲۵۲)، به این که حیا کیم وجود احدیث و روایات نظایر با قرآن و مخالفت با عقل و حکمت، در بین مسلمانان جهان مرور می‌باشد است. برعکس می‌بینیم که در عقل، همین حادث است که به جای قرآن حاکم بر مسلمانان است، و گاهی شیخ سید اسماعیل عرفیل حری به وجود می‌آورد. مثلاً در منطق هجاس حکم نقل سلمی زشدی داده می‌شود و در جمهوری اسلامی ایران دستور نقل‌های ریاضیاتی و فزونی غیر این حد حاشایی می‌گردد و سه محاسب صلی برمی‌گردند.

جواب آذی شفا! بیسی و بی‌آشفا! با توجه به حادثه سید فوری و تسلط عظیمی که بر کتب تاریخی و فرهنگی ایران درید، آیا بین سه عشارتی که دلال می‌آید، از نظر محتوا فرضی می‌بینید؟

۱- هر ترد لیسان است و بی، بخاطر شیر زدن و نه کس

۲- کوروش آمده به خواب که ما نیدرم

۳- آسریک هیچ عطفی نمی‌تواند بکند.

آپ واقعاً در هر سه صورت فوق که با عاصفه زمانی شل نوجوی نوشته و گفته شده است، معنی هر غرور و خودبزرگمی مشاهده می‌کنید؟ در شماره تمام کتب‌تبعیت که بعد از شلال معروف دانشگاه، آیا هیچی است آن پیانی که می‌خواهید به جوابی بوری بدهید؟ می‌خواهید با همین نوع غرور وارد مسیحت و زندگی در جهان شوند؟

به نظر می‌رسد جوانان ما با شخصیت فرهنگی که از دور و گردگی در آن‌ها به خود آورده‌اند به اندازه، شاید بیش از کسانی عزت نفس یا غرور دارند. آن چه احیای حرم دارند، و قیسی است، تا شاید شصت موقعیت و رسن خود را در دسی پرغلمان امروز، آن طور که هست، به آن طور که در دسی موهوم و حیا می‌کنیم باید باشد، بیست و بیست واقعاً لازم است کمزوری خود را ملاحظه کنند، تا شاید آن هم «شاید» از سر راه نواند عصب‌فلذکی‌های قری خود را از فافله تمدن بین دمکنه سرزک جوانی، حیران نمایند، والا شخصی مغرور غیراقتیس و حیاپرورانه همدست تریاک‌های گار مقل، ممکن است در حالت است، همه حد را فتح کند و ولی هیچ‌گاه، به جایی نمی‌رسد و اگر هم تصادف سه قمری و موقعیتی دست یابد، به هر این که سفاکی خون‌آشام او آب درآید، چیر دیگری نخواهد شد.

ما در حرم به واقعیتی و خودگرایی دریم تا بدانیم کجا هستیم و بدانیم به کجا می‌خواهیم برویم. وقتی مبدأ و مقصدین شفاف و بدون عوجاج روشن شد، احتمالاً گم شدن و از چاله درآمدن به چاه، همدان‌های تاریخی‌مان کمتر می‌شود.

جواب آذی شفا!

با عیادت به واقعیتی که در جهان امروز می‌گذرد و شاهد آنیم: رنگ طوف با ملاحظه عقلی اقوام مختلف که حتی در صورت مریدی سحکنی است، بشر بحث می‌کند و نوجوبه مردانشین را می‌نماید، تا شاید با راه‌انداز آزادانه نیروهای انسانی و سرمایه‌ها و تکنولوژی به هر نقطه‌ای در زمین می‌رسد که

فصلنامه رده‌آورد، چاپ لس‌آنجلس
شماره ۵۵، پائیز ۱۳۷۹

گفتگوی با آقای دکتر علی‌محمد ایزدی

پیرامون نقد ایشان

بر کتاب تولدی دیگر

از: شجاع‌الدین شما

بیا که رونق ایس کبر خسته کم نشو،
به رعد همچو تونی، یا به فک محو می!

نقد مفصل شما را بر کتاب «تولدی دیگر»، در شماره گذشته رده‌آورد خوانم. صادقانه باید بگویم که پس از چاپ نقدی دیگر، به همین اندازه مفصل، از صاحتظری دیگر بر همین کتاب در دو شماره پیش همین فصلنامه، به بررسی بسیاری از دوستان که آید، بیرون خود می‌آید و به نقدی بر کتاب منس ندکه ادعایامدی علیه شخص من یافته بودند. اصولاً قصد پاسخ‌گویی به بعضی حتمالی‌آید، را بر این کتاب نداشتیم، تنها صاحب مطبوعات ورین بره‌بروری ما که ن چون دل نه‌ه و چاپ می‌شوند می‌دانی برای تصحیه حسنه‌ای خصوصی نر و بگیری. ولی نقد شما را آمیخته با چش حس بیت و در عین حال غمت کلام می‌دانم که به شما به خود حق برپسح گذاشتن آن ر می‌دهم، بلکه ایس پاسخ‌گویی را با کمال علاقه بر انجام می‌دهم.

نوشته شما بطور مشخص شامل دو بحث جد از یکدیگر است، که قسمت نخست آن به مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی و که، انصادی سانه‌ای پیش بر انقلاب کشور ما مربوط می‌شود، ولی قسمت دیگر با مسائل پیدئوبویک صده‌سیسی و

بشترین کاردایی را داشته باشد، تولید و ترویج ثروت بیشتر و عادلانه‌تر شود و سیاحت تمام مردم دنیا در این دهکده جهانی بنشیند با همکاری و همیاری بردیگتر به زندگی سه‌تری دست یابد و ر طرف دیگر با مشاهده شکله ریاضی موجود در قرآن که حالت آسمانی بودن آن را به تنه‌ه ر جهت اعتقادی بلکه از نظر علمی هم ثابت می‌کند و بنیحتاً باید مطالعه‌ش را به عیوان حقیقت محض و چوت میرسد اطمینان‌بخش قبول کنم که اولاً عدم آب، بشر و به نام پرورد یک پیر و مادری به همکاری برادره دعوت می‌نماید و ثانیاً ما ر به حتمیت آخرت و روز سزل و خوب و سر و چرا هشدار می‌دهد، آن بهتر نیست ن آن همه مطالبی که از هزارن کتب مورد مطالعه در اختیار دارید، جوابی ر به راه قرآن که همین ره صیغی و عقلانی بشریت است هدایت کنید و این خود را به جدی محصل که نمیا مورد قبول و احترام است، د نمایید، تا ن دست پر به خدمتش حاضر شوید؟ من که اگر آن همه سمدد و دهرهای تحقیقی شما در داشته، به شکرانه آن تعداد انبیه، بدون عطفی درنگ، این کار را می‌کردم و سبک تمام هم می‌گذاشتم

فرهنگی تسلط دارد که گستره سیاسی و مکانی بسیار وسیعتری را دربرمیگیرد. با آنکه گزینش نام در هر دو مورد دیدگاه جو. پاسچای لازم را به پرسشهای مطرح شده شما بدهیم، باید اصرار کنیم که بری بخشی که مربوط به قسمت نخست این گفتگو است واقعاً عایدی مرتبط نمیشود، زیرا همه این پرسشها و پاسخها متوال و مرتبطی است که نیست است. سبب ضرورت در جامعه برومیزی ما نکرده شده است، بلکه در برداشتهای هیچکس از طرف تغییر داده باشد و نه حاصل بسیار در آینده بر چنین خواهد بود. در عوض بحث دوم فلسفه شما بحث بسیار جالبی است که به حیات مختلف سیاسی و مذهبی و فرهنگی تا به امروز درباره مسائل مطرح شده در آن ارزیابیهای لازم و گاهی صورت گرفته است، در صورتی که چنین ارزیابیها، خصوصاً در شرایط کنونی، برای کمک به حل مشکلات فکری و فرهنگی بین جوان و آینده‌ساز ایرانی اهمیت اصولی دارند.

شما نقد خودتان را با این اعتراض آغاز کرده‌اند که چرا من با آنکه در همه کتابهایم، «کودتاهای سیاسی آمریکا در تمام دنیا پردر دستخام در مورد کودتای ۲۸ مرداد» و «بر بی بردن مصدق» سیاست شتر دینی ندیده و اتحاد کردها که حاف «دور از شان یک محقق است که باید قضایا را آنطور که واقعیت دارد معکوس کند.» توضیح من براین گفته شما این است که اگر از چنین کودتایی نام نبرده‌ام برای این است که صلاً آنچه که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران گذشت چیزی که در حرف شده شده حقوق بین‌المللی «کودتا» نامیده می‌شود نمی‌شود و این اصطلاح را تنها یک پرسش سیاسی می‌نامم که بعد بر این واقعیه مباداه شد. هم خود شما که به احتمال بسیار با شرایط حقوقی آشنایی دارید و هم وهرام رفیع جبهه ملی که غالباً شاید خود شادروان دکتر مصدق در ریشه حقوق تحصیل کرده بودند و حقوقدان بودند می‌دانستند و می‌دانستند که تقریباً همه دیکتورها و داترئال‌ها و رهبر و در کتابهای حقوقی پیس گفته‌اند فرانسوی کودتا را کم و بیش غیرقانونی معنی کرده‌اند که من آن

را عبد از دیکتاتور معروف لائوس در اسحا ترجمه می‌کنم «اندم مرد ب گزهی که مشروعت قانونی یک حکومت را نقض کند، و قسرت را از طریق غیرقانونی سست حدود بگیرد» در محاسری ۲۸ مرداد مخصوصاً شاه پهلوی که به او کودتایی نام دادند محکم قانون اساسی پادشاه قانونی کشور بود و هیچکس، چه موافق و چه مخالف، در این باره تردیدی نداشته، در عوض در آن مقطع دکتر مصدق، با همه پشتیبانی ملی که از او می‌شد، از نظر قانون اساسی رئیس دوشی قانونی بود، رئیس خود و اندکی پیش از آن پارلمان کشور را با آنکه کشته سیاستمداران آن در رمای حکومت خودش انتخاب شده بودند محفل کرده بود و قصد برگزاری رهبرانی را داشت که در قانون اساسی مشروطیت پشتیبانی شده بود در چنین شرایطی حق قانونی عزل و نصب و نخست وزیر در عباد پارلمان به شخص پادشاه تعلق می‌گرفت و اگر او بر این حق بری عزل دکتر مصدق سنده کرده، «ششاه» اساسی در بحال مجلس آنهم به در طریق معزول شده در قسوتون اساسی سرچشمه می‌گرفت، در نظر من مصدق که اصطلاح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اصطلاحی معطی است، اصطلاح کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اصطلاحی غیرمصطقی است

اما در مورد نقش آمریکا در این محار، بار بر همیست جمله می‌توان صحبت از کودتای آمریکائی کرد، زیرا تا آنجا که در تاریخ دویست ساله آمریکا می‌توان دید، و بخصوص در تاریخ کودتاهای آمریکائی انجام شده توسط سارمن «سپ» در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، که به گفته خود شما من در بسیاری از آنها تفصیل در کتاب «حیات و مکان» خودم سخن گفته‌ام، وجه مشترک همه این کودتاها، چه در آمریکای لاتین، چه در اروپا، چه در شوروی یا در ایران، این بوده است که یک گروهی بعضی کودکانی، با پشتیبانی اعلام شده آمریکا، مسئولان و دولت آمریکا یک کشور را، هم در پادشاه پ رئیس جمهوری آن برکنار کنند و فرد مورد نظر خودشان را در جای او بنایند، و نه اینکه یک مصدق قانونی را بجای خودش برگردانند.

در مورد مصدق ایران، من نکته را بر لازم به تذکر

می‌دانم که اگر هم هدف انگلستان برقرار کردن شخص مصدق بود، بکثرت مخالفت امریکائی دورن آفریده‌ور با ادامه وضع بحرانی ایران سال ۱۳۳۲ بسیار بیش از آنکه مسئله علی شدن صنعت نفت در ایران یا مخالفت مسیحی با ذکر مصدق باشد، بکثرت بکثرت این کشور از سقوط ایران به دامن کمونیسم بود به که اندکاً اگر در همان زورخا بورژوازی سرس سرمان حکومتی شوروی در دهن سفید مهر نه خورده نودد ایران تعقل نکرده و سریعتر عمل کرده بود حتمال بسیار بری تحقق آن وجود داشت.

اجاره دهید در حاشیه این مطلب این پرسش در بهر مطرح کنم که چطور شد وقتی که بکریع قرن بعد از ۲۸ مرد «کودنی مرگانی» دیگری توسط همین دستگاه سیا برای برکاری خمس محصلرساناه و روی کار آوردن جهه ملی صورت گرفت که در عمل به روی کار آمدن رژیم قرون وسطائی و لاسخقیه حامیداً اس بار یاران کسا به تئیه شکالی در ایجاد روش شتر ددی ملیبسی نیانسد، بلکه در بنیاد ر شیخ فضل‌به ناره علامیه تیر صددو کردید؟

پوشته‌بید: * اگر شاه با اصلاحات فرمایشیش تمام مالکین بزرگ و سرن عشایر، یعنی دو ربع فخرهای متفرق محلی در در سرتسر مدیکت، که در نظر اجدهایی میجدهی تحب سلطنتش بودند و بین برده بود، آیا در ایران اصولاً بقالی می‌شد؟ و اگر می‌شد حصن قریبهای محلی به حاضر مصالح خودشان هم که سود شاه را بری حفظ سلطنتش یاری نمی‌کردند؟

باید هم متوجه هشتاد که درید از چه برداشت عکری مسخ شده قرون وسطائی دفع می‌کند که در جهان قرن بیست و یکمی با جر در عقب‌فادشرین جوامع جهان بسوم هواجره‌سی ندارند؛ اگر بنا بود سیستم مالکینهای قنودلی و مفرات ازیاب و رعیتی در جومع پیشرفته همچون برقرار نسد، به انقلاب کسیر هر سه روی می‌داد، به انقلاب بزرگ اکثر روسیه، به سوسیالیسم گسترش اسروری خود را در جهان می‌دقت، و به بالاترین ارتقام درآمدهی سرباه سالانه در کشورهای تقریباً ۲۰۰ گانه دیبی

کوبی ما به کشورهای متعلق می‌گرفت که در آنها مالکینهای بزرگی که بدیده اشاره می‌کند پ از میان رفته‌اند و یا محاسنر سنجی مالکینهای که پرداخت می‌کنند در جردن ر می‌بان رفته‌اند. و بعدام آیا بری لین پرسش بر حوالی دارند که جسر انقلاب مشروطیت ایران بزرگ یکصد سال پیش در شرایطی ری داد که هم مالکینهای بزرگ با کمال قنوت وجود داشتند و هم قنوت عشایر و سرن عشایر ر حسب پادشاهان قادر بطریق کامل پیرفته شده بود، و حتی به مالکینهای قنودلی روسایون بررگزاری چون حیدرآلایام معروف شغنی بیر با همه اینکه نامشروع بودند آنها، بر هیچکس پوشیده سود از جانب دربار تهران کمال حرام گذاشته می‌شد؟. و برای اینکه جای لهابهای دیگری هم در این راستا باقی نمانده باشد، آیا حاصرد بنس پرسش سومین بیر، اگر پاسخی برای آن درید، پاسخ دهید که به فرض آنها که بقای سلطنت تک پادشاه در عصر ما بشود ب حفظ مصالح و امتیازات غیرعدالانه و شرعی گروهی معدود به ریس اکثریتی محروم و عابث گرسنه تأمین شود، آیا این واقعاً رسالتی است که چه از دیدگاه «عدالت اسلامی» و چه از دیدگاه «عسولیت رهبری» معده چس پادشاهی گذشته شده است؟ و آیا می‌باید درسد شما، با ابیهمه و سنجی خود به قرآن و سه معبد، چس ایرادی را به چس پادشاهی داشته نسد؟

پوشته‌بید: من در محضره حیات و سکونت از صفحه ۷۹ تا ۱۲۲ دلایل و شواهد زیادی آورده‌ام که این خود ما بوییم که انقلاب ر راه اندخیم، اما از صفحات ۱۵۲ لی ۱۶۲ که راه به گردن رشمکران یا اصطلاح «رمانیکهای حرمانی» انداختام، و ر صفحه ۲۸۷ بعد به گردن کسرسوم بین‌المللی نفت و کنترل نفتی، و در صفحه ۳۲۹ بعد عوامن دولتهای سوسیالیستی ار یکسو و جاسوسان سپ و سنجیت سررس و موساد و . . را مقصر شاختام، و در صفحات ۱۸۲۹ بعد به سرن حاکم سر کشورهای عرب و با لقب روسایان بررگور عامل همی در سقوط شده بحرمان نموده‌ام و در صععت دگر انحصاری معس و ر بعد حرب نودد و سرن محامدن و بعد بارایین را.

اگر نه حسن بیت شد در آنچه نوشیداید عفتادی و که دارم نمی‌دانستم، مصطفی‌ترین واکش من در این مورد می‌نویسست من باشد که این نحوه برداشت شما از این موصوفات کتب «جنات و مکافات» خود یک معتدله صمدی محسوب آید، ولی چون می‌دانم که چنین نیست، بگذارید توضیح دهم که «روزی» من در مورد غلطی انقلاب سال ۱۳۵۷ یک آرزویی بکنم از عوامل مسئول است که هم‌زمان با یکدیگر و نه دنبال یکدیگر، نقش‌های بزرگ پ کز چنگی و در این مبارزه داشته‌اند یا در آن نه بجای اثر نداشته‌اند، نه اینکه دل یکی از این عوامل را عصبانیت صمدی دست نایم، بعد عامل دیگری و، بعد عامل سومی را بری اینکه مثال روشنی در این مورد ارائه دهم، می‌توانم بگویم که امروز در حساسیتی ما در سرزمین فلک‌زده «عاجستان» می‌گذرد اشاره کنم، که هر روز در حصار زدنی‌ها یا در سون‌های روزنامه می‌نویسم یا می‌جویم که در نقش یا در تحلیل و فایده‌ی که در آنها روی می‌دهد آن نقش پاکستان، ایران، عربستان سعودی، عربیه، روسیه، تاجیکستان، نوازین میلی‌زاد غریب، سازمان ملل متحد، محمدجعفرشاه، گرو، محمود و ربانی و ژنرال دوست محمد و فرقه‌های شیعه و سنی، و فاجع‌چیل مورد محنت و ... نام برده می‌شود، و بی‌ر همه اینها صورت حرام مختلف یک دفعه واحد یاد می‌شود و نه بصورت عواملی که تک‌تک و یکی بعد از دیگری دفعه‌ها سر باشند. اگر دوره کتب حساسیت و مکافات مسرا در حصار دروید، نظماً مسرور دیکسوری و وسو منصور سطحی، بر آن تکلیف تا دروید که در عین حساسیت خود، در نحوه برداشت مطالب آن اشتباه کرده‌اند نوشتناید. «مذهب بسیار» اهمیت در کتاب تولدی دیگر پیشهاد کار گذاشتن اسلام از حدت شده نه جواب است و اس که به سراج ادیان ایرانی‌الاصیل مبتنی و زرتشتی و مسودی برود. و در حدی دیگر و مقاله خود با طبعیت بیشتری براین تأکید به‌داید که «در کتاب تولدی دیگر توضیحات جوان نشوین نه زرتشتی شدن شماست».

دوست عزیز! اگر من واقعاً بر چنین عقیده‌ای بودم هیچ

اشکالی در این نمی‌دیدم که من دعوت را آشکارا و نه «تولید» بکنم. منکر من هم نیستم که برای آیین زرتشتی احترام بسیار قائلم. با وجود این تأکید می‌کنم که نه صرفاً و نه تلویحاً در کتاب تولدی دیگر چنین پیشهاد یا چنین نشوینی را جانب من صورت نگرفته است، و اگر نگرفته است بدین جهت است که این کار شکلی محال برداشت دیگری من در زمینه آن واقعی نیست که درباره آن در فصلی از این کتاب تفصیل صحبت کرده‌ام. و خود من در پایان همان فصل آن را چنین خلاصه کرده‌ام که: «در ارتباط با آنچه گفته شد، این تذکر را ضروری می‌دانم که تأکید من بر صافیت خاص برداشت‌های فکری آیین‌های کهن یری یا برداشت‌های عرفانی، مکتب تصوف است، بدین معنی نیست که بازگشت به آیین زرتشتی یا نه گرایش‌های عرفانی را برای ایران یا جهان امروز سوم توصیه کنم. زیرا چنین برداشت‌های مصطفی‌ست و نه واقع‌بینانه نیست هم آیین زرتشتی و هم مکتب عرفان پارسی پیوندهایی از گذشته‌اند که قایل نگران در جهان امروز و فردا نیستند و باز فروش مکتب که آیین زرتشتی خود یکی از سارندگان سطردهایی بود که آیین‌های «توحیدی» صمدی و آنها می‌ایستاده‌اند. آن سهم سیاسی که می‌باید برای فرهنگ ایران در چنین تحولی قائل شد زرتشتی و زرتشتی آیین‌های ایرانی و نحوه حدت‌های مکتب عرفان پارسی یعنی درست همان دو رکن اصولی است که ساختار صمدی شریعت این نیست و یکم می‌تواند و می‌باید برآنها سبده نهاده شود. اگر باید دوم توضیح بیشتری در این بدهم، این توضیح من است که تا آنجا که نه برداشت‌های فکری شخصی من متوسط می‌شود، من بهمان اندازه که فرمود «بی‌عدایی» یا «سیستم» آن حدت‌های که ارام و مجری خادم و مرید و کشیش و آخوند و کاهن بگذرد میر می‌تواند زیرا که می‌دانم در دین‌پارای آیین وکیلان و کاهن‌ها، حدت بیشتر از آنکه بیرون آیین آنها مورد ستیما کند. در این فرای می‌گیرم، خود حدت است که مسرور استیلا فرای می‌گیرد. و بعد از آیین راستین شریعت مسره می‌باید آیین باشد که صرفاً از مجرای پیوند معنوی و عطا‌های

سازند با جدای خوردن بگردد، برای آنکه حدیثی‌ها و دشمنی‌های دیرینه‌ای که هنوز هم از شریعت آغاز قرون بیست و یکم فرسای می‌گیرند، به محض بروز و سرانجام برای هیچکس تردیدی نباشد که:

گر سودند این شمعان در وجود
این جدایی پس علی و حق سودا

نوشته‌اند: «فرهنگ عامه یرمی همیشه ستیزش و سپهرها و احصای بود، و از عقل و هر که دم و آن می‌دزد، - حواء محقق و متفکر و دشمن بود، و خود مسلمان موحده و پیراز از شرک - می‌گوشه ست. «نگرید بگویم که فرهنگ عامه ایرانی همیشه عقل‌گیر بوده، و درست بعکس روزگاری دراز بیش از هر چیز بر دینش و بیش و آزادی داشته و اختیری تکیه داشته است که «اصلاً حرم‌ها به نگرانی آیین‌های کهن این است و اشارت متعدد بدان را به فرازی در کار بیگان بر می‌خوان یافت. هرچه که می‌دم از این گفته می‌خوشان خواهد آمد، - ناگذا می‌کم که گر مسئولیت بخشی محدود از این «ستزانی و ستیزستی و عقل‌گیری» به دور و متاخر سیاسی بر می‌گردد، مسئولیت بخش بسیار بزرگتری از آن را می‌دید در وجه بسیار آشفت و ستیزه‌های چست که از دور و جلده عرب به ایران آغاز شد و با دورهای پسینی استیلای ترک و تاتار و مغول و ترکمن و افغان دامنه یافت و مخصوص سراسر دراز چه‌صدا به آخوند سلازی صغیره و قاجار و ولایت عمه کوبی را تا به امروز هم گرفته است. ولی اجازه دهید این بحث را بیشتر از این ادامه ندهم. زیرا بحثی است که آن را به سبب می و شما در میان نمی‌دید بهاد، بهاد به سبب جوابی در میان بهاد که به شما حاشی و لغت‌های باشعنه تاریخ کشورش بیش و شما و می بسیار دردم

نوشته‌اند: «سما که محتملاً قرار داشته‌اند می‌بایستی پس کتب ادیان توحیدی یهودی و نصرانی و اسلام داشته باشد و همه را با هم بگوید، به نظر می‌رسد اگر حدی قسراً بخسارالانوار

محلی را در کبر بحثی او نورت می‌گذاشته هم‌حس می‌تری در حصاران قرار می‌گرفت»

می‌دادم اگر خود شیخ‌الاسلام ملا باقر محلی رند بود و بافت مطرح شدن چس موضوعی مباحث می‌کرد ب استعزله می‌گفت، ولی می‌دم که شخص می، با آنکه به گفته شما خوشنم هنر سه کتاب توحیدی را «با هم بگویم»، حاضر بیستم کتابی به مهمی بخارالانوار را، علی‌الغالب قرآن قرار هم، یا حتی «در کبر بحثی از تورات» بگذارم. و همه اینها گذشته، بی‌مهم که چرا شما نیز، با همه بی‌قرری خود، اصرار دارید آنچه را که من با ذکر نام و شان ر ده‌ها متفکر و استاد و پژوهشگر اروپایی و آمریکایی حل کتب (عموماً مسیحی) یا یهودی) نقل کرده‌ام و صرف و بازه تصحیح کرده‌ام که خودم در این میان طهارت‌ها حاشی می‌کنم، صرف به حساب پیوسته سیر می‌اسلام ستیزی شخص من بگذرد؟

اگر من قصد «طهارت‌گری» را در حباب شخص خودم می‌دانم این کار را آنکارا و بدون بیراهه‌روی انجام می‌دادم، ولی من در همان ساجه کتب خودم متذکر شد‌ام که هدف من در کتاب بخصوص «توحیدی دیگر» این بود ست که فخرده‌ای را گفته‌ام و نوشته‌ام بزرگن حشش روشنگری جهان عرب در دو یا سه قرن گذشته را بری آگاهی ایرانیان بویژه سبب جوان ایرانی یکبار در دسترس آنان بگذارم تا خودشان ب اطلاع بیشتر و درجهت شخص خویش درباره آنها تصمیم بگیرند. سناسته می‌بسم که گسسی برای حرار و حمله به آهائی که نوشته‌های کتب من را آفرشان نقل شده است، صور دردم همه کاسه و کوزه را بر شخص من شکستد با این هدف که ر رویی با صکت بیرومند روشنگری جهانی فخره روم و آن را به اعاد کوچیک‌تر رویایی به یک نویسنده «دین‌ستیز» خودشان که ظاهراً در نظر آنان محسینی کسی است که چس حرفه‌ای را گفته است محدود سازد و سناسته خود شما نیز، شد بطور باحدو آگاه، به هس شوه روی آوردن، چنانکه فی‌الغالب می‌بوسد: «شما پیشانی‌های رانی خودتان را صادر کرد، و خواستمد مطالب نورت و محیل و قرآن را مستقیم و

عیرمستقیم به انصافات شوری، بابلی‌ها، سومری‌ها، اکدی‌ها و مکتب‌هایتراتی و روشنی و مابوی و غیره وابسته معرفی کید»، در حالیکه می‌در یکبیک و مررد در کتسم متکسر شده‌ام که هر مطلب و این مصاب از چه معنی گرفته شده. از کدام لوحه که اکنون در هلال صوره در معرض دینار عمومی قرار دارد نقل به ترجمه شده، و چه پژوهشگری آن را مطرح کرده است، و فهرستی مشروح از کتب‌های ر هم که منبع هر جمع و استند من موداند چنانکه در پیمان کتاب آوردام، و در چنین شرایطی می‌دانم چگونه می‌توانید معنی شویید که این رای عر است که پشاپیش صادر شده است؟

تا اینجا در باره بحثی و مطالب مورد تدکسر شمس توضیحاتی ددم که واقف بری هیچکدام صورتی یا فایده‌ای قائل نیسم. هر عوسی اکنون به توضیحاتی چند درباره بحث دیگری از نقد شما می‌پردازم که آن را و نظر روشنگری برای حواسدگسی کجکار، بخصوص در شرایط امروزی جامعه ایرانی که با قسائل ستاده می‌دم، و آن بحثی است که شما درباره واقعیتی تازه شانه شده قرآن مطرح کرده‌اید. در این راستا نوشتید: «امروز چگونه می‌توان دعا کرد که قرآن واقع کلام خدا و از طریق وحی بوده است و چگونه می‌توان ادعا کرد که به همان فهم اولیه خود حفظ شده است؟» رده عمیق (پاکستانی) این موضوع را از همان راه ریاضی که مورد تأیید شما است در سال ۱۹۶۸ با الهام از آیات ۲۹ و ۳۰ سوره المدثر که می‌گوید «ما رقم ۱۹ و روشکر هاضی برای بشر قرر دیج» بررسی کرد. رشاد جمعه بواسط رعر حروف مقطع قرآن و ارتباط آنها را با آیات سوره در یک شبکه دق ریاضی گشت کند و نمین ترتیب ثابت سمد که قرآن می‌تواند نوشته یک سنان باشد... از آن سال تاکنون بسیاری از مسلمانیان آشنا به ریاضیات و حساب احتمالات و کمپیوتر علاقمند به فرآین موضوع و رسال کرده و نه گشتبند جنیسی حاکی از گسترش بی شبکه ریاضی در سراسر قرآن دست یافته‌اند که شماره سوره‌ها و تعدد آیات هر سوره و محل قرار گرفتن سوره‌ها در برمی‌گردد، بیشتر این کمبیت تسها و تسها

می‌توانست ما کمک کامپیوتر عمقی باشد. شامه قر و بر این بوده است که عرضه این عصر بری این عصر حفظ شود، و شاید قر و است که بی اعجاز معون پیم حد و طریق اینست به اطلاع فاسان حقیقت برسد

نمین ترتیب معنی آیه ۲۰ سوره یونس براین بیان روشنی می‌شود که می‌فرماید: می‌گویند چرا بر جانب پرورندگان معجزاتی نه و مارل می‌شود؟ بگو علم عب و آن جدا است. ستفرد نگنسد: من بر ما شما منظر می‌دم».

سیدم جردن به مفهوم واقعی این سخن تا چه سمداره توجه دارید؟ جملاتی که در جهن نامیخی کتابات، میلیاردها کهکشان و ب میلیاردها خورشید آنها با قوس ریاضی مشخصی در گردش دارد، به گروه دیگری از سنگاوش در روی سیزدهای دره‌سی نام کرده رعن که قوس اصالت هرا آن مارل شده و جاب و ر به پیامبرش مشروط به نشان دادن معجزاتی از جانب این پیامبر می‌دم، وعده می‌دهد که بروی شبکه ریاضی دایمی را که شماره سوره‌ها و تعدد آیه‌های آنها و محل قرار گرفتن این سوره‌ها را در قرآن در برگشته بعنوان معجزه مورد مطالعه آنها بدانان عرضه خواهد کرد، ولی بعدی شبکه این معجزه را در هندوقت به حسن شکاکان صبر اسلامی ارائه دهد. برن آن را موکول بس می‌کند که ۱۴۰۰ سال ر این ماجرا بگذرد، و گروهی از دیگر مدعی و که به مستفاد و به پیامبرش ر، به پیامبری می‌شناسند و به قرآن و را قبول دارند، دستگهانی سام کامپیوتر و ابرسرت خرع کند و به رشاد حلقه پاکستانی امکان آن ر بدهد که از طریق بی دستگهی به وجود بین شبکه ریاضی سرحی در قرآن بی برد و سرحام بین معجزاتی را که شهود در قرآن نلویا، نشان اشاره برموده و وعده آن را داده است به مردمن آشکار سارد، بی آن کار و در شرفی بکند که دیگر صلا بدان احتیاجی نباشد، بی شکاکان صبر اسلامی ب شمشیر مسلمانان صبر اسلامی حتی بی دریمت محوره قبول اسلام کرده باشند و بممال آن ملتها و قوم متعدد دیگر بر ما

برهان قاطع همین شمشیر نه دین مو گزیده باشیده و اسب
موصوع معمره شمشیر و معمره جلییدن معنی شده باشد، یا نه
صارت صحیحتر، علاوه بر این برهه از رسد مسأورین
معمره گری و نه جهن داشت و گرشان آن محول کرده باشد از
طرف دیگر شب همه صبرا و گری نوشته خوردن و برین برهه
= که طهاره بطور درجیب از رشاد خلیفه پاکسسی گرفته شده است
= پناه گزاری کرده اند که «قرآن» در تمام مدت ۱۴۰۰ سال گذشته
دست نخورده و سالم حفظ شده تا به دست ما رسیده است، و
بدن ترکیب معنی که بهم سوره انحر برامان روشن می شود که
«ما خودمان قرآن و بدل کردیم و خودمان حافظ آن هستیم»،
در صورتی که واقعیت شناخته شده این است که قرآن در شرایطی
«نارال» شد که نه سوزی داشت و نه آیت معین شده ای برای
هر سوره، و نه حتی خود اس آیت صورتی مشخصی داشتند؛
بطوریکه خود حدود در سوره نوره تفسیر می کند که «وقتی که
آیدی را صبح می گویی یا می فرمایم که آن را فرمودن کند بری
این است که آیتی سکوتر از آن یا همانه آن و سوازم»، یعنی
می دید که ممکن است آیدی حتی پس بر روی هاین تعبیر پس
تعین باشد، این نیز و قیعت شناخته شده دیگری است که بهنگام
رحلت پیامبر، سینه مش منوی قرآن وجود داشت و ترکیب
سوره ها و آیه ای آن و محل قرار گرفتن آنها کوری بود که ساه
بعد انجام گرفت و از همان آغاز بر روی مایوریا و اعتراض های
سدر موجه شد.

عقد مشترک تقریب همه اسلام شناسان و قرآن شناسان
مسلمان و غیرمسلمان برین است که قرآن نوعی هفتخو رسنم و
ر سر گذریه تا صورت آن قرآن رسمی عثمان که امروز مورد
مراجعه و استناد ما است درآمده است.

فطرت مختلف قرآن در زمان درگشت پیامبر سلام تنها
مصحفهای از آیتی بود که برخی ر آنها و عددی و صحابه
پیامبر نام کتب وحی ضبط کرده بودند و برخی دیگر و صحابه
دیگر فقط از سر داشتند، بطوریکه بر سر سدهای حویسی که
برای بعد پس و مرگ پیامبر سال حکومت مسیه و میسایان

متعدد پیغمبری در مراسم شده حریه غرستان در غرب و مسخر
نه کشته شدن عدد زیادی از این حافظان وحی (مخصوص در سرد
با مسئله معروف نه کتاب) شد بیم آن می رفت که اساساً بخشی
از قرآن برای همیشه از میان برود، و همس بگرانی ابوبکر و عمر
را داشت که رئیس ثبات، کتب جرانی را که خود پیامبر در
آسین سدهای رسیمی خویش مأمور جمع آوری آیت قرآن کرده
بود دوباره مأمور بر کار کند، و در آخری همس مأموریت بود
که وی با مراجعه به نوشته های ضبط شده شعاع با محفوظات
آنان به گردآوری و معین و طبعی پرداخته و سرجام بعین
نسخه منون قرآن را تدوین کرد که جبه رسمی شد، و فقط
مورد مراجعه و استناد شخصی پیشوایان جامعه اسلامی بود. پس
سعه پس و مرگ ابوبکر در اختیار حصه دختر عمر و روجه
پیامبر قرار گرفت و تا بهنگام مرگ و در سال ۴۶ هجری سر
همچنان در اختیار وی بود، ولی بعد و مرگ وی به امر مردان
بول حلیه موی ضبط و معین شد تا در مقابل قرآن رسمی
عثمان مورد اسناد قرار بگیرد.

پس قرآن رسمی، قرآنی بود که در زمان خلافت عثمان،
یعنی در دوره سال پس از درگشت پیامبر، دستور طبعه سوم
محددا توسط رنه ن ثبات نه تدوین آن اقدام شد، ولی پس بار و
همان زمان تنظیم مش کامل آن (در سال ۳۶ هجری) کس سبار
برشایی از صحابه پیامبر معنی شدند که در کار ترتیب و
تدوین آن دستکاری شده و حلق مصالح خاص بریدگی عثمان
مخصوص بی همه شماری از آیت که معناس آنها اصلاً نه
زمان بین جادان می رده حذف شده است او رمره بین صحابه برین
تأثیر در «کامل فی التاریخ» خودش (خله سوم، ص ۸۶) از
س کعب و عیاد بن مسعود و ابوموسی الاثیری و مقدس
عمر دم میرزد، و اس بنیام در «فهرست» (ص ۲۶-۳۱)
نوعی از آیتی بود که برخی ر آنها و عددی و صحابه
پیامبر نام کتب وحی ضبط کرده بودند و برخی دیگر و صحابه
دیگر فقط از سر داشتند، بطوریکه بر سر سدهای حویسی که
برای بعد پس و مرگ پیامبر سال حکومت مسیه و میسایان

مصای Fr Buhl در بر عنوان «قرآن» آمده افسه شده است که در مقابل، روایت ابن مسعود دو سوره آخر قرآن را علقه بوده، و از روایت دیگری بر نام روایت پنجم قرآن نام برده شده که حتملاً با محسسی هشت تنوین شده در زمان ابوبکر و عمر بزرگ بوده است. آینه حدیب عثمانی و اطرفیان و در آن باره که با جریج کرد همه روایات دیگر قرآن بر گردش و معیوم کردن آنها ابراهام روایت رسمی زمان عثمان معون متن منحصر برده قسور پیونده جوده شد بطور کامل درست از کار در بیامد، چنانکه عبدالله بن مسعود، صحابی بسیار بزرگ که پیامبر که معوان حافظ قرآن شهرت داشت و بطوریکه گفته شد خود روایتی و متن جامع این کتاب را بدون نسخه بود، علیاً متن عثمان را درست خواند (دو این بره می‌توانید به شرح مفصلی که توسط A.J. Wensinck تحت عنوان ابن مسعود در جلد دوم در ترجمه عربی سلام چاپ شده است مراجعه کنید)، در این مورد بزرگ شعبان در سالهای بعینه استفاده‌های شعبی به متن قرآن عثمان وارد آورده که با آنکه ماضی از شخص معینی در سن استفاده برده نمی‌شد، اشاره آنها به یوسفیان بزرگ خاندان یسائیه و دشمن سرسخت پیامبر بود، و حاکی از این بود که اشارت مربوط به وی بر روی رضای خاطر یسائیه و عثمان توسط ثابت بن رید از امس رسمی قرآن عثمان حذف شده است در این باره بر می‌توانید به کتاب «اسلام در ایران» L.P. Petruschewsky مراجعه کنید. به صورت بیان فرقه جراح اصابت سوره در ردهم قرآن (سوره یوسف) را یکی صکر بوده (مهرستانی، انمل و لعل، ص ۱۹۵).

به نوشته پتروشفسکی، دست‌نویس قرآن چهارم هجری روایت قرآنی عثمان مورد قبول عمومی بوده و هنوز معمای این بر کتب و عبارات ابن مسعود و معیاس یسعی در دست مردم بوده است، و اگر بعداً متن قرآن عثمان اسیراً تنها روایت قرآن شناخته شد، برای این بود که از جانب دست‌نویس خلافت و حکام مجلی آبل مغیر معظم سابق روایات قرآن متعوز و صفت و معهود می‌شد، بطوریکه عملاً چیزی حرم متن عثمان باقی ماند. نسخه اصلی این قرآن که ده می‌شود اثر کجی حون خشک شده‌ای که بر

یکی از صفحات آن دهنده می‌شود حون خود عثمان است که هنگام کشته شدن او پندش شورشیان برآل صفحه چکیده است اکنون در حیرت مستثنوی جاورشاسی ریگستان است، و معروف است که قبل از مسعود حوجه اجرز سمرقند نگه‌داری می‌شده، و بعداً در زمان حکومت تیزی به سن پتروبرگ مسفل شده و در زمان انقلاب کمونیستی به دستور لسی به ریگستان بازگردانده شده است ولی اشکال در این است که چندین قرآن دیگر، با همین مشخصات در نقاط دیگر آسیای میانه نگاه‌داری می‌شوند که هرکدام از آنها سر لکه خود عثمان را دارند.

نقطه بهام دوم، مربوط به تصحیفی سوره‌ها و آیه‌های قرآن است که هیچ‌کدام آنها در زمان خود پیامبر به صورت گوسی تفکیک و تنظیم نشده بودند و هیچ‌کدام صحاح بر نوع برول وخی‌های مربوط بدیها و به یاد نداشتند. پس جهت رسد و حکمران او شواسته آت را به ترتیب تقدم و بحر تصاریبی «تزل» آنها مرتب کند و بهار سوره‌های حیوی آیات و سیر مصای درازی و کوتاهی آنها مرتب کردند، مثلاً به استثنای سوره حاصی نحمد، سوره بقره با ۲۸۵ آیه سوره دوم قرآن و سوره آل عمران با ۲۰۰ آیه سوره سوم، سوره براء با ۱۷۵ آیه سوره چهارم بحساب آمد تا به سوره‌های ضم تا صدچهاردهم رسید که هرکدام شامل ۱۰ تا ۳ آیه هستند. در این مورد سیر جمعاً اختلاف نظری فردانی پیدا شد، مثلاً گروه‌هایی در علا شمیمه ادعا کردند که سوره احزاب بحای ۷۴ آیه گوسی معدلی سوره بقره بحای ۲۸۱ آیه و سوره براء بحای ۶۴ آیه گوسی ۱۰۰ آیه و سوره حمر بحای ۹۹ آیه گوسی ۱۹ آیه دشمنه Noldeke، معروف در تاریخ قرآن خود متن کامل یکی بر این سوره‌های مجموع را که توسط «گرس دوتاسی» جاورشاس قرآن بزردهم فرانسه در محله ژوربال آرتانیک (مجله آسیایی) فرسه در سال ۱۸۴۲ به‌چاپ رسیده‌ای می‌کرده است. می‌توان جاورشاس یکلیسی Char Tiedli سوره دیگری از قرآن را که در یک نسخه ناشناخته قرآن در هوستان شامل ۴ آیه دست آمده در سال ۱۹۱۴ در صفحه The Muslim World چاپ دهلی (سوره سوم، ص ۲۴۷ ۱۳۴۱

همه را مش عربی آن به انگلیسی ترجمه کرده است.

نخندانی که در قرون نودهم و سیم مسیحی توسط گروهی بر حاروشاسان سرزمین اروپایی در ناره تاریخ فخران و سوزدها و آیات ن عدم گرفته و بصورت کتبهای متعدد منتشر شده است و زودترین پژوهشهای مشابهی است که در همین رسیده در مورد کتابهای مقدس خود مسیحیان و یهودیان (عهد عشق و عهد حید توت و رحل، بعد آمده و بدون موضوعگیریهای مذهبی و صرف و دیوگه بررسیهای علمی عدم گرفته است؛ در شرایطی که به محافل علمی کلیسایی و به معسرا و دانشمندان مسلمان قدیم و جدید امکان و جرئت چسپ بررسیهای و دانشمند. در مورد قرآن بخصوص، کتبهای متعدد تئودور تولدکه یکی ر برجستهترین شخصیتهای تمام تاریخ حاروشاسی اروپا زیر عنوان Geschichte des Qorans که با تجدید نظر و تکمیلی پسین در سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ در گوتنگ و برلن و در سنهای ۱۹۰۹-۱۹۱۹ در لایپسنگ منتشر شده است، از معنورترین این تحقیقاتند. هرچه که مرید ر آندر تحقیقی دیگری با همین درجه ر اهمیت نه زبانی فرسده و انگلیسی و آلمانی بیر نام برد. تذکر این نکته مسوره نیست که فصل مربوط به عبرانی که هیکام گردآوری و پاکوئیس سوردها و آیات قرآنی صورت گرفته نه تنهایی ۱۰۹ صفحه (صحات ۷۰ ت ۱۷۴، کتاب تاریخ قرآن نزلده و شامل میشود

در مولودی معسرانی را از مفهوم آیات قرآنی کردهاند که گر هم با برداشتهای رشاد حلیه مطای باشد با آنچه در طول قوی معصای و بین معایف درک شده است بکلی تفاوت دارد مثلاً نوشتهاند: «در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره اسرا آمده است که چون قرآن ر قرائت کنی، میان تو و آه که نه احسرت ایسان بدرسد پردی دمارشی قرر می‌دهیم و بر دلایلش حالی می‌عکم که قرآن را مفید و گوشه‌اشان سکین شود.» مفهوم این آیه را این داستانی که «... لازمه درک معنی قرآن و همیشه پیام خدا اعتقاد کامل به آخرت است و اثری کسی نه اخسرب نیست داشته باشد اگرچه دشنامده دیگری در دیات عربی داشته باشد

عادر به درک معنی قرآن نیست» ولی بس واقعیت را ندیده گویانید که بموجب آیات متعدد دیگری از همین قرآن، خود اورد بشر را در ایمان دشتن پ بدشتن به آخرت جتاری نیست و بس حفاونه است که در اس ناره تصمیم می‌گیرد: «حفاونه هرکس ر بخواند به گمراهی می‌گشاید و هرکس را هم که بخواند هدایت می‌کند» (الفرقان: آیه ۱۴، بقره: آیه ۱۲۵، رعد: آیه ۲۷، بقره: آیه ۱۵۵، حاطر: آیه ۸، نحل: آیه ۶۹، سجد: آیه ۱۲، نوبه: آیه ۱۱۰). «حدود به هرکس که بخواند فهم می‌دهد و به هرکس که بخواند نمی‌دهد» (نفره: آیات ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۲) «حدود هر که را بخواند مسلمان کند دشت را به سلام مایل می‌گرداند و هر کس را بخواند دشت را در پذیرش ایمان صحت می‌کند» (نفره: آیه ۷۰، انعام: آیه ۲۵ و ۱۰۷ و ۱۲۵، یونس: آیه ۹۹ و ۱۰۰)، کعب: آیه ۵۷، حاشیه: آیه ۷۲. حاب اسب که خود شما بیر، ماحوسته بر چنین موضوع تکیه نه‌دهد، آنجا که می‌نویسد «این مشیت اربی حدوت است که مؤمنین و کفران را از هم حد مایه و سرا و جرای مناسب ده»؛ ولی بلافاصله می‌افزیند «حدا حدوش حوسه این قیبل فترها و دره‌ها توسط دشمن پیامبر ساخته شود ن کسی که واقعا ایمان به آخرت نداده جلب شود و از مؤسس نه آخرت جد گردند» و در تانکه بر ایس تذکر، از ری: «رشاد حایه» به آیه ۱۱۲ ت ۱۱۵ سوره انعام غار، می‌گوید که در آنها حفاونه می‌فرماید «برای هر پیامبری دشمنی ر شیطین بس و حق قرر دادیم که بعضی از آنها صحنی از سه و فرسده دروسد کند و نه دیگری نه» کند، و البته اگر می‌خواستیم چس نمی‌کردند. پس آه را ن دروغشان وانگذا. این خود شما هستین که می‌پرسید: «چر خدا حوسته که دشمنان پیامبر چس صحنی را می‌بند و نه ر سبب دهه؟» و بار خود شما هستین که پاسخ می‌دهید: «خداوند در آیه حد علت این کار ر چنین می‌فرماید که «تا آنانکه به آخرت ایمان ندارند، کوش دل نه می‌بندند و از این بات نه صحرانی که در حور کی گاه است برسه» اجار، بصید نگویم که بدیهی‌ترین نتیجه‌ای که سک حوسده از مجموع این بدل قرهه و استدلالها می‌راند بگیرد

پس است که خداوند خودش کسانی را به گمراهی محکوم می‌کند
 تا به آخرت ایمان نیابند، و بعد میان آنها و کسانی دیگری که
 خود او بدین اجازت، همین آروزن به آخرت و دود است پسردهی
 می‌کنند که گوشه‌اشان سنگین شود و فرآن را بفهمند، و در آخر
 کار بهار به مردم عدم ایمان به آخرت به عدایی الم کفر دهد که
 وصف آن در قرآن مو بر تنی رست می‌کند، و در حلیکه حسود
 شما تصریح می‌کند که «ما بعد صوم به دفع پیسی و هرگز نشی
 دریم» انتظار دارید حرم کائنات از این مجموع، کورگوانه عین
 طور نتیجه‌گیری کند که «قرآن خطاب به پیغمبر می‌گردد، عینا
 این کتاب را به حق بری هدایت مردم بر تو نازل کردیم هر کس
 هدایت یافت به سود خود و است و هر که گمراه شد به رین خود
 به گمراهی فساد است، و تو وکیل آنها نیستی» یعنی که مردم را
 آزاد بگذرد و فقط آنها را عین به موضوع کن، و بگذرد که آنها
 خود، و بهشان را انتخاب کند».

همین مینطق یکدم و دوهوا و در مورد قرآنی که بطور
 دسته‌جمعی مورد محاربت قرار گرفته اند نکات می‌پریزد، آنجا که
 می‌نویسد: «قرآن می‌گوید: تمام پیغمبران خدا در آید و تاریخ کند
 برای قوم پراکنده در جهان فرستاده شده‌اند پیغامبران و یک مجمع
 و حد یعنی از طرف حائقی عالمیانی بوده... ولی هر قومی پیغمبر
 و پیغمبر خود را می‌بیند، و بهین، و بهیناً پیغام‌هایی را تحریف نموده، به
 آن فرود و از آن کم کرده و بار هم را رسوسه ششمان به طرف
 شرک رفته و طرفی غیر از طریق اصلی را سنج و آخر نموده و
 دوباره صمد جامعه را گرفته و بهار هم خداوند پیغمبر حقیقی
 فرستاده، و این کار تا زمانی آخرین پیغامبر که محمد بوده ادامه
 داشته است. و چون رسالت محمد همزمان با شروع کامل بشر بوده
 است تاریخی مظهر حاکمیت و بر انسان پیغمبر و برین کسانی دیگر
 رفته و حفظ آخرین کنایش یعنی قرآن را بر عهد خود گرفته
 است» کاری همین سارم که آیا بین باری تکراری بی‌حاصل و فعب
 می‌تواند به حسب سبب آن حدیثی گذاشته شود که ما فشرده
 مصحف خود را راهمانی بسیار ساده‌تر و مستقیم‌تر از پی بری هدایت
 همزمان به راه راست در اختیار داشته است و دارد، و برای توسعه

صاحب نظر بهجمله خودمان را که حقا می‌پایند با آیت قرآنی بهتر از
 من آتش باشد بین حلق می‌کند که پی خود خداوند است که
 برها و برها در قرآن تصریح می‌کند که پس با برها می‌آید و
 کهری و با لشکره کفرها و عده‌های باشی و آنها به حاکمیت
 خود از و با اطلاع خود از صورت گرفته است و اقوام منحرف یا
 مشرک هر جری مشیت او کوری نکرده‌اند. «و حرم گردیدیم بر هر
 شهری که بند مردم آن هلاک شده که آن مردمان از کفر حدود
 توبه کند» (سوره نساء، آیه ۱۱۹) و چون بهرام اهل داری و
 هلاک کیم حکم آنها را و ایمانیزم تا به ره فسق رفته و مصنوع
 کفر شوند، و پس آنها را بدین حرم هلاک می‌کند» (سوره اسراء
 آیات ۱۶ و ۱۷) «و ما خودمان بر گردشان به ریح بهر عید
 به‌دیم و ره پیش و پس را بر آنل مستقیم و بر چشمها و دلها نشان
 پرده افکندیم» (سوره یس، آیت ۷ تا ۱۱) «پس از هلاک این
 اقوام دیگر پدید آوردیم و آنها را بر یکی پس از دیگری به
 خاک حاکمیت انداختیم تا مریضت هر قوم را عبرت دیگران قرار
 دهیم» (سوره مؤمنون، آیات ۳۱ و ۳۲). شما خودتان می‌نویسید
 که «پس که (فساد مکرر و کفر مکرر) از جانب قوم مختلف تا
 رسالت آخرین پیغمبر که محمد بوده ادامه داشته، ولی چون رسالت
 محمد همزمان با شروع کامل بشر بوده دیگر ادامه نداشته است. آیا
 ممکن است توضیح دهید که پی مردمی که بطور ناگهانی به شروع
 کامل رسیده بوده چرا به گروهی قرآن هنوز دشمنان بود خود و
 رنده به گور می‌کردند و چرا هنوز هم که هنوز است ر آنان به
 عین عرب محفلت باز می‌شود؟

اجده بهجمله بگویم که برخی از پیشینه‌های دیگر شده
 و این قابل تامل نیستند. مثلا در آنجا که می‌نویسد: «بعد
 از انقلاب که نوحه عامه مردم به روضه‌ها و تعزیه‌ها و
 سرهای حضرت علی و حضرت عباس و بی‌بی‌شبه و بی‌بی
 زهرا و بی‌بی سبک و دعای کس و دعای بدیه و دعای توسل و
 نوحه کامل به مرتضای مازندران و پیرها و مراده بیشتر از
 زمان شاه شده است و در محافل محرم و صفر و سیدری دیگر از
 روزهای سال برای عزاداری و توبه و بی‌بی و بی‌بی‌ری و

گرفت اشک از مردم سنگ تمام گذاشته میشود در حالیکه در زمان شاه یکصد نفر این آیینهای مذهبی هم انجام میدادند، پس چرا وضعیت عمری و گداز و سگی مردم این همه بدتر شده است؟ علاوه بر فقر اقتصادی، فقر اخلاقی و سقوط وحشتناک آن نبراست بدتر از زمان شاه شده است؟ «بهای اینکه نتیجه نگیری که اگر هیچکدام را اینها کارساز سودمند و بیستنه بدلیل این است که هیچکدام واقعاً نشان از مذهب و از معنویت و حاشاشناسی نداشته باشند و فقط بعضی امور تحقیق و استعمار و جیب کز کردن روز و زر و تزویر، بخصوص مقصود بیخوداری اسلام باب محمدی بر جدول قرون بکار گرفته شده اند، نتیجه می‌گیرند که نه گفته دهیانه «رشاد حلیفه» عمت این بوده است که اینان به پیغمبر و پیشوایان دین و مصلحت من رو کرده و قرآن را کنار گذاشته اند در حقیقت به دشمنی با پیغمبر برخاسته اند، و عملاً از جمله آن شب‌طین جن و انس شده اند که بری هر پیغمبری تعصب شده بودند، ولی در این مورد نیز این بخش دیگر از همین آیه را ساذیمه می‌گیرند که «و لسه اگر حد می‌خواست چنین نمی‌کردند».

برخی از اظهار نظرهای دیگران سربله خود ر جانب یک مرد دانش و اطلاع، شکفتی آور است، مثلاً بیکه «در بین تمام محفلوات روی زمین تنها بشر است که خلق آیات قرآن روح حد در و دیده شد»، یعنی بیکه تمام موجودات زنده دیگر یا اصلاً دارای روح، یعنی پیروی محرک زندگی نیستند، یا بین روح ر جانب زندگی بخش دیگری غیر از خدا در آنها دیده شده است، آیا واقعاً در شرایط دانش و ذکاوت شریف قرن بیست و یکم عنوان فرصت دورانی ر که کسانی مسیحیت دربار و بیکه آب رن بر مانند مردان روح دارند، یا آن بومیان دره تیره کشف شده انریک بهادر اسکند مسیحی بوده اند می‌توانستند روح داشته باشند به بحث ر تحقیق می‌پردازند، در یک شریعه حساب مترقی‌ترین بخش جهان امروز مطرح کرد؟

شعبه مقدمه فصل خود را بر کتب مسی یا دعوت میرحرفه‌یانی که «و یات حسن نیت بهیبه در آن کمال لشکر را دارم به پلایان برده‌اید، یعنی از مسی حوندن بری دی و طمعه

مذهبی و اخلاقی خود پیامی را که رحمت بهیه آبرا خودتان سا پیروی از شیوه نویسنده می تسلل کرده‌اند، به خوانندگان آهسته خویش بهین مضمون برارشم که: «بروند پیر را از ترحم گشتنمان آنچه از کتب نویسنده‌گال مسجوبیم این است که در باجر حکومت ساسانیان بر این مردم بهاجر امپرات گسترده طغیانی و تبعیضات شرعی و بی‌عدالتی جنای... کاسه سریرن لایز شده بود - و رجر دندگال مسطر بوده که دشتی از عیسی سه فردشاه برسد، و به همن عفت بود که با پیورش اسلام بوحاشنه و با آن وعده‌های از نس بردن احیالات طغیانی و یخزد عدالت اصناعی، مردم اینر مشدند اسلام ر پیرومسه و از محدودیهای ضعیفی جامعه دورن ساسانی بحث پیدا کردند، و پس از آن بود که استعدادیهای شکوفا شد و بزرگان قرون ر شادری را تحویل جامعه بشری دادند، ایرانیان سرود شده و شاکر که اسلام را پیروی آزادی‌بخشی می‌شناختند که پزایشان را از قید و بندهای اسارت‌آور طغیانی دوزان ساسانی بخت داده بود سه شکرانه بین نعمت بزرگ و سه به رسالت و وضعه نسبی خود، پیشقدم شده و ب طبع خاطر نه تنها سهم درجه اولی در پیرویی و تکامل فرهنگ اسلامی داشتند، بلکه سهمی سر بهمان سدره بزرگ در گسترش سلام در جهان ایفا کردند... بری بین دانشمندان فرهنگ اسلامی چنان نظری به وجود آورده بود که خود ر یکی در حدیث اسلام یعنی راه حد می‌دانستند که از جمله آنها می‌وان ر زری و سبب و خورزمی و محوسی و انرفع و بیرونی و بنیخ‌الزمان حدانی و صوبی دم برد... و این دعوت جبرحه‌یانی را با بس «اسر معرو» «حیرح‌خاستر تکمیل کرده‌اند که «آیا بهتر نیست با آنچه مفاسی که از هران کتاب مورد مضامه در اختیار داریم، جوانان ر به ره قرآن که همان راه طبعی و عقلانی بشریت ست هدایت کیم و دین خود را به حدی متخالف ا سائن تا ب دس پر به خدمتش حاضر شوسند؟ مس که گر آنچه سعادت و دهرهای تحققی شما را دشتیم به سعادتی بین سعادت الهی سون لطفانی دریک یں کار ر می‌کردم و سنگ تمام هم می‌گذاشت»

می‌پند که من، اگر هم پام تهیه شده و حساب شما را ب همان بردشتی که مورد توصیه شما است به فریدن ایران اطلاع می‌کند، بهر حال از نقل بیکم و کاست آن سر باز بردم. ولی اکنون که شما بنظر صدوقه خود و بن دشنه‌بند، نگارنده عین سیر با همان صداقت درباره آن نظر دهم، و بن اظهار نظر را با پاری گرض و سحرور آسمانی شیراز آمار کنم که:

عسا رمدان مکن ی راهد پاکیزه بوش
که گناه دگسیران بو تو بخواهند بوش

و بدین آن توضیح دهم که، اگر دسب پیر رهن اسن سه خدمت جد مسلم بین آن مطالبی به فریدن یون باشد که شما توصیه می‌کنید، ترجیح می‌دهم که دست خالی به درگاه او روم بی توشه سبکس فرستکاری را همراه خود بدم. ن گر با پاکتی پانصد دین دینار روم ب آلوده دمی و اسن آلودگان سر برنده داسم، زیر که اگر راستش را بخواهد من از همه تچه گسی ب نوششتن و از من خواسته‌اند جر به درستی بخش گزناه آفرین آن پچی و سحرور «محدوده‌های شلمانی و سعیدضات شرمی» درین ساسنی، سه درستی هیچ قسمت دنگرش بدور ندارم، و همه آنها و اسمعیلی می‌دانم که در طول ۱۴۰ سال تاریخ اسلامی یون نیست چاقفیدان عرب و ترک و ساند و ترکی و مخصوص بدست عیسی پوشان سیدشپرد و دین‌پریش صرفاً به قضای نامین صانع خصوصی خودشان ساخته و پرداخته و تحویل ملت ششمار شده اند داده شده است به مردم ایران، با همه زحردیگی، سلام بخواستنی را که بحدی مساوت مورد ادعا قبل و عارت ششیریان سعه و دمی و فروش زبان و دختر سان را در بازارهای مکه و مدینه برای آن به رمدان آورده بود «مشکافه» پذیرفته، نه با تمیل حدود سه موالی بدیه بشیان حدود ۱۰۰ شعیباف دورن ساسنی حجاب یافته، نه برکت چینی مساوت اسلامی بود که مستعدایدیش را ششکروا کرد ت «بررگان فرون از شماری را تحویل جاسفه بشری دهم» و به تقریباً هیچک بر آنهاپی که خود شش مبعون شاه‌خیزین این مرزبان از آن نام بردایه «با به رسالت و طیفه میی خوریش خود ر نکلی در خدمت سلام قرار دند»، وای که در صدر

فهرست نمانست اصلاً به بها به اسلام بلکه به کیه ادیان می‌کنند بود و آنها و عامل اصلی دشمنی‌ها و خونریزی می‌دانست، سن سب مورد تکبیر همه قهوی عصر قر و گروت و کله‌پیش به اسر حلیفه به آب فکده شد، محوسی چنانکه از ماضی هم پند ست تا به آخر عمر روزنشانی باقی ماند، بن متع به تمام ماری سرون رسد رسد مثله شد و اعضایش در حضور خودش سه تصور فکده، و سروی. محاضر بکسر پ از شرق ایران سرون سهاد، و از دروان شده اسماعیل بعد، اصولاً سراسر یون قزوگده بمحضاری آخویمدی وردتی جس عامل و بعرض و عراق شد که روز سحرور بیشتر خلم و چهل و شاد و فقر، برای پیروان تیره روز خود به رمدان آورده. اسلام چاقفاری که بهای سلام معهود مساوت و معصویت با شمشیر و خون به بیرسان عرضه شد، در طول ۱۴۰ سال گذشته به تبه وضع مادی و معنوی بهری و دوری پس از اسلامی این کشور، برای آنان بهراه سارود بلکه یک بر قدرت مسلم جهان بدستن ر به حد یک کشور جهن سومی غنایافته ب بحفاظت فراگیری هم ساسنی و هم اخلاقی پایش آورد

گر ر من توقع دارید که ب همه بن اعتقدهای رسع باز هم با توشه فروغ به درگاه خداوند روم تا شید نهشتنی بشسم نگذارید بگویم:

ما ر دوست عسر از دوست، سطلنی سحرور هم
خود و حمت ای ردهد، سرتو ساد از سنی!

دکتر میترا مقوله:

دو ناب قشور ادیان و قشور خورده:

سیر و سیاحتی در کتاب «تولدی دیگر»

در یکی از داستان‌های عرفانی آمده است که روزی دو دیوانه
شیدا با هم گدازید شده و با مشت و کتک و بد و بیر، به جان هم شتاده
بودند. دیوانه سومی به آن‌ها نزدیک شد و عجلت دعوا را پرسید. اولی به
قیافه‌ی حق به حالت چپس ادعا کرد: «خداوند دیشب بر من ظاهر شد
و به من گفت که من سفا پیامبر برگزیده او هستم!» دیوانه دوم سخن
اولی را با حشونت قطع کرد و گفت: «تو مردک سرخرف می‌گویی! حق
تعالی امکان ندارد چنین انتخاب احضارده‌ی نکند! همین دیشب خداوند
بر من ظاهر شد و گفت که من پیامبر برگزیده‌ام. او هستم!» دیوانه
سومی سری جسد را به کمال طمّیان خاطر به آن‌ها گفت: «هر دوی
شما چرند می‌گویید! بنده دیشب به سراج کدام از شما رسامندم و
هیچ‌یک از شما را به پسمامری انتخاب نکرده‌ام!» خردشفتگی
حسّون امیر قشوریه مذهبی و طرز برداشت سطحی و تفرقه‌بگیزی که از
مطالب ممبرحه در کتب مفسر دارند، بی‌شاهد به تذهیبات از به
دیوانه‌بست مغرکی که در بخش‌های آتی ایسش پوشش‌دار از نه داده
جولاند شد، نشان می‌دهد که شهادت فکری میان قشوریه مذهبی و
ایراد مبتلا به چسب به هیچ وجه تعاقبی نیست. استاد جلال الدین
آشتیانی صحیح است انگیزی را که اثر برداشت‌های فشری و عسوام
فریب را تعلیم ادیان مختلف در تاریخ بشر رخ داده بد با مهابت بسیار
در چند سطر زیر خلاصه کرده است.

«اگر در تاریخ گذشته به بررسی پردازیم و به رویدادهای

تسه کارنامه و نمایش های بی ماهانه تاریک‌گرای که حدود را جاسددار دس نشان داده اند ژرف نگری کنیم، خو هم دید که به بهانه دین و فرهنگ حد، چگونه همه آن آشوب های سیادی مهرآمیز و اندک پرور وارزسه شده اند و به جای انسان‌دوستی و همبستگی، همان‌ها را به کشتار و شکنجه، شکنجه بر این‌گونه است. مردمی که حدود و رزمش می خوانند به نام پشتیبانی از دین بر پشت گزوه پیروان مسیحی و مرگ را کشتار کرده و هزاران آتش‌گری ها را معده (آذرباد مهر سپید، و پایداری زون دذکر) نوشیرون (نام داده شد، و خردپرستان چون کرتیر به خود می‌بازد که دگر آیمشان را به شکنجه به ترک دیس و دار کرده و بنده ساخته اند) پیروان آیین های هندی و چینی، که زار یک آورده، ذره سیر را گناه می‌داند در همسایردی و همجسمی است بکنیکر بر همکاری نارینه‌ساده (هر چند در پس سره و دیگران سار میانه رونر بود، اندکاهن بود به نام بهیوه) فرمسان کشتار دگرآمیزشان را می‌دهد و به شرف بدش و خرد خورسی به سیر برمی‌خیزد، به فرمان روحانیت کلیسا، مسیحیان به تنها پیروان را که کتاب مقدس و پیغمبر و حواریونش را از خود آن‌ها دارند، در نزدیک به دو هزار سال به هر بهانه ای آن‌ها را چپاول کرده، بی حایمان ساخته، کشته و یا ریز شکنجه و آزار فری داده به گسه ساروان و حوهران مسیحی خویش را هر روز در آتش کباب کرده یا شکنجه کشیده، جدا کرده و صندله ها و گسره ها را از دم تسخ گسره و سناور انیکریسیران را پیش ر هر سال و سیاحت ترونده و در رقص های دیگر پیروان سرورسی اروپا به گز نداشتند و هنوز هم و سنیتر با هم و به شرف و دس و خرد دس برود نیستند، در اسلام هم پیروی بگشت که به نام حواد در راه جدا، پنداری از فرمان جدا، گسترش دس حد، مبارزه با دشمنان حد، مسلمانان به گسه کشتار و جنگ بر یکجسته و به تنها با صمدان، که همگی را هم به نام شیعه و سنی و منافق به مرگ و شکنجه و زور محکوم کردند، و هر هم چینی می‌کند. « همین نگاه، جهانی به دفاع عظمی که تحت تأثیر

۱- استاد دلال الدین آشتیانی، «پیدایش دین و معش آن»، نشریه، گزهرگ
شماره ۳۷ و ۳۸ سال ۱۳۹۶، صفحه ۶۴-۶۲

تعلیمات فشرین و تنمی آن‌ها را رژیم های حکومت دیکتاتوری در سر سر همین می‌راج ده قلب هسار آیین آردی را شنید به درد می‌آورده به قول عطر پیشروی.

هر که در آیین حسرت و آیین درد دست

حاکم بر فردش که این کنی مرد نیست!

هنگامی که حیرت‌ناهم کتاب «نولندی دنگر» به قلم شجاع نعم شفا و جاب فشرین بودی و مسیحی و اسلامی تحقظه شده و معطالعه، آن «حرام» و «عیرکشر» اعلام گشته، بی‌فریک سر آن شده که این کتاب را به دهت مطالعه و بررسی کرده و چسکه معطال آن را می‌شنود و مسئل دهم، معطالعه، آن را به همگان توصیه نسایم حقیقتا آمیهد و بودم که پوشار شجاع آدین شفا، همان گونه که ر نام و نشان پر معنی ایشان انتشار می‌رود، جعری باشد که شجاع به بر پیکر چهل و نهمه های بدست دسی فرد آید و تعریف و عسرت ناسی از گزودلی و گزودنی، شفا بخشد اما در کتاب تألیف در دهم که سس بر سنده عالمو به جابر عشق صادقانه و شیمی که نسبت به فرهنگ رزمی آیرن نامن دارد همانند سیر نویسدگان ملی گسری افراطی ابرانی و آلمانی، یک بار دیگر گسره سندی کدب «آزایی» و «سامی» را علم کرده است، و به جی نگاه بدفرمانه به واقعیت هب، چن مغرمانه و یک حایه به «آدین سامی» یا «دین نوچیدی» حمله کرده است که تقریباً به کلی ررش این کار پررمت را به هر داده است، بی جهت نیست که اولین نکته ای که استاد ن علوم حتماعی سبه شاگردان خود می‌آمرد بهر مرم یک پژوهشگر به پاسکاری بدگناه خود از هر نوع رنگار معضت فرهنگی، قم می، علبسی و دیسی می‌باشد

پاک گردان از تعصب حسن من

گو میانش من قصه در دوال من

تحریه و تحلیل و انتقاد و مطالب کتب مقدس به صوره سیرت به هیچ وجه چیر تری نیست، و میان پیروان پیش از پیروی سیر اینان رواج داشته است، نظریات و اعتقاداتی شبیه به اعتقادات آردی شفا در مورد عبادت تیر در قرن هفم میلادی از طریق یک پیروی سبه سام حوی الالحی Hwa-a-Bolton را ساکنان خراسان بری ولس را به طر

روش شد عرصه شد و حشم شد قشور گریان بهود را برانگخت. الهی دویست نکه ابتدای مهم در معاد نورانی یافته و بشتر داده بود، اما قشورین بهودی نبود. آن که پاسخی قانع کننده به انتقاد او و پانصد وی را به شدت تکلیف نموده و کذب هایش را باورد ساخته.

نویسنده و پژوهشگر آمریکایی ربرت آسون ویلسون در یکی از سخنرانی های پررنگ و ظنرگردد خود چنین بیان داشته است. «تحریرات تاریخی نشان داد که برای رهایی و حقیقت های مذهبی، هر هار سال، جماعت های سیاسی، معدها ساز، و حفاظت های علمی، ده ها سال وقت لازم است». ویلسون اکثر این حفاظت ها را ناشی از برداشت های قشری و تعصب دینی اما آنها قلمداد می کند و ادعای او چندان می ساس نیست همانند ویلسون و آشتیانی و نویسنده گسان بسی شمار دیگر، شعاع لایین شعایر در کتاب «تولدی دیگر» احفانه بودن و هجده برانگیز بودن تعصبات قشری و سطحی از تورت و انجیل و قرآن و به روشنی بر ملا می سارند، اما شکل این جاست که خود او نیز دستخوش نوعی قشری گرایی و ذهن گرایی است، و سه نشانه معنایی صریح و مستقیم همانند های دیگری درک نمی کند، بلکه به دیدگاه معترضانه ای که به ده ده سب آتش دشمنی و عقاب میان دین و علوم را دهن می راند.

چنانکه هارویم شد نشان شد نیز شمشیر خود و حفظ و حفظ سر گذاری «آدیان بوجیدی» با «دین مسمی» گذارده و سطحی ترین رشت ترین، و قشری ترین جنبه های آسان آسان را با عقیق ترین، ریب ترین و غریبی ترین جنبه های دینان «ایرانی» و آیین های «آریایی» معنی شده است. سپس در حاشیه کتاب، مرمیست و حوشعلی از این که یک جنبه به قاصی رفته، بنیای کاملاً حجاب شده ای را که از این معنی، عبرتانی و تعصب آلود به دست آورده است به سبیل فردی بران همه می دهد، همه ای که گرچه در روبرو رسانی «آری مسمی» مبتنی شده و وعده «تولدی دیگر» را می دهد، ولی ماهیت واقعی آن چنان است که سبیل فردی ایران و سه

¹ «Encyclopedia Judaica, "Tava al Baktin"

2- Robert Aronson Wilson, "Religion for the Mass, of it" Lecture Tape

بسی آرا دانشی و گفتار و پند و کردار بیک، و به سوی تولدی نویی، بلکه به سوی خودشیفتگی و پیروزی کورگورانه، میسوز پرسشی عرطی و تعصبات پیرین دینی سوق می دهد.

ما عفریم این دندگه معروضه، کتاب هانی هاند «تولسمی دیگر» به عقیده، می به تنها به هیچ وجه نباید مورد تحریم و تحفظه قرار بگیرد، بلکه باید به خاطر «خطکاتی که در دهی خواننده می آفرسد مورد مطالعه و بررسی واقع شوند، زیرا که تنها از طریق برخورد عقیده و آرا سنت که حرفه های مسور در دهی آدمی پیداد می شود، و از طریق کدهای روشن یا پندیده های ضد و نقص سنت که رفته رفته تاریکی آفکار پیش پرده حنه سبیل به روشنایی همتی بخش آگاهی و دانش رشتن می گردد

گر نمودی در جهان ممکن گفت

کی توانسی گل معب شکفت؟

آنچه از نظرات این گنزد نتیجه کدهای دوستانه ای سنت که ما نوشتن آدای شد به عمل آورده ام به این امید که از شکوفایی گل معب و گسترش عطر همنسنگی مؤثر سافاد.

ما قبل و بعد، این نوشتار، بر خود واجب می دانم که ر هموطنان عزیز روزشتی که ممکن است برخی از مطالب اشتباه شده در این سری مقالات را باخوشیاید بیاید، پوشش نظم، تحریرات شععی و مقالات پزوهشی رسیع به می کاملاً باید کرده است که آیین فرحنده روزشتن ر همن مسع ناب و همتی بعضی عرطی سرچشمه گرفته است که آیین نبود و آیین مسیحی و اسلامی و بودایی و غیره از آن باشی گشته اند، هدف می و مطرح کردن مدارک و شوهد ویر شدن دین بن حقیقت است که کیده، دعاهایی که شعاع آیین شد، در مورد «ادیان سامی» عنوان کرده است عصب در مورد «ادیان آریایی» و آیین و لای روزشتن نیز مطرح شده است. به قولی نظمی گجوی.

نه به گفت، خوب است این، به جنگ سنت

گلشوخ اسرار یا دانش سنگ اسب

مید نویسند، این مقاله این سنت که به این کلوخ اند روی ها و سنگ پرانی های جنگ فرد و عصبت مبین نویسندگان «آریایی پرست» و «سامی پرست» هرچه رودر حاشیه داده شد، و در عرصی

آزاداندیشی و اشتراک مسیحی فکری و همکاری همه حاشیه جنبش آن گردد.

از طرف دیگر، لازم می بینم که از همکیشن عزیز یهودی سرپوش بخواهم، زیر شواهد و مدارکی که در دهه سی هجری و نوشتارهای آتی از پیروانم داد، بسیاری از اعتقادات دیرینه یهودی و واژگون می سازد و بیگانه می داند که این دگرگونی به چه حد ناگهانی و ناخوشایند است، انتظار می رسد که قریبی که طایفه خود می داند به رهبر و افعال و کردار خود بهر حیثیت و مهر و عدالت در جهان پیر کند، از تأمل و رویرویی و کلهجاری رفتن به این حقایق سر باز نبرد و اگر ششده می در این مبارک و شوهده موجود است و بسا آنست که به نظریات آبرار شده در این نوشتار موافق نمی باشد، بر طبق سنت رسای حکمای تلمود، به مناسبت و با دلیل و مدارک، نگارنده را از مظریره خود آگاه سازند.

آخرین نکته لازم به تذکر این است که برای آن عمده که صرف مشتاق شیعیه بقره مستقیم از ادعای شجاع لیس شفا می دانند معنی سنت بحثهایی از این نوشتار که به توضیح پیرامون «فلسفی گرایی» «دین گرایی» «دین گرایی» «احمدی» شده است قریب طرالی به حتی رید جلوه کند، اما اگر صورت به در مطالب این بحث به تعمق نمایند، به آری دست خواهند یافت که نه تنها تخریب و تبطل محتوای کتاب «تولدی دیگر» و سایر کتابهای نظیر آن و آسای خواهند ساخت، بلکه در درک جهان بینی شخصی خود و اطرافیان درک ارساط و خلاف میان جهان بینی علمی، دینی و عرفانی، درک عملی اختلافات مذهبی، جزو ایجاد تفاهم میان ادیان و همچنین در تشخیص میان «عرفای راستین» و «عارفان دهن ساز» و در تشریح دادن «دشمنان حقیقت جبر» از «دشمنانمایان فرصت طلب» نیز حتماً بسیار کارساز خواهند بود.

نگو دو «کتاب آسمانی» چه می بیند تا بگویم کیستی!

در طول مدت هجرت بیست و نهم سال که به تحقیق سپهر سوز حشهای روانی مذهب و فرهنگ های گوناگون مشغول بوده ام، یکی

از بکته بسیار رزیده ای که آمیخته این سنت که برداشت عسراد «کتاب آسمانی» بهتر از هر آرمون رو ساسانی می تواند معرف درجه رشد درونی و گویای خصوصیات ذهنی و روانی آن ها باشد، مدتها و شاید هزاران سال پیش از این بسیاری از عرفا، علمای یهودی و اسلامی و مسیحی و حتی و بربری و غیره، در اشعار و گفتار و نوشته های خود به همین نکته مکرراً اشاره کرده اند، به عنوان مثال، جلال الدین محمد بلخی در همان سده ششمی به این نکته اشاره می کند که:

هر کسی بر طی خود شد پیر من

و درون من بخت سیرال حسن

و حادثه می سراند که

معشوق چون حجاب و رخ برمی کشد

هر یک حکمتی به تصور چرا گمده؟

در تلمود (دومین کتاب مهم آموزش یهود) آمده است که درهت می نو بد به ۴۹ طریق تقسیم شود (۴۹ عددی رمزی و عرفانی است و برابر با هفت بار هفت است)، مولاتا نیز می گوید قرآن را می نو به هفت طریق تفسیر نمود.

ماحق که من، چو حسروان بانی بود

بر سر خواش رهسپار آتی بود

همچو قرآن که به معنی هفت نبوت

حاصل و عدم و معمم فروست

عرفای یهود و عرفای هند بر این عقیده بوده اند که بسن نا سی ۴ سالگی (که آن هم یک عدد رمزی عرفانی است) هر بن در درجه از آلودگی برسیده است که با حقایق درونی و اسرار سکرآور بهیخته در کتب مقدس آشنا گردد. بر همین روال، عرفای مسیحی انسان ها را بر اساس درجه رشد درونی و برداشت های مختلف که از آنستور، حشای مذهبی و سایر حشهای هستی می دارند، به سه دسته اصلی تقسیم کرده اند.

۱- به برگرد 2. Talmud, Shohet, Tot. در کتاب گفته شده است که مصداق بورات دران چهار درجه بر تقسیم می باشد که بانی ترین درجه تقسیم داده تصحیف اللفظی (Peshut) و بالاترین درجه تصحیف را برگرد، تفرانی (Sot) است

۱. افراد قشری گر، یا مادی گر (Hylas از واژه Hyle به معنای ماده، به فرانسوی: Matière).

۲. افراد دهن گرا یا عفن گس (Psyches از واژه Psyche به معنای دهن و روان، محدود به عفن و مطلقاً نه فرانسوی: Psychiques).

۳. افراد درون گرا یا روح گر (Pneumatics از واژه Pneuma به معنای روح مقدس الهی که با فاعل دهن همصد است، دهن همان هستی نهفته ست، نه فرانسوی: Spirituels).

طبقه بندی سه گانه بالا در حقیقت سمعه، سباده قشری را یک طبقه بندی است که می باشد که در اکثر مکاتب های جهان به آن اشاره شده است. در نهایت فلسفی این به این طبقه بندی سه گانه بحث عموماً «مادیون»، «عقلیون» و «روحانیون» (نه معنای عرف، نیز اشاره شده است، این سه مرحله رشد درونی در گیتی کمالاً (عرفان یهود) تحت عنوان نفس حیوانی، Nefesh، نفس انسانی، Ruach، و نفس والا، Nesamah، مورد بحث قرار گرفته است، و در صورتی گری سیر سه درجه بندی بسیار مشابهی برمی خیزد.

آن چه که این دو حالت سه گانه یا هفت گانه رشد درونی را همبگیر متمایز می نماید اسارت روان آدمی در سه چهار عامل اصلی است: ۱- لیترا لیسم Literatism یا درک قشری و سطحی از جنبه های مختلف هستی به خصوص درک تحت الفظی از اسطره های مذهبی لیترا لیسم «مادی گرایی» فرانسوی «ماتریالیسم» را نیز شامل می شود. ۲- دوآلیسم Dualism یا ثنویت، «دوگویی»، با پسندار دو متضاد کاملاً جدای نه بری صدادی مانند جسم و روح، نیکی و بدی، روشنی و تاریکی، و اعتقاد به جنگ ابدی میان اعداد.

۳- ناسی سرزمین Nihilism یا خودشیفتگی و خودپرستی و خودخواهی، و خویشتر و محور، جلی جهن و گل بی عیب خدا پیدایش ۴- آنتروپترالیسم Anthropotransism یا سلطه خویشی و سلطه

پندری و مثل به قدرت و کثرت دیگران.

مرحله «قشری گری» یا Hylas پایین ترین درجه، رشد درونی را می رسد و در این مرحله و رشد، اسارت روانی انسان در چنگ چهار عامل لیترا لیسم، دوآلیسم، ناسی سرزمین و آنتروپترالیسم سبزه ششمد

است. در مقابل، مرحله «درون گرایی» یا «عرفانی» بالاترین درجه، رشد درونی را می رسد و در این مرحله از تکامل، روان آدمی و اسارت این چهار عامل رها می یافته است. از دیدگاه عرفانی، داستان های معروف «اسارت سی اسرائیل در چنگ فرعون مصر»، «اسارت ایرانیان در بنه مضاعف ماربودن»، «سیرت رسی جسته در چنگ جادوگر بله» و «هران اسطوره بغیر آن ها همه حاکمی از حقیقت درونی، سیرت روان آدمی در چنگل بین عرفان و زیانگر و جنگ اهرور میباشند.

همه ما انسان ها در جاده طولانی و پریچ و حسی که میان قشری گرایی مطلق و عرفان کامل، حدایی و وصل، اسارت و آزادی، حامی و سوختگی، و میان طرد و عشق کشیده شده ست در حال آمد و شد می باشیم. با شناسایی میراث لیترا لیسم و دوآلیسم، ناسی سرزمین، و آنتروپترالیسم در کتاب «بوعی دیگر» می توانیم پی ببریم که نویسنده این کتاب در چه مرحله ای از سیر تکامل درج میرسد، و آب «حس شهر عشق» را پیچیده است؟ آب هور «نور حرم یک کوه» است؟ و آب این که شاید به کلی در محدودیت و نیکی «مهر» وجود خود، سیر ست و حتی از سیر یک های «عرو» نایکتر درین خود سیر آگاه نیست؟ اما باید کاملاً مراقب باشیم که در مسند قدرت نشستن چه در مورد خودمان و چه در مورد شد یا هر انسان دیگر دانه در نهایت شجاعت و اجرام و فروسی و یا سر حد شکان بی طریقه باشد و از خاطر بریم که همه ما اناری به هم «ایمنه» یک هستی واحد هستیم که در تکاپوی شجاعت و خودآگاهی است.

در ولین بحث اس بقه و بررسی، اندامی پیرا رسی به درک عمیق تری از پند، قشری گرایی و بررسی میراث «لیترالیسم» پس تغییرات قشری و محب لفظی در کتاب «تولیدی دیگر» نوشته شجاع الدین شد.

لیترالیسم: تراژدی نور در پس پرده تاریک اوهم

«لیترالیسم» به آن خصوصیت ذهنی اشاره می کند که توحده آدمی و صرفاً به جنبه های سطحی قضایا، به شجسته های مادی و

حسینی حواس پنجگانه، به فشر بیرونی و طهری پدیده های هستی، و به معنای تحت اللفظی اسبابه های دینی محمود می بارد. انسان هایی که از نظر رشد درونی در مرحله بشری گرایان قرار دارند به ششپندترس درجه اول پیشالیندم مبتلا می باشند، میراث رنمد دهی، فرد قشری گستر چمن محمود ست که به او هفت امکان درک و لمس حسی های طهری، سطحی، بیرونی، و مادی هر پدیده ای را می دهد. به عبارت دیگر، قشری گر پال و مادی گر بهن فقط قادر به دیدن « مو » و « سرو » می باشند و ردیدن « پیش مو » و « شرت های ابر » عاجزند. و لا، « قشر » به مورت « پوستنه »، « سطح طهری » یا « پوشش بیرونی » است گرچه این پوشش حساس پوست گردو و پیاز و هر چه برای محافظت از عمر گردو و اصل چوب پیاز و حرسه لازم و معینه می باشد، اما اگر انسان تمام توجه خود را صرفاً به پوست گردو و پوست پیاز و غیره معطوف ندارد و از آن چه در درون آن حسا نهفته است آگاه باشد، به سوا از مختار هستی بخش این عناصر بهره ای نخواهد گرفت بلکه چه بسا به سوا هضمه و هراس مرض دیگر بر دچار خواهد آمد، پس « قشری گر » کسی است که درست به چنین حالتی دچار است.

در کتب « کبلا » (عرفان یهود)، سروهی « درخت شاریکی » را که بارقه های الهی و نور خرد در خود می دهد و موجب نادانی و گمراهی و پندیری می شود، « کسپوت » Kippot یعنی « قشر » یا « پوسته » نام نهاده اند. محسنت هایی که قشری گر می در حسیه، رسیه ها برای شرت به در آورده نشان می دهد که ایس سادگناری سیر به جد و درست می باشد، در عرفان بودایی نیز نادانی و ناگامی

۱ - برنولت برشت در یکی از عمیق ترین لحظات آگاهی چنین نوشت: « فرد سر ضد بیاد صبا و حسی می کند. آن چه که در او می باشد از آمدن سست نه گوش برخی حساس بریدی حسی پیاده، با این بریدی یک فرد ششعی از جانب این پوسته به ضد وجود محسنت قشری گران میسب. سکه بریدی است از افسق وجود آزاداندیش و عرفای حسی برعکس خرافات و باورهای حلقه اف قشری گران و قدرت طوسی و فعال ریز و جور و سستی که بر آبدی شره داشته می دارد. فومعش قشری گرای ها پاره ای از همان حسی پکی هستند که در سگ برعکسند. نادانی کباب اسب و کنیه حقوق آسانی آن کاملاً واجب تحفظ و قابل احترام ست، از احتیاط فکری و ظم و سستی که همواره در دشته اند به هیچ وجه درخور کمتر م سبب

دشی را تاریکی ذهن را سردگنترین عامل پسندی و مدحی بشر دانسته اند

هر آدمن عوسمی رژه، « قشری گری » علناً فقط سه نوعی برداشت مذهبی هاتیک «علاق می گردد. حال آن که اگر به دقت به خصوصیات این مرحله پائین رنده روانی سگری، متوجه خواهیم شد که جلوه های محروم این پدیده به هیچ وجه منحصر به مذهب نیست بلکه ثرات آن در طرین فکر بسیاری از فلاسفه، دانشمندان و پژوهشگران، در اثر د همتلا به سگریورس، در نحوه استدلال بخشی از قصصات و فاون گذاران، و در سایر رونق انسانی می یون به وضوح مشاهده کرد، تجربه تاریخی نشان ده ست که قشری گرایی مذهبی و پیولوتیک و علمی میر می تونه همانند قشری گرایی مذهبی ویرانگر و خطرناک باشد. نمونه، بارو پس ویر نگری در برداشت قشری سنالی و هم مستکنش از دانعه، تاریکی و مصلح باشی ر پیولوتوری قشری باورس دیده اند.

در روابط اجتماعی نیز ثرات این طرین فکر سطحی و حدم به حوی فعل مشاهده ست، افراد قشری گر و مادی گر ارزش انسانی ها و براساس دار و ندار مادی، ریخت و قیافه، دس و مذهب و بود، میسبت، حسیست، سن و سال و سایر معیارهای طهری آزرینی می گند و سه های این که « درون را سگری و حل را »، « برون می سگری و قنال را » بری انسان قشری، بالا و پائین رفتن درن بدل و بوسلالت سورس سهام و میرن حساب نادانی فوق العاده بشر را مسایل دروسی مسابله نیاز به پژوهش خرد و عشق و احسان و خلاقیت مورد توجه می باشند اما شک سست که محسوس ترس و ریساختن ترس شرت قشری گرایی در رابطه با دین و مذهب می باشند در یکس دیگری ر دستان های آمووده، عرفانی آمده است که یک روز هیک می که حباب شیطن و یکی از شاگردانش در شهر مشغول به سیر و ساحت بودند، مرفه را دیدند که در نهایت شادی و هیجان جم شدد و از روی رمیس

۱ - شواهد فوق العاده جانب و آمووده مربوط به قشری گر می میاند و سسندان و همچنین مبارک مربوط به شش هوز برداشت قشری مذهبی، جور ایسگر عربی و پس گر در برشتر یعنی رایه خواصم کرد

چیری را برداشت شاگرد و شطون پرسید: «بعد، این مرد چه یافته است که این چنین شده‌ام است؟» جواب شنید که: «و نکته ای گرابه، حقیقت را یافته ست.» شاگرد پرسید: «ولی استاد آیا پس یافته و سنی بر سر راه مقصد شیطانی ما ایجاد نموده کرد؟» پاسخ آمد که: «هیچ جای مگر بیست است. لسانه او را متقاعد خواهیم ساخت که از این بکه حقیقت یک منبع قشری، متشکل و هماهنگ سازد.»

پس دانشان و دانستارهای سی شصت و دیگری مبد آه، خصوصیات نور، دامن قشری و دو قلم عارفه بازگو می کنند. انسان مدعی قشری گرا و دانستن ها و اسطوره های منفرجه در کتب آسمانی برداشتی کاملاً منطقی و تحت لفظی دارد و به بین دانستن ها به اسرار، وقایع تاریخی و قومی می نگرد، این طور برداشت به عفت ساده بودن در مین پیران تمامی ادیان بالاترین محبوبیت را درآ می باشد ای در عین حال خطرناک ترین نوع برداشت است. پروفسور آلوی بروسه کیون Alvin Boyd Kahn در این نره چس می نویسد: «تقریباً حدود قرن سوم میلادی، جشن صدهای مسیحیت به طور سهمناکی در عیسای تمامی مکاتب سری و مستم باستانی آن ها که عزای را در حافض به فراد تربیت دیده و جد شرایط می آموخته قد علم نمود. در نتیجه این تئوریش، معانی دینی و سمبلیک این افسانه ها به کلی مفرد شاخته شد و در عوض تصویر قشری و تحت لفظی جایگزین آن ها شد. به این طریق قهرمان های سمبلیک این افسانه های عرفانی به شخصیت های «تاریخی» مبدل گشتند و تاریکی سمبلیک سر سوز درخشنده معرفت بهمه در این افسانه های باستانی مبدیه آنگست، سانه ای که هنوز که هنوز است برطرف نگشته است.» و می افزاید که: «حتیان مفری که تعمیرات علف مسطی را پس دانستن های سمبلیک در مین عوم به وجود آورد از دید کلیه فلفلم حوین ساید برگرینس ففجه قفد د شد.»^۱

۱ - مکرده به Alvin Boyd Kahn: Let There Be Light on Genesis, New

Lectures on the Ancient Wisdom Series, pp. 1-2.

۲ - مکرده به Alvin Boyd Kahn: Let There Be Light on Genesis, p. 16-27

در دسات عرفی یونس و سمبلسم «حر» و «گد» سرای اشاره به این درجه دهم قشری از کتب دینی اسفاده شده است. برای نمونه مولای می سراید.

ما در قسراً معسر را برداشتم پوست و یور حصار گمانستیم گناه در ععداد آند ناسکها می رود از بین کن تا آن کس را ران همه عیش و خوشی ها و مریه او بسید معسر قشر حرسره گوش حر بعروش و دنگر گوش حر خوف حق و دریند گوش حر حالش این حالت که در ران عری و ژد، «حانور» به معنای «حر» ب واژه، «خوسر» به معنای «مسدد» کاملاً هم ریشه می باشد، و ثلاً شده کردیم که در عرفان مسیحی سیر سرای طور برداشت قشری واژه Hyletic یا Hyleic به معنای «ماده گرا» ما مددی گر «اطلاق می شود. موسی کوردورو (Moses Cordover) یکی و معروف ترین کالیست های قرن شانزدهم در مورد قشری گران چنین می گوید: «کسی که درک محدود و تحت لفظی و مضطرب صورت دارد و از راه های بهینه آن آگاه نیست حق به شمار می آید. .. کسانی که موجب می شوند حکمت عرفانی کسلا در درک ثمرات کنسی و شاهی از مایل برود، و آنان که ادع می کنند ثورث و تعمود فقط معانی قشری و تحت لفظی دارند و مردود را از آموخن دانش کسلا و در درک عرفانی ثورث و تعمود برحد می دارند، ایس سندی سر پد می نمایند که جلوی جریان حیات بحثی رودخانه معرفت را می گرد» شرم ناز بر چس افرادی! ای کاش بین هرکس با ثورث و تعمود آشنایی پیدا نمی کرد!»^۱ عیاً همین نکته در معسوی تریس اثر کالینستی یا کتب «زهر» Zohar (بخش ۳، سده ۱۵۲ لاف) سیر آمده است

در عقیده یا ابارت شدید ایس قشری گرا در چنگ لیتریسم و مادی گرایی و فحاص بشی و آن ها، درجه آگاهی انسان درون گرا «پ عارف دانستن به» در صرحه و تکامل رسیده است که درک حقیقت باطنی پندیده ها و مصلد، و شاخت دروسی (معرفت و

۱ - رجوع شود به Ben Zion Bokser: The Jewish Mystical Tradition, Jason Aronson inc, New Jersey, 1993, pp. 136-37

عرفان، را از طریق اهدام و مکشوفه برای وی امکان پذیر محسسی ندارد
عارف راستش نه فهم و صورت ظاهر بسنده کردن رفاجعه می شمارد و
در پی معدمت چنانکه مولانا می دهد:

چند ناشی عاشق صورت؟ بگو!

طالب محسسی شو رفمعی بحوا!

و در مفسرینه با احتیاج فکری و زیر انگری مصیبت ساری گسه
عشری گرایان نصیبت بشریت ساحه اند، درون گر بان و عرفانی رشتن
هزاره برای بسش بشر آزاد بدیشی و حلاکت و استعداستی به لومعدمت
آوردده اند. پرفسور ولس آلمرهیل Evelyn Underhill در کتاب محسوف
خود به نام «عرفان» (Mysticism) در مورد عیب عظیم عرف در
بیشرف تمس و اعتلای بشریت عمریک عرفان استعاره از پیسه ده ده و
چیس می نویسد «دوره های فدایت عرفانی به دوره های حلاکت
عظیم در حیر و عالم و دشی هزاره برآمده است... هر جا که دیابت
حیر، عدم و سیاست به دلایرن درجه تعدلی پند آمده است، آن حب رد
پای عارفان را می پیم. گویی عرف هند چا گیل ترسند بشریت
می باشد...»

درون گرایان و عرفای راسین به سها هرگز به پیشرفت مفهوم و
دش بشری حوضت بورزیده به، بلکه قریب موجود نشان می دهد که
سبازی بی آن در پایه گذاری ریشه های مختلف مفهوم سیم به سبازی
دشته اند. اولین آکدمی سلطنتی علوم، عربی به توسط رنیهیدان
بانغه و آرشیکت نامدار، فراماسون و کابالیت انگلیسی کریستوفر ون
Sir Christopher Wren و دارده تش دیگر از همفطرن وی در ۲۸ نوامبر

۱ - رفوع شود به: Evelyn Underhill, Mysticism: A Study in the Nature, History, & Development of the Religious Ideal, Revised Edition, E.P. Dutton and Company, New York, 1930, 1960, p. 453

۲ - برای مثال بگریده به: Samirah Grief, East and West: Ancient Wisdom and Modern Science, edited by Stanislaw Grief, M.D. with assistance of Marjorie Livingston Vassier State University of New York Press, Albany 1997, Robert Lawlor, Sacred Geometry, Thames and Hudson, New York, 1987 and Stanislas de Roux Klossowicz, Alchemy: The Secret Art. Thames and Hudson Ltd., London, 1973, p. 9

سال ۱۶۶۰ میلادی پایه گذاری شد. در کسانای پسر مون حلاکت و
عرفان که چنین سال است مشعل پژوهش و سگارش آن می بشم سه
روشی شان داده م که در حوممی که دور عشق و مهدی گر بان سه
عرف می چید، سورج و حلاکت رفته رفته محو و ساندو مسی گردد و
احتقان فکری و استنداد و حلا رفوجی های آن را می گرد

یکی و حوب متبب کدب «بولدی دیگر» پس اسم سه
شعاع الین شد در اسهای این کدب، بسل فردی ی بر رف به دانهدن
هفاند و حرافات عشری مدعی و برگشت به ورش های معوی عرفان
بیرن فرامی حواند اما چنانکه حویم دید، شفا پس خود را سه کار
سی گیره و دیدگاهی که بی در س کتب عرمبه کرده ست کرجکترس
مطقتی با دندگاه عرفانی ایران دارد

همان گونه که قبالا اشاره شد، طرز بردش عرفانی از تعسیرات
تحت القهقی (Literariness) رویکردان است، و انما عارف هزاره در
حستوری معنای دوری به دستان های میفرجه در کتاب آسمانی ست.

ای بر در رف قضه چون پسمانه ای است محسسی آند وی مثال دانه ی اسم
دهه، محسسی نگیرد مرد غفیل سگرد پسمانه و کر کنت تغسل
در «تولیدی دیگر» شفا کمالا نشان داده است که قادر به دین

«دانه» های گوهرین معما در «پسمانه» دستان های نورث و ابحیل و
قرآن سست و به هس دسل پسمانه ها رف می شکند و این دانه های
گز سها را به دور می مکند، درون سگری و معحویس یک عارف راستش
وی را به عورای سطح ظاهری اسمده هس سوی می دهسه و سه و ایس
نوبانی رف می حنشد که پیم واحد الهی را در هغه ادیان و «کسب
آسمانی» بیان سهراب سبیری در کتاب شرق آمده رف رسانی و رلاتی
حیرت انگیزی این درک عمیق عرفانی را ترسیم نموده ست.

من سارم، سنی آوزم

برگیرم، سوزم

بر ترم رفه لاسی رف

۱ - سگره به: Archives of the Royal Society, Misc MS 92, f. 277 and Robert A. Gilbert, ed., Art Quorum Concomitum, vol. 109, London, ۱996, p. 88.

برای روشن تر شدن تفاوت میان ده‌گانه‌های فشری‌گرا، دهن‌گرا و درون‌گرا و درک مرمیج‌دگری شد، کافی است به یک نمونه از طسرد برداشتی که این سه دیدگاه در مورد داستان‌های دینی دارند به دقت نظر بیافایم.

بکار ت مریم، تولد عیسی، قوم موسی، و تولدی دیگر

همگی کم و بیش با داستان‌های تولد چگونگی تولد عیسی مسیح شد هستیم و می‌دانیم که از دیدگاه مشریرین مسیحی، این داستان یک واقعه‌حد در حد تاریخی است و یکی از رکن اصلی دین و ایمان مسیحیت به شمار می‌رود.

و ما از دیدگاه دهن‌گرای شعاع‌اندیش‌ها اسطوره «حامله شدن مریم‌بازکر» و حداقل با روح انبساط «تنها یک داستان جعلی تفسیری، مبتنی بر افسانه‌های لغوی است. شعاع‌های نویسنده:» پس مسأله بکار ت مریم و تولد عیسی بر روح انبساط که از اصول معتقدات مسیحیان است و در قرآن بهر بارها به تأکید شده است... از یک جمله کتاب اشعای تورات ریشه گرفته است که، بازگویی خود را به نام فروزش عبدالل به معنی حد یا ما است خود بود» (کتاب اشع، باب هجده، ۱۴)، ولی بررسی‌های رین شدایی روشن کرده است که این کلمه، بازکر ترجمه، یونانی عظمی و اصل عربی «آلج» است که معنی واقعی آن دختر زبایی است که خود و وقت معبد کرده است و اختصاراً معنی بازکر ندارد. سر ایس مسسا، نمداد اسطوره بازکرگی مریم در انجیل و به خصوص در قرآن و انعکاس‌های آن در جهان مسیحیت به از یک نشانه لغوی نویسنده انجیل متی سرچشمه گرفته است.^۱

بدون این که جدای بازکرده قصد تخریب سه نویسنده، رحمة «توسی دیگر» یا سایر هم‌زمان «دهن‌گرا» را داشته باشیم، باید گوشره کنیم که عارف‌سازگار ایران مولانا در قبال برداشت‌های دهن‌گرایانه و «حامله‌های دینی چنین گفته است.

بهاون گویم که این ساسه را

حد نکش ریز دروخ است و خط

گرچه شعاع‌اندیش‌ها اعتنا ت تحت‌اللفظی فشری‌گرایانی را که داستان «حامله شدن مریم‌بازکر» و درست به عنوان یک واقعیت تاریخی محض پذیرفته‌اند به دوستی رد کرده است، مسسا بهین طسرد بردشت او را برین اسطوره و به‌جود درک درون‌بازکر و عرفانی‌همسر دهنده، عظمی موجود است، آن معنی عمیق و ریشی که عرفانی‌ها به مولانا حائل‌لین در پس سمولسم «مریم‌بازکر» و «حامله شدن او از حدود» می‌بیند در منطق و اندیشه بیان دهن‌گرا به هیچ وجه منگی‌نجد به نمونه‌هایی و اشعار مولانا که حاوی این معانی است توجه کنیم.

حال کل با جان جزو آسب کرد جان از دری‌سند، در حب کسرد همچو مریم، جان و آن آسب حب حامله‌شد از مسیح دافریست آن مسیحی به که برعکس‌وتر است آن مسیحی که صاحب‌نظر است پس رجان جان، چو حاصل‌گشت جان از جن حلی شود حامل جان «ده‌گانه درون‌بازکره عربی» «مریم‌بازکر» همان «حسان و روت» ما آرمیان است که پاره‌ای از «جن کسل» یا همان کسل می‌باشد، و پس از طی مراحل خاصی استحقاق آرا می‌یابد که «حداوند» یا «جان کل» بازور شود و نشود بین بازوری و سه جهان معیوم در. بازور شدن «آهانتا» از «خروامرد» و ریش «میترا» و صفا داستان‌هاست آن نیز درست همین معنی عرفانی و در بر دارد.

شعاع به شاهت داستان ریش عیسی با اسطوره‌های دیگر به درستی واقف است و به آن معضله اشاره می‌کند. ما هرگز از خود نمی‌پریم چرا این داستان چنین محبوب گشته‌د؟ دارد و همه‌جانب این چنین تکرار شده است؟ معانی آن چیست؟ یکی و پیرون سنگت کدل بزرگ، رو شناسی و پژوهشگر سامندر مارین‌وودمن Martin Woodman، در کتب «بازکر، حامله» The Pregnant Virgin به این سوال‌ها پاسخ داده است، و صمد مولانا و عرفای دیگر «مریم‌بازکر»

۱ - شعاع، «تولدی دیگر»، صده، ۲۷۲

۱ - شعاع، «تولدی دیگر»، صده، ۲۰۰

و نمادی و جای و رو ن آدمی به شمار آورده و این نوع دانستن ها را جدوی اسیر دوری بسیار مهم بری تکامل روحی انسان دهنه ست همچنین پژوهشگر دیگری به نام گرهارد ویر Gerhard Wehr در کتاب زویده ای به نام «وصفت عرفانی» Mystical Marriage بازنش این سلسلیم «نور گشتن جان آدمی ر طریق وصلت اسبی» را در ضمیمه های مختلف عرفان جهان به روشی برآمده می سرده و حاضرین می کند که دستان وصلت «بهره» ب قوم بهود پی دقیقاً دارای همین مفهوم سمولیک عشق و عرفانی بسیار ریب است ر بطه پرتلاطم و صحر و قهر و آشتی و هراق و وصلت میان «بهود» و نسی اسر نیل یکی ر نمادهای عرفانی متعددی است که شجاع لمس شده به هیچ وجه درک سبوره و نو کتب «تولدی دیگر» شده اند که ساد تسسحر گرفته ست.

کنیمت محاصر بر شمعون هادی Hady میس بوسیده که «بانه درک کیم که از دیدگاه عرفان بهود، وای، «سرنیل» به هر انسانی (مهم از بهودی و غیریهودی) اخلاق میشود که در طریقت عرفانی گام برمیگذرد..» سارابین مفهوم «سی سرنیل» به عنوان «عروس برگزیده» جدید در اصل یک مفهوم ذره سی عرفانی است، و نام «اسرنیل» قبل از آن که به قوم یا مملکت خاصی طلاق شود، پسک معصل مصلی به همه انسان هاست. «سرنیل» مانند «مریم باکره» و «ریسی حبه» سمول جان و روان والای انسان است که برای وصل به مبدأ وجود و «حاضه شن» ر هشتی کل (بهود) می باند از بردگی و فاحشگی (سارت در چنگ پلیسمی و خودپرسی و خودفرشی سه پژوهشی نسوی) برکنار نمده. در نیس عرفانی معانی و بین متر پیسم بر به کنایی که به درجات، لای عرفانی بابل آمده و شانسگی «عقد

- ۱- سکرده سبده Miron Woodman Pregnant Virgin A Process of Pstychological Transformation, Inner City Books.
- ۲- سکرده به Gerhard Wehr The Mystical Marriage, trans. By J. Satohre Nishinangensve: Aquanum Press, 1990, p. 27
- ۳- شاما، «تولدی دیگر»، صمعات ۶۴-۶۳
- ۴- سکرده سبده Zeev Ben Shimon Halevi, A Kabbalistic Universe, Samuel Weiser, Mame, 1977, p. 7.

عرفانی» را یافته بودند بقب «عروس» یا «همسر» می ددند همچنین مریلا حلال، امین محمد می سراید که،

عشق و جان هر دو بهود و سبیر

گر عروشی خوانده آدم عسی میگرا

«عروس برگزیده» جدید، ر دیدگاه عرفانی هر انسی است که آگاهانه طریق متشکل تکامل روحی و عشق و معرفت را برگزیده است و سه مرتبه، والای «بسر کامل» بردیک گشته است. به همین جهت است که در دستان عشقی به عادت ریبی «عزل عزل های سفای» (عزلی که اصل اصل نروان» بقب دارد و شفا کوچکتزین اشاره ای به آن سی کند) نام هر دو قهرمان این داستان عرفانی «شریبت و شلومه» و ریشه، وژه عمری «شلم» Shalom می باشد که به معنای «کامل» است (وژه های سالم، سلام، و اسلام بیر و همس ریشه می باشد) «شولمت» معهود برگزیده سسمان صحن روان ریبی «انسان کامل» است و بر جلال آن چه تشرین بهودی و محسب ادعاب کرده اند، لعاب «شولمت» این دهنده «عزل عزل سیسیلیان» فیهط به «قوم برگزیده» یا «تسلیای مبتحب» پیشان صق نمی گیرد.

اما همان گونه که ذهن گرایبی مانند شفا به داستان های توالیه عیسی و موسی و سایر سطورهای «لایین سسمی» حمیده سده ذهن گرایین دنگیری سماند سبیر سی بر هیم رده معنایی دورنسی سطورهای «آیین» را درک نموده و آن ها را صحر، پنه شده اند به چند نموده، جانب زیر توجه کیم ابراهیم راده می بوسند، «صنرا» به بندر برخی از ریش سفندان در نمدهای دهنده سه دین آمدند» و

- ۱- در مورد نماد «عروس بخت» در آیین معانی سکرده به کتاب «پس عمر» نوشته، یوالقیسم ریب، صمعه ۱۳۸، در مورد آیین «همسر» یا «تسقبوس» در صر اسسم سکرده به کتاب «آیین صنرا» نوشته عیسی و سبیر، صمعه ۱۷۹

۲- که شفا به کنی باد به صر سبوره عبت در بحث های آمده به دشت ریب رنن حواصم برده و جوانب قسری و عجمی را به طور گشوده بری ریبی حواصم سبوره

۳- دکتر سبیرس آبراهیم، رده، «زمان پرسی به هنر مادی بردیک نسر سبت»، آورده، شماره، ۹۳، اسفمبه، ۱۳۳۵، صمعه، ۵۱

« ۹۹۹ و هر طرف مظهر روشت را که در آخر زمان پدیدار خواهد شد دیده نمی‌شود ». ابراهیم در ده همچنین می‌نویسد که: « پس چنین تفسیرهایی کودکان کار همان قصه دروغی است که می‌توانیم مسخره در قلعه دماوند در درون غاری بر سنگ مرمرس موندل شده، بیچاره ها نمی‌دانند در قلعه دماوند غاری نیست و سنگ مرمرس هم وجود ندارد، زیرا دماوند آتش فشان خاموش بوده و نوع سنگ های آن "داین است" و بر فرض این که سنگ مرمرس داشت، حدایی که سنگ و پینه شده به چه دردی می‌خورد؟ حد که رسیده نمی‌شود، حتی عرب جلیلیت شخصیت داد و پذیرفته که: « خدا را و رده نشد » و بی شکی نیست از درک این مسأله ساده عجزید »

ابراهیم راده به کنی بر معانی عربی و سببیک « تولد مهر »، « رده شدن از سنگ »، « عبر » و « قلعه کوه » می‌خسرسد، در قبال برداشت های ذهنی گزینیه اشخاصی مانند شمس و ابراهیم راده از سطور ها این معنی حکمایله از فردوسی به خاطر نمی‌آید که بعد داده شد.

تو آن و دروغ و فسانه صد به یکنس، روش زمانه صدای از و هر چه بدو خورد یا خسرو، دگر بر در و بر و معنی بسوزد به جای طبعه رفت و مسخره پیدایش دستان های عرفانی بهفته در « کتب آسمانی »، چنانچه به دستان و حوضه و حردوری غیبار جرفات و آثار دستکاری های روحانیون قشری را از رخ این کتاب ها برداییم، هنوز هم خویشم توانست از نور حکمت جاودانی آن ها در راه پر مهر کامل درون، بهادت استفاده را سیرم اگر حباب شجاع العین شما حرف بین کمترین را در این مورد بنویسد، می‌دانم سخن مولانا و که به و دعای ارادت دارید، به گوش جان بشنویید تا قیمت می‌رسد قرآن شد کانی گروه جهل و گشته خدا که مرا احسانه می‌پنداشتم نعم طبع و کفایت می‌کشید خود پندیدم ای که طبعه میریدید که شما فانی و الهیه بدیدید!

۱- دکتر میرویس ابراهیم و ۵۲ « زمان پرسی به زمان های نزدیک تر است » ر. آرد، شماره ۲۴، زمستانه ۱۳۷۵، صفحه ۵۲
 ۲- دکتر میرویس ابراهیم و ۵۳ « پارسه (نحت جشد) و دشمنش »، محله، کورش بروج، شماره ۴۸، ۳۷، سال ۱۹۹۱، صفحه ۲۹

من کلام محسم و قسم به د ف قوت جان جن و بسطوت رکات نور خورشیدم افشاده سر شده لیک از خورشید باگشده حسد سنگ هم بسرخ آلی آب حیات تا زمانم عاشقان را ر محات

دوجه رشد درونی شله اینشتین و دالایی لاما۲

لحن « بودی سنیز » شفا در کتب « تولدی دیگر » به خصوص در پیهامه های با معرفی از قبیل پیهامه ریز کاملاً معروف میسران رشد فکری و عاطفی و روحی پی میبوسند ست، شفا از ریل گرفته مورخ و تورات شمس (۱۶) آگاهی چنین ادعا می‌کند: « اگر پدیده شده که صورت تورات جعلی و غیره یعنی است، در این صورت تمام اسطوره، قوم برگزیده نبود در مورد بخش ارض موجود به این قوم برگزیده از جانب خداوند بر دستانی محیی خود بود و ب قول پسی و معینتی مناسی قوم نبود به کلی مبرلرل خود شده ریز بدون مشتاق بشود و برگزیدگی قوم نبود، دین پیور دیگرکس محسوسا نخواهد داشتند، (صفحه ۱۹۹)

پس هدف درست به این می‌آید که بگوییم، « اگر پدیده شده که صورت الفسانه های شاهنامه و اوستا در مورد برح و سیم و تور و رستم و دیو سپید و گود آسگر و صحنک مساردش و اسطوره های مربوط به گشتاب و رشت و داستان کودکی محمدر آسمی کوش بروج همه جعلی و غیرواقعی است، در این صورت مناسی ادعاهای ارضی بر زمین بر میرومی که بیش از همه خود مثال در آن سکوت داشته اند شخصی خود بود و مناسی برهنگ عظیم ایران به کنی مبرلرل خود شده و دین زشتت بر دیگر محسوسا بدو حد داشته، « عیب خیس ادعا را در مورد اسطوره های یونانی و همیون و مناسی اقوام سر می‌نویس به راحتی صدز کرده، ما آیا چنین ادعاهای از عقل و خود و بسایبت بروش می‌کند یا و عرض دوری و بدق و براف؟

۱- بری مثال، در مورد اسطوره بودن یا تاریخی بودن داستان های شاهنامه منگیده به مقاله حقن توسلرلاد، « بر فرمون یا کجسره - اسطوره یا تاریخی؟ » ر. آرد، شماره ۱۵، خرداد ۱۳۷۸، صفحه ۳۴۴ - ۳۴۶

آیا قومی که بطور قطع همه بیم یکی و قدمی برپس اتو می ست که در سرزمین گنجان میریسته، نه روز ششتر از سرزمین محبل سکونت خود احر شده، پیش از ۲۷۰۰ سال در سراسر جهان پراکنده بوده، بطور مداوم مورد سهمناک ترس آزار و شکنجه و کشتن و کشتار قرار گرفته، و پیش از هر قوم دیگر به آفرینش بیوج و دانش بشری خدمت کرده و سی برابر قوم دیگر جواهر بویل درخت برده، آیا چنین قومی بری سکونت در یک وجب خاک حسد و سهره سردی از امنیت و خودمحوری و استقلال بی بی به اثبات تعبیرات قشری مثنی استظوره دور؟

اگر ما « برای وصل کردن تمدن لیم » آیا بهتر نیست که به جدی پراکندن تجمعات و دشمنی میان اقوامی که به ناچار باید در حوزاتمان به همزیستی محالیت آمیز تن در بدهد، کوشش کنیم دی های آنها و نه هم نزدیک تر برسیم؟ آیا ممکن است روزی برسد که روشنفکران حشر فرهنگ و ملت چنان ب قوم خود سخن بگویند که پیشینیان این روشنفکر سانسوسست یهودی خطاب به قوم خود گفت: « شایسته است که سخنان این را از یاد ما ناکند بوسند، » بولوی دیگر « مفاسد کسم تا به حقیقت دشت میان درختان رشد از سی آبان پی بریم

پیشش به همکیش یهودی خود چپس بصصحت می کرد « و طبعه، ما است که مسالنه رمدگی در جوار یکدیگر را سنا سر دارن عرب جوش به طریقی روش و لایق هر دو ملت، ب گذشت کامل مل و نفس کنیم... ما ب حفظ پیوندهای خود ب عسراب در آسوده حر فیم توانست که بنگاریم عزادت به این درجه و وحدت برسد که دشمنان ب حشم دو مدت را علیه یکدیگر برانگیزند و بر آب گس گسرد ماهی مقصود را بگیرند. بن هدی کاملاً در دسترس ما است، و پسرا نقشه، جدیدی سبب فلسفین باید طوری دانش پدید به تمام برسد که مورد موافقت و علاقه ساقیان عرب بین سامان هو باشد... بر این مسالنه فرصتی به ما داده شده تا ثابت کنیم که هر واران سال شهادت و اربسان

۹ - بر ی مطالعه مبارک و جامع گسرده بری در بزه ملکات و سوع سستی یهود و علی اب سگرنه به هورت نموده کتاب هایی که در برپوس مقاله « آب حای یهود سدر سستی » ذکر کرده « ژره آژرد، شماره ۴۲، صفحه ۹۸، برپوس شماره ۱۲۴

حویش چه موحته است، اگر طریق صحیح ر سحاب گسرد پیرورد می شویم و در آسوده حبابان شب و دورنیشی ما را مثل سحاب

درجه، رشد درمی فرد عارف مش ساسد پیشین آنها را بر اختلافات مصححی که کش حگ و نای را میان دمان د می می رسد همواره برکارد داشته ست، مدارک موجود میس بر آن است که عرفی حهان از هر فرهنگ و ملت و د و مسکلی به تنه تحریبات درمی متحریکی منبهی داشته به، بلکه همواره با یکدیگر در تعامد کامل و با صلح و صفا کنار آمده به و از هر فرصتی بری لشترک مساعی و همکری استدل کرده به بری مثل، همکری بی شانه میان عرفی یهودی و اسلامی و مسیحی در اسپانیایی قرون وسطی موجب یکی از پر شرترین و درخشان ترین دور شکوفایی های علم و دانش و ادبیات در سرح بشریت گردید، عمو گمانیت معاصر می نویسد « اسپانیا سربس یک دوره طلایی مملو احترام متقابل و همکاری مس سبه مصد بود ... بن دوره فقط به علل پافشاری قشری گرایان در سه مدهد در تحویل معدده سطحی بین دپان صروف کشت و سپس به کلی از بس رفت، »

در کتاب « یهودی در گل سلوهر آبی » (The Jew in the Lotus) نوشته راجر کامپیر، گزارش جریانی آمده که برای برعلا نمودن تفاوت ها میان قشری گران، دهر گرایان، و عرفا در میر و عشق و عرفی که نسبت به « غیر همپان » دارند ر هر رساله و مقاله ای گویاتر است قهیه و بین قرون ست که دالایی لام، رهبر روحی تبت در سغسد و بریده، جاپره بول صبح، این اسان والا و به عایت هرتن و ارجود گذشته که شعفا دو بر ب « ملاقات هستی کوتسا، رسی فراموش شدیدی داشته ام، در سال ۱۹۹۰ ب گرده های محفل اژتوکی، کسروانلو، و زفورم یهودی در آمریکا تمامی می گرد و از آنان دعوت می کند که

۱ - نقل از کتاب « یهودیان در حجت بشر برنگان حایره بول » نوشته دکستر زنفیر بک، ب، صفحات ۲۹۵ - ۲۹۴
۲ - سگرنه ب، «The Three Cultures of Spam» Zeev Ben Shimon Haavi (W. Konton), Kabbalah Society Publications, www.KabbalahSociety.org 1999, p.4

هائی مرکب و سمه‌گان خود را به مقر او اعظم بدوستان از و مشاوره و تبادل نظر ب آن، د لایق لایا نتواند و روز و رمر استقامت و پندیری و حلاقت یهودیان در سرگردانی دو هزار و هفصد ساله شان در عورت آگه شود و از این طریق نتواند به سسدهم و حلاقت منبت تعمیدی خود در عورت یاری کند گروه های نشری گرای یهودی به تسه دعوت دالایی لایا را ب برودی تضم رد کردند، بلکه حسنی ایده، ایس ملاقات را نیز به کلی لحظه نمودند و هم مسلکال یهودی خود را بر هر گویه تبادل نظر و همکاری با رهبر روحانی نت که از دید قشری بشن یک « بت پرست » محسوب می شود، بر خویر داشتند گروه های دهس گرای کمروانیو و رفورم، گرچه دعوت د لایی لایا را پذیرفته اند، اما سمه‌گانی که انعام داشته بودند، خودشان چنان دسجوش عقید بی محتوا و حلاقت نظر بودند که نتوانستند به سرسان خود کمک چندی بکنند، ام حلق گر رش راجر کامیر، میان دالایی لایا عیارب بودایی و رسی سلمان شامویی Salomon S. Shamati، هدف و نویسنده یهودی که یکی از اعضای این هیات غریبی بود، چنان همکری و صمیمی و همکاری جاری انعامه ای به وقوع پیوسته که همگان را تسهید به شکستی واداشت

کشتی گیری یعقوب یا «جداوند» و «اسرائیل» شدن شما!

شکال کار شد فقط در بین سست که از دسده‌گا، محدود « دس گرابی » به منظور های « ادین سامی » بگرسنه است، بلکه همان گویه که مغور میروایی ب استادی که مل در شماره پینشین ره آوره نشان ده ده اید، اشکال بزرگتر و حشم و بغوت و تعمیدی است که د نارسایی های درون و سرچشمه پهنه و صمد محرب و رهرا آگسی است که با جوهر فلم و عین کشته و بر صعداب « تولیدی دیگر » چکیده است « بین ره در قلم و روح جوانگی ب، طلایی که حدود بیژن دچر حشم و کنه و کموده های دروسی می باشد که مانند کمال اثر

می گذرد و محربه رفتار و کرد ر و تصمیمات فجهه دیگر و سماعی در سطح فردی و قومی می شود، به گفته، شاعر صاعیر، حلقی جدوی، اندیشه، تو درجنسی تو پیشه، تو است

تصمیم تو بهرین گلی و ریشه تو است
از هار ربال برتس قبل و تکمیل
وهری است که در کشته، آسیده، تو است^۱

مشکل کموده های درویی و حکار و احسانات محرب و رهرا آگس به هیچ روی تنها از آن شف و طره‌دل ن گد او نیست، همه با کم و بیش با چس بعضی هایی دست به گریس هستیم، در آیس که لا گفته شده که خرجه، سمد د شد دروسی جسمانی نیسانی بیشتر است، خصوصیت مسمی که باید در خود شناسایی کند و الیام سمسد نیز به همان میرا لوی تر بد، همه ما، سمسد شجاع الینس شده، در راه شعی کامل دیر ی، رو سبای یعقوب و به این خصوصیات مسمی که در واقع فرستاده های الهی هستند روزرو شوم و تا دم سحر اما صلوع نور آگشی با آنها کشتی بگیریم زیرا تنها پسیر در پیروزی در اس کشتی مهبط است که « مسرائیل » (شاهر د، حد رسد، مهبط می شویم این کشتی گری و اس سووری فقط همگامی مکان پسیر می شود که از هرافکسی یا « تخفگی » بهی عیوب و باکم می هدی خود و قوم و ملت خود را به گردن پس و آن انداختن دست برداریم عرف مسیحی ست جان صصیی St John of the Cross کنی تحریرنه دروناک درویی و تحت نام « شب تاریک رو ن آسانی » The Dark Night of the Soul در کتی به همین دم معروف ساخته ست، این عارف صصیی بهر همه سر رسیده د ستان عرفانی « کشتی گیری یعقوب » و همانا، حلقه عارف والاگهر برای شارات دده ست که در پس ظلمت چسب شب هولناکی، آگر و سرد و کشمکش درویی بگرییم: « وقت سحر » و عصبه بجای می پیم، « آب حیات » می نوشیم، و حدود د ت الهی و در آیینیه دل می پییم

۱ - نوبار، سفر سنانی، فصل ۲۲، سدهای ۳۳-۲۵، « ره عرابی » سر شو
تکسی ست و زک، « آل » در صصی « جداوند » ب « صرد الهی » و « داره
« سر » (مؤید آن « سرا » Sars، که هم به صصی « سرور، رهبر، وزیر، سفیر و شهرا، می باشد و هم به مصای « ظلا گره، کشتی گری، و دوم آوردن »

۱ - سکرید بد: Roger Kamenetz: The Jew in the Lotus, San Francisco: Harper, ۱۹۹۴, pp. 20, 29, 37, 51, and 22.

چه مبارک سعری بود و چه فرجده شی

آن شب قدر که این ناره بر رسم دادند

برای همه حقیقت جوین و بی معرفت و همجس بری نرسند.
عالمگیر کتاب « تولدی دیگر » یک چپس « فرجده شی » و چپس
« مبارک سعری » را صمصامه آرزو دهم

(بعثت پیرایسون چهار عمل بتر لیم، دوآلیم، ماریسی سیریم،
آتوریا بیرم و جسدو جسی آن هدا در کتاب « تولدی دیگر » ر، در
شماره های آینده ره آژود خو هم داد).

بروایس، کاترینا، ژوئیه سال ۲۰

قصاصه ره آژود، چاپ لمن آجلیس

شماره ۵۶، زمسان ۱۳۷۹

در ارتباط با نقدی تازه بر کتاب « تولدی دیگر »

از: شعاع الدین شفا

برای موسیوس باز، در موسس شماره پیاپی ره آژود، خودم ر بسه
د دن پاسخی ناره به نقدی تازه بر « تولدی دیگر » موصاف می بیسم
زیرا حرکت م از این بعده که صاحبمطراسی ترجمه هم وقت و هم دقتست
فراوان در تنظیم آنها بکار برده اند میثو بسد پریشنهائی ر در دهس
حواصداگان کتاب می برنگیرد که عفا بساید آنها را بی پسج گذشته
باشم، یا البته میبورم ادامه نامحمود بین بعده و پاسعهاء می و این
صاحبمطراسی عزیز را بصورت معاذن و پاسجگویی خرمه ی فرسازود و
نه فراهم آمن سه ننگدو بار، ای بیر، این سال با میسه مدحی،
میجامد. مهر دل از بیت فرمی که معاذ بی عاف صبح بسرای بعثت
بیشتر در پیر مون کتاب تولدی دیگر دن جتیز می میکه ربه از ایشان
تشکر میکم، ولی لازم میدم بین تشکر را با مدگری بیر همراه کنم، و
آن تاکنی دگربره بر این واقعت است که چبکه به دهعات در خود
کتاب نوشته ام، در هیچ دی بین کدب اظهار بطری شخصی ار حساب
خود می صورت نگرفته است، بلکه همه جا کوشیده م تا منعکس کنده
ظهار نظرهای پژوهندگان و مورخان و صاحبمطراسی محلیف و عالسا
بسیار مرشمانس داشم که در عون سه قرن گذشته روشنگری، معسی ر
قرن فروع اروپای بسده هجدهم تا به «مور» زایش میشر شده است و
مس مسمی همه نس ر همه با عناوین و مشصصات کتابهایشان در
کدب خود دهم آژوده م، با بین هدف که از اسی راه فروده ای کلی ر
این نظرت روشنگر نه را بصورتی بکدب در دسترس میوطسان خودم
معوض سنس جو می بکدامم که پیش از این نه غالباً امکان دسترسی

بدانها و داشته به و به اصولاً جوده، چنین دسترسی را، در صورتیکه در شرایط اضطراری سرور پیران به سرور داری از چنین آگاهی، هب، که دیرزمانی است در دسترس مردم جهان مثرقی گذشته شده است بسیاری حسنی وجود دارد.

با انچه، و غیرمعمول بدکردی مکرر، می سم که همچنان مستعد می و محمد سرحدیه بر این پامیشاریه که همه آنچه را که در کتاب تولدی دیگر آورده شده به حساب شخص می نگردند تا به سبب اشتداد مدان، علیه می بیک دیس سسری و مخصوص بهود دسترسی برود، و تکرر این روش کم کم برای می این متباط را بوجود آورده است که این بهود برخورد حسیه ای حتملاً تاکتیکی دود، رسا از مکتوب گفته های شده فروانی از پیشمندان ر به حد گفته های بیک فرد معین، و به چند اندیشه، پیش سازد تا اهمیت آن گامه شده باشد و و حذب دیگر کار دشوار رودویی با کسای جو دلتر پیا کات یا هکل، یا بسوی و فرود و پیشانی و (که اتفاقاً هر سه نفر خیر خودشن بودی هستند، به کار بسیار آکن نر رودویی است نویسنده ای این بر تبدیل میکند که مثلاً متوان راحت تر سا از سه سرور برحاص و مینوال می حضرت تراش ششیر کشید پ چنان تکمیل بدد کرد.

با انچه بیکر دیگر، دست کم بر ی بوجه مستدل پیغمبر آئیده تاکنند میکم که معنیات شخص می هرچه باشد، بهر حال «تولیدی دیگر» تنها میکنس کمه نظرات خود می نیست، بلکه بهخصوص بازتاب نظرات انیشمندان است که از آنها هم برده شده است با این توضیح لازم، آکن میکریم با به نکات، ساسی مدد دکتر میتر مشغله، بصورت گفتگویی مستقیم با خود پشان، پاسخ دهیم:

حسین سکنه سرور عصر می شما در نلندن بر تولدی دیگر بر این است که «شما همسند سایر نویسندگان می گرای اثر طی اری می و آلمانی، بیکار دیگر گروه مدنی کادب آریانی و ساسی و علم کرده و جدی سکا، پیغمبر به بر واقعه، بهر حال سکه سکه به «ادسان ساسی» با بدان توضیحی جمله کرده است «در جای دیگر همین مقاله میویسند که» شما نیز جمله خود ر فقط و فقط بر گوی دیس



توجهی پ «دیال ساسی» گذارده است «و بار در جای دیگر آن طهر امید میکند که» به این کلاخ ابزاری های جنگ امروز میسند نویسندگان آریانی پرست و ساسی پرست هرچه رودتر داشته د، شری «نامی غریب، جاره دهید دوستانه به شما یاد آوری کم که کار شما که به حایمه، فرعیگاری و دانشگاهین تعلیق درند و نه به جمع سبب استماران یا گره اندگن سازماندهی سلیبی، بهره گیری کساد و واقعت علمی شاحت شده و پذیرفته شده، گروه سدی ساسی و آریانی است، و در نتیجه ششیر کشی همدی یا غیرمعمول براساس چنین بهره گیری کادی میر نیست برای من قول این موضع دشوار است که شما با دشمن درجه ذکر و با حایمه بررسیهای نیست سببه در رشته مدد و بهرمان که خردنای مدان اشاره کرده بید، بر این آگاه باشید که گروه سدی ساسی و آریانی ملتیهی که در جنوب و بیه غریب است و تعریف تمام اروپا (نه ستنای دو سه صورت سلاسه و محارسان و منطقه بایک، شیر، ریدگی میکند، و طبع حوم مع مشع بر آنها در قاره های هریکا و قیوسیه، به دو بخش معرا از یکدیگر آشهم عمدتاً بر ساسی رنایی و نه یوانی، یک گروه سدی کاملاً علمی است که دست کم در قرن سابعه دود و هیچ ارتباطی هم با حایمه بهره گیری تصحی و معرصله ساسی و مری می که از ساسیهای یاسایی قرن هوردم و یوزده در بیه اول قرن بیستم از آن به عمل آمده است سبب شداید تذکر این واقعیت علمی که از هر «ایسره» معارف و دیکسیونر معتبری معکس متوان یافت) بهود باشد که بر ساسی بررسیهای رنای ساسی، مدهایی که نمایه شده شد به گروه ساسی رن، شامل تمدنهای مفرص شده آکنی، کلدانی، بابلی، آشوری، فینی، کعبی، آرمی، سریانی و شده های کوچکتر دیگر آنها و تمدنی برتر و مایه عربی و عبری و حشی و دسته های آنها از یکطرف، و گروه ملتیهی ن باباهای آریانی با هند و یروپائی، شصن تمدنهای ساسی آریانی و هند، و تمدنهای موجود شده های سلا، بات، ژرمسی، لاتینی، آگلساکسون، سنی، ویسی، آلمی، رسی که بخشی از آنها خودشان کشورها و ملتیهی مختصی را دربر میگیرند از طرف دیگر، تنظیم میشوند، و پژوهشهای علمی ران شمان در همه های گذشته در ایس راستا، کلا براساس همین واقعیت علمی تمام گرفته است، اگر در بیه

دوم قرن موزدهم، انتشار کتاب بحث انگلس نوشته گئوگوستو
 Essay sur l'equite des races humaines رصنه ر برای پی بری سکنتس
 برتری وادی در آلمان فراهم آزرده و سی مکتب سوبه جود در قرن سیم
 پندمه ای را نام دیوید هیل سویدایلسم با فرضیه برتری آریانی آن و همه
 پیامدهای بدوشیدنش به جهان ما عرضه داشت؛ این پندمه مطلقاً با
 اصالت علمی گروه مدعی آریانی و سامی ارتداتی ندارد، که به مفهوم
 برتری حویس یکی ر دو شاهه امر گروه مدعی ر بر آن دیکری دارد، و نه
 به طریق اومی میبایاند محوری بری معبر کلیشه ای و سی محوری
 «کلوح اری های جنک فورز مین بوسسدگار آریانی پرست و
 بوسسدگن سامی پرست» قرار گیرد.
 با این تذکر کریم، وی حشالاً لازم اگهی میبایاند (ا هه آنکه
 مرا «بوسسدی همدسه سایر بوسسدگان ملی گرای افراطی ایرانی و
 آلمانی» لقب دد اید، یا مین هدف کشاکش که به سی بوسسدی دانشی
 بریده، ولی عمدتاً به سوی اهداف آموش کرده اند که همه مسا اکسون با
 ملی گرایی های افراطی معتقد دیکری بر در گوشه و کنارهای جهی
 رده برو هسم که یکی از بارزترین آنها در سرزد گروهی ملی
 معصبی دست ریزی و افراطی سرانین جود شما مسترانی سادف که در
 حال حاضر تریبه همه آنها در دولت کوس ای کسور شرکت دارسد، و
 آنچه در روزمره های آنس خوانده میشود با رمان کارگردانن آسان
 شنیده میشود، بهودت ردهی با نظریات افراطی سامان کج که حتی و
 جانب دزدگاههای جود اسرائیل بر محکوم شاحته شدنه بدرد) به شما
 توضیح دهم که اگر من در کتاب تولدی دیگر سه «دسان» بوسسدی
 سامی «حانی بیشتر از» دین آریانی» دده ام برای این است که به
 تنه همه دوزدهی کوس کسور من ار جنب ریسی میانه که جود ر
 بنایسد، نام اخضر یکی و حسن آیین های سامی اعلام مسکن، ندکه
 فراتر از آن تقریباً همه بنامهای سامی و پریشانی همد و کشنزارها و
 سلطه جویی ها و ویرانگریهای هر ر دهرصد ساله گذشته پی کسور
 مستند قبل کشنزار و آدمکشن و عارتگرل عرب و ترک و تاتار و
 برکنس به دستاویز همین آیین و نه نام آن صورت گرفته ست، و بر هم
 فراتر از پی هر دو، در همین دوران ۱۴ ساله شورونی پیکسر در دو
 جهن مسیحیت و اسلام روباوری های همدی دو «سی سامی سیل حرس



جاری کرده است، بی آنکه در هیچیک ر انس در آتینهای آریایی
 مهری یا ریشنی یا صبری یا بود نی در پی کسوس مرگ و حور و در
 همه های آتش دیوهای تعیش عقاید آن به کشنزارهای دفع شیعه
 سی آن با قبل عامهای سلامی تاتاران سمور و قرتلشاش های شاه
 اسامین یا پی جری های سلطان سیم مدعی لاف کرده بنشد،
 اگر در طول چهار هزار سال ۱۲۴۰۰۰ پیهمسر اسحصراً در
 سرزمین های پیهمبرخیر سامی ظهور کردد، در حالیکه شما بیامرال
 آریانی در این مدت بر ریش و بود و مانی و مردک فراتر برفتد، و
 بده یکی ر اسیان به تنه جود ادعای پیهمری داشتند بلکه حتی حدی
 هم برای جود و پیروشی قتل شد، مسلولیت آنرا از مس سسایه
 حرس و لفظاً این ر بر فراموش مکید که بگیرد، من دو نگارش
 کتاب «تولدی دیگر» بحث بده ای در تریخ مذهب بنوده ست، بلکه
 روشنگری مار، ای در رصنه آشنا کسور بیشتر هموصسد با
 واقعیهایی بنوده است که مرور بام مذهب آبارا در چسره خود گردان
 کرده مد.

دومین نکته، بارها تکر شده شب در نقدن این است که
 «بنامهای مدعی قشری گرا ر داستانها و اسطوره های ممدوحه در
 کتب آسمانی برداشتی کاملاً سطحی و تحت لفظی درسد و نه ایس
 داستانها به مزله وقایع تاریخی و قومی مسکند»، و «ار دیدگاه
 عرفانی، داستانهای معروف اسارت بی اسرائیل در جنگ فرعون مصر،
 و اسارت ایرانیان در پیچه صحاک هارودش و هزار ن اسطوره نظیر آنها
 همه حاکم بر حقیقت دوزی اسارت زوال آدمی در چنگل این غراسیل
 ویر سگر و جنگ «فرز میبشد» و میبیرید» «بوسسد کتب تولدی
 دیگر در چه مرحله ای ز نکانم درج میبرد؟ آگ هفت شهر عشقن و
 پیسود، است؟ آیا هور ابو یک کوچه ست؟ یا اینکه شامه به کلی
 در محمودیت و شگای مصر جود حور سیر است و حتی ر بربنگای
 فرعون بنکار درون جود بر آگاه نمست؟» و از همه اسسها ششمه
 میگیرید که «جود او (بوسسد تولدی دیگر) بر دستنخوش بوسی
 قشری گرایی و ذهن گرایی است، و نه بهها مدعی عشق و مسلولیت
 همده هی دیس را درگ نمیکند، بلکه با دیدگاه مغربزانه ی که برانه

د است آتش دشمنی و بعدی بین دین و قوام را دامن میرسد. و...
 « در تولدی دیگر شمع بشن داده است که قدر نه بین دین و نه جدی گورین
 محب هر پشاید و دستهای تیرت و اصل نیست، و سه هیس دلسل
 پیمایه عا و میشکند و بین نه های گزاشها را به دور می افکند. »
 نگذرد بگویم که هیچک از این بردشهای شد سه مفقعی
 هیسند و نه با واقعا نفق میبکند، بلکه فقط منعکس کنند
 دیدگهای حاضی هستند که شمیری بر اندیشمدان و بنده نفس
 ماضی، در دور بهیسی گناه بسیار مضاعفتر، آنها را برای توجیه
 نازشاییهایی که در این متن وجود داشته به ارائه کرده اند. واقعت
 پس است که هیچ مدعی، چه سامی و چه آرائی، چه توحیدی و چه
 «عاطری»، چه از جانب خدا آمده باشد و چه پیمایری آرا «مسند از
 جانب خدا» اعلام کرده باشند. تنها برای برگزندگان معصه های خاصه
 و عرفای قوم (که خود علما در سطح بالایی از معرفت قرار دارند و سه
 سخن معروف ابوالعلائی مصری اصلاً میری به این بندید) پا به وجود
 نگذاشته است، بلکه برای توده های وسیع مردمی عمدتاً بیسواد و جاهل
 و در سطوح پایین و که بسیار پایین از آگاهی و تدبیر ساخته شده
 است بهیسی دالین آنچه کتابهای آسمانی یا کتابهای که بنی غمرا
 ارائه شده اند. خطابه به چنین توده ها گفته شده تقریباً همیشه در
 ساده ترین صورت ممکن گفته شده است تا بتواند می الفهم شود درک
 و قبول اقوام بیسوادی بسیار بزرگی گیرد که در همه هر سال پیش در
 گمان زندگی حاکم نباشی داشته و هنوز با گله داری و کشاورزی سیر
 آشفته بودند (طوری که تورث، مخصوص در سفر لایون خود ناگزیر شده
 است ایندیدی ترین مغرب یک زندگی شهرنشینی و مدانی بیاموزد، با
 بتون مورد درک اغراب باده نشی و بی فرهنگی قرار گیرد که سه
 نوشته واقع بگرای متعدد اسلامی شمر میموردادشان در زمان طلسمور
 اسلام از ۱۷ نفر مجوز میبرد، و زندگی آنان بیش از هر چهر راء
 صیگو و عزت های قسبه ای میگذشت، زیرا برادر آسوری برای اشن که
 کار مره ن و فقط مشورتی میباشند کار حقشان بود. معاصیهم
 کتهای آسمانی که به چنین مردمی عرضه میشدند و به هی مثل به
 یوایی و رومیان و ایرانیان که از سطح بسیار بالاتری و تمدن و
 فرهنگ برخوردار بودند - بهر سینه اند قابل درک باشند مگر اینکه

در ساده ترین و در روشی برسی صورت عریضه شده باشد، و در سبب سه
 محض جهت است که در قرآن بارها و بارها بر روشی آیات (سور، ۲۴،
 حج، ۱۶، یوسف، ۱۶، شعر، ۱۲، قصص، ۲، حجر، ۱۱، حل، ۱۱، یس، ۱۶۹،
 رحمان، ۱۲، رحا، ۱۲، بر سوزن هیچ انعام و عوایجی در آنها آورده
 ۱۲۸، طه، ۱۱۰۸، بر اینکه این کتب به عربی فصیح باری شده است با
 درک آن برای همگان آسان باشد (شوری، ۱۷، یوسف، ۱۲، عدد، ۱۲۷، طه،
 ۱۱۱۳، فصلت، ۱۴، بر اینکه کتب کلاماً روشی است که بر حساب
 جداول آمده است (مبنده، ۱۵) باکند بهاده شده است، و در یکجا سیر
 به صحت آمده است که: «همانا کسی مفهوم این کتب را در قرئت
 آن تعریف میکند تا چنین و سوده کند که آنچه از پیش خود
 ساخته اند از قرآن است، در صورتیکه بگانه بر آن سه، و گویند که
 سه اینها از حتما حدود نیست، در حالیکه از جانب خدا نیست، بلکه
 دودعی است که به خدا می رسد» (آل عمران، ۷۸) برای کسانی که ب
 روحیه عرب صغر اسلامی و تا تدریج اسلام شناسید درک این نکته
 دشوار نیست که اگر نبشت و نباشی یزگی و صود آن و عوایجی شمر و
 حس و بحر صحرایان سید چشم همیشه بازده، بی برای پشاندن د
 مفهومی را میباشند که بعدا عرفای جهان بین می با نفسی سه این
 کشتی ظاهری، و با گذشت مفاهیمی عرفانی در حدی آنها سوزی آن
 قابل شمد، احداً هیچ جگور عرب رو به سید بهی سرد میآورد،
 مفاهیم بسولگی که شما در مورد باردار شدن بریم از حدود،
 یا اسرت بی سرتین در مصر، ی کشتی گرفتاری هستند که بعدا، برای نوحه آنچه در شرف
 میبکند، عموماً تعبیرهایی هستند که بعدا، برای نوحه آنچه در شرف
 تحول فکری و مدنی جوامع نوجویه ساپایس میسود، از حساب
 صاحبظنری مدنیس بکر گرفته شده اند تا تربیتهای سئوال بر بکر
 را به رانه برداشتهای عازمه ای پاسخ گویند که معلوم نیست در اصل
 کمترین جایی در ذهن نویسنده ای این مطالب داشته است - مجرای
 کشتی گری مغرب را با خدا در بیعه شمی در بیاس، که در سفر
 پیدایش از آن سخن رفته به پیروی ر تعبیر کالا «کشتی صلیب
 انسان با خصوصیات مدنی دسه ید که در واقع فرساده هستی لاهی
 هسند و به معیبت در مد سفر بطولع برز آگاهی با آنها کشتی
 نگیرم از یعقوب و شاپسته لقب «سریال» یعنی شاهزاده، جداره

شوم» ولی آب مطمئندی که این تعبیر عرفانه که در دورانی مآحر و در ساحتار مرصگی پیشرفته تری در جامعه اسرائیل شکل گرفته، در هنگام کثنت ایل سن اسطوره، بر همین صوب مورد نظر نویسنده سا نویسندهگان آن بوده است؟ زیرا در چنین صورتی، طبعاً مفاهیم عرفانی روایت توراتی سبترانسته اند به همین یک یا دو مورد محدود رسانده باشند، بلکه میبایست مجموعه آنها، چرا، همانگی از چپس واقعیت و لای عرفانی باشند و اگر چنین باشد، میباید بر ی ص روش کنیه که آنها که در همین سفر پندایش تفصیل شرح داده شده است که همین یعقوب یا فرید د دن پیر نابایش اسحاق و با چ رذن حرد سه حیای بردش عیسو در برد، و، برکت پیغمبری و حق جانشینی او و که حیا به عیسو تعلق میگرفت بر ی خود عصب کرد، و شرح داده شده است که چگونه هیس یعقوب در شهر ام هر دو دختر حائری جردش و حل و با ر حایریم حرام بودن ارد، اج با دو خواهر در آن واحد به رسی گرفت و بعداً لی دو دختر و همه گنه دانی خود را برداشت و به سوزی کنس فر و کرد، و چگونه در راد نگشت، پسران و صردای قسلی و ر که میربال آنها، برد و رایش آن دختر یعقوب را بر ی پسرش حواسنگاری کرده بود به حشه کردن حرد و دانشند و با استمداد از ستری شن آنها همه را از دم کشید گذراندند و امواتشان و به عارت گرفته و رصه، و چگونه نبود، حردم ارشد هیس یعقوب، در روز روش در کنار دروازه شهر ب عروص حردش همچوآیه شد و، این ضحی یکی فریدمی دولتر زاده شد که بعداً عیسی مسیح و اصحاب یکی از آنها را کرد در آعد، و چگونه بواسط پیغمبر بعد از درین آش بر سلوم در دوری عاری که با دو دختر ناگه اش دانش، پده برد با حردی آنها حسترد، و چگونه اشتالوم پسر دادو پیامبر ب هشه عیسی خو حردش و سه بهاسه سمارتی به هفتی خویش خو بد و به او تحار کرد و بعد از حانه سیمردش کرد، بر ی همه بهیه چه تغییریدی مسلولیک، و عرفانی دیگر رفته شده اند؟

دستان سدرت قوم اسرائیل در مصر و یکی دیگر از ایس نشنال عالی عرفانی معرفی کرده و آنرا بیانگر اسارت و ن آدمی در چنگال صیگ و ویرانگری دشته پد، و با از بسط دادن آن ب خود صی، پرسیده پید: « شاید نویسنده نولای دیگر در محدودیت و تنگنای مصر



وجود حرد اسر ست و حتی بر برنگهای فرعون بانکار درون حرد سیر آکه بیست؟ « کاری بدین بدم که شما با د دن چپس مفهومی، سر اصالت ماجری مفصل توراتی معصرت ده گنه موسی و حیرج قدوم اسرائیل از مصر و عرق فرعون و لشکریش در دریای سرح خط بظلال کشیده و به صیج بزرگ پژوهشگری که همه این دستان و ساحتگی دشته بد پوسته اند، ولی میبوسم که در کهای شرح توراتی ایس دستان بدنی از موبک های فرعون بانکار پافسه آیند که او را سه فریگری و مرا به با آگاهی از برنگهای فرعون درون حردم متهم میکنید» اگر شما هم مانند من یں شرح بوریس و بدلت حوایند متوجه حو هید شد که اگر بریگی در کار بود، آحاشی بود، است که به بد پیایی از جانب حواد به موسی دستور داده شده است که پس از بول بلای پیشین در ی دیگر، حارد، حروح سرنیل بر خاک مصر و ر و معزاند، ولی هر باز سیر به موسی گفته شده است که من حردم دل فرعون را سعت میکنم تا برخواستن برا نیاید، و من از این راه بهانه ی برای فرستدن بلای دیگر بر و (وسی در عمل بر ملباسی تفصیر معسر، داشته باشم، و در روز آخر سیر به موسی فرمان میداد به صحرانه سه اسرائیلیان توصیه که که چون حرد اچاره حروح طفلی حواضد یاب، هر مرد و زن یهودی از همسنگان مصری خود هر قدر بیشتر آلات بصره و طلا به امدت بگیرند تا در هنگام بیرون رفتن و مصر حنه آنها را ست حرد سیرد، و این سر سیر حده به موسی خبر میداد که من قوم سرنیل را در نظر مصریان حکیم حواطم ساحت تا به آنها اعتماد کنسد و هر آنچه حوسته باشند به بدتن بدهند» (سفر حروح، ب نهایی سدردهم و دورددهم).

ما هم به عیون سوه ی و مفاهیم مسلولیک کتاب مقدس سه اسطوره بازدار شدن مریم باکره از روح القدس شاره میکنسد و آسرا از دیدگاه « درون نگار نه، عرفانی» نمایانگر حن و روان آدمی می بسبسه که مستحق باروز شدن از حواد با جال کن را یافته ست در یں ساره، عیبا میبوسید،

« آن مضای عیسی و ربانی که عرفانی مانند مولانا جلال الدینی در پس مسوسیم مریم باکره و حمله شمع و ر حوادسد می بسبسه در مضط و دشته آسند دهن گرا به هیچوجه سببگنسد» و

تذکر میبدهد که: « و دیدگاه درون نگر به عرفی، فریم ساگرد همدان جان و رون آدمیان ست که بازه ی و حد کل یا هشتی کل میباشند، و پس از طی مراحل خاصی، ستعدن آبرا میباید که از حدود ی جان کل بروز شود و ثمره این باروری را به جهان تقدیم د رد ».

در این مورد سر، آنچه دهده پیش و رورده نه اصل مطلب برسم که اگر شما و دیگر سالکان مکتب عرفان نبوده نه حیثیتی چنین والا و نه ماهنه و رسانتی و معصوت آرا پذیرفته اند، چگونه است که در آس شما همدان مشروعت این صادر و فرید از دو هزار سال پیش بطور قاطع نه چالش گرفته شده ست و اما همه چس باروری عارفانه ای، و فرید فریم نه دیده، عاصه نام مسیح جادوید نگریسته شده ست و نگریسته میشود، اگر هم شخصی از این باروری عرفی فریم همدان آمده، گویده ان عرف مدلقوری بیرونی است، نه عارفی یهودی یا مسیحی، و آنچه نه بر مبنای عهد عتیقی که ملیناً از این دو نامی نمرد، یا عهد جدیدی که در همه انجیل های چهارگانه آن تنها دو بار از مکتوب فریم نام برده میشود، بلکه بر پایه یوسوس کتب آسمانی دس نامی، یعنی قر ن که در آن نه تنها سوره ای کامل نه وی انحصار ده ده شده، بلکه در سه سوره دیگر سر (آل عمران، ساء، حداف) به کرب و اوباد شده ست و مولای بزرگ ما این تعبیر عرفانی و که بری نخستین بار توسط و عرضه شده از برداشت قرآنی آن گرفته است که تب برداشت نهیلتی بطریق سبکده اگر هم در ذرات تصور مولد، تعبیر منتهی و ماهیت عرفانی مسیح نمایان آمده، آبرا در برداشت آیین مانی و جوهر سوزی و عبرمادی عسی میباید یامد که با دیدگاه کتسب مطبق نیست و Goutzler اسلام شناس یهودی نامی معارف در قرن گذشته بحث محققانه گسترده ای را بذل اختصاص ده است

نگریده از همه این گفته ها این نتیجه گیری ر نکم که شما در تعبیر مفاهیم «بحث لفظی» و «عرفانی» اسطوره های کتب مقدس نه اصطلاح و بیج عربی کاو ر پشت از به عسی سبید، به به اصطلاح معروف پارسی سررا از دهده نه روح آل میبازید، یعنی آنچه را که در طول رمن و با تکمیل شرایط دگری و فلسفی بشر سه دسان اسطوره های اصلی، و غالباً برای توجیه ی برای ترمیم براسی های آنها از جذب هرمدمانی دیگر ساخته و پرد شده است اصل، و در برابر



آنچه را که صل بوده مطالبی بی محتوا دسته ید که معلوم نیست جرد جادوید یا پیسر و به چه مناسبتی، و با چه حلی، آنها را سه عنوان حیثیت تحویل مردمی ساده دل و در سطح ادراکی عادی و گساده بر پایین تر از عادی داده اند؟ هیچگونه معلوم نیست چرا سانه و حدایی که فقط مدعی حدایی است، و از پیمرانی که تنها با دعای پیامبری و جانب او به میدان آمده نه انتظار داشت که سه به صورت آشکارا، بلکه با زهر و انهد عارفانه نه کار حدایی با پیسر جرد ببرد رند؟ در همدان راست، میوسبید:

« داستان وصلت قوم یهود با یهود سر دقیقه در ی هس میبهم سموبیک عمیق و عرفانی بسیار زیبا است رابطه پرتلاطم و منسور بر قهر و آکنش و هراق و وصیت میان یهود و پی اسرئیل یکی از ساده های عرفانی متعددی ست که شعاع انمین شده هیچوجه درک نموده و در کتب تومید دیگر شدید آبر نه ناد شمیر گرفته است » و در نسانم گفته، خود از « کتابست » معاصر شمیر هادوی کمک میگیرید که « از دیدگاه عرفان یهود واژه اسرائیل نه هر انسانی اسکس و یهودی و غیریهودی اصلا میبشود که در طریقت عرفان گم برمیدارد »، و سحده میگیرید که: « ساراین، مفهوم پی سرشال نه سون و فرس برگریده جادوید در اصل یک مفهوم درونی و عرفانی است، اسرائیل همانده فریم ناگره منقول حد و رون و ذی همان است که بری وصل نه مبدأ وجود و حامله شدن از هستی کل (یهود) میباید از سره گسی و فتحگی (اسارت) در چنگ پلییدی و حدود ریستی و خودره شسی سه برشهای دیوید! برگ نهامد

شاید سازی نمیشود تذکر باشد که من به مذهب عرفانی اسس ربشوی و بلین سظوره عروس برگزیده ر همان دیدگاهی میسر که به ناردی عرفانه فریم عمار از جادوید میسرگم، یعنی چس تعبیری و کوششی معارف بری توجیه اصل « برگزیدگی » قوم یهود در نظر جادوید میذارم که دیگر حنه شن پسران اس قوم سینواته است دالین قاصع کسده ای بر ی برجودی ری آنال از اعتباری چس استثنائی سه حساب آید، علف این سر نه حد ریدی مشخص است، زیرا چس وسرگسی شد و تنبیه پای یک قوم معس و پای حدای خاص همان قوم در همدان سکود میخواست قبل توجیه شده، بهمانطر که فی المثل ذرم دگری، دوست

در همان دوران، مبتزاسند خود و قوم برگزیده یعل ی مردوخ ب شش
مغلام کند ولی وقتیکه قرار باشد این حد بصورت جدای همه آمدن و
زمین، یعنی بصورت «رئیس» کثبات و «دیمان و جرات و رشتی ها
در آید، چنین جدایی پیش از هر چیز باید جدای «همه» آفریدگان خود
باشد، یعنی به جمعی است،ها با شدی یکسان نکرد و تنوعی ندان
روا ندارد، به قوم برگزیده ای داشته باشد و به خود برگزیده ای ولسی
اس با حواست قوم بهود حور نمیکند که مندل است هم جدای صرف
بهودیش تبدیل به حداید همه جهان و جهان شود و هم «مریت» قدم
برگزیده «که در دوران جدای انحصاری خویش داشت یی او محصور
بنامد بدچار در این مورد یی و تدبیر عذرنامه ی کمک گرفته
میشود که در دوران شکل گزین جامعه، بهود و آس بهود و کشور
بهود نامی بر آنها در میان بود و هرچه گفته ی نوشته مشد غس
حیعت و به مسئول آن تلقی میشد ناره در بن عمل استعمال واقعیت
به مسئول بر گاه بدشگر بهایی صورت گرفته که با اصل هدف مغایر
بود، مثلاً برای بهود، در دوران حدایی مطلق و «عروسی سرگزیده»
معین شد که نشان از حرمسری آسانی میدهد و سوگلی خاصی در
این حرمسرا، و چس برداشتی اگر شایسته حدای میروی غسانی و
طعمی و غسانی بود مصلحا شایسته حدایی بود که اصولاً نهی یک
عروسی برگزیده نامی جل حدایی و میبود، نگارند در عین حال پس
پرورش را یی، که شاید عادت مربوط به ناآگاهی خود من باشد، در این
فرصت مطرح کنم که برخلاف آنچه پرسوده از حد در سازه «از نقطه
رشدی بر ملازم و صوم و فهر و آشی و صرائ و وصلت» پیوه و
سی اسرخیل متدکر شده است، به نظر پژوهشگری معمد از قرن هجدهم
با به مورد، این رابطه نش از آنکه یک رابطه فهر و آشتی رباشوری
باشد «حدایی یکطرفه» بوده است که در آن نقش زوج به طور یکسیر
بمانداری و بهای جویی و گاه بیرونی ست و بخش شوهر در
مقل آن، گاه بار کشیدن و وعده و عید دادن و هدیه آوردن ست و گاه
حشم و حوش و تهدید و چوبکری، که تا به آخر به به آشتی ششگیری
مصر میشود، چنانکه آخرین فصل عهد عشق هیکسار با ششم و
نهمی ناره پادیس میگردد و ناره، احساسی که با خوانده شدن کامل این
عهد عشق برای خواننده ی دیو و جسدگیری و تعصب بود مانند به

نهاد احساس یک همسری یدانگی عروسی است، بلکه مطلقاً حساس
گشت و شغاب و پسر مسکنی جدای عهد حمید سر نیست، و بر این نکته
به فقط خوانندگان غیریهودی، بلکه خواندگانی سر بر خود قوم بهود
آنها را سرشمن ترین و مورد احترام ترین آنان، تأکید بهده است، گاه
اصولاً در تأکید بر «بهود سنیری» می مرا غایریم تمایلی حورم
به فعل قولی از یکی از سرشمن ترین ایشان و میدرد که خود ضما در
معاف خویش و «با عسول» روشنگر بهودی سنان دوست و زدهود
عزیز منشی نام برده اند که از اخلاقیات نقد نگری من ادیان برکنار
ست»، و ناره این فعل قول را هم بطور مستقیم میبکشم، و یکی و
فریاد که با نامی روی و وزیر پیشین آموزش و پرورش فراسد، کلود
آلگر، در کتاب ناره از سد «حدا در برابر دیش» میبکشم که:
«ایشنیش خودی بهودی ست، ولی آیین بهود را در صورت سنی آن
بطور کامل رد میکنند، و حدای نور و حدایی سسنگدل، خودخواه،
کینه توز و بتدحج مساعد که شایسته هیچ احترامی نیست، و به
دلیل آن کارگردان همه مذهب و شیندا مورد حمله فرور میدهد و
نقصات آثار بر فاصص محکوم میکنند، و بعد از آنکه در هیچک
و بیی موارد جای تردیدی باقی نمیکارد تأکید میکند که به حدای
عمیقا تفقد دارد و اصولاً گوش جهنم در ش بر ش سبایی قرائس
ناشناخته ی که نظم حور آفرینش بر آنها بکده درد ملائسی عرفانی
میشمارد که آدمی را با آفریدگارش پیوند میدهد»

در بخشی دیگر و نقد خود و «دین عشقی به عسایت
رئای عول عرفانی سلیمان» نام عسید که به توصیف شمس «اصل
اصل نور تقی درد و شفا کوچکترین اشاره ی به آن نکرد است»، و
در آریسی آن، محوره مورد سخن سلیمان را در آیین عول عرفانی
«همان رور رئای اسکان کمن» میبشرد.

خود می این عمل عرفانی و باره حرامه م و چو ش و تقریباً
همه حدی حردگش، آرا بسیار ریب داشته، و ولسی چون شخصاً
حصصی در ثورت شاسی مردم بهود اجازه اظهار نظر در یی ناره و
سیمیم که آیا اثر شاعرانه و فاعل آن عرفانی ست که به از جسد
سپاری دعا میشود، با منطوقه، ظنی است که فقط حد منطوقه می

را دارد که ر آن مستند مشهود و پژوهشگر محمدرضا محمدی که من در فهرست پادشاهی کتاب تولدی دیگر نامهای خودشن و عباسی آذرشن ر نقل کرده م، هرگونه مفهوم جسی دیگری را بری آن ساختگی و تصنیف نموده و در این بر بحثی نمیکند که کسانی نسبتاً متشابه آرا به سلیسین مورد تردید قرار داده و برای تمویق آن تاریخی سیر منساجتر قائل شده اند ما میهمه مسوالم برسم که آب حواریان صفای که اسفند کتاب دلی پادشاهی (باب یازدهم، پدهای ۱ تا ۱۲) عهد عشق نقل میکنم، این پرسش را در پیش میگذارم که چگونه مشون «عزل عرلهای» چنین سرانیده ای ر تنها به چشم یک اثر عرلهی در بازه رون ریدی سن کاس نگرینته

«... و سلمان سزای دختر فرعون ریان سگنه بسیاری ر دوست میداشت، و همه این رس ر متهییب بودند که حدارند در ساراه اشالی سی اسرائیل را فرموده بود که به پیشان درسیبند و بیشن بر سه شمشا درسیبند، مصادا که دل شمشا به پیروی ر حدایان خود مدین گردنمده ولی سلیمان طاعت امر جدوید ر نکرد و خودش به آنها در آمد و او ر ۷۰۰ زن عهده و ۳۰۰ جاریه بود. و برنش دل او ر و جدوید پیوه برگردانیدند، و واقع شد که در وقت پیروی سلیمان برخی بر این رس او را به برنش حدایان سگنه عمل ساختند، و دل و مسند دل پندش دود با حدایش کامل مود. پس به جدوید پیوه شورت ورزید و دو کوفی که روزی اوزشلم است مکانی بدنه جهت بت موآسن و جهت بت سسی عیون برپا کرد و جهت همه ریان سگنه دیگر خود سر که برای حداسان خویش بخور میسوزانیدند و قربانی ها میگردانیدند به همسن ترتیب عمل نمود پس چشم جدوید بر سلیمان افروجه شد، و به او هر فرمود که پیروی حدایان غیر ر نمایند، اما از آنچه را که حدارند به وی مسر فرموده بود جدا پیورده. پس جدوید به سلیمان گفتند چونکه بی عمل و مودی البته سلطنت ر از تو پاره خو هم کرد، لیکن دو هم تو بی کرم ر به خاطر پهرت داده محروم کرد، اب از دست سپرت آبر پاره حوالم کرد»

در همین بحث از نقد حواریان اظهار نظر کرد، لید که «همسکویه که دهی گزاییان مانند شده به داستانهای تفریبه عیسی و موسی و سایر سطورده های دین سامی جلنمده اند، دهی گزاییان دیگری صفای درسی

سطورده های آریایی را درگ مسوده و آنها و مسخره پنداشتند م» ولی چه کسی یا چه کسانی به شما گفته اند که من برای سطورده های مشابه آریسهای سامی در آس های آریایی، روشی بیشتر از آن قائم که سزای سطورده های سامی فایله هستم؟ در کدام نوشته من مفرکی نوشته لید که می لشتل از صلب فسمه ۹۹۹۹ فرشته ای که بظنم روزشتن را در دریاچه ی نگاهداری میکنند، و اسطورده ر وفتش موده سر روی آب (که اسطورده مشابه آن در اسفند از روی آن ساخته شد، و فاع کرده بشم، یا کدام پژوهشگر دیگری و عصر روشنگری را میسازند که سر و پندرمده و آرا را درگ مده باشد؟ اگر به محکم کاری بیشتر احضار دانه لفظاً به صفحه ۴۷۳ کتاب من مراجعه فرمایید، یا ببینید که بشن خود آریی روزشتی سر در ساختن اسطورده هایی که بعد از حسب آریسهای سامی مورد اقتباس قرار گرفته اند، به مادمه گرفته شده و سه مسود نایند من قرر گرفته ست

در حای دیگر و این نقد، میسوزند:

«سهراب سپهری در کتاب شرق موده به رسیب و رلای حسرت نگیری این درگ عشق عرفانی ر ترسم موده است، رجا که میگوید «من سارم، سدی آوم، برگرم، پیورم، بر نامم و حقه لامی رون، راه هم صبرم، قرال نای سزم، باشن من اچمل، ستر من موزت، و ریوروشم دوست هم بیسم خوب مودین در میلور آت» و اظهار نظر میکند که در معایسه می ببینم که برداشت شد، و عرفان یک برداشت دست دوم و آلوده به تعصب است، و سینواوند وحدت مین عرفان بهفته ر ادیان سامی و دیان آریایی را درگ کند، و قادر نیست عسده سهراب سپهری ستری از تورات و باشی از رصل بری خود تهیه کند، و قادر نیست درگ کند که به قول سهروردی شهر یکی است وی دروازه داریش شمشالند م».

این سهراب سپهری درس که با چنین علاقه از آ باز کرده لید و از این نام و شما متشکر میکنم، مشهری من، دوست بسیار نزدیک من و همیان بسیاری و سهراب و صهریدی من در حوول سالیان در رود و یکی ر یکدترین اسامهای بود که تاکنون ساخته م، البته سلیقه ها دیدگاههای م که با هم میحوالم، ولی این اخلاق سلیقه ها همیشه با سر به سر گذشتن و شوخی تمام میشد و بحثهایی را که مینه رجش

شود بسال میآورد، و اتفاقاً بحال آنچه همدی شاره «شهار نظر کرده پید» بر شد دست دوم (۱) و آلوده به تعصب مس ر غرضان» موضوع هیچکدام از این اختلاف سلیقه های درتند شده، زیر که در این مورد بخصوص ما اتفاق نظر تقریباً کامل دشتم، یعنی مس سر چون از کمال مطلوب ر این میدانست که روزگاری همه ما چون مهوردی که بسو اشاره کرده پید و فدا درگ کیم که شهر یکی است و فقط درآره های آنکه که بسیارند، دوست در همس مسر نکر بود که مدتی پیش ر آنکه شما پد از سپهری کید و شعر زیبی او را دستگیر حمله به برد شد دست دومی مس ر عرفان قرار دید، خود من دو همین کتاب تولدی دیگر (مجموعه ۴۷۰)، در بین تازه نوشته بدم.

... برترین حصصه اس جداجوی عرفان ایرانی جبهانی سودی عطفق آن است، صرف پاوسی حدار در دو مدعی نالانر از حدایی هدی کیسه و کلسا و مسجد، میگرد، و نه خلاف انحصارعلی حاحم و کشیش و مفتی و... ر. متعلق به همه و همه را متعلق به و می شمارد، نه همان مبره در حرابات معان نور حد، می بیند که در محراب کلسا و در رواق مسجد می بیند، و بدی بین حدار و ب حمال رسی در می کشید میشود که می تواند در صومعه بشود گاه هم صولا ایس سدا ر در صومعه نشود ری در صهی حرابات میشود.

فرد صومعه چون ر مددندست هر دوش رخنم که در میکند، دیدم که هزار اس

از میکند آوز بر آمد کشته عرقی، در سار تو خود را، که در میکند بار اسدا بری این عذرنا، کفر و دین بازند حسد، و سجدایی بیسمه... ر هدی دو گانه ای هستند که به یک سر همزل مشرک میگرد، گر سر عشق مو هی، از کفر و دین گسور کی کابجا که عشق آمد، نه جای کفر و دین اسدا!

و آنجا که مهوردی ر مدد اولشیم دره و مسند رو نه کسمه، و همه اینها ر تبه حده می سپد و خود سراج ر صاحبخانه میگرد، و میگرد.

اسمه جیک و جیل حاصل کونه نظری ست چون نظر سار کی، کسمه و تبه به کی اسدا!

میید پیش ر صاحبضاران قرن روشنگری، عردی مسا اصالب دن ها و بت پرستهای «توحیدی»، ر، همسنگ تبه و سب پرستهای اصا طیری ر زیر سوال برده و بر زبان مدعی شیراز، هر چند که وی چندان آشکارا در حفظ عرفان بود، گفته پردد

بحیرن نا پیکو بهیم بین دلسنی روی فام را

بر مدد فلاشی دهیم این شرک باقوی نام و

هر سلطت از مو قفسه ای را بت پرستی میرو

موجب بر ما عرصه کی، تا بنیکم انصام را!

در جدی دیگر و نوشته خودنا، برداشت دست دومی هر از عرفان تنها بخشی از آثار عبق مدنگی روانی من دسمه مد و آرا سا برداشت دیگری در باره محدودیت رشد فکری و عدهی و روحی مس تکمیل کرده پید: «بخی مهوردی سپهر شسفا در کتاب بوسی دیگر بخصوص در بابیه های باعرفانی از قبیل بیابیه ریسر کمدلا مصرف میرن رشد فکری و عاطفی و روحی پی بوسنده ست شرف ر ژمال کرمده مورخ و ثورث شاس ۱۹؛ آلمانی نقل میکند که اگر پدرفته شده که مسریت تورات جعلی و غیرواقعی است، در آنصورت تصم اسطوره قوم برگزیده پهرد در مورد بعشش ارض موعود سه پس قوم برگزیده از جانب حدود نر دسانی نحلی خواشد بود»، و نتیجه میگیرید که، «این مدعا درست به این میماند که بگویم اگر پادیرفته شود که مسرحات هسانه های شاهنامه و رستا در مورد برج و سلم و تور و رستم و دیو سپید و کاره آهنگر و صحاک ماره ویش و سطره های مربوط به کشیش و زرتشت و داستان کودکی معمر آسای کورش بزرگ همه جعلی و غیرواقعی است، بر بصورت تناسی ده های ازسی ایرانیان بر سر میسی که پیش ر سه هزار سال در آن سکونت د شده اسد نحلی جو هد بود».

سیورم حالا که دست به چند منقطه ضرمن رده ایید ایس معطله کاری را آگاهانه و ر روی تعمه کرده بشده، ریر ا سایل بیسم شد را با اسهمه دانش از سیاری از میدهت بی اطلاع بیسم، بعضی سیم که از سطره دنگر نحلی یک پژوهشگر فسن بوزدهم ر که متأسفانه من به اسکان شاسایی او ر داشته ام و نه اظهار نظری از

جانب خویش در نقل قول از او کرده ام بطور قاطع به حساب «پرهستی» شخص من گذاشته ام، و طرف دیگر محاسبات این پژوهشگر را مخالفت خود مرا با بحثهایی از ساختار مذهبی یک قوم یا حتی با تمام ساختار مذهبی آن، دشمنی بس حدود آن قوم بشمار آورده اند. و این بدان منتهی که به بگویی کسی که فی المثل با مسیحیت مخالف است یا همه، دو میلیارد نفر مردم ۹۰ کشور مسیحی جهان بر سر دارد. و کسی که به اسلام معتز است نه بیش از یک میلیارد نفر مردم ۵۵ کشور مسلمان اعلان جنگ داده است، یا بدان میانه کشی خود من بغلت نفرت در آبی که بر ولایت فقیه درم، در شرایط حاضر از کشور و منتهی سر که بر صمیم قلب دوستی درم و بر فرهنگی که تا سر حد تقدس عزیز میسرمد معتز بشم

والفحقی که شما و آن همگیشان دیگران که پیشتر از شما در شریات مختلف جامعه پهلویان ایرانی تبار ساکن آمریکا نص برچسب «یهودی ستیزی» زده اند، نخواستند این یا تنه ستیزی بد به همه ریش پودر آن در نظر گیرند، این است که می توان به نهادهای مثبت یک جامعه و نماد و فرهنگ آن احترام داشت، و در عین حال نقاط ضعف و نواقصی همی همان جامعه و فرهنگ و مورد انتقاد قرار دهد. این واقعیت بهمان اندازه در مورد ایران و ایران و هم که صادق است که در مورد کشورها و تمدنها و فرهنگها پیشرفته جهان قوی نیست و یکی حدود ما بر صادق است، بی آنکه در هیچ مورد مفهوم ستیزی را معنی خاص یا بر فرهنگی خاص را داشته باشد

با آنجا که نه خود من، و در حدی بر قوم پهلوی مربوط میشود، میساید حدی تنه بگویم که من، در عین آنکه نه بخش بسادی این قوم در تمدن و فرهنگ شرق کاملاً آگاهم، و در عین آنکه برای جمیع سرگ دشمنان، مستقران و پادشاهان، هر معدن و پژوهشگران آن محروم بساز درم، و بخصوص در رشته اختصاصی که خودم تأثیر عمیقتری در محققان و نویسندگانی چون هوشیار هاید و توماس هن و فرانسیز و اشتادان سولایک در زندگی ادبی منس گذاشته امس فراهموش میگویم، به مکتب فکری حاکم های بزرگ و کوچک آن، با آموزشهای مذهبی هر طایفه ای آن، با فتنه پیر و جوان متعصب و مغرضی شده آن درست به همان اندازه محال است که من مکتب آیت الله ها و

حجت الاسلام ها و مراجعین های امروز و شبح المحدث های دیروز دستگاه ولایت فقیه حردمان محامید، و ب آخر مهدی مسیحی دیوانهای نفیث غفیله کلیسا در آن دوری که هنوز فروغ روشنگری بر ظلمتکده مرگ و جون آنها نمانده و چاقی و افسانگی را که متأسفانه هنوز در دست کلیدوران دو آنس دیگر «توحید» باقی مانده است از دست آنها گرفته بود و بری آنکه جای انهایی باقی نمانده باشد، باید اضافه کنم که نسبت به آن آموزهای زرتشتی سر که در دوران مساسی آیین و آیین را بصورت اثر سرگونی و محاسن و خرافات پروری درآورده است حساسی بهتر از این ندارم، زیرا که اصولاً «بین الملل آفرین» را به ولو آنکه در دوره های آغازین این مذهب نقشی سازنده داشته باشد در شرایط مسوری تحولات مذهبی و فرهنگی جامعه، بشری و قیمت های شکوف جهان، فقط کارگران و وابستگی و جهان در خدمت تعصب ها و جدایی ها و دشمنی ها و نفرت های که در جهانی می بینم که درست در جهت مخالف همه اینها، و نه بسوی فروری دیوارها و برهنگی دورافزون منبها دارد، و ساجد در راستای آمیخته مذهبی بر پهنای بشریت میروند که همه برای آن، سجد و سپاه و ورد و سرخ، از هر سرزمین و در هر شرط، جدایی مشترک داشته باشند که ربط به او از راه خویش و فلسفی حاکم و کشش و آموختن و معنی و کائنات میگرد، و راه صافی قلب و آیدینه خود آسمان میگرد

... و اما در ستای این معطه دیگر شما، که «گر پذیرفته شود که مسجونان آسمانهای شاهنامه در مورد ابرخ و سلم و نور و... همه جعلی و غیر واقعی است، در میسرورت مساسی دشمنای روحی برابری بر سرزمینی که سه هزار سال است در آن سکونت دارند تحسین خواهد بود»، باید صدق شود که هم اکنون بر، بدون هیچ «اگر» و «مگر» تاریخ شاهنامه ای ایرانی، اگر عبیر واقعی شایسته نشود و رعیت مسلم بر شایسته نباشد، و نه همین جهت دوران به هزار ساله که مدای شاره میگویند فقط دور تاریخ مسند و مدون این کشور و عد پادشاهی دودمان مادی تا به امروز است و دوره های عصرهای یا نیمه الفساده ای ابرخ و سلم و نور و ضحاک و دیو سپید و رستم و از دسر میگرد، که اگر هم مایه های ارباب تاریخی داشته باشند، این صالته به پیش از این سه هزار سال با میگرد

بصور میبیم واقعیت کم‌ملاً منسایهی سر در مسوره، تباریح
فساد ای قوم یهود و تاریخ سستند و مومن آن و جرد داشته باشد، ولی
به ترجمه به یهود، مشری من، نویسه میبیم این گفته مر چند هم جدی
بگیریه و برای آگاهی بیشتر به تحفند اصولی متعددی که در این
رسمیه انجام گرفته است مراجعه کند

بخشی دیگر و نقد خود را به شکو نه ای، اختصاص داده است
که هر چند بجای است ولی کامل نیست، زیرا بنا به اصطلاح یعسوف
صضانی در آن «شام حقیقت» گفته شده و تنها بخشی از آن گفته شده
است

«آیا قومی که بطور قطع میدانیم یکی و قدیمی ترس اقوامی
است که در سرزمین گمان صریحه، به روز شمشیر و سرزمین محصل
سکونت خود اخراج شده است و ۲۷۰ سال در برابر جهان پراکنده
بوده، بطور مداوم مورد ستم‌های آزار و شکنجه و کشت و کشتار
فر گرفته، و بیش از هر قوم دیگر به افریش سوچ و دشمنی جدت
کرده، آپ چپس قومی برای سکونت در یک وجه خاک جدا و بهره بردن
از امنیت و خودمحماری و استقلال بیاری به نسبت تعبیرات قشری
مشقی سطره در؟»

می بینید که با همه آنچه در بسره دیده‌گما، حرفهای خویش
نوشته اند، آنجا که پای تعصب ملی مندر میآید شما سیر و بر همه
روی هدیه که به حق یا به باخ به دیگران نسبت میبخشید برکسر
سستند مثلاً متذکر میشوند که قوم یهود در زمان بحال العصر به روز
شمشیر و سرزمین محل سکونت خود خراج شده، اما این «فقیه
نورانی» که سر کتب پوشع بذل و اختصاص یافته است بدیده
میگوید که خود این قوم بر پیش از آن قوم معدود دیگری را به روز
شمشیر از همین سرزمین خراج کرده، و ناظر از آن، سیری را آنجا،
و عریق قتل عام مداد از صفحه تاریخ بر نداشته است، یعنی به تصریح
تورات به تنها خودشان بلکه قار و گوسفند و سگ و گربه شان و سیر
کشته است، و حتی یکبار نعمت پی‌همر خویش، حورشیه را در آسمان و
حرکت بار داشته است تا فرصت کافی بری کشتن آجرس نامیدند قوم
معدود داشته باشد، حیات رقم ۲۷۰۰ سال پراگندگی بر سرای من

مورد ستول است، زیرا تا آنجا که میدانم اسارت باطنی قوم یهود پیش و
هفتاد سال بطول میخشد و هر کدان از بین سرن که مایل بودند در
زمان کورش بزرگ به سرزمین خویش بازگشتند و از آن پس نیز در تمام
دوران های امپراتوری های ایران و یونان و روم در این سرزمین ساکن
میدند و هفت در سال ۱۲۵ میلادی بود که بدست لژیون های رومی
بطور درامدت دوباره به ترک این سرزمین مجبور شدند، ولی پس از
حالت اقامت دوباره، خویش در سرزمین اسرائیل همچون ب دیگر مودم
این سرزمین باسارگر میدند و حتی با خط علانی تعصب با آنها رفتار
کردند، که نمونه آنرا در بین کتب عبرانی سی میتوان یافت

«و چون آگاه شدم که قوم سر تیل خود را از مردم دیگر حد
نکرده اند بلکه از دختران ایشان برای خودشان و برای پسرانشان رس
گرفته اند و ذریه مقدس خود را ب وحشای و محاسن امتهای دیگر
مخلوط کرده اند، جاسه خود را چاک ردم و موی سر و ریش خود را کتم
و تا وقت شام معیبر بشنستم، سپس بر جسمم با لاس و ردای دریده به
زنجیر در آمدم و ستمانه کردم که ای یهود جدی من، محسالت دارم که
او بر مرا نکرده ایم که به ما فرمود: ای آن رومی که برای تعصب
آن آمده ایم رومی است که ر محاسن امت های دیگر بدن شده است
پس دختران خود را به پسران ایشان میدهم و دختران بشن و برای
پسران خود میگیرم و هرگز سعادتمندی و سلامتی برای ایشان مطلبند
تا خودن این زمین و بخورید و تر پس از خود برای پسران است
ارثیت ای را گذارند... و در روز بسنم و ماه بهم همه مردن بهودا در
رویش جمع شدند و دانشور عبری سی بری نقشش امر شنیدند و
کاو همه مردمی را که زبان غریبه بودند به بدم رسانیدند»

نوشته اند: «آب قوم یهود، با آنچه بسر بقر ندرجی و محس
فرهنگی خود بری سکونت در یک وجه خاک حد بیاری به تعسرات
فسری مشی سطره در؟» البته که بنزد، و بی این باید را بشن و
هر کسی باید بداند یگانان برجسته قوم خود شده بر نکند، در صورتیکه
همین ستم‌ها برجسته هستند که ماسد آفری محاق کشم، محسب
دور پیشین اسرائیل، در پاسخ این ستوال مضاحجه کسده مودبریس
فر سده که میرهای مورد نظر شما برای اسر تیل کدامند؟ به سادگی
میگوید: «بن مرده در کتب مقدس مشخص شده است»؛

میرزهانی که در کتاب مقدس مشخص شده به برود بل و بحر قزقم تا بهر فر با دربر میگیرند (سفر خروج، باب ۲۳، ب این همه، در سازه من، و نه در ناره بحر طارپایان خودتان است که میسرسید «نسل فردای کشور را به سوی گفبار و پلدر و گردان بیک و به سوی تولدی نوین، بلکه به سوی خودشناسی و پیروی کردگرواسه، و میهن پرستی اثر طی، و تعصبات دیرینی دینی برقی مدهده»

در بخش پایانی نوشته خود، سخن و عارف مسیحی اسپانیایی San Juan de la Cruz (ب تلفظ انگلیسی سبب جن صلیبی)، و منظومه عرفانی «شب ماریک روز» او به میان آورده پسده که پسده سیار نحیی است، زیرا ین سوشناسی ترین عارف اسپانیا و احتمالاً همه جهان عرب، بر دینکی روحی شکفت آوری را ب عرفای بزرگ ایران مسا دورد. خود من در این مورد در کتاب تازه ام در ناره نقش فرمگی یرن در سیایایی مسلمان (که متن نحیی اسپانیولی آن در همین روزوب نویسد و دشنگاه HUBA در اسپانیا چاپ رسیده است) و میثووزم ترجمه های دوسری و انگلیسی و فرانسه آن سر در آینه منشر شسود؛ فصل خاصی، به مصوف در نفس اختصاص دده ام که بخش هایی آن بروسی در شجاعت فر و آل شعر رسانی ین عارف ترسا با اشعار عرفانی برگ خود ما است، تصور میکنم مراجعه به متن بروسی در حتی روشسن کند که دیدگاههای عرفانی ین حوی سیایایی در مورد شب طسانی و پامن آهه بدایچه خود شما و حافظ شمرا در همین ناره نقل کرده ایسده بسیار نزدیکتر است تا بدایچه در تعسر عرفانی کشتی گیری معسوب آورده اید

در همین بخش پایانی نقد خود، با تعبیر نحی غیرمبسطره ای نوشته اید.

«شکل کار شما فقط در این نیست که از دیدگاه محدود «دهن گرایی» به اسطوره های ادیان سامی بگرسنه است، بلکه همان گونه که غفور صریحی ب استادی کامل در شماره پیشین ره آورد شسن دده اند، اشکال برگشتن ب و حش و بعسرت و تعمعی است که ر نوسایی های درون او سرچشمه پافته و احساسات محرب و رهرا آگبسی

ست که ب جوهر قیم او عس گشده و بر صفحات «نولسی دیگر» چکیده است»

ساره دهید بیرسم که آیا خودن مترجمه نوه، بکلی ناره سخن گشتنن در این بحث و نوشته محققانه خویش شده اید ب حر؟ و آسا مدهده که شما که خود در حی دیگر همن نوشته اظهار نظر کرده اند که «... باید کاملاً مراقب باشیم که در مصد قضاوت شسنی چه در مورد خودشان و چه در مورد شما با هر کس دیگر مانند در نهایت شعب و احترام و فروتنی و تا سر حد ممکن بیطرفانه بشد»، و عملاً نسیر در تقریب همه بدیهه خود همن منت فطمی و رعایت کرده اید، آسا کسه سخن ا بعد ستدانه آدی غفور میررانی بر کتاب، تزلدی دیگر به عین میآورد ب نگهان با لهما از نح دنداده خود ایشان، هم بوضیه پیشین خودتان و هم تراکت و منت قبی را از یاد میرید و این بار متعصبانه صعب و حشم و نفرت و تعمعی نمیکید که بر نوسایی های درون شما و دیدگاه محب دهن گرایی او سرچشمه گرفته است، و بر احساسات محرب و رهرا آگسی که ب جوهر قیم و عس گشده و بر صفحات نولسی دیگر چکیده است،

شاید به صلاح هر دوی ما بشد که من به ین همه «طهار لطف ناگهانی» صولاً پاسخیم به هم و دوری در ناره آنرا به خواندگانی و گذاریم که گفتگوی کوبی من و شما و صیحواس و کتاب مرا بر یا خرابانه اند و با خواننده خواند در عین حال، و بصورت جلسه ی محترمه، پس یرمن حسی را در شما منکم که چگونه تراسنه اند در نوشته ای که خودناز در پایان آن تاریخ ژوشه ۲۰۰۰ را گذاشته اید، به نقدی اشاره و شتند کرده باشند که با امضای آدی غفور میررانی در شماره پسری را آورده، بحی در حدود شش ده بعد از ژوشه سال ۲۰۰۰ منشر شده است؟

نقد صاحبزانه شما با ین طهار لطف دیگر پایا میباید که «ه ما» منجمه شعاع اثنین شما، در راه شفی کامل دسر با رد میباید معلوبت و ر ب ین خصوصیات منفی که در واقع فرستاده هسی بهی هسند روپرو شویم و ن دم سحر (تا طلوع سو آگاهی) ست آسا کشتی بگیریم، زیرا تنها پس و پروری در انس کشتی مهیبه ست که

«سرتش» (ساهراده جوادیه) لقب میگیریم»

از همدیگر آکنده و حسن بیت شما کمال میسرگیری را درم، ولی باید به شرمندگی بگویم که من در حال حاضر نه کشتی گیری با عول می شایخ و دم دیگری سام ولایت فقیه مشغولم؛ و در سن و سالی که درم حتی از عهده این یک کشتی ببر چنانکه باید برمیایم بدین جهت اجاره میخوانم فعلاً تلاش خود را به همین یک مورد منحصر کنم؛ و تلاش عوامی بنابر والایز و بالاتری را در راه سل به مقام شاهزادگی جوادیه، البته اگر جوادیه یا آدمکشان ولایت فقیه عمری بر پسم بمانی گذراند؛ به بعد موقوف کنم.

هشتمانه ایرانشهر چاپ لسانجلس

پس و اسفند ۱۳۷۸

کتاب «تولد دیگر»

شامل دروغهای گستاخانه است

(نقدی بر کتاب «تولد دیگر»)

نوشته: منوچهر جویان*

«درع هرچه برزگتر باشد ناوردش

برای مردم آسانتر است»

گویی

نظری حتم بسیاری از خوانندگان این نوشتار با نام «سلفان

* این بعد در سلسله مقالاتی در پنج شماره هفتماهه ایرانشهر چاپ لسانجلس در ماههای پس و اسفند ۱۳۷۸ چاپ شده و از نظر بررسی ادبی و علمی مصفا و پرداختی بسیار که در ردیف مدعای دیگر این مجموعه گذاشته شده، مخصوص که تصمیم بر سانسور و تاسیر آتیجده است اگر به همه لبه پهل پنج داده شد، برای این بود که بر برای این پنج سه همه جامعه بیسوادی کسبه معشای استبداد محاکات حریف سنجایی کنند؛ «تولد دیگر» را (که آن کسبه تخریب میباشند) بر پیشتگران خود جاهل بپوری و مسیحی نقل شده؛ اخصاب «پورصیری» نویسنده آن نگارنده، گفتگویی روشنی، مستدل و واقعساده صورت گرفته باشد.

چون همه نامه برانگیز شد در صفحه اول این پنج بر چاپ کرد و در همان شماره تقطین خود را با اطلاع تروی اعلام شد و دیگر هم منتشر شد، من این پنج بصورت جد گنه دو جودی چاپ شد و منظور را بکمال در قسم می خوانندگان این سیریه و سایر خوانندگان لسانجلس قرار گرفت که طبعاً نه همه جو سندان کتاب تولدی دیگر را شامل میباشند، نه همه جامعه بیوادی با سواد و ابر می ساد و مریک را نیستی جهت من این بعد و پنج آن در حوزه جسته جسته «جانب می شود بی آنکه با سارگو سهای نویسنده آن بیار به پنج داشته شد به توجه باینکه سعادتی که «لا» مشتمل بر دو نشریه دیگر بران جوامع بیوادی مریک بدو شود و چسبیده بر کتاب تولدی دیگر انبساط یافته؛ پس می که به نوشته آقای منوچهر جویان داده شده می تواند پنج مشترکی به آنها بر منظور گردد

رشمی» نویسنده کتاب «آیات شیطانی» آشیا حسنه و حسی
اگر آن کتاب را بخواند باشد از گوشه و کنار ماجرای تکلیف این
سره صمدی تبار و فتوای قس او را و طوطی اصم صمدی سوار
چهارپایش به عدالت موهبی که گوی در کدش به پادشاه سلام
نموده ست شنیده اند حال این فتو درباره کتابی صادر شده است
که به به زبان فارسی بلکه به زبان انگلیسی انتشار یافته و مطهر
قطع و نفس فوادهنده به سواد نگلیسی داشته است که آن کتاب
و نوشته و بخواند و اگر هم بعضی کتاب را خوانده بود محتوای
آن تا آنجیکه این نگارنده مطالعه نموده است و شاید خیلی از
خود مدعیان شیعی در سر با صاحب مشترک لغت
باشد، نویسی آنچنی در کتاب درون لکتر به پیغمبر اسلام شده
است که نویسنده آن عهدوانم و واجباً منتظر شخص داده شود
مگر اینکه استدلال یکی و محبرین جراند که باشت را فراموش
کرده اند راست باشد که چون آنجای شیطانی خود بای میباشند و
روی دست ناشرش صافه بود، آهای سلمان رشمی از امام همدی
سازش استعداد جسمه و از او نقضا نموده است که سه اشهاد
نویس به معصیات سلام، فتوای منشور صادر کند، تا بنویسند
به اشهاد رسیده و کتابش به ارقام حرمی چاپ و فروش رسد، و
از این راه نویسنده ای به چند ندریانه به مصلوبها دلار دست
یابد، که چنین عمل شد و همه شاهد حسنه که اکنون پس و
گشت پیش و ده سال از صدور فتوای کدایی، حساب مسلمان
رشمی، سر فرو کند، نمون اینکه حتی نگارنده مورد حمله قرار
گرفته باشد حتی در مصاحبه شرکت نموده و نرسی هم از کسی
مادر، در جایکه آدم کشی و قتل بری مادر و گداشته گن
جهوری حمل و خون، به دفع مشکل نموده و نیست بلکه سپرد
سهل و آسان ست، نمونه آن هم قبل جمع شایور مختار و
دستبر می باشد که زیر نظر تریس ماسورس سینی فرانسه،
فتاوی خوچور که کسی حر فرستاده ای صمدی سوار حسامی
نموده، سر آنها را گوش تا گوش بریده و بریده اشان قرار دادند.
مثال این کشته ها دغا و دغا بر نویسنده هست دمکتان ناگار
رخ داده ست، حال چرا بر صدر چنین فتوایی درباره قتل نویسنده

«آیهای شیطانی» هنوز هم کسی نتوانسته پ نحوه ست که
به ساخت و دستبری کند بچر بنده گفته آن معبر را نور کرد
که ود و سدی در کار بوده ست
حال برمی گردیم به اصل مصحف که موضوع این نوشتار ر
تشکیل میدهد و انهم کتابی ست که نویسنده آن شجاع الدین شف
ست که اگر این شجاع الدین شف همان نویسنده مخروبی باشد که
در دربار شاهنشاهی ایران ساکنان در به خدمتگری مشهور ست
(که اس نگارنده بر این باور نیست)، و اینک در هر محفل و
محلی به نوشتن کتاب «تولدی دیگر» بحدس می کند، و
محتوای این کتاب که به ندری سرافروخته شده و به حفظ به
کلمه ادیان و پیغمبرین آورده کتب آنصافی جانب نموده، بلکه
ناحیه که کتاب آنجای شیطانی در معادل آن مثل نظری است
در دربار، اس کتاب بطوریکه خود نویسنده آنجی نموده ست نسا
بحال در ظرف مدنی کمتر از یکسال چنین باز تجدید چاپ شده
و دست صفت گردیده و هر فرد خاصی که چند کلاس درس خوانده
و این کتاب و مطالعه نموده بلافاصله این عنوان را پیش منطرح
می شود: در جایکه بری نویسنده آنجای شیطانی که سه ریس
انگلیسی بنشار یافته و کتابی سموت مخنوی آن در درجه بندی
اسم حصار پیشین بدون درنگ فتوی قس صادر می کند، چگونگی
است که بری نویسنده چنین کتابی که عا می برین فرد هم به آن
دسترسی داشته و بطریق بوی به نظر حشش امام و اعوان و
بنارش هم رسیده، سکوت احبار شده است؟ چگونگی ست که به
فقط فتوی قتل نویسنده صادر شده، بلکه آب هم از آب نکس
نموده است؟ حال این نویسنده بری رعای حکومت جمل و حین
چه «بنده جدا افتاده ست»؟

بدون شک، طبع سنجیده ای او و پیغمبر سنجیده ای، آن
هائیکه به دین مس اسلام و تحت اشاع قرار داده ست و نو
صنوبر فتوای قبل و بساعت بعمل آورده است.
حال چرا می گماند معاون اعظم جهانی «گوبل» رئیس ما
وزیر تبلیغات هملری را در سرانجام برادر خود قرار داده اند

مردی دارم بر صفحه ۲۵۴ سطرهای ۷ و ۸ کاتب «نمودی دیگر» در بعضی نسخ است که در «توراه» کاتب آسمانی نسوم پیوردهشتدهار کلام منقذ کشف گردید.

من برای غنیه: «نویسمه‌ای که با این جملات دروغی بدل بزرگی در کتابش درج می‌کند، باید حتماً به زبان اصلی کتاب یعنی «عربی» تصحیح گامی داشته باشد، چه بسا به هر ترجمه‌ای می‌تواند قابل تردید باشد. مترجمی بدون آنکه خود بخواند، مانند هر بسیاری تحت عنوان تصحیف و احسان خود قسر درید، لکن اسباب به ترجمه کند، بخصوص کسانی چون «توراه» که مترجم آن عموماً در مسیحایی بوده‌اند که حسه سفر حسه دشمن قوم پیورده طوق شواهد تاریخی به یکبار و به ده بار بلکه صدها بار فتوی فعل عدم این قوم را صادر نموده‌اند؛ قسلاً قبول نیست، و نویسمه‌ای که خود عرب می‌دهد گنجه‌ای گشت‌جابه به گنجه‌ای که مورد احترام و اسناد قسمت اعظم مردم جهان ست هفت روا دارد، باید افلا متنی آن کتاب و برین اصلی آن خوانده و مطالعه کرده باشد، به یکبار اسنادش سه گفته شخصی باشد که خود از دشمنان قوم خود این قوم هستند. حال گیرم که نویسمه معتبر به زبان عربی هم تسلط کامل داشته و این کتاب را هم با دقت مطالعه کرده باشد، آیا رحمت این را بخود داده ست که آیه‌ای که «توراه» را که عبرتند و «پیدایش»، «خروج»، «لوا»، «لعد»، «شبه» و شمارش نماید، و بعد به نوشتن دروغی چنین گساحانه دست یازد؟

طبق شمارش دقیق، مجموع آیه‌های عهد جدید و عهد عتیق بر بیست و هشت هزار و سیصد و سی و شش شش نیست حال چگونه است که نویسمه محرم کتاب تولدی دیگر در کتابی که مجموع آیات آن کمتر و سی‌هزار ست، به رقم هشتاد هزار حقیقی منقذ دست یافته ست؟

ناید به سربلوه این نوشتار که با کلمات «گوس» و «ویسر» تبلیغ‌های جتنو معجون آغار شده است سرجه کرده، کتب «دروغ» هرچه بزرگتر باشد باورش آسانتر ست، حال که یکی و ده‌ها و

صدها دروغ آسمانی نویسمه کتاب مریور را با آمدن و ازین بری خوانندگان عزیز ذکر نموده، لازم می‌دهم برای اطلاع جناب آقای شمع‌اندین شفا (اگر حقیقتاً نویسمه «نویسمی دیگر» باشد)، این موضوع را تذکر دهم که کاتب آسمانی که نویسمه «موسوی قلوب‌گیر» به ملت یکپارست عربی اغبطه گردید، «ده فرمان» می‌باشد که عبارتند از ۱- نویسمه یکپارسی ۲- صبح ست پرستی ۳- صبح سرگود ۴- نفس روز هفت و استراحت پس از شش روز کار کردن ۵- احترام پدر و مادر ۶- فصل بکسوز ۷- صبح را ۸- صبح دردی ۹- صبح شهادت ۱۰- حسه موریمین به مال و معال و توانمیس هسوز

موریمین معال نظر خواهد فرمود ده فرمان فوق پایه و اساس تمدن دیروز و امروز و فردای بشریت را تشکیل داده و خواهد داد، حال چگونه این ترجمه نویسمه قرآن بیستم! اس «احکامی» که اباء بشر رکان تمدن خود را بر پایه‌های آن ستوار ساخته است - با نظر تیرس! خود هشاد هزار حمله متفحص و در توره کشف نموده، مخموم نموده است؟ نویسمه اگر آقای شمع، منیر به خوشگویی ست.

شایسته تذکر است که این نوشتار را به از روی تعصب و نه و روی عداوت و کینه و مقام‌جویی، بلکه از نظر تحقیق و مسای روش بودن حصص، به رسمه تحریر درآورده‌ام، چه ست شخصی چون حد آقای دکتر احمد ابرامی و حبلی دیگر که کتاب مریور و بلون تحقیق و فقط با حدس و ضامت دروسی، شه‌کاری پنداشته‌اند، با مطالعه این نوشتار در نظرات خود تجدید نظر فرموده تغییر عقیده دهند.

این نگارنده در نظر ندارد درباره یکپایگی آنچه که که آقای شمع «بناشگویی» بنامیده‌اند به شرح و تفسیر بپردازد، ولی این نکته شایان توجه ست که هرصدی‌ای که مورد اشاره کسی قسر می‌گردد باید در نظر گرفت «متن» و «حر» آن جمله باشد و گرنه تنها نوشتن و با گفتن «متن» بدون ذکر «حر» معای جمده را تغییر می‌دهد، و درست محافل آنچه و که نویسمه یا گوینده در نظر داشته ست، تصور می‌دهد

حال درباره آنچه که در حوشی ده فرمن که تیره سبیده می‌شود - و مورد استناد و حسن مسجوب و اسلام هم قرار گرفته است - باید به نکات مشروح زیر توجه کامل همسوز داشت: نخستین سفر و آسماں پیچکده و پیچ کبابی که امیرده نسراد با مسده می‌شود، سفر «پیدایش» است، که پس گرسه کسر می‌شود:

«در ابتدا حد، آسمان و زمین را آفرید»

در اینجا باید آسوده‌گیری نویسنده یا گوینده و دانشی و پیش و ژرف‌بینی و را محسوس سازیم که چگونه کلمه «آباد» - که بی‌شکای رمان می‌تواند باشد - را در نگارش پ گویش خود بکار برده است، سدی که هر ران هر سال بعد هم بر رگتین دشمنان سراسر بر گفته پ نوشتن‌اش حدشای و شکی وارد کند. چه امروز روز، دانشمندان و رمان‌سازان فصل‌هایی کشف نموده‌اند که عمر آمان را به بیلیوها سال قبل نسبت می‌دهد. حال بکه، در توره با ژرف‌نگری و نه از روی اقتضای سن حریات در نظر گرفته شده و کلمه «آباد» و نویسنده با گوینده، بری شروع برگزیده است.

درباره «په نخستین تورات» شاید دهی کات ناگویی برده بحریز در آمده باشد که این نگارنده در صدد آن نیست که بر آنچه گفته شده، درین باره به شرح و تفسیر بپردازد. برای این که از نویسنده کتاب «نویسی دیگر»، درباره اشبیه‌افش در سنت به ترجمه‌ای گویاگویی تورات رفع شبهه شده باشد. در همین آیه اول تورات، کلمه «آسمان» را که می‌باید توسط کمال برین عبری ترجمه کرد، در اصل «آسمانها» است. ما در حاک ترجمه‌ای که می‌دهیم و خوانیم، «آسمان» ترجمه شده است و تفسیر دانشمندان بهر درباره حسن کلمه اگر حسن بر اغراق گویی نبوده، بیش از صفات یک کتب بوده است شایسته ذکر است که موراث کلا به احتیاط حصول پرداخته و این دانشمندان بهر و دیگر دانشمندان جهان بوده‌اند که شرح و تفسیر آن را حسن نوشتن دهان کتب بعدها داشته‌اند. تا فراموش نگردد، این نکته را باید حواسگاران غیر این نوشتن برسانیم که حتی گفتار بزرگان - بهر

«در هر دوره‌ای بری باوردهی ملت بهرود بوده‌اند کسانی که گوش کرده‌اند ولی حراست حدومعی آنها را ناکام نموده است»

نمود آن دو قرن پیشین سپیدی او ما شاهد تصمیم «جستار» ملهون درباره «حل بهی مسئله بهرود» که دهان باوردهی فیریکی ملت بهرود بود، بودنام و بکارش «تولیدی دیگر» به قدم آقای شجاع‌الدین شفا مطلب تاردهی را در هر باره، گویا آتش هم چگونه نویسنده کتاب «سرد می» را محاربه برپا کند

زهی تأسف که این گوینده شخاص ر گذشته اسلاف حرد بهررداری نکرده و نتیجه‌گیری نمی‌کند. در این که قدری به حاشیه رهم و حوسه‌گان خود پوروش می‌نهم.

ما رهم به اصل مطلب: «کمان میرسد که آمیدم تا تورات و صحت س را، باطل بنایم». این گفتار یکی از سب، برنگی سب که فریب در میمون جمعیت گیتی بنام او باقوس میرسد. آری، این آیه در بحین منی باب پنجم آیه ۱۷ آمده است. درسه حدیث زده‌اند، این گفتار هرود سب که قرب در مده قسبل، دو هزارمین سال تولد او خشن گرفته شد. او کسی نیست حمر «حضرت عیسی مسیح». گو این که جذب «شف» این مرد و کتاب، و ر هم و صبره نکسیر مصون داشته است. ولسی چه تعادت دارد؟ مگر به این که و برای تات دعاها ی کدبان‌اش به نوشته اشخاصی چون «ولتر» و امثالهم دست پزیده است؟ مگر اشخاصی که نویسنده تولدی دیگر به گفتار آنان استناد نموده، چه بهر یا چند ده بهر یا چند صد بهر می‌تواند باشد؟ اکثر شرط براین باشد که بگوئیم چه میلارد مردم جهان در پیروی ر ادس سگانه جهان: بهرود، مسیحیت، اسلام، شده کرده‌اند، دهان و صدها بار پیشتر این امکان وجود درده که آن بعد، اشخاصی هم که پیروان «ولتر» و امثالهم هستند، دچار اشتباه گردیده‌اند. و آقای شجاع‌الدین شفا و آمانی که صعه سب نوشتنیش پیش کرده‌اند، نمی‌تواند عاری از این اشتباه باشد «نویسنده که سه خدا اینان آورده‌اند و به آن کبابی که بر پیامبر فرو فرستادند و آنچه بر پیامبران گذشته چون ابراهیم و اسماعیل و اسحق و

معقوب و فروید آنها و هوسی و عسی فرسایند و به همه آنچه
و جنب حد آورده غیبیستیم و مین هیچک از پیامبران برو
نگاریم و به هرچه از جانب خدا آید گردید و تسلیم فرمای و
هستیم

گفتار فوق را آن بر مرئی است که قریب یک میلیون
جمعیت دنیا از پیروان پر و پا قرص و را تشکیل میدهد. شما
و جابر نیست در شک و تردیدی نگذارم. درست است این آگاهی
و آیت قرآن کریم است که حضرت رسول (ع) در سوره بقره، آیه
۱۴۶ بول گردیده. همان صوری که در صبر این نوشتن سادآور
شدم. جناب شما چنین جان در کتاب نویسی دیگر چنان صریحات
مولیائی «استغفر الله» به جانب آید. و کتاب آسمانی که همانا
«قرآن» باشد، وارد کرده که به قول معروف «مصلحان بشیوه»
کافر نیست. یا وجود اس چرا ما نباید به آیدی از کتاب آسمانی
مردی که میلیون پیرو دارد استاد یکدم در جایی که براغش
طوبه داد. کتاب آسمانی و آوریدن آن کتب، از طرف آندی
سفا نه اسد گشایدی چند، شافیه غیر معسر می باشد که خبر
نویسنده تولدی دیگر و چند تن مثل او، پیران دیگری ندارند
نگردد. جدی بخوانه هیچگاه بر این عهده نبوده و
بسیستم که نیست به مرد بررگی چون «ولتر» کوچکترین احساسی
دارد. آدم و، یعنی وتر نویسنده ای پس دانشمند بوده است که
بعضی از گفتههایش بهایت عشق و قابل پذیرش است. مثلاً این
جمله گفتار او است: «یک قلب خوب از رندترین صناد و معابد
دنیا برتر است» چرا صیاب شما به حلقه فوق توجه نکرده و سا
نوشتن «تولدی دیگر» خود را از دانش قلب خوب و چمن
مهرستی عظیم محروم کرده است؟ مگر به این است که اس جمله
را بزرگن ملت نبود صدها سال قبل و وتر نام حدود شصت
کرده؟

فکوس و صد افکوس که آدی شما چنین شما، ایس
نویسنده عاقلتر که می توانست با سده معلومات وسیع خود و
مراجعه به تمامیر بزرگان و دانشمندان دربره کتب آسمانی منجمه
بوزن، بحاق صفتی یابی به ارشاد مردم دست ببرد و حداقل گفته

پیشوی خود «وتر» و مرا راه خود قرار دهد و برای خود قلب
خوبی و دست و پا کند، درست بعکس، بکثرت معنی از
آموزشهای میریش و بیاد سپرده و قلب خود را بهشت شیطان
سپرده است

«رئای یوحنا» فرید «رکای» در کتاب «سپهر
آبوت» رسائی پدران، باب دوم آیه ۱۴، را دانش آموزان خود که
همه آن را دشمنان بزرگ ملت پیود بوده اند، ستوان می کنند:
«باسم و بسیم که چه طوبی از وهای خوب وجود دارد که
اسانها را آن طریق پیروی کند؟»

ربی «المعد» فرمود «نظر خوب»، ربای «یهوشوع»
گفت «وصف خوب» ربی یوسن گفت «خسایه خوب» ربی
شعورن ظهار داشت «آسمگیری»، ربای لغار فرمود «نفس
خوب» «مدرس آن» یعنی «یوحنا ی رکای» پس ر
شستن نظر محضاتش فرمود «من گفته «لغار ی اراخ» ر
می بسیم چه، «قلب خوب» جمع جمع لغرات شد را شافیه
می شود.

لیسه این یکی و صدها آموزشهای است که در پی کتاب،
یعنی «رسائی پدران» در تقسم و تعبیر اصول مندرجه دو
نورات آمده است. باید در نظر داشت که صدها سال قبل ر این
که ولتر جنمائی را که در تصور قلب نظر داشتند گنگ عربی
رسانیدم. سام خود شت کند، بزرگن قوم پیود بین گفتار و جملی
مهمتر را آن ر سام خود به شت رسانیدند، حال چر آدی شما
معنی صبی به اس بکثرت ترموده اند باید به «قلب» انسان
مراجعه نمود.

حال بسیم که بین نویسنده توان که به نوشته خودش در
همان کتاب «تولدی دیگر» دارای سوانی دری، سسهای
انجاری، شریهای فرهگی، تألیف و ترجمه ۶۴ کتاب و ۱۴۰
مقاله تحفه هستند، دلیل تناقض گویهایش در همس گند
کتابی چه می تواند باشد؟ او اکنون که رده است و می تواند
جوانگری شافیه گویهای خود باشد، پیشش چیست؟

او در صفحه ۳۶ گذشت اسرسل ر کشوری میامد که

عملاً نیست «حاجدهای و پسر» اذره می‌شود و در صفحه ۳۷، بلافاصله به سحرانی «پابل دای» یکی ر نصایب‌نگین محسن قونی‌گری اسرائیل (گسنت) بری تحفته کردن ابناء یهود استناد می‌نماید که از معنی «پابل دای» در محسن قونی‌گری اسرائیل سرانل معنی محسن‌بازی دود پادشاه ب «یهودیان» شده است می‌کری به صحت و سقم این مطلب که آیا این موضوع مصورتی که نویسنده تومنی دیگر نوشته است از طرف «پابل دای» عیون شده است یا خبر مدرم، ولی این موضوع حساب توجه است نویسنده، در صفحه ۳۶ معنی است که «سرایین کشوری است که عملاً نیست حاجدهای و پسر» دره می‌نماید «می‌پوشم چگونه ممکن است در کشوری که «حاجدهای و پسر» آن را اداره می‌کنند، بندهای جرات کند که چپس سحرانی رسدانی و علیه یکی از برجسترس پادشاهان ملثشی بران نماید؟ جمع صد غریب‌محکم است. پ باید گفت نویسنده در ص ۳۶ بدورست باشد، و یا مطلب دوم در ص ۳۷ درباره سحرانی ن بنده.

من اصولاً از روی نویسیم که درباره سریل و یوح حکومتش در بین نوشتار مطلبی نویسم ولی باید دانست ملتی که ملاپس واپس‌گرا حکومتش را بنصب دردم، ساند نمیدانگال محلتش آردی گفتار داشته باشد، به طوری که به مقبرترین و بدآورترین پادشاهیش که نامشاد و شامگاه جیبع مردهایش سادی «دود» پادشاه اسرائیل رده و جود است «سر می‌دهد، چنین ادسی، آنطور که نویسنده تومنی دیگر معنی است، روا دارید. در پس مورد قضاوت ر به خوانندگان محترم می‌گذارم جمله‌ای که در کتاب «ابیه» شمویل «فصل ۱۸، آیه ۱۸ دربار دوستی دود و یهودان آمده است، چنین است.

«حال» روی آن ده بهم و بسته بود «
این جمله، بحر صحت و دوست سکسگر چه چیر دیگر می‌تواند بقی شود؟ مگر کسی مثل خود را در آینه سکرد و کر رشت باشد، جهانی را چو خود، رشت چهره انگرد. من می‌خواهم رسام لال، آن گوییدانی را که نوشته‌ای شفا آن سحرانی

ناهنجار را در آن محل کرده، و یا شخص نویسنده آن کتاب را به همسنگ‌گرایی و عهدی بودن متهم کند. ولی در مثل سایشه است و در شای دوسی این در مربوط می‌شود به لهدم پروردگار پیکار و پیمان‌بستن ب دو ب پکنگر، زیر که دود سا یهودیان عهد است که پس از رسیدن به سلطنت، و در جودانش را، محب حفاظت خود قرار دهد و از وارده کردن هر نوع گریزی به آنان جلوگیری کند. فصل ۲۰ از کتاب شمویل ۱، آیه‌ی ۱۴، تک ۱۶.

در صفحه ۱۶ «تومنی دیگر» آمده است که «یهود» ب دست خود چند مسنور بر را گردان رده، ب سربرده است. آفتاب نویسنده کتاب برای دعای خود سیمی ارائه نداده است، وی و پرو شکفت «گور» یعنی تون استعارات پیشتری داشت در حالی که ملک یهود معتقد است که «جدید» (یهود) به جسم است و به شیه جسم «عین جمله و بری شما می‌نویسد: «هل کوف و ن دصوب هکوف»

پس او، یعنی خدا، چگونه با «دست خود» مرکب حیث عینی شده است؟ شاید نگردیدی داشتن، جرد شده عینی چنین محاربی بوده است!

لسته توهمات این نویسنده توان فرسیده ۶۶ کتاب و ۱۲۰ مقاله تحقیقی به این گفته‌ها پیمان می‌پذیرد و دوباره ده عصری که قبل از جروح عبرانیان به مصریان وارد می‌شود بدون در نظر گرفتن سبب تاریخی قومی تمدن چهارصد سال بعد مصریان و فرعونان عصری و بعضی عی کردن از مشاب و مستحی و بدعت‌هایی که در طرف بندهت چهارصد و اسی سال این مصریان بندهت؟! (فصل نویسنده کتاب) بر عبرانیان نگویید را داشته‌اند در صفحات ۱۶۱-۱۶۲ همین کتاب چنین می‌نویسد:

«فصل بحبرات مصرانعل موسی در مصر یکی از ماصع‌ترین و در عین حال ب‌خوش‌بینترین مصروف هسی تروا است، زیرا و یکسر محتوای آن ب همه قوین گردیده کسانات ناقص دارد، و بر سوی دیگر حاتی ر که معنی این گردندگی است بر دنگاه خلاق الله اخلاقی خود نویسنده کتب» در

موضع چمن رشت و باطلوبی قرر میدهد که بنظر آن را در بدترین بنظرهای مباحث باصبر جهان نمیتوان یافت. در بیس سربل ده مرحله‌ای مرگ و وحشت یک سدری وحده ده بار تکرار می‌شود»

این نظریه بنویسده‌ی ست که بنظر خودش درای سسهای انحصاری!! شاهیدی فرمگی!! و غیره غیره است چهارصوم سی سال بردگی، چهارصوم سی سال کوه‌های حدری سخت و طاقت‌خیز نمود اجرت و مرده، چهارصد و سی سال حب و باسامانی، خلاصه چهارصد و سی سال تحمل عفویت و دلت مثنی را نادیده گرفت و بدون ذکر شهادت بر مرده‌ی رگه جان بر کف نهاده و با در دست دشتی یک «عصا» آری درست خوانداید فقط یک عصب، سازه را شععی که هسروان هسار مامورین مسلح علاط و عداد در احسار درود و با جنسین ابروایش صمها سر را ساد می‌دهد قد برمی‌فرارد و درحسبست آردی قوم و ملتش را می‌ماند حقیقتا ظهورنظرهای مذکور در فوق باقلعوب گفتی دارد. یککاش بر آقای شع، یک روز آری فقط یک روز در رنابل وین و یکی از سولهای بریدی آن تحت نظر پیدرسن هسی تدر حماربی، جمع شکجه و آرزو می‌چشید. آنوقت درباره ده صرسی که بر قومی قائم که بدند چهارصد و بیسی سال بر میت و مردمی علم و ستم روا دانسته بودند ده سخن می‌دند. «هیتلر» ملعون و گشتگان ملعونتر از او چسرن «آیشمن» و «گوپز» و و... هم دربروی «نورآ» و قسوم یهود هم چنین ظهورنظرهایی می‌کردند. آنها نشن مبسور یهودی را فقط و فقط نه جرم یهودی بودن و پیروی از فراعینی موسی نه کرده‌ی آدامسوری گسیل داشتند.

حال بعد بر آن همه ملا عین چشم ما به حال «شعها» روش عکس موسی بر فرعون چه طلب کرده بود؟ مگر و غیر از ردی ملتش ر یوج سدگی مصرین چیر پیشتری می‌خواست؟ آپ عدم تقسین فرعون فهاار و حدر خواسته مشروح موسی ساند موجب حشم و عصب الهی واقع شود؟ آقای قاضی بوجدن، کدی یین موضوع، خدا را در موضعی چنین رشت و نامطلوب قرر

می‌دهد که بنظر آن را لح

آیا محارب مردمی که چهارصد و سی سال در حق قوم و منی آچسان علم و ستمی روا داشته‌اند و بحسب لیسنر آسان دفعی نمی‌نهد و بیش از پیش بدنها شعوت و حشوت بحرح می‌دهند مریمست به مصوب و حد را ریر سئوال می‌سرد؟ حد می‌دند شعوت آحاب آقای شع، دست گمی ر شعارت نویسده کتب «برد می» دارد.

رسمت لیسنر که مرکبا مهد آزادست و هرکس می‌نواسد علقاید حرد و عشی و بنون مرحمت براد دارد، ولی این آزادی جسی درود، تا آگها به مردم آزادی داده شده که هر صسم آزادی دیگرن نشود. حال اسکجه نظریکه در سطور بالا ما دلیل برهن و ارقام و آمار ثابت نمود بوشنهای کتاب «نولدی دیگر» سا غرضدیری آرایش یافده و حر مشی دروغ رهاگین که دمی جر برانگشت احسبات یهودشیری در جو سذگان می‌توجه دارد، سش بیسده.

خوسندین این سسبیه مدلااب ناند بوجه داشته باشند که این نگارنده اصولا در مقدم پاسخگویی به ورق پاره‌ی که به سام نولدی دیگر به بشاء شععی به نام شخ‌آسین شف اشتر یافته است برنیامده‌ام چه هرکس از عامی و دب بحسب تصادف و پ در اثر تللیحات پردامنه ناشن و پ بر اثر کجکجایی ضروری بسر این بوشنخ دشمنانه، بر بی‌پایگی و بی‌اسی و بر دروغ سسوزن تومنی دیگر و غرضدیری و یهودی شیری بوسنداش سوز چون و چوبی پی‌برداند. این سسله بوشنارها را که در مقابل خود درسد مدالجهت برشته تحریر درآورده‌ام که اگر ساده‌دلانی چون آقای احمد ایرانی و دیگرن وجود درود و از روی ساده‌دلشی، آن بوشنخ و پیدرا شده و سازوست برن صحه گذارند، سا مضاحفه این توضیحات پردا از حق دیوگشان برده شته شده و حقیقت و درسمد و به کذب گفتار «نگرینه» ی ن صفحات پی میرسد.

آقای شع در سراقسن کشش ص ۹ سطور حسنین! مدعی شده است: کتب را «ما این نگیره بوشنه» که تا آج که بتواند واهمهای فکری مسل روحانتهای باشد که در گوربا رمی پا نه

قرنی سازه و نه هزارانی تازه جویده گذشت» و سپس می‌فرمود:
 «اگر من چنین رهنمائی را ثلاثی ضروری دانسم، بری اینست
 است که این سلسله که میراث بر یکی از ولایتین شمسها و
 فرهنگهای تاریخ شریست در حیران پس است که من درجائی
 سدها و هزاره را در بانوس صورت ممکن! یعنی بصورت سلسله
 صغیر-صغیر شرعی و صغیر سیاسی-لحام دهم» باید برسی
 شما آقای شما برسام که صاسیده شما سر را در جهت معکوس
 دمیمنده. به شما حال رهنمائی سلسله موجوده و دشمنیه، که
 من می‌دانم آن سلسله موجوده که نامروده‌اند در کجای این دنیا
 ساکن است، و عرض شما از سلسله صغیر-صغیر شرعی و صغیر
 سیاسی-کدامین سلسله است؟

اگر منظور شما «سلسله موجوده»، حوالی و برسد و گوی
 ایرانی، یعنی همانهایی که از سلسله سر بهتال شما برگزیده‌گان،
 درگیر هیولانی تمام جمهوری اسلامی هستند، باشد، سلسله
 مازنیانی عقل شما و امثال شما که به نوشتن چسب عبادتخانه به
 این سلسله مبادرت کرده‌اید، گریست. ریز این سلسله با وجود دردم
 مود و بدلتش هیچگونه آزادی، در بهتال شکوفائی و سازوری
 دارد سلسله را پاره می‌کند، و حدود، به بهترین وجهه
 رو به آشفتهای درخشان دارد. شما آقای شما چنانچه، کوسا
 دوری ابراهیم و اسحق و یعقوب را که قریب چهارهزار سال پیش
 بودند، و دوری موسی را که پیش از سقوط و دویمت سال را
 پشت سر نهاده، با دوری «ایسترت» و قرن هفدا ششاه گرفته‌اید
 گوی دیش شما، نه آنها ند می‌دهد که گمردش و تفسیر در
 «شاهزاده» پاپی، سوره مشن آخری سستم شمن و نه وینای
 ییلاق با قشلاقی رفت و از تفریدی مطوع بهره بردن را ب
 رهنمایی در بنایهای خشک و آب و علف و رهنمایی فومی
 که چهارصدوی سال در زیر بوع اشنی حایم و قسی و وحشی
 زندگی بمر از مرگی و گمرایده پاست، از هم تفرید دهم
 شما گویا نه قول معروف، فستق و جی گرم در می‌اند.
 خدا را آدمکش بروحم و چپیکار، پیغمبرانش را جمعی ریاکار و
 فروغی و شید خوانداید. و در این تهاوت، به ترحمهای

بحریف شدی مترجمان مسیحی بشناخ کرده، و سازه خود بمر نه
 بحریف بیشتر حملات دست رده‌اند.

«ای مترجم، شما منعی می‌شوید، و با فروغی بی‌شرامه
 می‌پوشید که خدا با حشر ابراهیم عدا، جویده است. من چنین
 بی‌روایتی در فروغ گفتن و حتی در «گوبل» که مشهورترین
 فروغگوین جهان نام گرفته است، سریع بدم.

برای شما، دی یک از تخریفهای سخیف آقاسی شما،
 درباری این که خدا با ابراهیم عدا جویده است و «بچه و برحنی
 فصل هجدهم از سفر پیدایش ذکر کرده است، آتش عیس نوشستی
 شما، در صحنه 59 توالی دیگر، در اسماء می‌آرد، «او پس
 پیامبر بود آرم (ابرهیم، در مهربان خود به رص کعبان
 یکروز در بلوطستان در بردگی حیوان که وی بهره رشت سار
 در آن سکونت گرفته است، سه نفر بشنید را می‌رسد که به شدار
 و آمدند. آنها را همان می‌کند و وقتی که دعوتش را به اها
 می‌پذیرد، برایشان گویانه بران و شر و کره فراهم می‌آورد، که
 همه با هم آن را می‌خورند. و سپس، زیور درخت استراحت
 می‌کند، بعد معلوم می‌شود که یکی از آنها خود خدا بوده
 است»

«حداوند در بلوطستان بر ابراهیم ظاهر شد. او در گرمی
 زور، به در حبه نشسته بود و نه استندال و رعب و رو به
 رصین نهاد و گفت ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم پس
 ننگ آبی نیازوم تا پاهای خود را بشوئی و زیر درخت سار می و
 لعنه منی نیازوم تا دلب را تقویت دهم و پس در زواله شوی
 زیرا بری همین ترا بدینجا گذر اساده ست. پس نه گیل از آرد
 به سار دد تا در حمبر کند و بان سارد و گوبلانی مارک و
 ربه گرفته به علام خود دد تا آن را طبع بدهد. پس کره و شر
 و گوبلانی برین شده و آرد و زیر درخت بستان تا سمدانش
 آن و جوید. پس خداوند از او پرسید که روایات سار کعاست؟
 گفت در حبه است و خداوند فرمود که لسه مرانی زمان حیات،
 برد تو برواغم گفت و زوجه را پسری خواهد شد، و سار به
 حبه ابن و شند و در فل خود بصدیه که شوهرم پیر ست و از

من بفر عذاب ماهیبه ریان قطع شده است و چگونگی بر پسری
 خود شد؟ و خداوند به ابراهیم گفت سارا بری چه حسد، مگر
 هیچ امری بر تو جدونه مشکل است؟ بفرمی که سارا را پسری
 خواهد شد. آنگاه سارا بگریه گفت که بخدمت، چونکه
 نرسیده بود. و خداوند گفت من بلکه حسدی. پس رفت و ابراهیم
 و در مشابعت کرد و خداوند بفرمود گفت: آیا آنچه را که می‌گم
 و ابراهیم محقق دارم؟

آنچه را که در بالا خواندید، بخاطر دشمنه باشید، و اگر
 شنیده‌ای آید، ترجمه صحیح آن را بنظر مبارکتان می‌رسانم تا
 بدانید جیات آقای شد در گفتارها و نوشته‌هایش چقدر صادق
 است

* * *

در بحث قبلی این نوشتار، ترجمه آقای شجاع‌الدین شفا و
 و برخی اشعار «سور» خواندم. بیگ، من همان بحث را،
 آیه آیه، طبق نوشته‌های تورت، و ترجمه «عربی» این کتاب
 برای شما ترجمه می‌کنم؛

باب حجه‌م فصل (دوم)

آیه ۱: خداوند در «لویه مصر» بر و ظاهر شد و او در
 درگاه حجه‌ش در گرمی روز نشسته بود.

آیه ۲: نظر کرد و دند به نفر ایستاد. و بر درگاه حجه
 خود به استقبال آن شافت و به آن تعظیم کرد.

آیه ۳: و گفت آلیاس من «ادوی» اگر شایستگی دارم،
 خواهشمند شستی علام خود را به زمین بگردانم.

آیه ۴: صریحاً برای شما بنورم و پاهای خود را بشوئید و
 زیر درخت بنشیند

آیه ۵: و با لفظی بان به قلب خود تو بانی دهید و بعد
 روی شوید و بهین سبب به دندار علام خود آمده‌ام. و گفتند
 مطابق گفتار تو عمل می‌کنم.

آیه ۶: ابراهیم به عهده به داخ حجه برده سارا رفت و ب
 به کابل آمد «بولنت» که حیرت کرد و به او گفت از آن یک
 پیرد.

آیه ۷: و به عهده ابراهیم به گله گاوی رفت و گوساله طریف
 و خویش را گرفت، به کارگر خود داد و او پوست که بفر آن
 را درست کرد.

آیه ۸: کوه و شیر و به بخدمت گوساله‌ای که حاضر کرده
 بود. به برد آن برد و او در کنار درخت ایستاد تا خوراک خود
 را خوردند.

آیه ۹: به او گفتند سارا کی است؟ و او گفت در حجه
 می‌باشد.

آیه ۱۰: یکی از آنها گفت باشد که برگردم بر تو مثل
 همین موقع، و سارا روجه‌ت، دارای پسری باشد و سارا از درون
 حجه این سخن را شنید.

آیه ۱۱: و ابراهیم و سارا ساعده بودند و سارا دوره پائینکی
 خود را می‌گذاشت.

آیه ۱۲: و سارا در دل خود حسد به خود گفت پس و
 پسری و گمراش دوره پائینکی و تانی من هم که پیر است.

آیه ۱۳: وخی بر ابراهیم بداند که چر سارا می‌حسید و
 چس پنداشت که و در پیری خواهد رانید؟

آیه ۱۴: آب از خدا چس گری تعجب است؟ به موقع
 خود به برد تو باز حجه کشد، موقعی که سارا دارای فرزند
 دگوست.

آیه ۱۵: ولی سارا گفت بخدمت زیر ترسیده بود و گفت نه،
 زیرا حسدی.

آیه ۱۶: و آن شخص را جای خود برخاسته و به جانب
 سموم راه خود را گرفتند و رفتند و ابراهیم آنرا و بفرقه کرد.

حالی، از پی آقای شد به معنوی که فلا ذکر آن آمده‌اند -
 می‌بویسد «ابرهیم همراه ریش سارا» در «بولطستان» در

«بردیکی» خبری به بنر پائین را می‌باید که سه دهه بعد
 آمدند. آنها را مهمان می‌کند و به هم عده می‌خورند. و بعد
 معلوم می‌شود یکی از آنها جدا بوده است

ولا معلوم نیست که «بولطستان» در بریدی خبری
 را را که جعل کرده است چو، طوری که در آن آمده باشد در

«آبوه میره» - که نام شهرکی ست در کهن- بر و طهر شد،
و نه در «بلوستان».

سپس می‌نویسد به او گفت ای «مولا» بدک آبی بی‌بوم
تا پاهای خود را «شویی». می‌رسد که آبی شفا در آن جا
دست به تحریف برزگشتی می‌زند تا بوشنی خود را به لب
برساند. او کلبی «مولا» را بکار می‌برد و عبرت «پاهای
خود را شویی» کنار آن می‌گذرد. تا هر دو واحدی را به غسوس
محبوب جمله نشان دهد. در جایی که در ترجمه اصلی آیه سوم
می‌خوانیم: «آقایان من به «مولا» و نه «سر». بسیار است.
«او» یعنی ابراهیم، ب چند نفر (۳ نفر) مکالمه می‌کرده است و
به ب بک نفر. و در آیه چهارم «به آنها» و نه «و»
پیشنهاد آوردن آب و شستن پا را می‌نماید.

آقای شفا در تمامی حملات خود کلمات «تو» و «و»
که مفرد هستند، بکار می‌برد. در جایی که در ترجمه اصلی آیه
طوری که مطالعه فرمودید! تمام مکالمات جمع بوده‌اند به مفرد.
در این جا، این مثل که دروغگو کج‌حافظه هم می‌نمود،
مصدق پیدا می‌کند. چون در سطور بعد می‌آورد که «گوسالی
بریان شده و آورد و زیر درخت ایستاد تا مسلمانان آن را
خوردند» ۱۶ سطر نه آخر منتهی، از ص ۵۹ قولی دیگر!

حال ما هم برخورد می‌کنیم به یک دروغ مشتمل کسبه و
برزگ دیگر! «پس حدود از او پرسید که روحت سارا کجا
است؟»

در ترجمه صلی در آیه ۹ مرقوم است: «به او گفتند سارا
روحت کجاست؟». ملاحظه فرمائید «نه او گفتند» و نه
«حدود از او پرسید» تحریف می‌کند. و پس از آن ملافاصله،
ما هم بجای «یکی از آنها گفت» (آیه ۱۰)، در ترجمه صلی،
می‌نویسد: «حدود از فرمود» الخ.

و بعدا هم آیه ۱۶ را که صراحت در نورا قید شده است که
«آن شخص را جی خود برخاسته و محاب سوم روانه شدند و
رفتند» را تحریف نموده و می‌نویسد: «پس رفت و ابراهیم او را

مشاعت نمود

«خودنگ عزیز شخصی که مدعی است کشتن و سری
راهمانی جوانان ایرانی که صغر سببی و صغر شرعی هستند،
بوشه است، ملاحظه فرمودید در چند آیه و نورا، آری فقط چند
آیه از این کتب اساسی، چگونه تحریفاتی به عمل آورده که ده
بوجود و حرمان فرهیخته و ر جان گذشته ایرانی را که اکسیر
صده می‌شمردی بر آیار، نه خاطر آزادانیشتی، در سایه‌های چهل
و خون در اسطار سرخوش نام‌معمولش بر سر می‌برد، معذرت
نموده و آیه را به بی‌دستری ترغیب نماید

جای دیگر پس کتب بوشنه شده که جدا با پیغمبرش
آنگوشت خورده است اگر نا و آنگرش خورده خدا و ب حضرت
ابراهیم در ثروا نه من نشان ددند، من نوشتندی آقای شفا و
دوسب می‌پذیرم و غرض‌های حبابه می‌کمی.

خبره منتشر شده در ساجلس
ژوئن ۲۰۰۰

توضیحاتی درباره نقد آقای منوچهر خوبان

بر کتاب « تولدی دیگر »

نوشته: شجاع‌الدین شفا

خبره از پی سیست ویرال است،
خواجه در سد بخش ایران است.

پیش از آنکه به پرسش‌های مطرح شده در نقد نویسنده‌ی
محترم بر کتاب تولدی دیگر پاسخ داده بشود، مایلم قضا مردم
ایشان پرسشی بکنم که برسد بر ذریک با محبتش مورد بحث من
در، و آن این است که اصولاً ایشان نوشته مفصل خودشان را از
کجا و در چه تدریسی پست کرده‌اند؟ از درون یک ghetto ی
روپای سال ۱۰۰۰ یا بر اساس سال ۲۰۰۰؟ و به آدرس چه
کسانی پست کرده‌اند؟ به آدرس مردم فرو و سبشی و معصی که
در سر پیچ هر کوچی شیطان را با شاح و دم سستی خودش در
شمار جویش می‌پوشند، یا برای مردم دانش‌آموخته آغاز هسرو
سوم که بسیاری را از هرس دانشگاهی جهن دکتر
گرفته‌اند؟ و در پی نامه خودش چه سبشی را گذشته‌اند؟
امیدی خادم‌العارف را یا امضای دکتر منوچهر حسن را؟ و
آیا و نفع متوجه هستند که در عصری که شریک و پکسو به
جهن بی‌نهایت برگ کهکشانیها و ر سوی دیگر به جهان بی‌نهایت
کوچک تم ر به پشته اسب دیگر حدی زیادی بری سطرده‌ی کهن
و اصناف‌داری‌های شیخ س‌سپرس و کهن اکه دیر یک رده
لزام به مورده‌ی آثار باستانی یا به فراموشخانه تاریخ فرستاده

خویش شد! باقی ساده است؟

اگر اشار کتب می بر بسیاری از کسان که مترادفانه و بهراندانه از لای کوچک قرون وسطانی خودشان بیرون بیایند و به دیوای سیر برگز داشت و بیش هزاره سوم قدم بکنند و گرن آمده باشد، این مشکل آن را کاملاً درک می‌کنم، ولی آن ر توجیهی برای دشمنی‌گری به مردم نمی‌بینم، زیرا من در سراسر کتب خود بعد کوشیدم تا با هدف حرا سه قرن غصب‌اندگی کشور جهان سومی مردم در برابر کشورهای جهان پیشرفته، ضردهای و بوازی‌های فکری و فلسفی صدها بدبخت و فلسوف و پزهنشگر سرخس قرون روشنگری تا به امروز را در دسترس خوانندگان کتاب بگذارم، بی‌آنکه قصد دشمنی ب مذهب یا مذاهب خصوصی و دینه بشم، و اگر در این راست حدی بیشتری در کتب من به آئین یهود اختصاص داده شده، محاور این است که خود این پژوهشگران در اثبات تکیه بیشتری بر این آئین نهاده‌اند. علت این امر نیز طبعاً نقش ریشه‌ای آئین یهود در دو مذهب معروف به توحیدی دیگر، مسیح و یمن پس با انگشت نهان سمر نقاط ضعف آئین یهود خودمحدود بر نقاط ضعف دو آئین دیگر بر گشت نهاده‌اند.

بهر حال می‌توانم به آئین مسوچر حوس و سه همکسران دیگرشان که به حربه شناخته شده یهودسیری مترسبل شده‌اند، طبعاً دهم که به این افراف و دشام‌گویی‌ها و تحریبه‌ها و معطه‌کاری‌هایی که ب این دشام‌گویی‌ها و افتراها فرمی‌آمیزند بسیاری در محبت و نفعیت‌های بسیار بی‌دقتی که امروزه در برابر شش بیستون نفر مردم آغار قرن بیست و یکم قرار درد می‌دهند، و یکی از این واقعیت‌های سیدی این است که در شرایط فکری و آموزشی امروز بشریت و با توجه به دشواری‌های شگرف جهان دشت، دیگر نمی‌توان ر اصالت یا قاطعیت آن سطوره‌هایی که در گذشته بصورت حقایق آسمانی به مردم عرضه شده‌اند دفاع کرد، زیرا که به صریح همه این پژوهشگران و اندیشمندان تقریباً همه س «حقیق» حواء آمده به «فریض جهان و به حضرت انسان مربوط می‌شود و حواء به فسانه‌هایی چون طوفان بوح و برج بابل

یا معمرات بزرگ و کوچک، یا قویین مختلف «آسمانی» و «اندی» جرائی و حقوقی، بجای اینکه از آسمان آمده باشد ر تصادمی حاصل توراتی گرفته شده‌اند که «سوره کشفیات گسترده» نامش ششمی مدارک حوالی آنها را بصورت آئوج چند هزاره ساله تمدن‌های بین‌النهرین یا پیروسی‌ها و موش و سگ‌موش‌بندی عصری و فلسفی در دسرس عموم گذاشته‌اند و عین این بوش‌ها را همه با ترجمه‌هایشان در مرزهای بزرگ جهان می‌نویس افت، و حوب می‌توان دید که در سراسر کتب «تزلدی دیگر» به سه «دروغ‌های گساجانه» وجود نداده، بلکه حتی یک دروغ «عبرگساجانه» سر رحو نداده، ولو سکه صفرجات اس کتب در سیر مورد هماهنگ ب معتقدات خردانی بسیار کسان نباشد تا این مقدمه می‌گویم تا در صفحات بعد درباره یکسایک مسائل مطرح شده بوسید، نقد در این‌انهر بوضاحت لازم و بشم، با این تذکر که ذلیلی بر این نمی‌بینم که در آمده بر سه دشام‌گویی‌های احتمالی مشابهی پاسخ بگویم، زیرا که اگر هدف واقعی این گفتگو روش شن مسائل مورد پرسش نباشد تصور می‌کنم این نظر بر حسن گفتگو ت حد زیادی تأمین شود، و مگر هم هدف کتب شهرت بیشتری بر طریق جعل‌آفرینی باشد، نار هم تصور می‌کنم این نظر ت حد زیادی نامس شده باشد، و بیری به بکر عکروب باشد

شایسته تذکر می‌دانم که خود اساساً روی تصور احتمالی روش آقای حوس و همکراشان حساب نمی‌کنم، و طرف گفتگوی واقعی خودم را بیشتر از آن، آزادگران جامعه نبودن خصوصاً بری نبران این جامعه می‌دانم، زیرا گفتگوی من با خود آقای حوسان نظیر گفتگوهای مشابهی که ر قرن معروف روشنگری تا به سروز میان روشنگر و و پسگرایان مدعی صورت گرفته است و می‌گردد، گفتگوی مستقل یا قعبت است، و تجربه نشان داده است که جنس بحثی تقریباً همیشه متعصبی را، چه مدعی و چه برامی به آشتی یا مطلق نکشاده است.

بوسیده با جعل دراوی، و با استناد عسوان عدم بری همه بوشته خود، دفاع کرده‌اند که چون من در جانی از کتابم بری

کتاب مفید (عهد عتیق و عهد جدید) حدود هشتاد هزار جلد و
نقصی ذیل شصت در چاپخانه امی کتاب جمعا ۲۸۳۳۱ آیه بیشتر
ندارد؛ پس به فقط این دعای می مرود است بلکه تمام مطالب
دیگری هم که در کتاب می آمده در اول آن به آخر مرودند
و فنی هم که یک جوبده مصنف در شرحی که آیه در ابراهیم
به چاپ رسیده، متذکر شده است که این دعا بر کتاب تولدی
دیگر از جانب نویسنده کتاب صورت گرفته بلکه فقط در یک
پژوهشگر جادی بهر تأکیدی بر درستی یا نادرستی آن نقل قول
شده است، این باز ایشان از روح و بن مکرر وجود چپیس
پژوهشگری شده بلین دلیل که می نام بین پژوهشگر و عنوان
کنایش بر مشخص کرده ام. بری اطلاع ایشان متذکر می شوم که
هم نام این نویسنده و هم عنوان کتاب او در فصل مراجع و
منارک کتاب می مشخص شده است، و اگر در زیر خود صفحه
مربوطه (مطابق که در مورد کلیه صفحات دیگر کتاب سر
نویسن ترتیب عمل شده است) این مشخصات را نکر کرده ام، به
دلیل روشی است که درباره آن عسا در صفحه ۳۶۷ کتاب من
چپیس آمده است، «همه آنچه خواهیم بود بر محققان برجسته ای
نقل شده است که فهرستی از اسمی آنها و مشخصات کنه های
ممالکشان را در ارتباط با هر یک از قصور کتاب حاضر در پائین
پس کتاب آورده، ولی برای عکه توجه خوانندگان را در جریان
خواندن کتاب از اصل مطلب منحرف نکرده باشم ترجیح داده ام از
تکرار جداگانه این مشخصات در زیر هر صفحه خودداری
کنم.» با این مقدمه موفیق می شوم که کتابی که در این صورت
حاضر از آن نقل قول کرده ام تاریخ عمومی حد نام دارد و توسط
محقق فرانسوی تاریخ مدینه، ژرر مساده، در ۱۹۹۸ پاریس
چاپ رسیده است. اسمی باید اضافه کنم که خود نویسنده بر این
رقم و با فید قضیعت نیاز دارد بلکه تنها ضرورت یک برآورد کلی
آورده است؛ بهین دلیل می در نقل آن به ذکر جمله «ب به
برآورد یک پژوهشگر خارجی» اکتفا کردم، هر چند که خود می
این برآورد را چند مساده نیز می نام و فکر می بینم که
خود آقای منوچهر جوبی بر که می نویسنده نیز درباره یک آیه

محسنی ثواب تاکنون دهها کتاب به رشته تحریر درآمده است آری
چندان سالها بهر بداند

ومی آنچه در ذری این موضوع مراتب بیشتر بر زیادی و
کمی شماره می شناسد و شایسته ای کتاب مفید اهمیت دارد،
پس است که عرض آیم که شمار واقعی این تنبذات هشتاد هزار
باشد و فقط هشتاد باشد، و عرض آنکه خمس هشتاد هم
باشد و تنها هشتاد یا هشتاد پ هشت تا باشد، و بر بعضی
آنکه حتی یکی بیشتر باشد، بر هم مفهوم مسلم آن پس است
که چنین کتابی کتاب حد نیست، زیر حقا می یک اشناسد هم
می تواند بکند، حتی یک جلد و غرض و بطریق اولی یک درود
هم می تواند بگوید، در صورتیکه رأی قاطع و دگانه دانش در مورد
فصل آخارین خمس کتاب مقدس، بی آنکه حتی نیازی به مراجعه
به سایر فصول و سایر مطالب آن باشد، این است که تمامی آنچه
در این فصل درباره آفرینش کائنات و خلقت انسان آمده بطور
تعلیلی و عرضی یا واقعیت هاست، به کائنات در عرض شش
روز آفریده شده است، به همین مرکز این کتاب است و حورینه
و ماه و ستارگان به دور آن می گردند به آدم از خاک سرشته شده
و در پس او نوحه حیات دمیده شده است، به جو ر دمه آدم به
وجود آمده است و می میر نه اولین کسی هسند و به تنها کسی
که این واقعیت های انکری به پیری که مروره در مدارس براسر
چنان حتی مدارین عیون حسی خود اسرئیل تدریس می شوند، به
روی کاغذ آورده ام. بسیار و بسیار کسان دیگر، با صلاحتی حسی
بیشتر از من و ب مطلقیتی خیلی زیادتر از من، بر همین واقعیت
تأکید نهاده اند که شاید بعضی قول از یک نفر حسی بر آس اصول
نیازی به نقل قول از دیگران باقی نگذارد، زیرا این نقل قول از
مردی صورت می گیرد که در جهان مشغول از او در شرایط
متغلف بصورت یک نابع قدر دل تمام تاریخ بشر، مردی که
مغریب جانگه والا ترین بنیاده میس است، سرشمارترین نبودی
جهان بعد از موسی و عیسی، برگزین نابعه عقلی قرن بیستم و
و دهگانه محله نام اصول برگزین شخصیت قرن بیستم نام برده
می شود، و اگرست ایشتبین می نام دارد. و چس نابعه بی تکسری

میدکر ششم که: «حتی در دهمکراترین پارلمانی ۵۷ کشور اسلامی مرور جهن مکان چنین اظهارنظری درباره یک موضوع مذهبی وجود ندارد». درباره نقش حامای ولسنگرا در دره عملی کشور اسرائیل نیز شاید لازم به توضیح باشد که کتاب من در زمان حکومت آدی بیامین بنابیه نوشته شده، و کمتر کسی در دهن و خارج اسرائیل هست که نداند در آن سرباهای گروهبان و فعی حکومت مصادرات ابرطی مذهبی بوده که اگر هم حرد اکثریت پارلمانی بدشتند ولی از نظر حفظ اکثریت پارلمانی حزب بیکرد نقش سیاسی داشتند، و با اینکه به حسن موافقت بود که در نظم بداده کشور همواره سهمی بسیار زیادت از آنچه شمار نمایندگان احزاب اهرطی مذهبی در کسنت توجیه می کرد، به بهی کسنت از عضویت مربوط به بهداشت و آموزش و امور عمری و خدماتی، ندایا تعلقی می گزید. در رسته سیاسی نیز تقریباً همیشه نفوذ چین در جهت جلوگیری از ادامه روند صلح بکار گرفته می شد و بر روی زور فروش اسرائیل را در صحنه سیاست جهانی بهمان می آورد، نظریکه سرحد کار به سقوط پیشتر و موقع حکومت سکود و تعمیر جبهه سیاسی حکومت اسرائیل کشیده شد این دو وضعیت روش، مصلحت جتنی برای این نتیجه گیری که اگر مرور کشوری دهمکراتیک عملاً زیر نفوذ یک گروه مذهبی فراطی اداره شود، پس یک نماینده پارلمان آن نمی تواند چیزی در جهت خلاف این فرطگرانی مذهبی بگوید.

آدی حویان بی مذهبی را در مقاله خود به ده هرسن معروف که ایشان آنها را «پایه و اساس تمدن دنیور و مرور و فردای بشریت» دسته بندی اصحاب من داده اند، و البته در این مورد نیز با شواهد تحریف مطالب پانادیده گزینش قسمتی از آنها عمن کرده اند. باید توضیح دهم که من در مورد مطلب مربوط به حسن فرمانهای دهگانه، مدعی کلیه عذاب دیگر گانم، نه طسارنظر شخصی کرده ام، به جهت گیری خاصی دشمنم، بلکه همانطور که بارها در خود کتاب متذکر شدم به نقل از ررسی های دانشمندان و پژوهشگران سرشناس بین المللی در مورد آنها اکتفا کرده ام، و یکی

و این از ررسی ها، که بسیاری از این پژوهشگران سر آن تکیه بهوده اند، اس است که هیچکدام و این فرمانها در حکم تدوین نوزت باشنده بوده اند، و تاریکی هم نداشته اند. ریر با کشف لوحهای یسنانی اکثری در شهر شوش در سال ۱۹۴۹ و ترجمه قرآسی ۲۸۲۲ گانه حموزی پادشاه، اکثری در قرون هجدهم و هجدهم پیش از میلاد که بر روی یکی از این لوحها نقش شده است (و این لوحه هم اکنون در بحث تمدنهای سلسله های در مورد پارس در معرض دیدن عمومی قرار دارد)، روشن شده است که همه این قوانین به استثنای دنیای ول که به خود بهود مربوط می شوند، و بر دیگر قوانین حوسها و قضای عهد عتیق از همین فرانس انتساست شده اند. لدر این نکته می موزد نیست که متن صلی فرمانهای دهگانه مفصلتر از آن حملات متحاب شده ای است که آدی حویان در مقاله خودشان آورده اند. مثلاً فرمان دهم که نشان از آن است با جمله «حمد بوزیش به مال و مال و به حسن صبر» یاد کرده اند، در ترجمه درسی عهد عتیق که توسط «حسن ترجمه و بنشاز بیارملی کتاب مقدس» در بیوروک چاپ رسیده چنین آمده است: «به حال حسابداران، و به رو او و الا او، و علام و کبر و کار او طبع بوحی کرد»

شواهد پرمیجان آدی موسیجر حوس سه «۴۴۰ سال بردگی و کارهای سخت جبری و ۴۴۰ سال سخت و دشت بهودین در مدت ششمار قومی آنان نیست فرعون مصری» و غصص عیس من «مشقوب و سحیها و بندگی های که در سن مدت مصریان ششمنده (اصطلاحی که بنشان از جانب من جعل کرده اند و در هیچ جای کتاب من بکار برشته است) بر عیس من بگویند رو داشته اند» مرا به یاد آن شعر سعدی می اندازد که در افسار بین معانی نقل کرده ام، زیرا که آنچه واقع در این مورد مطرح است نوع روظ مصریان و بهودیان در این دوران ۴۴۰ ساله و مشرعبیت بنامحورنی قوم اسرائیل از مصرین نیست، این است که بنام چنین ماحری بردگی ۴۴۰ ساله وجود خارجی داشته است یا این صحنه ای است که بعدها توسط حامای موسسه قوزات به قصد ساختن تاریخی برای قوم خودشان ساخته و پردخته شده

است؟ ویرا واقعیت این است که این دست سارت ۴۳۰ ساله قوم یهود در مصر از بیج و بن مورد نکار تربیت همگی پژوهشگرانی است که من نظرات بسیاری و آراء را در کتاب خود آورده‌ام، و در اینجا با توجه به عدم امکان نقل همه آنها، به ذکر یکی از این موارد که از نظر من چشمگیرتر است اکتفا می‌کنم، و آن این است که اگر سرجع نوشته صریح خود تورات شمار کل یهودیانی که در زمان موسی به مصر رفته و در آنجا اقامت کردند تنها ۷۰ نفر مرکب از فرزند یعقوب و زنان و همسران آنها بوده است (و این بیان بوده که ما روانه و ساسیل در طول سلسله‌ای متوالی «بارز» و کثیر و بی‌شمار روز آرز شده، بطوریکه زمانی مصر از پیش پر شده». ما هیچ حساب ریسمانشناسی و هیچ حساب ریاضی، حتی با سحر و معجزه عصابی موسی بر شمار این عهد بعد از ۴۳۰ سال نمی‌تواند آن رقم ۶۰۳,۵۵۰ نفر مردان سلاخی بیست ساله، سوری زبان و اعتدال و سوازی قوم لای» باشد که سورات در باب اول سفر خروج بدن اشاره می‌کند (و با احتساب زنان و اطول و لاویان این شمار به حدود سه میلیون نفر می‌رسد). طبق محاسبه دقیق Lukes, P پژوهشگر آلمانی و استاد تاریخ مذهب، شمار افراد یک قوم ۷۰ نفری می‌تواند در طول توانم و نامی ۴۳۰ ساله، در بهترین شرایط تنها سه ۱,۰۰۰ نفر برسد، ولی آنچه که بسیاری از مردان آنان دولسو باشند، و با چنین احساسی، آنان می‌توان دید که حاحاچه‌هایی که حداقل ده قرن بعد از زمان ادعائی خروج قوم یهود از مصر صرح‌خروج را از قول پیامبر خود نوشته، شمار یهودیان مصری زمان موسی را به سادگی صیرب در ۴۵۰ کرده‌اند.

بررسی‌های جنسی همس پژوهشگران مدین سنده کلی رسیده است که اقوام ۴۳۰ ساله قوم یهود در مصر، اصولاً اصنافی است که بعداً ساخته و پرداخته شده است، ویرا خود تورات که تاریخ یهود را در آغاز حفظ آدم بطور دقیق و مشروح نقل کرده، درباره این دوران ۴۳۰ ساله کلی حاشیه نموده است، یعنی پس از تصریح بر اینکه حامدان ۷۰ نفری یعقوب به دعوت یوسف سه مصر رفته‌اند، تقریباً بلافاصله به شرح ماجرای تولد موسی و

مأموریت و برای پیروی بودن قوم اسرائیل از مصر پرداخته است بی‌آنکه گزارش درباره این هرت حزقانی ۴۳۰ سده داده باشد در شماره بدین واقعیت، محقق معروف تاریخ یهود، M. Noth در کتاب Das Zweite Buch Moses Exodus «خود می‌پرسد: آیا این سکوت مطلق و سرازامیر تورات در مورد اقسام ۴۳۰ ساله یهودیان در مصر، این محس را نمی‌دهد که اساساً سپس دران نامتنی وجود داشته و این اقصیه توسط خود نویسندگان یهودی، آنهم قرنها بعد ساخته شده است؟»

قادی مسوچهر خورس از تذکر من در کتتاب «توسلی دیگر» که برخی از مطالب تروپ در آنجا با خروج قوم یهود از مصر، حدود یهود را از نظر اخلاقی در موضوع باخوش‌بسی قرار می‌دهد، به حشم آمده و نوشته‌اند که البته این اخلاق، خلاق مورد نظر خود نویسنده است. برای اینکه در بین مسروره بحث عزرائلی می‌گذرد، ما به نقل دقیق نوشته خود تسورات (سفر خروج، بابهای ۱۱ و ۱۲) اکتفا می‌کنم: «و حدود به عیسی فرمود که هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش و هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش، هر قدر بیشتر آلات نقره و آلات طلا به امانت بخواهد تا در موقع پیروی رفعت از مصر این آلات امانی را با خود ببرد، و من قوم سربیل را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا به آنها اعتماد کند، و هر چه خواسته باشد به ایشان بدهد» اجاره دهند باری دیگر اظهار نظری را ولتر در «روایی کتاب مسمی» او در همین باره ترجمه کند که «برای بسیاری از مستقندن، که البته اینان پروتای قرصی بدرسند، درک این همسایه دشوار است که به تنه حدود با چسب صراحت و چسب ناگهانی به قوم برگزیده خویش دستور کلاهدری دهد، بلکه خودش بر خود خدائی خویش و بکار بردن به همسایه‌های مصری یهودیان هر قدر ممکن باشد بیشتر فریب بخورد و بهش خسارت شود»

در ارباط بین موضوع می‌باید موضوعی مهمتر را این را بر می‌تواند شوم، و آن این است که به تنه این محضر دم، شکاف اصلی واقعیت تمام معجزات دهگانه مصر و خروج اسرائیل و شکافته

شمن دریا و غرق فرعون و سید و ه و جاب و سدر و سسار و یژوشکر و تریخ مذ هب به ریز سترال برده است، ریز که به سهر و هیچکند و ایله هر در ثروت در هیچ سنجوخته پ لوسه یا کتاب یا آژشو کشوردهی دیگر آن زمان محس بمان سبده است، بیکه هویت شجانه شده احصاد فرعیه تاریخ سحرار ساله مصر توسط باستان‌شناسان شده، هر و هیچ فرغوسی نمی‌دهد که در دریا غرق شده باشد. حود ثروات بر که حتی نام قبلصدی گمناص مصمدی ریعان زمان پهلوی مصر را هفا دگر می‌کند نامی و حود فرعون مورد بحث بمان نمی‌آورد. ماحرری در سده گذشته شمن موسی و گرفته شدن و از آب سویه حود خلق لراچی که در کاوشهای باستان‌شناسی بین‌النهرین در قرن گذشته بدست آمده‌اند رپوشن سادای و ماجرانی ست که سازگی پادشاه بابل چند قرن پیش از آن در مورد حودش حکمت کرده ست و توصیحات بسبوط مربوط بان را در کتاب تومی دیگر حود عر و همستر و آن در کتاب *Der Mann, Moses und die monotheistische Religion* دگر یگموند فریدل معروف می‌توان یافت.

در بحث دیگر «مقاله حودش. آقای حیران روشنای ر که در صفحه ۵۹ کتاب «تولمی دیگر» عسا از روی ترجمه فارسی عهد عتیق نقل کرده‌ام. نشان تاریخی بر «یهودستیزی» هس شمرده و دهه دهه که ترجمه صحیح اس مش را از روی متن عبری ثروت در شمار، بعد ایز شهر منتشر کند.

برای من، و برای تقریبا همه همفکر من، این سساکتیک شاخته شده‌ای است که در جایی که یک نوشته عیروال لیکار مذهبی یهود در دسر کند، بعد برآورند که این نوشته به متن بحریف شده یک کتاب مقدس مربوط می‌شود و نه به متن اصلی آن. بین تکتیک از حرف سیاری و حقاقت‌آبادی هون اسلامی حود ما قیر مبطله در مورد ثروت تحریف شده، بحل تحریف شده و برای تحریف شده بکار گرفته می‌شود، ولی در تمام این احوال بادیده گرفته می‌شود که اگر و قع چس باشد، خطیبه و مسئولیت جوگرگی از این تحریف‌های کفرآمیز وظیفه شرعی حود مؤمنان این مذاهب ست و نه وظیفه هر دی چون من که عالیا نه

تهدم سستی بمان مورد حمله قرار می‌گیرد اگر جامعه یهودی میریکا که از امکانات سیاسی و امکانات مالی فرو ن برخوردار است ترجمه فارسی کتاب مقدس حودش را که در همین میریک توسط یک سازمان مذهبی مصر منتشر شده است درست می‌داند قاعدا می‌باید حودش اس مقصه را حرن کند، زیرا و دیگران انتظار آن را می‌توان داشت که حتما ثروات را نه زمان عری بحوسد، هیچ‌یکه از دو بیلسون مسیحی نمی‌توان حواست که بحیل را نه زمان بوسی بحوسد و ی فی‌المنل حواست تاریخ هرودو یا مواضع کفوسیسوس را، فرح دانستن ریه‌های پرمای د جسی قرار دهد.

لنه من در ین مورد احتمال دیگری را هم بعد می‌دسم. و آن این است که ب تثبت بین بهایه، می‌توان هرگرسه بس باخوشیهای از کتاب مذهبی را با ین عنوان که اصل آن در زمان باخوشیها با متن نقل شده و آن تفاوت دارد حودش نقضه قرار داد، حتی کسی مانند کب مقدس و که پرمایش‌ترس کتاب حودن بس و صدها ترجمه مختلف و تقریبا همیشه دینی، از روی آن انجام گرفته است و مکان تحریف ب آشتامی در آن وجسره ندارد. ب تکیه بر همین استدلال، آدی حون متنی و که از روی ترجمه فارسی رسمی کتاب مقدس در مورد صیاحت تراخیم از حداربه نقل کرده‌ام مورد اعتراض قرار دده و با سر و صدای بسیار ترجمه صحیح این مطلب را براساس نسخه عسری سرات منتشر کردند. و خلاف است که ین ترجمه صحیح حود پیش ب ین حمله آغاز می‌شود که «حداربه در الویه مصر بر تراخیم ظاهر شد، و او در درگاه حیدرش در گرمای روز شسته بود»، و با ین حمله ادامه می‌یابد که: «آنگاه ابراهام تعظیم کرد و گفت: آقایان من آذوبی، اگر شاپسنگی درم غلام حود و صفر سارید که قتری آب برای پیروم تا بهای حود را بسویند و ریس درخت سترحت نمایند» و حود مترجم در حاشیه اسس حمله بسویح می‌دهد که درست است که این کلمه «ذوبی» به حدوده طلاق می‌شود ولی سسنگی دارد به مفهوم حله، و در ین حمله به معنی حداربه بکار برفته و نه معنی آقایان بکار رده است (!)

و چنین تمام می‌شود که «یکی و آن سه برگشت که وقتی که در همین موقع بار به برد تو برگردم سرا زوجات است همه ساجوردگی! دارای پسری باشد، و آیا از حد چیس کدوی تعصبات است؟ نه موقع برد تو بار حوهم گشت وقتی که ساز دارای هرود دکوری باشد» دآوری در بره تفاوت سیدی ترجمه معتر صری و ترجمه نامعتر مرده استند میر در کتب تولدی دیگر به خوانندگان می‌گازم.

در پاسخ آقای حریب به صاحب‌ظری که در ایرانشهر به نقد پندش پاسخ گفته‌اند، ایفم که پیروزمندانه نوشته‌اند: «اگر من و آنکوشت خوردن جدا را با حضرت ابراهیم در جانی از غرات به می نشان دادند می نیز نوشته‌می کتب تولدی دیگر درست می‌پیشرم».

بر می حای ستوان است که چگونه صاحب‌ظری که نخستین سباهی زندگی خود و در این گزیده است و قاعدت باید بهمن اشاره که به رهن عری تحصیلی خویش آشنا است به رهن فارسی مادی خود و زیورگیهای آن سر آگاه باشد، می‌نویسد از این واقعیتی خبر می‌دهد باشد که بسیاری از اصطلاحات رایج و روزمره زبان فارسی دارای مفهومی کاملاً معاری هستند، و نه آن مفهوم تحت‌اللفظی که از آنها مستعار می‌شود. می‌لش و سنی که در گفتگوهایی جاری گفته می‌شود که سسر فلان کس را چیرب گردانند، مفهوم این گفته این نیست که رفته و افعا به سسلش روهی ساخته‌اند، این است که به او رشوه داده‌اند، و وقتی که گفته می‌شود بان فلان کس را آجر گردانند، بن معنی را نمی‌دهد که بن را و سفر او بر داشته و آخر در جش گذشته‌اند، بن معنی را می‌دهد که ما و دشمنی کرده‌اند. وقتی هم که می. سسوم سوال، به پیروی از اصطلاح رایج دیگری از آنکوشت خوردن کسی یا کس دیگر حرف مردم، مفهوم این حرف این است که بن در نظر همنگر خود می و بی‌تکلف دودند، و تاره در مسورد آنکوشت خوردن حد و ابراهیم اصولاً بی‌توان مفهومی جر این را بر نظر گرفت، ریر که حتی بی‌طاعت‌ترین افراد می‌توانند ندید که در زمان حضرت ابراهیم اصولاً کشتوری سام بیرو وجود

داشته است تا غنائی سام آنکوشت در آن حراج شده باشد، و مسلماً برای آشپز سر سجه عذائی ر که خور ساخته شده بود در حجتبر نداشته است. شاید در این مورد توشم به آقای خریب دوستانه توصیه کنم که کتاب معروف «اعتدال و حکم» شادرون علی اکبر دهخدا را که در آن چند صد مورد جالب از همی اصطلاحات رایج رهن فارسی با معانی و فعی و معناری آنها روایی شده‌اند در صورت فرصت بخورند تا به آید معنور سه ذکر چنین لغت‌های ناشایدهی بشوند

پیش و پپای کلام، مسلم به آقای صوچهر خوان، بنون توشه به باسرهائی که به من گفته‌اند، توصیه‌ای دوست‌ده نکم، و آن این است که توسل به فترا و اتهام بمظفر پیشرو یک بحث، حوه سیاسی، حواد مذهبی و حواد علمی یا احتمائی، در هیچ صورتی روش شرافتمندانهی نیست. هر سان معضی می‌نویسد بین واقعیت را درک کند که انتقاد صری از یک مذهب اراضا مفهوم دشمنی یا ملت یا مذهبش را که پیرو آن مذهب هستند. بسیار و بسیار از پژوهشگران تاریخ مذاهب ناگوار صوابط مستحق ر آتیه‌های بهره و مسیحیت و اسلام و به پرش گرفته‌اند، بی‌آنکه بدو عتبه‌ش نباشد که واسطه بنین مذهب و اصولا خودشان نیز به یکی از آنها تعلق داشته‌اند. حود من در عین آنکه رمان‌های محققان متعددی ر در ازتاش با کتاب مذهبی بهره در کتب حوش نقل کرده‌ام - به تنها دشمن ملت بهره بستند، و به تنها طبع ادعائی باخواندانه ماسد هتسر باوردی فرسنگی بین ملت را نمی‌جوهم (همچنانکه باسایمانی هیچ ملت دیگری را نیز نمی‌جوهم)، بلکه برای نفس سیده سیمیری از دانشوران و منتگرن و هریدن بهودی در ساختن فرهنگ شری حترام بسیار قدند.

بهین جهت این تلاش نام را که به قصد تحفه کتاب من دشمنی هستل و با ملت بهره به حسب دشمنی از سا معضفات شخصی بهره بگذرد تا بهره ستیری ادعائی مرا چیری از همان قبیل بشدر آورد بطور ناخودگاه نوعی اعدا حیثیت برای آذله هتسر صری دم ریر هتسر با صطسق

نژادپرستی که در Mein Kampf، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است اصولاً جوسر یهودی قوم یهود بود، و مغرض بهم که همه یهودان مذهب مسیحی را می‌پیروند این امر منع نمی‌شد که ما را هم آنها را به گورهای آدم سوری بفرستند و بگوئی اگر تنها پی معتقد مذهب منعی در میان بود می‌بایست همه مردم آلمان نیز مشمول این آدم‌سوری شده باشند، و بر کتاب مقدس آلمان پروستان همان کتاب مقدس جهان کاتولیک است که ترکیب غیر دانی تکنیکی از عهد عین و عهد جدید است و در این عهد جدید تأکید شده است که عیسی پیامده است تا از تورات حتی یک قطعه یا یک حرف و عرض کند، بلکه فقط آمده است تا آن تکمیل کند.

توسل نفس حربه شایسته شده که به هر گفته یا روش‌های مورد پیسه باشد یا پاسخ منطقی برای آن نداشته باشد مبارک یهود ستیری برسد، روش‌های گریه شده، طرز کسر دست‌های تلنغاتی جمهوری اسلامی کشور خود ما است که به هر افتاد با ارزشی که معانی مسموع سیاسی خود تشخیص دهند مبارک اسلام ستیری میرسد، همچنانکه تا دو قرن پیش دیوان‌های نقش عید کلسی مسیحیت به هر گونه اظهارنظری که از چهار چوب تسلیم مطلق در برابر کسای هر سر می‌رفت مبارک دشمنی تا «خداوند ما عیسی مسیح» می‌زدند، نداشتی که در این میان وجود دارد این است که اگر در دو قرن گذشته به برگ حش روشنگری بی حربه و دست کلسا گرفته شده، متأسفانه هر چنان تهمت و تکفیر و دست داپس‌گرای کسسه و مسجد گرفته شده است

با یادآوری این واقعیت، بار دیگر تأکید میکنم که من در کتاب خود هیچ شخصی در مورد دین مختلف، بخصوص به آس معروف به توحیدی، محل پیروان و ستیر خاصی بر من هیچ‌کدام از آنها نداشته‌ام، بلکه این سیر را به سهرت‌گس و سهرت‌گران بی دانی داشته‌ام و دارم، که خود من پیش از این دو کسی دیگر آسرا دکا‌سری دین نامیده‌ام و در نظر من همین دکا‌سری دین هستند که در طول قرون سده جدید دلی صرف به هدف نامین مذهب خصوصی خودش میان مسیحیان مردمی که

آفرندگان یک جدای و جد بوده‌اند، و جابای مشترک بصورت دمی داشته‌اند، و بیار و درده و عیب و شادی‌های یکسان داشته‌اند، بطور پیگیر تمام کیه و دشمنی امشاده‌اند و آنرا به کشتار یکدیگر و بیرحمی نسبت به یکدیگر واداشته‌اند، و خود این مردم را بر راء، مغرضی به حد مسایه‌ای درجه دمی که حق فکر کردن و شمول کردن ندارند تزل داده‌اند. ولی با تحمل فراگیر تنش و فرهنگ جامعه بشری در جهان امروز، که عسنا را پشروهای گسترده جهان دش سرچشمه می‌گیرد، بعد اراما این کارگران کیه و شای ممد را برگ گویند و جای خود را به سارنگان جهانی بهتر بسیاری که این بار در دست و تقاضا و مخصوص بر جهان بسی و جهانی اندیشی و به بر مرهای جدا گنده تعصب و خودخواهی، و بر و قیته‌ای قبل لمس دانش و به بر اسفروهای کهن، پیوری شده باشد.

در مورد خاص دوستان یهودی، تا آنکه صدها هر پیگسه دیگر حق دشتی و در مسائل خصوصی آنان مدام اهرچید کسه در حدن هشتی اول انتشار کتاب تولدی دیگر بنیینه بی‌مضای سام یک سارمان صاحبی بیوسی در ستر لیا ولی در عمل از خود پدیس، شعش هر یک یهودی سام مسیحیم بی‌موسی مغرضی کرده بود که این کتاب را به منع یهودی و برای تحطه تسیح دستای ایران تأثیر کرده‌ام، مالم تا آن که به نظر شخصی خود مربوط می‌شود به جامعه یهودی جهان امروز و احصایا به یهودیان ایرانی تر بگیریم که اگر قوم اسرائیل در سول چند هزار سال گذشته منظور دواج از هویت و فرهنگ قومی خویش در برابر هیرانوری بانی و آشور و ایران و یوس و رم، و بعد از آن یور در دور دوهزار ساله پراکندگی و بی‌ظنی در سرزمینهای مسیحی و مسلمین، راهی هر این داشته است که تا توسل به اسفروده‌ی چون قوم برگریه و سستی و پرد خن اسلایط و حاسلای دیگری در همین راست، دیار فکری و عقیدتی سوز ناپسری من، خودش و دیگران کشته تا از حل شدن خود در حوامی بسیار بزرگتر و بیروستتر خوگیری کند (همچنانکه خود یرس بی بری حل شدن در جهان سلام دیور و نشخ را معز خود کشیدند)، امروز که

کشوری مستقل و بیرونده نام اسرائیل از بو پا به صحنه سیاسی و جغرافیائی جهان گذاشته و در شرانعی مسودی با دیگر کشورهای عصر سازمان ملل متحد جای خویش را در حیوانه بزرگ جهانی تثبیت کرده است و دیگر خطر جدی شدن در هیچ دامنه دیگری اثر تهدید نمیکند، وقت آن رسیده است که ایس دیوار مسمی سطورهای ر که سستی آنها بدست دنیای دش رو در بسیار موارد با همکاری خود دانشمندان یهودی، آشکار شد است از وجود آنها عمل ویرانی بسیاری از جدائیه و دشمنیهای ست که فرم یهود امروز بر صحنه دیروز با آنها رویرز است؟ از دور قلعه محاصره شده خود بردارد و بصورت یک مدت پیشرفته هرزه سوم و به بصورت قوم برگزیده دیوی سطورهای کهنی که همهها است چس نزدیک بر آن مهر پایی رده است، دور نویس میهدی را در تاریخ خود آغار کند.

حوشتمه، آنطز که تحولات سنهاي گذشته بشان د ده ست، هم اکنون در درون جامعه یهود با جهانی سلها و با فرو رخنس سبیری ر دیویدی کهن، اس رویرونی مبن پیروز و فرد، مبدن اسطورهها و واقعیتها، میان بردیکسی و آیدمگری، میان نصیب و مطلق، صورتی فراگیر آغار شده است، درست همانسان که در جامعه ایرانی خود م نیز با خاخنای سسها رویارویی مشبیهی آغار شده است. تردیدی نباشه باشم که آینده هر دو کشور باسانی ما، همانند آینده بسیار حرام کهن و بو دیگر دنیای حاضر، در گرو این است که تا چه اندازه و در چه صدد، آینده بر گذشته، و قعیبیدی دش بر سطورها و مطلق بر نصیب پیروز شود، هر چند که در ساس این پیروزی تردید نمیون کرد، ریر که چرخ بیرونده تمدن، هر اندازه هم که چوب در لای پریهی آن گذاشته شود، به عقب برمیگردد.

مجله کاوه، چاپ موبیع
شماره زمستان ۱۳۷۹

قصه‌های خواندنی

(در ارتباط با نقد آقای غفور میزانی بر کتاب تولدی دیگر)

پرفسور ن واحدی*

در صحنه رزآورد، آذی عمور میردین بقی سر کتاب «تولدی دیگر» از شفا دارد، که مرا به تأمل و داشت. حاصل من تأمل نوشته ریر ست، که عرضش به حمایت از کسی، که دفاع ر حقایق نهفته است.

امروز خودم به مسایل ردی آگاهی دارم که بشانه آن معاللات عصبی و فلسفی و ادبی و سوسی سبیری است که در ین ۳۱ سال نه ویژه در خارج از کشور، آرد از سسور و روز، منتشر گردیده اند. این آگاهی تنها مغفولهای روشنگرانه ر در بر نمیگیرد، بلکه شامل دانش و هن روز ریر میشود. حتی آن چهرههایی که به ما بصورت عصم نظری مسعبد و نظور شکفتنگیری اس دیپ را به ما تعمیم میکنند ر حکایت و اسطورههای معنهی را نه تردید میکنند، چون مسائل انسانی، کیهانی، بیولوژیکی و نظایر آن سر میدان کنجسادی ها ر گستردهتر ساخته اند. با این وجود باید بصحتی کرد که بدره مدای ب مدون روز و غالباً پیدرانه است. آنها که به این ژرفی باور دارند نادان محضند. بخصوص ین مطلب ر دامنه پیشرفتهی علوم صعبیت آشکار میگرد که چشم و گوش ما ر باز کرده و

* این مقاله در ابتدا با نقد منتشره در مجله رزآورد، در باره کتاب تولدی دیگر، به نام مصحطی از خم بدگل آن نوشته شده و در مجله معتبر کاوه چاپ آلدی انتشار یافته است با توجه به محتوی سطح بالای مقاله و ررینیهای جالب فکری و فلسفی آن، میبایست دانسته شد که این نوشته ریر در دسال نقد و پاسخهای فانی، در همین مجموعه در فصلی ریر بدگل گذاشته شد.

به ما وسعت نظر دیگری بخشیده‌اند. وسعتی که سابقه تاریخی ندارد. به این جهت همیشه و روش سلف دربار پورهای اسان به مسیر دیگری افتاده است که درسی باورها و اعتقادات ر تسها چون سلفط ما محک تجربه می‌آزماید، بلکه معرفت والاثری را چو ر راه دایمی ما ساخته است

در این دوره به هر قسمی که به چهر برسداریسم، ترقی می‌کنیم؛ مشکلی را حل می‌ماییم، در می‌یابیم ر می‌تی که بر روی آن پست‌دهم چه سنت سعد و نامطش است. بگه کمس، مستثنی که روزگاری برایمان مفلس و فرس به یقین بودند، حالا با فدهمی جسمی که برداشده‌ام چه نامطش و بهام‌آسر شده‌اند، به گنه پزیر، هر چه ما بیشتر می‌یابیم اقی ندایمان گشاده‌تر می‌گردد. بعمارت دیگر شدت و معرفت ما هر روز زیر فشار بین دانستن و بدستنی چرا میشود

بین فشار به ما می‌آورد که دانش و آگاهی ما به حاصص گردد داد و رافغنضا و پیدما آغاز می‌گردد، بلکه بین مشکلاتی زندگی هستند که سرآمار معرفت ما می‌شوند. حاصط چه ربا می‌گردد:

که عشق آسان نبود بول رانی فدا مشکلات کشش به علم و دوق به کمککاری یا مشکلی شروع میشود و درد مشکل می‌آیند. بعمارت دیگر هیچ شکستی ندون مشکلی و هیچ دانشی ندون بدستنی نسکی نیست. ذرست برخورد ما ن مشکلات اجتماع در پرتو آگاهی به عزات عسلی هر تابویی ر، حتی نابوهی مدهمی ر، در خم گرفته است. ۲۱ سال ظم و سنم ۲۱ سال تحریب و فشار، ۲۱ سال آزوگی و ز دست دادن هیف و آزروه، ۲۱ سال فرار، ۲۱ سال بی سر و سامانی در کس و در زندگی نراده، مشکلاتی عظیمی آفریده است مشکلاتی که در تاریخ ۴۰۰ ساله حیر ایران هرگز سغه نداشته است این مشکلات پرش برمی‌انگیرند، پرسشهایی که برآمده از مادرستی نابوهایی هستند که مردم تصور به یقین آنها داشتند، پرسشهایی که برجاسته و تافض میان باورها و واقعیات زندگی می‌باشند، ر مسئله فقر، سوزادی، سرکفر سیاسی، عدم آزادی،

دردی، فحشا و رشوه‌خواری، با نظریه‌ی دیسی و اپنلوژیکی و سرآ، جمیعت همه مورد توجه و همه مورد سئوال و همه باورهای مردم ر از هستی گرفته تا سستی، ر وس گرسه تا آسسان متزلزل نموده‌اند. باسرف و نوحیهایی که مردم در کوچه و بارر شهرهای ایران به دین و دسمران، به افعال و حکامان و روحانیت مسدهد نه عزت شدند و خوشبختی و خوشبختی و ششادی شاست، این مطلب تعجب‌آور نیست. زیرا حکومت دیسی خود به نحقر دین و اعتقادات جماعت خویش شسته است. سا لازم نیست که سا نحرف نظرات پوزیر درباره افاضل، برگردد فدهد و تاریخ عرب که موره احترام پوزیر سر حست، ارزش یک فیسوف را به کستی بکشیم و همه گفته کسی و به دالین شعلی که سغه داشته است سنت سیاد سازیم. ایگه ۲۱ سال تجربه زندگی و تحقیق و بعضی مسوایه در آدمی ناشیر داشته باشد و ما را محصول بدهد، این تجربه و عسری که بر همه ما سپری گشته حر ناهی و شکایت و تردید و سرسختی و از دست دادن مقام و مسرت و آرز و حیثت حاوودگی، مالی و بین‌لیمی ملبوهایی بری فروش دیگری نباشته است. پیامت که همه با این رژیم دشمن دارند و از کسیکه این رژیم ر روی میرشان می‌گذراند و حلو حوا مسر میده و ر آنها که هر زیر علم و کفلی سینه سوسه مشعر و بیرویند. در میان این مدهد آوسها، روزیامسکار و اساد و روشمگون شستر و گروههای دیگر نه چشم منحورده، هر یک از اینر سر برای خود نگه‌ری دارد. اس انگرها را ما سجا در نهاد یک مفریه جمع حو هم سود

پس بهی تغییر عطف و بی‌پایه از محال یک لیسنسوف غضابش، بهتر بود که ما سسته فسی و را سسه ایراسان می‌شاساندم که ساس پز، پزهای عجم پرشکی معر سب، کارهای برده اکسلس Exels دارنده جایز، بول پرشکی، بر سغه پوزیر صغه می‌گذارد، اندیشهایی که بر وجود روح خط طلال می‌کنند و ساس دویسی مملوب سامی ر به لزور در می‌آورد، آنچه که عصبان برید در ایدهایمان می‌گردد. این سو، عسر و کسر گاهی بیر درباره پوزیر می‌کند اما از در کب «تاریک حاسه

شباح» حرد، وقتی ر «دس عقلانی» سعی می‌گردد درک مادرش خود را بر فلسفه پوپر برور می‌بخشد.

واضح است که هر کسی با بر انگیزهای کتابی می‌پردازد به شعری می‌پردازد. ولی دیروز به گفته افلاطون امروز به رعم هابا آزمت، سحرورزان و فرهنگسازان همه سپر مفوله معصوده رسیده‌اند. آه بری ریسبی به معصوفی رمین و رمان ر به هم عیدورید، هم‌زمان بکر و سکر، شاهه و مشهود، دوست و دشمن، مهربان و نامهربان منشود، اسکار ر شفا می‌کند و میریپی هم می‌کند.

این کار ولی عیب نیست، این کار ضرورت فرهنگ سازی است. فرهنگ در اینجا به معنی رومی آن یعنی شعر و ادب و هنر آمده است. چنانچه فرهنگ را به معنی عام یعنی کلیشه است‌آورد‌های بدن بگیریم، آتوق مذهب برر جنور فرهنگ، فرهنگ جهانی ست. ولی در اینجا به این که تأثیر مذهب سر فرهنگ و علم و هنر مورد پرسش است، این تأثیر ولی سو ت پا روح خراماتی در، و دویمن و پویشی فرهنگ را ر ما گرفته است آزادی و، همین ژو چنگال این بکج خرافات پیروز! احضاعی ضرور همه ما باید باشد.

میرریپی می‌نویسد: «نویسنده کتاب تومی دیگر بدون توجه به روم تکامل جسموع آدمی شادشیری، به ورز ایران و بدون اعتشار به مقوله تاریخی بودن دین و دانش (Hermeneutic) تفسیر مطلب ب شرطهای علمی امروزه! ب تمسار کردن مقداری نقل قول و، اطلاعات اساسی و سطرورای... به قصودت عجل‌آسه و سطحی و جسم‌آلود، شششده»

در این جا ب کمال تأسف باید نگویم که دوست شریف ما به سه برداشت غلط ر «هرمیونیتیک» درید بکه سر تا پسی گفته‌های ایشان درباره تاریخ و تاریخ ادبیات پیران متصاد با اصول سگانه «هرمیونیتیک» برین گدامر، ویلسوف آلمانی ۹۵ ساله و رنده عصر حاضر ست. بهلازه آنچه ایشان نوشته می‌کند، چرچون تئوری حقیقت ارسطو، هیرم تارسکی ر پوپر ر که نظریه انطق نام دره مدعیر می‌کند. چرا؟

وقتی کسی ب تار آهنگ ابوعطا و مسورده، آنچه شما می‌نویسید تفسیری ر ابرعطفست که بدون شک بورانده به میل حرد در آن دحل و قصور نیر می‌کند. بن تفسیر نه هیچوجه نمی‌توانید بیان اصل طرح سارنده آن آهنگ باشد. همیسطور شرح اتفاقات تاریخی و بوشدهای مدعی هیچگاه، بیان و فعی آنچه گذشته و ب آنچه گفته شده نمی‌باشد

لد تأویل و تفسیر هستلهی همیشه ضرور برار و بحث و گفتگو درباره درستی آن بوده است به این دلیل در فلسفه ایس پرش صرح مشود که چه عطالی باید رعایت گردد ت نشون بر صدقت تفسیری مطمن بود. آنچه شلر ماهر، ویلتی و سه ورزه گدامر در بن باره عنوان می‌کند هیچوجه سه معسی «تفسیر مطلب ب شرایط علمی امروز»، آنچه گسه میرریپی می‌نویسد نیست، بدا گفته ایشان عری ار حقیقت است. زیرا در تصاد ب تئوری طبایقی حقیقت می‌باشد

نظر کلی مکان تفسیری منطق بر واقعیات و وضعیات ممکن نیست، بخصوص که رمان با معاهیم امروزی خود و مفسر با پیش بردشهای تاریخی - متدعی خویش و اطلاع بعضی ر افی دانش و آگاهی و وضعیت رمان و فعه مورد نظر (وضعیتها)، هر تاولی ر، رنگس می‌کند. درست به بن دآیل، حنشت و شریعت و کب تاریخی ر سیموان حقیقت غیر قابل بکار دانست ابوجهیه شه ۱۷ حدیث ر درست میداند. صوبی متد برسی هرمیونیتیک در قضا فن در تاریخی، سیمو رمان این مطلب را نه نمایش می‌گردد.

در هر حال اگر ما وضعیت جامعه ۱۴۰۰ سال قبل ایران و ما ازشدهی جامعه بروزی نه سحیم و درباره آن به تصارف سه شسیم، تفسیری حردمدانه می‌گردانیم. کارزیکه میرریپی می‌کند، این گونه تفکر متصاد با اصول هرمیونیتیک ست. به این جهت معلوم نیست که ار میان برداشتن کاسه پس ر سقوط سلسله ساسانی، به مع ایرانیا آن روزگار بوده ست ب «جیر» مخصوص که ما قریها بعد برر ب این رسم رنگی کردیم پس کار پتر ر ادامه داد، و هرینس طب به طبایب پرداختند

صنعتگران زبور کار خویش و به فرزندان خود سپردند. هر روز در عرف حضور بر سر بن مهم بحث است که تربیت در کانون خانواده و دوران زندگی بر پایه و آیین تاجه اندر استفادهها و احساس مسئولیت شعفی را تمس می کند.

صراطی بر این موضوع، اسلام جامعه صفاتی منسی سر عمل و به جامعه صفاتی عشتی بر نظر برگرد به طیفه معصومین، طبعه روحانیون و علماء، حلقه مسلمین و طیفه مشرکین، ران و بردگان. علاوه بر تخصص علم و دینی در دانشگاه و در میکت استه حتی بعد از اسلام نیز هیچگاه از وسع همه سود و ضرورتی هم، بر نظر کاری در دوره های گذشته حصره ندانست که همه با سود باشند. به صرف اسکله همه به سبب مذهب اسلام قادر به درس خواندن بودند. و روستاها و کلا در ششم متوسل به مسند وزارت به بنشیند، که ساند مملکت و بر باد داد و سصد سال به خاک و خون و اسارت کشید، و با خنده و بیرنگ فرد علی را چون مانگ خریدن مزار، انشین و بسیاری دیگر را به کشتن زد. یک چس جاسوسیها هرگز از صفت تاریخ زوده نوهده شد. تاره با همه این دعای وقتی رستاده به سلطنت رسید است دو کشور حتی در درصه هم با سواد به ششم. مدارس عمومی منی را و، به دین داران و مسندینماها، به وجود آوردند. حاصل این کوشش ما همی که حالا در سراسر جهان سخن و علم و دانش میرسیم. ایران با همه و برجسته در همه علم قد کشیده اند و فتنه ما هستند. کار رسانده سواد در جهت رونق سواد بود که روحانوس و طرفدارشان و برای همیشه با خود دمن کرد علاوه هیچ مذهبی ماداره مارکسیسم، فرهنگ و علم و جنبش شری را دگرگون نکرده است. سقوط امپراتوری غلیظ تزاری و ایجاد جامعه بی طبقه، ترقی علم، پیشرفت در صنایع اتسی، قضایی، پولوژیکی، تعلیم و تربیت، سو آموزی و من در سر سر کشورهای شوروی، همه صدون فکر سوسالسی - مارکسیسی است

این کوششها و پیشرفتها وی هیچکدام سدی بر حسوب جلوه داد حکومتی که خود و دین سکو از تمام غیر میبایست،

شد. کشتار وحشیانه مردم و مسل کردن معتقدین و محالین به رده های غیر اساسی بسری و اردوگاههای کار اجباری و زیر پست گذشتن حقو بشر، به نادرهای مذهبی، پاهای چسب سیدی و لرزید. اگر هم مردم بعد از سقوط کمونیسم در کشورهای باقیمانده شوروی، به کتب مذهبی روی آوردند، دلتش تسلیت عطشی بود که غرب در این راه براد، ساخت

اما برخلاف نظر سوزایی، علم و دانش در عهد اسلام همگی روق گوشت که با کمک پریشان دارالترجمه بعدد موجود آمد و در آنجا کتب علمی و فلسفی زیادی از زبانهای دیگر سه زبان عربی ترجمه شد. نام و شهرت ادب و شعرا و نویسندگان ایرانی به مدد دربارهای متعدد پادشاهان ایرانی ممکن گردیده است. معدنیک هیچ یک از ایران نیز از گریه سلام و روحانیون در امن ماندند و همیشه به فرو و یا پس گشتن گشتی خویش محصور شدند. بسیاری از سال بر به قی رسیده. ر حلقه میتوان غمیغ، ابن عبید، یهیی حلاج، بایرید و عطار را نام برد، ابوعلی سینا و مولانا اثر شهرت نوزدی نداشتند نیز از گریه دیساران در مان بودند. سلاح ابن حفاشیمان ریده ست ارتد به سیکویریسبون Inquisition فرق چشایی ندارد. شاید نون کت که ایسکوپریسبون چون مسقیم عصر مسیحیت است، آرا مردم عذبت نوسند حذف کند حال اینکه ارتد از عصبانیه اصلی سلام است. توجه کیم در اروپا در قرن ۱۶ هکاماسکه علم و فیه معزوف ژرد سو بوئون را به سه کشیدند و در سیدچال شکسته دادند و طایمانه در کش ایسکوپریسبون کشند. سون اینکه در نوزش ترلری بیدارند، م در ایران ناموزیرین رصی دان بود، گرجی را با خربه رزدد سر به ست گردیم. همسفر مستثنی صلی آمدن اشرف افغان و جنگهای پرن و روس و کنسه شلن سیر روس در تهران و بسیری از وقایع دیگر سیدضا هستند. در همین دورن نیز بسیاری از دشمنان و قتلش و من ه و خور و با سواد از ترس نیز رزم مذهبی به جرح از کشور گریخته شد. مگر مرحوم سید روس کرب و حبس آخوها محبور نکردند که معنوی کشتار و، درباره حمله عراق و کشتار

بر بیان بدست ایشان و پیغمبرهای سقوط کشور، پس نگیرد و اقرار کند که در هنگام برپایی کتاب انشاء کرده است.

اما آقای میرزایی گویا در اروپا زندگی نگرداند تا به پیغمبر مردم ب کلیسا و مسیح و مقدسات دین چه برخوردی دارند. اگر پیغمبر پیغمبر وجود دانش حالا باید هرگز نفس در آتشش میسر شوند. با این وجه کسی حتی فریاد محبت و فریاد توحش به مقدسات بر سر در نماند، و این برخلاف نظر میرزایی، که به مشکلات مسئله نمکسود توجه ندارند (به هیوم و سوسیر مراجعه شود)، پیغمبر همین هزاران گسائی است که افرادی چون گلسهر بر علیه خرافات و معجزات مذهبی نوشته و بار هم می‌نویسد و کار نهادهای نیست. لذا به هر منطق مثال خلاف، گفته ایشان باطل و یک عووم فرسی میباشند. زیرا به واقع ایس عمل کوچک و بارار است که میگردید «نگر کار بیهودا مردمانه نیست» گفتن من مطلب من کشیدن، به من نوشت میباشند. آقای میرزایی در چنین صفحه به پیشرفتهای علمی و فنی دوران صمد اسلام و چه سده گسائی اشاره دارند، بدون اینکه عین اصلی آن را بشکند ندارند. بدون اینکه فهم مذهبی را بر این راویه نگاه کنند. و درست این اشتقاق اساسی ما به ایشان است، که به شرح آن میپرد ریم.

چنان امروز، چون سکولار، ارس جهت به این درجه متعاضی علمی رسیده که شک و تردید و اساس کار قرار داده است.

علم جدید بر خلاف علم قدیم، علم دوران اسلام، بر فلسفه تردید به بر مبنای محبت و معارف، سنو است. محلی محو در جمال جدویی کائنات گشتی و در گردش چرخ و فلک سربوشتن مخلوقات را ورق زدن، یا پندیده را با خردت نمیر و تعمیر کردن، یا بری برآوردن شدن حجاب و رفع پیازیهایی خطریاک من و بیار و دجل بسس، ساس عربی، اسباب رفاهی یافته از قدیمی مذهبی، همه دریافتهای خود و طهری دست. و به اس فضاشر شک کرد و گفت در پس این پندیدهها همه حقیقت پنهان باشد بد درست هیچیکه او ب شک و ب تردید به طاهر جهان نگریست، حرکت واقعی ورشد و رعیس و کیهان را با چشم خود،

به با چشم حسی دید.

به این دلیل، یعنی به علت اینکه ما پندیدهها و وقایع را اساسی ندیم، و زوای آنها را میچریم، و به حول و ردط و سستی کلی و جمع گر عقیده داریم، تحریر و تحلیلی ر سوع میروزی ر که رای هم است، بیفایده و بدوست میانیم. زیرا و شک و تردید ر، توحش به مقدسات فلفی میکند. به ویژه باید به آنها که به دفاع این جنسی برخواستند گفت، شما در راه سل به مقصودتان، چوخی جر از میدان برداشتن جهان سکولار و کلیسه فرآوردهای ناشی از عدم بو ندرید. با چون این امر معکس نیست، پس لازم ست به مسئله شک و تردید صیت دهید و آفر به تسخر و اسهر، تعبیر کنید.

دوست به این دلیل مذهب علون نستوند، به تردید صیت بدو و آرا تسخر و ستها. بد بد. متفکرین بزرگ مذهبی چون پاستال، کیرکگارد، دوستوسکی، با تجربه لامذهبی و توجه به تردید به صیت حق رسیده بودند. آنچه شف میآورد چری حر رد خرافات در پیچه حرد نست. دنیای امروز دسای است که مذهب و لامذهبی را در کتر هم میدید؛ اما اگر گنده زاری درست باشد، که نظر عقل برتر از گفته پیغمبر و قرآن است، پس چرا به آنچه قرنها پیش ما به رت رسیده شده به ستاد نگریست. حرد هیچ معنی و منطقی نمیداند، حرد حفت در شش روز ر رد میگیرد، حرد بهشت و جهنم یعنی شامد، حرد هیچ معضرائی را نمیفهمد، حرد بری جدا از روی رمس حاشیایی فانی سست سارایی در برابر حرف زاری، در حدود ۸۰۰ سال پیشتر، عمل کدست؟ مگر در همد قرسی که روی این حرف را گفت هالاکوچان معلول، حیده را در مد پیچید تا برم برنگ او ر نکشد؟ دسل سیکرش چه بود؟ مگر خرافات، معضرات، حاشیایی حذ صول بود.

بیکش وری کسی چون ژرد بو ربو میبود. به! اصولاً شک و تردید در اسلام مسوع بوده ست. حتی مرور هم آیتانه مطهری در کتاب «اسان در قرآن» میگوید «شنه اساسی دکارت در همس جاست که توجه بکرده بود که من هشتم شک

بردار نیست». ایران بعد از اسلام با تردید هیچگاه آشنا نشد. بلکه با توکل بزرگ شد و انکار، بخود را از دست داد. دوران شاه سلطان حسین نمونه بارزی از این ادعاست. شاید به این دلیل نیز ایران هیچگاه به جگره کشورهای بزرگ باز نگشت و عقب‌افتاده و فقیر و ذلیل باقی ماند. غالباً پادشاهان ایران در هویت داشته‌اند. هویت ایرانی که در حمایت از شعر و ادب و هر پارسی شگفته میشد و هویت اسلامی که با کشتار وحشیانه به نام اسلام، پسا کشورهای دیگر را به همه ذخایران تصاحب میکرد و با از جمعه انسانها دیرارها و برحها میساخت.

اما خیلی واضح است که کسی نمیتواند دین را به تمسخر بگوید، زیرا دین جنبه ذهنی دارد. اما بی شک باید به افسردگی پورخند زد، که در قرن بیست و یکم فکر میکنند از نادانی مردم و اعتقادات مذهبیشان برای یک امپراتوری دینی ابدی - میثوان استفاده کرد. درست به این علت، و برای رفع جهالت، چارهای جز نشان دادن دروغها نیست. بطور کلی از مقاله میرزایی چنین برمیآید که او هم چون ما علاقه به دینی و رفع ظلم و استبداد از هر نوع دارد. با این تفاوت که ایشان معتقدند، نباید مستقیم به شرح خرافات و نادرستها پرداخت. بلکه مردم وقتی آگاهی یافتند، خودشان به این نتایج میرسند. زن و شوهری یک دختر و پسر نابالغ داشتند. فکر میکردند حالا زمان آن رسیده که آنها را درباره روابط جنسی و چگونگی آبستن شدن مطلع نمایند. خیلی محتاط و با شرم و در لافاه آغاز به سخن با فرزندان خود نمودند. جوانها مدتی بسیار صبور گوش فرا دادند تا موعظتی دست داد که نتوانند اظهارنظر کنند. دختر به شرح قصری مدح‌مالگی و پسر به شرح امراض مقارنی پرداخت. حالا اینست دوست عزیز ما از این مطلب غافلند که جوانان ایرانی بر همه این مسائل، چه دینی و چه اجتماعی مذهب‌دست که به نظر تردید می‌نگرند. و کتاب شفا در واقع جمع این نظرات است. چراکهایی که مردم برای پیغمبران و امامان و روحانیون و دیگران درآورده‌اند، از هر دشنام و توهینی شکننده‌تر است. سی سال قبل کسی چنین گستاخانه و بی‌برو و بیروده سخن نمیگفت. این پندیده، پندیده‌ایست

که از شکم حکومت دینی بیرون آمده و مسئول آن نیز روحانیت میباشد.

آقای میرزایی به گفته شاه اشاره دارد. اما دیروز وقتی شاه به غلط اظهار داشت، اگر کسی با سیاست کشور موافق نیست، میتواند برود، تنها بکتر رفت. آنهم در شرایطی که دلار شش تومان بود و مردم دستشان به دهانشان میرسید. ولی امروز اگر این سخن تکرار شود، در شرایطی که مردم دستشان به دهانشان نمیرسد و دلار نهصد تومان، همه میروند. این همان حکومتی است که ما تحصیل کرده‌ها و روشنفکرها و ملین مذهبی به مردم ارمغان کردیم. ما میخواستیم تهذیب اخلاقی کنیم، حالا فحشا و دزدی و دوزخ همه جا فراگیر شده است. ما میخواستیم آزادی و دموکراسی و حکومت قانون برپا کنیم، حالا عدم آزادی و استبداد و بی‌قانونی همه جا حاکم است. ما میخواستیم ناجی مردم و امیداری جوانان باشیم، حالا ۷۰ درصد مردم زیر حد فقر زندگی میکنند، سن متوسط معاندان هیچده سال، بیکاری بالای ۳۵ درصد و رشوه و تبهکاری همه جا گیر است. دوستی میثکت آخر چطور میشد که روشنفکران ما به این شدت از شاه متنفرد ولی نسبت به خمینی که کشور را نابود کرد و معطاران آنها را سلاخی نمود و زندان و شکنجه بر آنها روا داشت، هیچگونه احساس دشمنی ندارند. در دوران گذشته ما کمتر از ۳۰۰۰ نفر زندانی سیاسی داشتیم ولی در دوران حکومت دینی صدها هزار نفر کشته و زندانی سیاسی داریم. قبل از انقلاب ما سعی به جذب همه تحصیل کرده‌ها و متخصصین داشتیم و بعد از آن ما نخبگان و فرهیختگان و اهل علم و فن را حسابی جبارو کردیم و در زنداندانی انقلاب ریختیم. آیا اینکار جازگشتی نیست؟ گفتم این دوگانه‌گی هویت را خیلی روشن در اوایل انقلاب و بعد از آن نیز میثوان دید. کمونیستها پشت آخوندها نماز میگذارند. مأمور دولت پیش از ظهر رشوه میگیرد و سر ظهر به نماز و عبادت می‌نشیند، خانه و اموال مردم را یکسره غصب میکنند و همان سال واجب الحج میشوند و با وقت سحر دستور قتل و غارت مردم را صادر میکنند و سپیده دم بر سحاه سر می‌نهند. تمام این پندیده‌ها را

ولی ما تنقیدم و در عمق آنها تأمل نکردیم. اما برای اینکه کسی به این فکر نیافتد، که از ما روشنفکران بازخواست کند، مداوم به اوضاع گذشته برسیدگرم و شاه و دولتهای گذشته را گناهکار می‌شماریم. در واقع این رو به گذشته وارونه داشتن، تنها برای توجیه اعمال خویش، و نه برای آینه‌نگری میباشد. ریشه این طرز فکر تخریب است. به ویژه اینکه جبهه به اصطلاح ملی و در اقلیت، سه بار فرصت برای اداره کشور یافت و هر سه بار مفتضحانه مملکت را خراب و سیاست را به لجن کشید. بازگشت به عقب و ندیدن خطاهای جامعه، حسن دیگری را هم دارد. ما لازم نیست به خود زحمت دهیم و آینده را مطرح سازیم. رژیم هم خیلی راحت است، چون رقیبی برای طرحهای مملکت ندارد. تا کارهایش را در زیر بررسی علمی - عقلانی به تردید یکشد و ماهیت مدیریتش را عریان نماید.

علت این گرفتاریها این است که ما ایرانیان قرنهایست که دنیا را می‌بینیم. همه گرفتار یک تصور ایستا، تصور پا بر جاییم. ما در یکتاریخی، بت پرستیم. این تصور، این یست می‌تواند حقیقت منجی، خفیلتی بلا تردید، یک ایده، امپراطور، سلطان، دیکتاتور، رهبر، فقیه، آئینالله، آخوند، عادات و رسوم - جاویدان باشد. برای ما مقام و منزلت همه اینها دست نخورده و ابدی است. اینها همه فضائل اخلاقی هستند که بر عیششان نباید چیزی گفت و نوشت. اینها همه مقدساتند.

آیا این مقدسات، تصورات ایستا نیستند؟ آیا اینها مصلحت نیستند؟ مصلحتی که ما دیوانهوار از آنها حمایت میکنیم و دنبال آنها می‌دویم. به این روزنامه‌ها نگاه کنیم. آیا این بستپرستی بیمارگونه را ما هر روز در آنها نمی‌بینیم؟ اگر باور نداشتیم، به این گونه تصور ایراد بگیریم، مثلاً به ایده جامعه مدنی بدون محتوا، به ایده رهبر، به دین، به شاه، به مصفق، به امام ووووو. آنوقت خواهیم دید که مانند مور و ملخ از هر طرف به شما حمله میکنند، قدرت کلام را از شما میگیرند، شما را خرد میکنند. زیرا به مقدسات آنها توهین شده است. ما همه مجنونیم. مگر محزون چه معنایی دارد؟ مگر یک دیوانه بدبخت که تصور میکند

خداست، ناپلئون است، امپراتور روم است، روح مقدس است وووووو، با آنکه گرفتار تصویری ایستات فرقی دارد. او هم اسیر یک تصور ولی است. مگر آنکه جانبار آب میکند، نساژ و روزهای ترک نشود، هیچگاه گناه نمیکند، هیچگاه بت‌های ذهنی خود را به تردید نمی‌کشد. اسیر تقدس خود، اسیر فضائل خویش نیست؟ آیا نباید از آن عبادت بیزار بود که ما را به عجب می‌آورد؟ آیا گناهی که انسان را به عذر می‌آورد، ما را به خدا نزدیکتر نمیکند؟ آقای عبدالکریم سروش میگوید، ایمان راستین قائم به فردیت و حریت است. صرفنظر از بی‌محتوایی، این جمله از می‌خواهد تصویری ایستا را به مردم تقنین کند. خیلی‌ها درباره مذاهب و حکومتها کتابها نوشته‌اند، بدون اینکه لحظه‌ای آنها را به تردید به کشند. آنها هم اسیر بت خود ساخته خویش‌اند.

به واقع این مجون، این اسارت، ناشی از گریب‌های آمیخته به تعصب است، دوزگرای محض است، عشق به معنا بدون توجه به حقایق و واقعیات عالم است. این غیرت، این شوق به روح و روان همانا بنیادگرایی است. بنیادگرایی ولی در نزد تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران بیشتر متداول است. زیرا آنها به مسائل معنوی و روحی علاقه وافر دارند. اما چون هر بت و هر تصور ایستایی منشأ قدرت است، لذا روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها خیلی زودتر جذب و مسح زور میشوند. بقالی به مهندس در تهران گفته است: «ما دنبال شما تحصیل‌کرده‌ها آمئیم و به این روز افتادیم و حالا شما همه در رفتناید.»

آقای میرزایی مینویسد: «پارزگان یکی از شجاع‌ترین مبارزان آزادی و حرمت انسانی... چه در رژیم قانون گریز گذشته و چه در دیکتاتوری سیاه خینی، چه در مقام استادی و ریاست دانشکده تنی، و یا زندان شاهی و چه در مقام نخست‌وزیری و جو می‌جایزده انقلاب، هیچگاه به سز حقیقت‌جویی و حقیقت‌گرایی و دفاع از آزادی و قانون و حرمت انسانی سخن نکت و در این راه نه از زندان و نه از دست دادن مقام و نه از رعب و وحشتی که خینی به وجود آورده بود هراسید.» توجه کنید!

پارزگان برخیز دولت ایران و در زمان رضاشاه به خارج رفت

و یا سلام و صلوات برگشت تا منشاء تحولی مبرهن شود. ایسن آدم اسیر، که مصدق هم به وی ارزشی نمیداد، کتب «مظہرات در اسلام» و «ترجمہ پیامک و عشق» را نوشت. در حالی‌که ژاپونیاہا وقتی از اروپا به کشورشان بازگشتند، با وجود اینکه امپراتوران ادعای خدایی میکرد، به تحقیق در علم و فن پرداختند و ژاپن را شهرت جهانی دادند. بازرگان سالها میل داشت نخست وزیر کشور بشود. اما وقتی به او در آستانہ انقلاب اسلامی مراجعه شد، چنین پستی را نہ پذیرفت. زیرا قدرت شاه را متزلزل میدید. همین آدم کہ گردن کلفتی‌ها و زورگوئی‌ها و بزرگی‌ها را نمی‌پذیرفت، وقتی حکم نخست وزیری خویشی را میگرفت، حتی سرش پائینتر از پای خمی قرار داشت. تازه این حکم را هم امام به او نداد؛ بلکه چیرنیل یعنی رهنجانی به وی داد. بازرگان مسخ قدرت امام شدہ بود. بازرگان کنعربست، کہ روی زمین هم می‌نشست، هنگامیکہ امپراتظام طسرح انحلال مجلس خیرگان را تهیه کرد و از همه امضاء گرفت و در هیئت دولت هم تصویب شد، در پیش امام چون کریم شیرانی پس رفت و نتوانست آن طرح را به او بقبولاند. در تمام مدتی کہ بازرگان اداره مملکت را بعدہ داشت شبہا مردم را روی پشیمان بیرون محاکمہ میکشند. حالا او مردی مؤمن و «یکی از شجاعترین مبارزان آزادی و حرمت انسانی» بودہ است. و این همان حرفہایی است کہ به دلیل قداستش محترایشان نباید مورد ایراد و شک قرار بگیرند. به این ترتیب معلوم است کہ انگیزہ انصاف و گفتار ما مقوله فسیست یا پتہرستی است کہ در نہایت چیزی جز تسلیم منشاء قدرت شدن، نمی‌باشد. مسلم این است کہ حقوق بشر محصول فکری دوران خفانتشان است، کہ بعدا در یونستان بہ اندیشہ نزن درآمد. برخلاف این نظر، مذہب ساسی حقوق بشر را تنها برای پیروان خود قائلانند. درست به این دلیل زعمای حکومت فعلی ایران نیز میگوبند، غرب برای خودش حقوق بشر دارد و ما برای خودمان. به این دلیل و هزاران دلیل دیگر (اقتصادی، سیاسی، ژانمایی، علمی)، مذہب ساسی کهنہ شدہ است. یعنی این دورانی نمیتوانند واسطہ زمین و آسمان باشند. ادیسانی کہ

نتوانند زمان خویش را درک کنند، و دال بر زمانہ نباشند، دیسن نیستند. کلیسا به این مطلب پی برده و در بسیاری از گفتہای خود تجدینظر کردہ است. اسلام نیز چارہای جز این ندارد. آقای میرایی شما نمیتوانید بگویید این رژیم ربطی بہ مسلمانان ندارد. زیرا تاریخ این نظر را رد میکند. شما باید بگویید، این مسلمانان ربطی بہ اجتماع امروزی بشر ندارد. و اگر شما ناجی دین هستید باید از فقہا بخواید، این ارتباط را دوبارہ برقرار کنید. جالب اینجاست کہ مارکسیستا هم میگوبند، نظر مارکس با استالینسم فرق دارد و شما هم معتقدید کہ اسلام چیزی دیگری از برداشت حکومت از آن است. پر واضح است کہ در حوزههای قم و در میان بسیاری از فقہا و آخوندها نیز همین باور رسوخ کردہ است. ولی علت این مطلب در واقع نہ حفظ ذات دین، کہ ترزلر موقعیت اجتماعی روحانیت است. وگرنہ بسایہ راست و مستقیم بہ لزوم جدایی حکومت از مذہب، سکولاریسمون، اشارہ میکردند کہ مہترین وظیفہ دینداری مبرن است. شما و دیگران اگر راه مبارزہ را فقط در گفتار و کرداری مبدانید کہ معتقدین و مؤمنین به دین را در کنار خودتان هم سنگر کنید، خیل‌نگری مینمایید. شما با مردم بہ صداقت سخن نمی‌گویید، لذا حتی اگر در این راه پیروز بشوید، استبداد دیگری را برپا خواهید ساخت. آنها کہ اصول را فدای استراژی میکنند، در سنگر خوش باوری و پیش‌دوری خویش مدفونند. ما روشنگران و متخصصین علوم انسانی و الهیات، کہ بہ ہرحال در مقام و موضع خود لازمہ اجتماعیم، ترجہ نداریم کہ آنها کہ عرق جبین می‌نشانند و نیروی باور را برای رفع نیاز زندگی بکار نبرند، کشور را بہ لبہ چہہ پررنگہ خطرناکی کشند، صبر کنیم تا ۱۰ الی ۱۵ سال دیگر مسئلہ تولید انرژی، چہ برای سوخت اتمومبیل و چہ برای ایجاد روشنائی و گرما، صورت دیگری بخرد خواهد گرفت. آذوبت یا چشمانی مستقیم، عین تخریب است کہ این انقلاب بخواہد آوردہ است، با گوشت و استخوان لمس خواهیم کرد. آنها کہ پهنہ آزارہ مملکت را با صحنہ تعزیر و روضہخوانی و سینغزانی عوضی گرفتہ‌اند، باید بداندند کہ کسی کہ عرق جبین نمی‌شاسد، درد

کارگر را نمی‌فهمد. آنکه عملگی و بنایی نکرده نمیتواند ساختن یک عمارتی را نظارت کند و مدیریت سیاسی کار عماسه به سرا نیت. کشور موقعی درست خواهد پرخید که هر کسی کار خودش را اجرا کند و سلسله و سخنپردازی به راستگویی عمل مبدل گردد. ما آینده تاریکی را در پیش داریم، که تنها خرومندی و اتحاد تدبیر آست.

منابع:

- 1- Offene Gesellschaft und ihre Feinde S.24-42 پریس- 1989
- 2-J.C. Eccles, Das Gehirn des Menschen, Piper 1990, S.242-286
- 3-H.Arendt: Zwischen Vergangenheit und Zukunft, Piper 1994, S.277
- 4-H.G Gadamer: Hermeneutik I, II, Mohr Siebeck 1990
- 5- Objektive Erkenntnis, Camp Hamburg, 1993, S.1-31 پوپر